



توسل و استغاثه در اسلام

الیاس قاسم اف

سرشناسه
 عنوان قراردادی : التوسل. فارسی
 عنوان و نام پدید آور : توسل / تألیف گروه پژوهش، عبدالرحیم موسوی؛ ترجمه گروهی از مترجمان؛
 تهیه کننده اداره ترجمه معاونت فرهنگی
 مشخصات نشر : قم : مجمع جهانی اهل بیت (ع) ، ۱۴۳۵ ق. = ۱۳۹۳.
 مشخصات ظاهری : ۶۲ ص .
 فروست : در مکتب اهل بیت علیهم السلام؛ ۱۳
 شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۵۲۹-۴۰۸-۱
 وضعیت فهرست نویسی : فیبا
 یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.
 موضوع : توسل
 موضوع : توسل - احادیث
 موضوع : توسل - جنبه های قرآنی
 شناسه افزوده : مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام. معاونت فرهنگی. اداره ترجمه
 رده بندی کنگره : ۱۳۹۲ - ۹۰۴۱ م ۸ / ۶ / ۲۲۶ BP
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۶۸



■ توسل و استغاثه در اسلام

مؤلف: الیاس قاسم اف

بازنویسی: زهرا زکی

ناشر: مجمع جهانی اهل بیت (ع)

چاپخانه: نگارش

نوبت چاپ: اول

تاریخ نشر: ۱۳۹۳ ش

تیراژ: ۱۰۰۰

شابک: ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۵۲۹ - ۴۰۸ - ۱

حقوق چاپ برای ناشر محفوظ است.

آدرس: قم - بلوار جمهوری - نیش کوی ۶ تلفن قم: ۰۲۵ - ۳۲۱۳۱۶ - ۱۰

تلفن تهران: ۰۲۱ - ۸۸۹۵۰۸۲۷

www.abwacd.com

info@ahl-ul-bayt.org

www.ahl-ul-havt.org



مقدمه:

مطلبی که می‌خواهیم در مقدمه به آن بپردازیم، سؤالی است که بی‌تردید به ذهن هر مسلمانی خطور می‌کند و آن اینکه:
خداوند می‌فرماید:

﴿و قال ربکم ادعونی استجب لکم﴾^۱

مرا بخوانید تا (دعای) شما را بپذیرم.

و نیز می‌فرماید:

﴿و اذا سألك عبادي عني فإني قريب اجيب دعوة الداع إذا

دعان﴾^۲

و هنگامی که بندگان من، از تو درباره‌ی من سؤال کنند، (بگو): من نزدیکم! دعای دعاکننده را، به هنگامی که مرا می‌خواند، پاسخ می‌گویم!
چرا حاجاتمان را مستقیم و بی‌واسطه از خدا نخواهیم؟ و چرا به دیگران متوسل شویم؟ در جواب باید گفت: زیرا ما آلوده به گناه هستیم و به این سبب، خدای متعال توجهی به ما نخواهد کرد. اما اولیای الهی در نزد خداوند، پاک، مطیع و صاحب مقام و مرتبه هستند؛ از این رو باید به آنها متوسل شویم تا خداوند به وسیله‌ی آنها از کوتاهی‌ها و گناهان ما درگذرد و ما را بپذیرد.

^۱ - غافر / ۶۰.

^۲ - بقره / ۱۸۶.

این یک واقعیت است، اما برای آشنایی با آن نیازمند استدلال و برهان هستیم تا مغایرتی که میان این واقعیت و آیاتی که مطرح شد به ذهن می-رسد برطرف گردد؛ اما این مغایرت چگونه قابل حل است؟ در آغاز، به ارائه چند دلیل به صورت اجمال اشاره می کنیم و سپس در طول کتاب به بحث و استدلال گسترده تر در این موضوع خواهیم پرداخت.

۱. خداوند متعال می فرماید:

﴿وَقَالَ رَبِّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾

مرا بخوانید تا (دعای) شما را بپذیرم.

و نیز می فرماید:

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ

اسْتَغْفَرَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾^۱

اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می کردند (و فرمان های خدا را زیر پا می گذاردند)، به نزد تو می آمدند، و از خدا طلب آمرزش می کردند، و پیامبر هم برای آنان طلب استغفار می کرد، خدا را توبه پذیر و مهربان می-یافتند.

خدای متعال کسانی را که مرتکب معصیت می شوند امر فرموده که به نزد پیامبر ﷺ بروند تا حضرت برای آنها طلب آمرزش کند؛ تا خداوند به وسیله دعای پیامبر ﷺ از گناه آنها درگذرد.

۲. خداوند متعال می فرماید:

﴿قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ﴾. قال سوف

أَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ.﴿^۱

برادران حضرت یوسف وقتی یوسف علیه السلام را به درون چاه انداختند، و خیانت آنها آشکار شد، از پدرشان، حضرت یعقوب علیه السلام خواستند که در پیشگاه خداوند برای آنها طلب آمرزش کند؛ یعقوب علیه السلام درخواست آنها را قبول کرد و به آنها وعده داد تا برایشان دعا کند.

این دو نمونه از آیات قرآن کریم است که در آینده به طور مفصل در مورد آنها سخن خواهیم گفت. به جز آیاتی که در این موضوع آمده است روایات و تاریخ نیز بر این مطلب گواه است.

به اعتراف همگان و گواهی قطعی تاریخ، اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیاری از اوقات برای رفع مشکلات خود، به محضر مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله می رفتند؛ و برای رفع گرفتاری ها، به ایشان متوسل می شدند. به دو نمونه از آنها بنگرید:

- وقتی خشکسالی شدت گرفت، عمر بن خطاب به وسیله ی عباس، عمومی پیامبر صلی الله علیه و آله طلب باران کرد؛ او گفت: «خدایا! ما به وسیله ی پیامبر به تو متوسل می شدیم، و تو ما را سیراب می کردی؛ هم اکنون به وسیله ی عمومی پیامبر، به تو متوسل می شویم؛ ما را سیراب گردان!» راوی می گوید: و سیراب شدند.^۲

- رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب خود فرمودند: «برترین تابعین، مردی است که او یس نامیده می شود، اگر می توانید کاری بکنید که او برای شما طلب

۱ - یوسف / ۹۸ و ۹۷.

۲ - صحیح بخاری، ج ۱، ص ۲۵۶ و ج ۲، ص ۶؛ صحیح ابن حبان، ج ۷، ص ۱۱۱؛ و نیز صحیح ابن خزیمه و دیگران.

آمزش کند، این کار را بکنید.»^۱ او یس قرنی کسی است که رسول خدا ﷺ در مورد او فرمودند: «با شفاعت او یس، مردم به تعداد قوم ربیعہ و مضر داخل بهشت می شوند.»^۲

عمر بن خطاب منتظر آمدن او یس بود؛ وقتی او یس آمد، از او خواست تا دعا کند. اصحاب حاضر در مجلس نیز چنین کردند.^۳

اخبار مشابه فراوانی نیز در باب توسل موجود است که ان شاء الله! در این کتاب با بعضی از آنها آشنا خواهیم شد.

اگر اندکی دقت کنیم، می بینیم که قرآن خود توسل را جایز دانسته است. پیامبر ﷺ به کسانی که به او پناه برده، متوسل می شدند؛ هرگز نگفته اند که: خدا می فرماید:

﴿وَاِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ اٰجِيبْ دَعْوَةَ الدَّاعِ اِذَا

دَعَا.﴾^۴

و هنگامی که بندگان من، از تو درباره‌ی من سؤال کنند، (بگو:) من نزدیکم! دعای دعاکننده را، به هنگامی که مرا می خواند، پاسخ می گویم!

۱ - مسند بن مبارك، ص ۱۹؛ صحيح مسلم، ج ۷، ص ۱۸۹؛ الطبقات الكبرى، ج ۶، ص ۱۶۴؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۴۰۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۲۲، شرح حال رقم ۵.

۲ - مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۵۳۹؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۴۰۵، ص ۴۰۸؛ صحيح ابن حبان، ج ۱۶، ص ۲۷۶؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۴۶۹، با چندین سند؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۴۶ و ج ۵، ص ۲۵۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۴۴۴، ج ۳۱۶.

۳ - سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۲۲، شرح حال شماره ۵.

۴ - بقره / ۱۸۶.

بنابر این حاجات خود را مستقیماً از خدا بخواهید. اگر این گونه آیات و روایات را کنار هم بگذاریم، حقیقت مسأله برای ما روشن خواهد شد.

قرآن و پیامبران، برداشت امروزی فرقه‌ی وهابیت را تأیید نکرده‌اند؛ ولی چون ظاهر این سخن بسیار زیباست، کسانی که با اسلام و حقانیت آن آشنایی ندارند، خیلی زود شیفته این سخنان دور از حقیقت آنها می‌شوند. آری، این سخنان و تمسک به این آیات، بدون در نظر گرفتن آیات دیگر، سبب خطا کردن و به خطا افکندن دیگران می‌شود؛ اما باید دقت داشت که اسلام هر چیزی را در جایگاه ویژه‌ی آن قرار داده و هر کدام در جای خود لازم و مورد نیاز بندگان خداست.

برای روشن شدن مطلب، باید گفت: اگر برداشت وهابیان از این دو آیه صحیح باشد، امر کردن به زیردستان و حتی فرزندان، محل اشکال خواهد بود. این مطلب و نادرستی این برداشت کاملاً روشن است. هیچ مکتبی به جز وهابیت به آن معتقد نشده و چنین مطالبی نگفته است.

مطلب دیگر اینکه، قرآن می‌فرماید:

﴿...فبشّر عباد الذين يستمعون القول فيتبعون أحسنه أولئك الذين

هداهم الله و أولئك هم أولوا الالباب.﴾^۱

... بندگان را بشارت ده آن، کسانی را که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می‌کنند؛ آنها کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده، و آنها خردمندان اند.

بنا به این آیه‌ی شریفه، صاحبان عقل و خرد کسانی هستند که به همه‌ی سخنان گوش می‌دهند؛ برترین آنها را انتخاب کرده و از آن پیروی می‌کنند. با نگاهی به دوران بعثت رسول گرامی اسلام، می‌بینیم که رهبران آن جامعه‌ی بت‌پرست، کاملاً برخلاف این نظریه‌ی عقلانی - اسلامی عمل می‌کردند. قرآن این‌گونه به آن اشاره می‌فرماید:

﴿وقال الذين كفروا لا تسمعوا لهذا القرآن والغوا فيه لعلکم

تغلبون﴾^۱

کافران گفتند: به قرآن گوش ندهید، و به هنگام تلاوت آن جنجال کنید، شاید پیروز شوید!

بنا به گواهی تاریخ، بزرگان قریش دریافته بودند که قرآن حقیقتاً وحی الهی است؛ و به راحتی شنونده خود را جذب و به اسلام متمایل می‌کند؛ لذا به مردم می‌گفتند: به قرآن گوش ندهید و هرگاه برای طواف کعبه رفتید و دیدید که محمد ﷺ قرآن می‌خواند، گوش‌های خود را محکم بگیرید؛ و یا پنبه داخل آن بگذارید؛ تا به سبب شنیدن سخنان او، گمراه نشوید. نمونه‌ای از عملکرد مشرکین را در مورد طفیل بن عمرو، شاعر شیرین‌سخن، خردمند و بانفوذ قبیله - اش می‌بینیم. وقتی او وارد مکه شد، سران قریش اطراف او را گرفته و او را به انجام این عمل فراخواندند.^۲ آنها از این طریق می‌خواستند جلو گرویدن مردم به اسلام را بگیرند؛ می‌گفتند: سخنان او سحر و جادوست؛ او شما را سحر و جادو می‌کند؛ لذا به سخنان او گوش ندهید. آری، چون سران جاهلیت به

۱ - فصلت / ۲۶.

۲ - سیره نبویه ابن هشام، ج ۱، ص ۲۹۳، ص ۲۹۴.

حقانیت قرآن پی برده بودند، برای جلوگیری از گرایش مردم به اسلام، با این تهمت و نیرنگ وارد میدان شدند.

متأسفانه، امروزه نیز بعضی همین راه را در پیش گرفته‌اند؛ به مردم می‌گویند: فلان کتاب را نخوانید تا گمراه نشوید؛ زیرا می‌دانند که آن کتاب‌ها دربرگیرنده‌ی سخنان حقی است که در تاریخ واقع شده است؛ اما مردم از آن بی‌اطلاع هستند. اگر مردم از آن اخبار آگاه شوند، با پی‌بردن به حقانیت آن، راه حق را در پیش خواهند گرفت. بعضی گروه‌ها و کشورها نیز این روش بیخردانه را در پیش گرفته‌اند. در حقیقت، این شیوه به معنای بی‌عقل و کودک دانستن خود و دیگران است. خداوند متعال در قرآن می‌فرماید:

﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمَّ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾^۱

بدترین جنبنندگان نزد خدا، افراد کر و لالی هستند که اندیشه نمی‌کنند. و باز می‌فرماید:

﴿وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾^۲

و پلیدی (کفر و گناه) را بر کسانی قرار می‌دهد که نمی‌اندیشند. کسانی که این روش را در پیش گرفته‌اند، توجه ندارند که خداوند، نعمت بزرگ عقل را به آنها داده تا به وسیله‌ی آن، حق از باطل و راست از دروغ را تفکیک کنند؛ و دنبال سخنان دروغ و باطل نروند. از سوی دیگر می‌فرماید: اهل فهم و خرد، کسانی هستند که سخنان را می‌شنوند، آن را با عقل خود سنجیده و بهترین و صحیح‌ترین آنها را

۱- انفال / ۲۲.

۲- یونس / ۱۰۰.

می پذیرند. از نظر قرآن، چشم و گوش بستن در مقابل سخنان دیگران راه پرهیز از گمراهی نیست، بلکه گوش دادن به سخنان و ادله‌ی دیگران و مقایسه آنها با یکدیگر، راه نجات است. همان روشی که یک قاضی در داوری بین دو نفر انجام می دهد. کسانی که طالب حق هستند و می خواهند به حق برسند، باید این سه آیه قرآن را در نظر داشته، فریب دیگران را نخورند. حقایق بسیاری در تاریخ وجود دارد که ما به دلیل کوتاهی و تقصیر از آنها بی خبر هستیم. چه بسیارند کارهایی که ما آنها را به گمان اینکه امری اسلامی و شرعی هستند، انجام می دهیم، اما در واقع هیچ ریشه‌ای در اسلام ندارند. برای آشنایی با این گونه حقایق، باید از نعمت بزرگ عقل - که قرآن بارها به ارزش آن تأکید کرده است - استفاده کنیم. با بررسی همه‌جانبه، حق را از باطل تفکیک کنیم؛ و گرفتار شک و شبهه نشده، با بصیرت وظیفه‌ی دینی خود را انجام دهیم.

متذکر می شویم که ما در این کتاب، تنها از احادیث و اخبار بزرگان اهل سنت استفاده کردیم؛ حتی به یک خبر و حدیث از کتاب‌های نویسندگان مکاتب دیگر استدلال نکرده‌ایم. سعی نمودیم از اخباری که نزد بزرگان اهل سنت معتبر است استفاده کنیم؛ در مورد صحت و سقم اسناد، غالباً به نظر دانشمندان رجال اشاره کرده؛ در بعضی موارد، خود، به تجزیه و تحلیل سند پرداخته‌ایم.

آنچه در این کتاب می خوانید، مطالب برگرفته از کتاب‌های معروف و شناخته‌شده اهل سنت و بیانگر اتفاق نظر آنها، در جواز توسل و استغاثه است. ما این کتاب را به منظور اطلاع‌رسانی و وضوح کجروی مخالفان

توسل و استغاثه، تألیف کردیم؛ تا -إن شاء الله- در رسیدن به حقّ و سعادت ابدی، گره‌گشا و نماینده‌ی راه حق باشد.

بعد از گفت‌وگو با برادران وهابی، به این نتیجه رسیدیم که در مقدمه‌ی فارسی این کتاب، به بعضی نکات دیگر نیز اشاره کنیم؛ از جمله اینکه وهابیان در مسأله توسل و استغاثه، به دو گروه تقسیم شده و دو نظریه و عقیده را در پیش گرفته‌اند. دسته اول نظریه‌ای است که ابن تیمیه مطرح نموده، و دسته دوم ظاهراً با رهبری البانی مطرح شده است. در حال حاضر وهابیان تابع نظریه‌ی دوم هستند. اهمّ مطالب این دو نظریه به این شرح است:

۱. هر دو گروه می‌گویند: توسل و استغاثه به مرده و شخص غایب جایز نیست؛ چون قرآن و رسول خدا ﷺ آن را تشریح نکرده‌اند؛ صحابه، تابعین و علما نیز تا قرن سوم چنین عملی را انجام نداده‌اند.

۲. ابن تیمیه می‌گوید: پیامبر ﷺ و غیر پیامبر، درون قبر، صدای زنده‌ها را می‌شنوند و جواب سلام آنها را می‌دهند. ولی البانی و دیگر وهابیان می‌گویند: توسل و استغاثه به مرده جایز نیست؛ زیرا اموات نه می‌شنوند و نه می‌بینند؛ و آنها قادر به جواب دادن نیستند.

۳. ابن تیمیه می‌گوید: پیامبر ﷺ و حتی غیر پیامبر، نیز می‌توانند حاجت خواهنده‌ی را برآورده کنند؛ اما این مطلب، بر استحباب سؤال از مرده، دلالت نمی‌کند. ولی البانی و همراهانش می‌گویند: مرده قادر به انجام هیچ کاری نیست و چنین اعتقادی شرک است.

۴. و هر دو گروه به آیاتی که در مورد پرستش غیرخدا توسط مشرکان، نازل شده استدلال کرده‌اند.

بیشتر وهابیان حتی بسیاری از علمای آنها، کورکورانه و تنها با آشنایی با کتاب «توحید» و «کشف الشبهات» محمد بن عبدالوهاب و آیاتی که او بر عدم جواز توسل و استغاثه بر اموات و ... به آنها استدلال کرده، و سخنان استادان و علمای آنها، درباره‌ی اشتغال آن آیات بر توسل و استغاثه، به شرک بودن این اعمال معتقد شده و با اکتفا و اعتماد به شعارهای ابن تیمیه و البانی راجع به عدم ارتکاب این اعمال توسط صحابه، تابعین و علما درغفلت مانده‌اند و نمی‌دانند که به دلیل نادانی و کوتاه‌فکری خود، همه‌ی امت اسلامی را، از رسول خدا ﷺ تا تمامی صحابه و تابعین و عالمان خود، متهم به شرک می‌کنند.

باید توجه داشت که اگر فتنه‌ها و دروغ‌بافیهای ابن تیمیه نبود، شاید هرگز شرک بودن توسل و استغاثه به ذهن البانی و دیگر وهابیان خطور نمی‌کرد. بی‌تردید، بنا به عقیده‌ی وهابیان امروزی، ابن تیمیه مشرک خواهد بود؛ زیرا او می‌گوید: اموات، حاجت اهل دنیا را برآورده می‌کنند و بسیار نیز چنین کرده‌اند که این از کرامات صاحب قبر است. اما این اعتقاد، نزد البانی و وهابیان امروزی از بزرگ‌ترین مصادیق شرک است.

البانی و وهابیان دریافتند که با اعتقاد به حیات داشتن اموات، نمی‌توان به حرمت و شرک بودن توسل و استغاثه اصرار ورزید؛ لذا مصمم شدند که با اخبار فراوانی که در این موضوع رسیده، مخالفت کرده و شنوایی و توان کمک اموات را انکار کنند.

ابن تیمیه با پیروی از وسوسه‌های شیطانی، سخنان متناقض فراوانی در این موضوعات بر زبان رانده است. به‌خاطر پیروی از هوای نفس، علی‌رغم اعتقاد به قدرت اجابتِ اموات، راه را بر مدعیان پیروی از خود باز گذاشته تا آنها بتوانند به‌راحتی شارع اسلام و همه‌ی امت اسلامی را به شرک متهم کرده و صدها آیه و روایت و خبر صحیح را به بازی بگیرند.

قابل توجه است که وهابیان برای خود مکتبی ساخته‌اند که هیچ گروهی از مذاهب اسلامی چنین نکرده و به ذهنشان هم خطور نکرده است. آیاتی را که وهابیان بر حرام و شرک بودن توسل و استغاثه دلیل قرار داده‌اند، قبل از ابن تیمیه، هیچ عالم و مفسری کمترین احتمال دلالت آیات مزبور به این موضوع را نداده‌اند. اگر حدیثی که با اعتقادات آنها مغایرت دارد، برای ایشان خوانده شود، می‌گویند: باید ببینیم که شارحان و عالمان در مورد این حدیث چه گفته‌اند و آنرا چگونه تفسیر کرده‌اند. متأسفانه در مورد آیاتی که به‌خاطر کج‌فهمی آن، همه‌ی امت اسلامی را به شرک متهم کرده‌اند، شیطان، این نظریه، توجه و مراجعه به سخنان مفسرین را، از ذهن وهابیان دور ساخته است.

خلاصه آنکه باید توجه داشت که اگر واقعاً وهابیان به شرک بودن توسل و استغاثه معتقد باشند، باید قبل از هر چیز از ابن تیمیه براثت جُسته، او را مشرک معرفی کنند؛ زیرا او در باب توانایی‌های اموات، بزرگ‌ترین سخنان را ایراد کرده است که در آینده با آنها آشنا خواهیم شد.

فصل اول

شنوایی و بینایی اموات

دلیل وهابیان بر ناشنوایی اموات

قبل از اینکه وارد بحث شویم، شایسته است در ابتدا به نظرات وهابیان در این باره اشاره کنیم؛ تا روشن گردد که آنها چگونه، به آثار فراوان و مسلم اسلامی پشت کرده‌اند.

یکی از مهم‌ترین دلایلی که سبب شده وهابیان توسل و استغاثه به رسول خدا ﷺ و دیگران را حرام بدانند، این است که آنها معتقدند اموات سخن اهل دنیا را نمی‌شنوند و نمی‌توانند جواب زنده‌ها را بدهند. برای تأیید عقیده‌ی خود به این آیه‌ی قرآن استناد می‌کنند:

﴿و ما یستوی الاحیاء و لا الاموات ان الله یسمع من یشاء و ما أنت بمسمع من فی القبور.﴾^۱

هرگز مردگان و زندگان یکسان نیستند. خداوند پیام خود را به گوش هر کس بخواهد می‌رساند، و تو (ای پیامبر)، نمی‌توانی سخن خود را به گوش آنان که در گور خفته‌اند برسانی!

محقق کتاب «سیر اعلام النبلاء»، علی ابو زید با استدلال به این آیه می‌گوید: «به نص قرآن، اموات نمی‌شنوند»^۲ و محمد خلیل حراس می‌گوید: «ارواح اموات، هیچ آگاهی و رابطه‌ای با زنده‌ها و این عالم ندارند»^۳

۱ - فاطر / ۲۲.

۲ - سیر اعلام النبلاء، ج ۷، حاشیه‌ی ترجمه‌ی شماره‌ی ۱۵۶.

۳ - الرد علی کتاب «حکم الاسلام فی التوسل بالانبیاء و الاولیاء» حراس، ص ۱۹.

باز همین نویسنده‌ی وهابی می‌گوید: «ما به سلام دادن (به اموات) امر شده‌ایم؛ ولی آنها به جواب دادن امر نشده‌اند؛ زیرا نمی‌شنوند و نمی‌بینند و نمی‌توانند جواب بدهند.»^۱ پس بنا به عقیده‌ی وهابیان، اسلام مسلمانان را به انجام کاری لغو و بیهوده امر کرده است!

البانی می‌گوید: قرآن، سنت و نصوص قطعی، بر این دلالت می‌کند که اموات نمی‌شنوند؛ و بنا به فرض، اگر هم بشنوند، نمی‌توانند جواب بدهند؛ (زیرا) خداوند می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِّثْلَ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذَبَابًا وَ لَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِن يَسْلُبْهُمُ الذَّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعْفَ الطَّالِبِ وَ الْمَطْلُوبِ. مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ.﴾

ای مردم! مثلی زده شده است، به آن گوش فرا دهید، کسانی را که غیر از خدا می‌خوانید، هرگز نمی‌توانند مگسی بیافرینند، هرچند برای این کار دست به دست هم دهند؛ و هرگاه مگس چیزی از آنها برباید، نمی‌تواند آن را بازپس گیرند. هم این طلب‌کنندگان ناتوانند، و هم آن مطلوبان (هم این عابدان، و هم آن معبودان)! خدا را آن‌گونه که باید بشناسند، نشناختند؛ خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است!

و باز می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ. إِنَّ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دَعَاءَكُمْ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بَشْرِكُمْ وَ لَا يَنْبُكُ مِثْلَ خَبِيرٍ.﴾^۲

۱- همان.

۲- فاطر/۱۴ و ۱۳.

کسانی را که جز او می خوانید (و می پرستید) حتی به اندازه‌ی پوستِ نازکِ هسته‌ی خرما مالک نیستند! اگر آنها را بخوانید صدای شما را نمی‌شنوند، و اگر بشنوند به شما پاسخ نمی‌گویند؛ و روز قیامت، شرک (و پرستش) شما را منکر می‌شوند؛ و هیچ‌کس مانند (خداوند آگاه و) خبیر تو را (از حقایق) باخبر نمی‌سازد!

وهابیان این دو آیه‌ی شریفه و بعضی آیات دیگر را - که درباره‌ی مشرکان سخن می‌گوید - دلیلِ ناشنوایی اموات و شرک بودنِ توسل و استغاثه از غیرخدا، قرار داده‌اند. در فصلی جداگانه درباره‌ی این آیات و سخن وهابیان بحث خواهیم کرد؛ و با استفاده از این نظرات، ثابت می‌شود که وهابیان شنوایی اموات را انکار می‌کنند.

جواب به استدلال وهابیان بر آیات یاد شده

در مورد معنای آیه‌ی:

﴿و ما أنت بمسمع من فی القبور﴾

اهل قبور را نمی‌توانی وادار به شنیدن کنی.

به نظر بعضی از مفسران و بزرگان اهل سنت اشاره می‌کنیم: ابن قتیبه که از دانشمندان بزرگ اهل سنت در قرن سوم است، بعد از استدلال و اثبات شنوایی اموات، آیه‌ی زیر را چنین تفسیر کرده است:

و اما قوله تعالی: ﴿إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَىٰ وَ مَا أَنْتَ بِمَسْمُوعٍ مِنْ فِي الْقُبُورِ﴾ فلیس من هذا فی شیء لانه أراد بالموتی ههنا الجهال و هم أيضا أهل القبور یرید إنک لاتقدر علی إفهام من جعله الله تعالی جاهلا و لاتقدر علی إسماع من جعله الله تعالی أصم عن الهدی و فی صدر هذه الآیات دلیل علی ما نقول لانه قال: ﴿لَا يَسْتَوِي

الاعمى و البصير. ﴿ يريد بالاعمى الكافر و بالبصير المؤمن. ﴿ و لا الظلمات و لا النور. ﴿ يعنى بالظلمات الكفر و بالنور الايمان ﴿ و لا الظل و لا الحرور. ﴿ يعنى بالظل الجنه و بالحرور النار ﴿ و ما يستوى الاحياء و لا الاموات. ﴿ يعنى بالآحياء العقلاء و بالاموات الجهلاء. ثم قال: ﴿ ان الله يسمع من يشاء و ما أنت بمسمع من في القبور. ﴿ يعنى أنك لاتسمع الجهلاء الذين كأنهم موتى فى القبور و مثل هذا كثير فى القرآن و لم يرد بالموتى الذين ضربهم مثلا للجهلاء شهدا بدر فيحتج بهم علينا أولئك عنده احياء.

اما سخن خداوند که فرمود: همانا تو (ای پیامبر!) نمی توانی اموات را وادار به شنیدن کنی. « هیچ دلالتی بر ناشنوایی مرده نمی کند؛ چون منظور خداوند در این آیات جاهلان بوده‌اند؛ زیرا جاهلان اهل قبور نیز هستند. خداوند می خواهد بگوید که تو(ای پیامبر!) قادر به تفهیم به کسی که خدا او را جاهل قرار داده، نیستی؛ و قادر نیستی کلامت را به کسی که خدا او را ناشنوای از هدایت قرار داده برسانی. مفاهیم سه آیه قبل از آن، مؤید ماست؛ زیرا در این آیات می فرماید:

﴿ و ما يستوى الاعمى و البصير. ﴿^۱

نابینا و بینا هرگز برابر نیستند.

یعنی، که مقصود از نابینا کافر، و از بینا، مؤمن است.

﴿ و لا الظلمات و لا النور. ﴿^۲

و نه ظلمت‌ها و نه نور

منظور از ظلمت‌ها کفر، و منظور از نور، ایمان است.

﴿ و لا الظل و لا الحرور. ﴿^۳

^۱ - فاطر / ۱۹.

^۲ - فاطر / ۲۰.

^۳ - فاطر / ۲۱.

و نه سایه (آرام‌بخش) و نه باد داغ و سوزان!
منظور از سایه، بهشت و منظور از گرما، آتش است.

﴿و ما یتوی الاحیاء و لا الاموات﴾^۱

و هرگز مردگان و زندگان یکسان نیستند!
منظور از زنده‌ها، عاقلان و منظور از مرده‌ها، جاهلان هستند.
سپس فرموده است:

﴿إن الله یسمع من یشاء و ما أنت بمسمع من فی القبور﴾^۱

«خداوند پیام خود را به گوش هر کس بخواهد می‌رساند، و تو نمی-
توانی سخن خود را به گوش آنانی که در گورها خفته‌اند برسانی!
یعنی تو نمی‌توانی کلامت را به گوش جاهلان که گویا در قبور خود مرده-
اند، برسانی. آیاتی همانند این، که از مرده، جاهل را اراده کرده، زیاد است.
مضمون این آیات، شامل شهدای بدر نمی‌شود؛ زیرا آنان نزد خداوند زنده-
اند.»^۲

ذهبی در شرح حال ابن قتیبہ می‌گوید: «علامه‌ی بزرگ، ذوالفنون، صاحب
تصانیف، ابوبکر خطیب، گفته است که او ثقه، دیندار و فاضل بود؛ صاحب
حدیث نبود، ولی از بزرگان علمای مشهور و صاحب فنون و علوم مختلف و
مهم بود.»^۳

از جمله تصانیف او، کتاب‌های زیادی را نام برده‌اند که «تأویل مختلف
الحدیث» از آنهاست.

۱ - فاطر/۲۲.

۲ - تأویل مختلف الحدیث، ص ۱۴۳.

۳ - سیر اعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۲۹۸، رقم ۱۳۸.

حسن بن علی سقاف، از دانشمندان بزرگ شافعی مذهب معاصر، می گوید:

إعلم یرحمک الله تعالی أن بعض من توهم أن الأموات لا یسمعون ظنوا أن قول الله تعالی : ﴿و ما أنت بمسمع من فی القبور﴾ دلیلا علی ذلك، و لیس كذلك، بل هذه الآیه دلیل علی أن الکفار المصرین علی الباطل لن ینتفعوا بالتذکیر و الموعظة كما أن الأموات الذین صاروا إلى قبورهم لن ینتفعوا بما یسمعونه من التذکیر و الموعظة بعد إن خرجوا من الدنیا علی کفرهم، فشبّه الله تعالی هؤلاء الکفار المصرین بالأموات من هذا الوجه، و نص علی ذلك أهل التفسیر فراجعهم، و انی أنقل لك قول واحد منهم: جاء فی مختصر تفسیر ابن کثیر^۱ و ما أنت بمسمع من فی القبور، إن المعنی: أی كما لا ینتفع الأموات بعد موتهم و صیوررتهم إلى قبورهم و هم کفار بالهدایة و الدعوة إليها كذلك هؤلاء المشرکون الذین کتب علیهم الشقاوة لاحیلة لك فیهم، و لاتستطیع هدایتهم إن أنت إلا نذیر. و اعلم أن الله تعالی قال: ﴿إنک لاتسمع الموتی و لاتسمع الصم الدعاء إذا ولوا مدبرین﴾^۲ و أنت تعلم أن الأموات لایولون مدبرین بعد العظة و التذکیر و إنما المراد بذلك الکفار و لذلك قال النبی ﷺ كما فی الصحیحین: مثل الذی یذکر الله تعالی و الذی لایذکره مثل الحی و المیت. فتأمل. الضمیر فی قوله سبحانه: ﴿إذا

۱ - تفسیر آیه از شیخ صابونی، ج ۳، ص ۵۴.

۲ - نمل/ ۸۰.

ولوا مدبرین ﴿ عائد علی الموتی و علی الصم، لأن المراد بكل منهما الکفار، و هذا ظاهر بداهة، فالموتی و الصم هم الکفار لا الاجساد، و نص علی ذلك أئمة محققو المفسرین، بالاضافة إلى الأدلة التي أوردتها في هذه الرسالة في اثبات سماع الأموات بلاشک. خدا تو را رحمت کند! بدان که بعضی توهم کرده‌اند که اموات نمی شنوند؛ گمان کرده‌اند این سخن خداوند: «و تو نمی توانی اهل قبور را وادار به شنیدن کنی» دلالت بر این گفتار آنها می کند؛ حال آنکه چنین نیست. بلکه این آیه دلیل بر این است که، کفاری که بر باطل خود اصرار می ورزند؛ هرگز با یادآوری و موعظه پند نمی گیرند؛ همانند مردگانی که به سوی قبرها شتافتند - بعد از اینکه از دنیا در حال کفر خارج شدند - از ذکر و موعظه‌ای که می شنوند، بهره‌ای نمی برند. پس خداوند کفاری را که بر باطل اصرار می ورزند، به مرده‌ها تشبیه فرموده است؛ و مفسران نیز به آن تصریح کرده‌اند. به آنها مراجعه کن! من سخن یکی از آنها را برای تو نقل می کنم: در مختصر تفسیر ابن کثیر (رحمة الله علیه)، در تفسیر آیهی ﴿و ما أنت بمسمع من في القبور﴾، آمده است:

همانطور که مردگان بعد از مرگ و کوچ کردن به سوی قبرها - در حالی که به دعوت و هدایت پیامبر ﷺ کافر بودند - بهره‌ای ندارند، حال مشرکانی که شقاوت و بدبختی برای آنها نوشته شده است، چنین است. تو راهی به سوی هدایت آنها نداری؛ و نمی توانی آنها را هدایت کنی. ﴿إِن أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ﴾؛^۱ و تو تنها بیم‌دهنده هستی.

بدان که همانا خداوند متعال فرمود: «مسلماً تو نمی توانی سختت را به گوش مردگان برسانی، و نمی توانی کران را هنگامی که رو برمی گردانند، و

پشت می کنند، فراخوانی! و تو می دانی که همانا اموات از موعظه و یادآوری رو برمی گردانند. به طور یقین، منظور کفار هستند. لذا چنان که در صحیحین آمده است، پیامبر ﷺ فرمودند: «مثل کسی که خدا را یاد می کند و کسی که خدا را یاد نمی کند، مثل زنده و مرده است.»^۱

پس فکر کن! ضمیر در ﴿اِذَا وَلَوْ مَدَّ يَدَهُ﴾ به مرده و ناشنوا بر می گردد؛ چون مراد از هر دوی آنها کفار است. و این کاملاً روشن است. پس منظور از مرده و ناشنوا کفارند؛ نه اجساد مردگان. امامان محقق و مفسران به این مطلب تصریح نموده اند؛ و این علاوه بر ادله ای است که در این کتاب، در اثبات شنوایی مردگان ذکر کردم.»

سقف در ادامه، سخنان طبری و امام و حافظ ابوحنبل را نقل می کند، که آنها نیز این آیات را دقیقاً همین گونه معنا کرده اند.^۲

ابن قیم و ابن جوزی نیز این آیه را همین طور تفسیر کرده اند. قرطبی نیز از حسن بصری، عیسی سقفی و عمرو بن میمون نقل کرده است؛ آنها نیز این آیه را همین گونه معنا کرده اند.^۳ ابن کثیر نیز آیه را همین گونه معنا کرده و می گوید: «همان طور که اموات بعد از منتقل شدن به قبر، چون نسبت به هدایت و دعوت پیامبر کافر بودند، از سخنان تو نفع نمی برند؛ همان گونه مشرکان را نیز نمی توانی به راه حق هدایت نمایی.»^۴

۱ - صحیح بخاری، ج ۷، ص ۱۶۸؛ و دیگران.

۲ - تفسیر طبری، ج ۷، ص ۲۵، ج ۱۲. الإغاثة، سقف، ص ۶. مختصر تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۱۴۵.

۳ - الروح، ص ۴۵-۴۶؛ زاد المسیر ابن جوزی، ج ۶، ص ۵۲؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۴، ص ۳۴۰.

۴ - تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۵۶۰.

ابن کثیر بعد از نقلِ نظرِ امّ المؤمنین، عایشه، که با استدلال به این آیه گفته است: اموات نمی شنوند؛ او (عایشه) سعی کرده است حدیث رسول خدا ﷺ را بر خلاف نظر دیگر صحابه، به نشنیدن معنا کند، می گوید: «این آیه، با این احادیث تعارضی ندارد؛ و سخن درست، همان سخن اکثریت صحابه و کسانی که بعد از صحابه بودند، است؛ که معتقد بودند اموات می شنوند.»^۱

صالح شامی بعد از آنکه در مورد نظر امّ المؤمنین، عایشه، که با استدلال به این آیه شنوایی اموات و قضیه‌ی مخاطب قرار دادن مردگان توسط رسول خدا ﷺ را انکار کرده است، از اسماعیلی و سهیلی دلیل‌هایی بر نادرستی نظر او می آورد؛ و در آخر، حدیثی از عایشه به نقل از مسند امام احمد بن حنبل نقل می کند؛ و بعد می گوید: «از حدیث امّ المؤمنین، عایشه، این گونه فهمیده می شود که او بعد از شنیدن احادیث صحابه در این موضوع، از نظر اولیه خود عدول کرده است، زیرا او در هنگام وقوع قضیه حضور نداشته است.»^۲

در آینده احادیثی ذکر خواهیم کرد که به صراحت، بر اعتقاد امّ المؤمنین، عایشه، به شنوایی و بینایی اموات دلالت می کند.

استدلال وهابیان با تمسک به آیاتی دیگر

البانی در ادامه می گوید: «ما به وسیله‌ی آیاتی که در مقدمه‌ی کتاب شرح دادیم توانستیم بسیاری از مسلمانان پاک‌طینت و نیکوسرشت را از منجلاب گمراهی

۱ - البدایة و النہایة، ج ۳، ص ۳۵۷؛ سیره ابن کثیر، ج ۲، ص ۴۵۰.

۳ - سبیل الہدی والرشد، ج ۴، ص ۲۸۵.

رهانیده؛ و هدایت نماییم. به سبب کسب این توفیق، خدای را سپاسگذاریم که ما را در هدایت بندگانش دستگیری نمود!»^۱

یادآور می شویم که البانی با این سخن خود، بر گمراهی امام و رهبرش، ابن تیمیه، که معتقد به شنوایی اموات بوده؛ تصریح نموده است. شکی نیست که سبب نزول این دو آیه، مشرکان هستند؛ زیرا شأن خدایی، برای بتها قائل بودند. خداوند متعال، در این آیات مثل می زند که: اگر، حتی مگسی چیزی را از این بتها برآید، آنان قادر به پس گرفتن آن چیز نیستند. آیا مقایسه‌ی رسول خدا ﷺ با بت‌هایی که ساخته سنگ و چوب هستند صحیح است؟ آیا پیامبر عظیم‌الشأن اسلام، پس از رحلت از عالم مادی به عالم بالاتر، تفاوتی با بتها ندارد؟ چگونه ممکن است طلب‌یاری و تمسک به انسانی عادی شرک نباشد؟ ولی کمک‌خواستن و توسل به رسول خدا ﷺ شرک باشد؟! با نگاهی عاری از تعصب مذهبی به این آیات، برای هر منصف و نکته‌سنجی، به سهولت قابل درک است که این آیات، ناظر بر عقیده‌ی ملحدانه‌ی مشرکانی است که شأن خدایی، برای معبودان خود قایل گشته‌اند؛ و آنان را به عنوان خدا می خوانند. با نگاهی سطحی به خود آیات، به روشنی چنین مفهومی را از آن استنباط می کنیم. برای کسب اطلاعات بیشتر، خوانندگان را به تفاسیر طبری، قرطبی و ابن کثیر^۲ ارجاع می دهیم؛ که همگی آنها در مقام تفسیر این آیات، به همین گونه عمل نموده و چنین گفته‌اند.

۱ - مقدمه آیات البينات فی عدم سماع الاموات، نعمان ابن محمود آلوسی.

۲ - تفسیر طبری، ج ۱۷، ص ۲۲ و ۱۴۹ و ۶۴؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۲، ص ۹۶؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۲۴۵.

چنان‌که ملاحظه می‌فرمایید، بنا بر تصریح این مفسران، این آیات هیچ‌گونه دلالتی بر ناشنوایی اموات نمی‌کند؛ و منظور از این آیات مشرکان هستند. به این ترتیب، مفهوم آیات ناظر بر امر دیگری است که هیچ‌گونه ارتباطی با توسل و استغاثه ندارد، در حالی که وهابیان این دو آیه را، هم دلیلی بر ناشنوایی اموات قرار داده‌اند و هم دلیلی بر شرک بودن توسل و استغاثه می‌دانند.

وهابیان با تمسک به این آیات، یاری خواستن از رسول خدا ﷺ را شرک می‌دانند. اگر این استدلال آنها درست باشد، باید گفت: بدون شک، تمام وهابیان مشرک خواهند بود؛ چون، اگر این آیات دلیل شرک بودن کمک‌خواستن از کسی دیگر باشد، کاملاً واضح است که تفاوتی بین زنده و مرده نخواهد داشت. پس بنا بر این فهم و استدلال وهابیان، هر مسلمان از هر کسی غیر خدا (زنده یا مرده) کمک بخواهد، مشرک خواهد بود.

از نمونه آیات دیگری که وهابیان به آن استدلال می‌کنند، آیه ۵ سوره - ی فاتحه است که می‌فرماید:

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾

فقط تو را می‌پرستیم؛ و فقط از تو یاری می‌طلبیم.

وهابیان می‌گویند که بنا بر تصریح این آیه، یاری طلبیدن از مرده شرک است؛ زیرا می‌فرماید: فقط از خدا کمک بخواهید. این آیه همانند آیات قبلی است؛ و با اندکی توجه و دقت، به این حقیقت می‌رسیم که اگر برداشت وهابیان درست باشد؛ تمامی فرزندان آدم، حتی پیامبران الهی - به خدا پناه می‌بریم! - مشرک بوده‌اند. چرا که آیه شریفه می‌فرماید:

«فقط از خدا کمک بخواهید!» و نمی گوید: در مورد غیرزنده، تنها از خدا کمک بخواهید؛ آیه تفاوتی بین زنده و مرده قائل نشده است. به طور کلی کمک طلبیدن از غیرخدا در هر حال - بنا بر استدلال وهابیان - شرک خواهد بود.

خداوند در داستان حضرت سلیمان علیه السلام می فرماید که سلیمان به یارانش فرمود:

﴿قال يا ايها الملأوا أياكم يأتيها بعرشها قبل أن يأتوني مسلمين﴾، ﴿قال عفريت من الجن أنا آتياك به قبل أن تقوم من مقامك و إني عليه لقوي أمين﴾، ﴿قال الذي عنده علم من الكتاب أنا آتياك به قبل أن يرتد إليك طرفك فلما رآه مستقرا عنده؛ قال هذا من فضل ربي ليبلوني أشكر أم أكفر و من شكر فإنما يشكر لنفسه و من كفر فإن ربي غني كريم﴾^۱

(سلیمان) گفت: ای بزرگان! کدام یک از شما تخت او را برای من می آورد، پیش از آنکه به حال تسلیم، نزد من آیند؟ عفیریتی از جن گفت: من آن را نزد تو می آورم، پیش از آنکه از مجلست برخیزی و من نسبت به این امر، توانا و امینم! (اما) کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) داشت، گفت: پیش از آنکه چشم بر هم زنی، آن را نزد تو خواهم آورد! و هنگامی که (سلیمان) آن (تخت) را نزد خود ثابت و پابرجا دید؛ گفت: این از فضل پروردگار من است، تا مرا آزمایش کند که آیا شک او را به جا می آورم یا کفران می کنم؟! و هر کس شکر کند، به نفع خود شکر می کند؛ و هر کس کفران نماید (به خویش زیان نموده است، که) پروردگار من، غنی و کریم است!

^۱ - نمل ۳۸-۴۰.

بنا بر عقیده وهابیان، این عمل حضرت سلیمان نیز شرک است و همان طور که اشاره کردیم، غیر مشرک در دنیا باقی نخواهد ماند. این است، هدایتی که البانی بر خودش می‌بالد و به سبب رهانیدن بندگان خدا از گمراهی به درگاه او سپاس می‌گذارد! و می‌گوید: آنها چون انسان‌های پاکی بودند با خواندن استدلال‌ات او هدایت شده‌اند.

هر انسان منصفی بین استدلال وهابیان با خوارج، شباهتی تامّ خواهد دید. بخاری در صحیحش چنین روایت می‌کند: ابن عمر خوارج را بدترین خلق خدا می‌دانست؛ و می‌گفت: خوارج، آیاتی را که در مورد کفار نازل شده، بر مؤمنان تطبیق می‌کردند.^۱

خوارج با عقیده باطل و شیطانی خود، مؤمنان را برای تقرب به خدا می‌کشتند؛ یعنی، به گمان خود (با این اعمال سفاکانه) عمل خیر انجام می‌دادند؛ و به مؤمن‌کشی خود، افتخار می‌کردند. به رغم اینکه بطلان عقیده آنها کاملاً آشکار و هویدا بود؛ باز به عقیده اینکه راه آنها حق است، در راه خود ثابت قدم بودند. و امروز، وهابیان نیز همان راه را در پیش گرفته‌اند؛ و با استدلال به آیاتی که در مورد مشرکان نازل شده، مؤمنان را برای تقرب به خدا می‌کشند و به این عمل خود افتخار می‌کنند. متأسفانه بسیاری از جوانانی که تحت تاثیر این فرقه، قرار گرفته‌اند از عاقبت شوم خوارج بی‌خبرند؛ و اطلاعی از موضع علمای بزرگ مسلمان در قبال آنان، ندارند. در حالی که اگر می‌دانستند که خوارج، به اتفاق آرای همه‌ی فرق اسلامی، گروهی منحرف و جهنمی هستند به هدایت آنان امید می‌رفت.

۱ - صحیح بخاری، ج ۸، ص ۵۱؛ فتح الباری، ج ۱۲، ص ۲۵۲.

انسان‌های منصف و آگاه، برای اثبات باطل بودن عقاید وهابیان به دلیل نیاز ندارند؛ زیرا این کاملاً بدیهی است. لذا تنها به دو مورد اشاره می‌کنیم:

۱. در دو آیه‌ی اول، منظور از خواندن، یعنی به عنوان خدا و برای عبادت، خواندن دیگران است. آیه تصریح می‌کند که مشرکان بت‌ها را به جای خدا می‌پرستیدند؛ و چنان‌که ذکر شد، مفسران به تفصیل درباره‌ی آن سخن گفته‌اند.

۲. در آیه‌ی سوره‌ی مبارکه‌ی فاتحه، منظور، نفی آن نوع کمکی است که کمک‌کننده را در قدرت و توان و نیرویش، مستقل و بی‌نیاز از خدا بدانیم؛ یعنی، از کسی کمک و یاری خواسته شود که مستقلاً دارای قدرت است؛ و هر چه دارد از خود اوست؛ و بدون اذن خداوند می‌تواند هر کاری انجام دهد.

بدون شک، این نوع کمک‌خواستن شرک است. شرک دانستن توسل به رسول خدا ﷺ با تمسک به این آیات، با جایز دانستن توسل و یاری طلبیدن از زندگان - درحالی که آنان نیز غیرخدا هستند - آشکارا منافات دارد. به فرض پذیرش سوء برداشت آنان در این مورد باید گفت:

اولاً: بدون شک، خود آنان هم مشرک خواهند بود.

ثانیاً: شالوده‌ی زندگی بشری، به هم می‌ریزد و کسی حتی نمی‌تواند از فرزند، غلام و یا زیردست خود، انجام کاری را بخواهد؛ زیرا این کمک‌خواستن از غیرخدا محسوب می‌شود؛ و بنا بر این برداشت مشرک خواهد بود.

جالب است که از ظهور اسلام تاکنون، مفسران اسلامی و علما، حتی ابن کثیر - که از شاگردان ابن تیمیه بوده است - از هیچ‌یک از آیاتی که وهابیان به واسطه‌ی آن، به شرک بودن توسل و استغاثه استدلال کرده‌اند، چنین نتیجه‌ای استخراج نکرده‌اند. با این وجود، چگونه وهابیان خود را سلفی می‌خوانند!؟

البانی می‌گوید: بسیاری از مسلمانان بعد از گمراهی، به واسطه‌ی خواندن مقدمه‌ی او بر کتاب آلوسی، درمورد ناشنوایی اموات به راه راست هدایت شده‌اند؛ این سخن به روشنی می‌رساند که ابن تیمیه، رهبر اعتقادی البانی، خود نیز در گمراهی بوده و در همان گمراهی نیز از دنیا رفته است. بنا به سخنان البانی، اعتقاد به شنوایی اموات، گمراهی است؛ و مسلم است که ابن تیمیه معتقد به شنوایی اموات بوده است؛ و با همان عقیده نیز از دنیا رفته است.

یادآور می‌شویم که سیره‌ی مسلمانان در زمان رسول خدا ﷺ و بعد از آن، بر این بوده است که به اولیای خدا و صالحین متوسل می‌شدند. احتمال حرمت و یا شرک بودن این عمل، به ذهن هیچ‌یک از آنها خطور نکرده است. آنها معتقد بودند که اموات اعمال و رفتار ما را مشاهده می‌کنند؛ و پس از مرگ، از این دنیا بی‌خبر و ناآگاه نخواهند بود، بلکه از احوال ما آگاهی دارند. از آنجا که، یکی از اعتقادات مسلم وهابیان، انکار شنوایی و جواب دادن اموات است؛ ابتدا با آیات، روایات و اخباری که گواه بر آگاهی اموات از اعمال و رفتار ما و حفظ رابطه‌ی ایشان با این دنیا هستند؛ آشنا خواهیم شد.

گواهی قرآن به شنوایی گذشتگان

خداوند کریم، در داستان حضرت صالح عَلَيْهِ السَّلَام آن گاه که او قوم خود را به اطاعت از خداوند متعال و زیان نرساندن به شتر (معجزه‌ی آن حضرت) دعوت نمود؛ و آنها به سخن او اعتنایی نکرده، شتر را به قتل رساندند، می‌فرماید:

﴿فَأَخَذْتَهُمُ الرِّجْفَ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ﴾ ﴿فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ: يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولًا مِنْ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تَحِبُّونَ النَّاصِحِينَ﴾^۱

سرانجام زمین لرزه آنها را فرا گرفت؛ و صبحگاهان، (تنها) جسم بی‌جانشان در منازلشان باقی مانده بود. (در این هنگام، در حالی که آنها مرده بودند، صالح) از آنها روی برتافت؛ (و به آنها خطاب کرد) و گفت: ای قوم! من رسالت پروردگارم را به شما رساندم، و شرط خیرخواهی را انجام دادم؛ ولی (چه کنم که) شما خیرخواهان را دوست ندارید!

از این آیه استفاده می‌شود که حضرت صالح، با مرده‌ها سخن گفت؛ و اگر آنها نمی‌شنیدند و درک نمی‌کردند، آن حضرت این‌طور آنها را مورد خطاب قرار نمی‌داد. و قرآن نیز آن را تأیید نمی‌فرمود.

در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

﴿فَأَخَذْتَهُمُ الرِّجْفَ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ﴾ ﴿الَّذِينَ كَذَّبُوا شَعِيبًا كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا شَعِيبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ﴾ ﴿فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولًا مِنْ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ﴾^۲

^۱ - اعراف/ ۷۸-۷۹.

^۲ - اعراف/ ۹۱-۹۳.

سپس زمین لرزه آنها را فرا گرفت؛ و صبحگاهان به صورت اجساد بی جان در خانه‌هایشان مانده بودند. آنها که شعیب را تکذیب کردند، (آن چنان نابود شدند که) گویا، هرگز در آن خانه‌ها سکونت نداشتند! آنها که شعیب را تکذیب کردند، زیانکار بودند! سپس از آنان روی برتافت و گفت: ای قوم من! من رسالت‌های پروردگارم را به شما رساندم؛ و برای شما خیرخواهی نمودم؛ با این حال، چگونه بر حال قوم بی‌ایمان تأسف بخورم.

این آیه نیز مانند آیه‌ی قبلی است. حضرت شعیب عَلَيْهِ السَّلَام قوم خود را بعد از مرگ آنها، مورد خطاب قرار داد و با آنها سخن گفت. در این مورد، اعتراف البانی خود گویای این واقعیت است؛ زیرا او بعد از آنکه می‌گوید: «ابن کثیر در تفسیر خود گفته است که حضرت صالح و حضرت شعیب، بعد از مرگ قوم خود، با آنان سخن گفته‌اند» به آن اعتراف می‌کند، ولی مانند همیشه راه گریزی جست و جو کرده و می‌گوید: این مخصوص پیامبران است.^۱

یادآور می‌شویم که البانی، هر جا توان تکذیب یا تضعیف اخبار را ندارد، دست به چنین توجیهاتی می‌زند تا حق را بپوشاند. در داستان توسل نابینا نیز، خواهد آمد که البانی، در آخر به ناچار می‌گوید: این مخصوص رسول خداست، پس هرکس از این حدیث، توسل به ذات را استنباط کرد، فقط به آن حضرت متوسل شود، نه به پیامبران دیگر و اولیا و... او در اینجا سخن گفتن با مرده را، مخصوص پیامبران معرفی کرد؛ ولی در توسل، دیگر پیامبران را نیز از این اختصاص خارج می‌کند. که در بخش توسل خواهد آمد.

خدا در قرآن کریم خطاب به پیامبر گرامی اسلام می‌فرماید:

۱- آیات البينات فی عدم سماع الاموات، آلوسی، ص ۵۹ حاشیه.

﴿وَسئَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسَلْنَا أَجْعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ ءِالِهَةً

يَعْبُدُونَ﴾^۱

و از رسولانی که پیش از تو فرستادیم بپرس! آیا ما غیر از خداوند رحمان
معبودانی برای پرستش قرار دادیم؟!

ملاحظه می کنید که خداوند متعال به رسولش امر می کند که از
پیامبران گذشته - که از دنیا رفته اند - بپرسد. پس قرآن به صراحت
شنوایی اموات را تأیید می کند. و بعد از اعتراف البانی به مفهوم این آیه، به
بیان نظرات مفسران در اثبات آن، نیازی نخواهد بود؛ زیرا که او خود از
مدعیان اصلی انکار شنوایی مردگان است.

تأیید شنوایی اموات از منظر احادیث

در اخبار و احادیث اسلامی روایات فراوانی وجود دارد که به روشنی
بر شنوایی و پاسخگویی اموات به سلام اهل دنیا، دلالت می کند. با این
وجود، باز می بینیم وهابیان در برابر این همه اخبار متواتر و مسلم اسلامی
ایستاده اند و می گویند: اموات نمی شنوند و نمی توانند جواب دهند.

خطاب در نماز

قبل از همه، می خواهیم به یک دلیل روشن و مسلم تاریخی اشاره کنیم، و
آن اینکه همه ی مسلمانان صدر اسلام تا به امروز، پیوسته در نمازهای خود با
صیغه ی خطاب به رسول خدا ﷺ سلام می دهند. این خود دلالت بر این می
کند که حضرت، سلام نمازگزار را می شنود و جواب آنها را می دهد؛ زیرا سلام

ما با صیغه‌ی خطاب بوده، و اگر آن حضرت قادر به شنیدن سلام ما نباشند عملی لغو و بیهوده در نماز انجام گرفته است؛ در حالی که تمامی مسلمین اتفاق نظر دارند که هر عمل لغوی نماز را باطل می‌کند. بنابراین روشن می‌شود که آن حضرت، سلام امت خود را می‌شنوند.

البانی با تمسک به خبری از ابن مسعود و از قول او می‌گوید: «بعد از رحلت پیامبر، (ما صیغه‌ی خطاب را به غیاب تغییر داده و) می‌گفتیم: سلام بر پیامبر!» وی برای فرار از سنت قطعی و مسلم تمامی گروه‌های اسلامی، به این دست از روایات مجعول، تمسک جسته است، در حالی که عموم مسلمانان اعتنایی به این اخبار مجعول نکرده‌اند. حتی ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب در نماز خود با صیغه‌ی خطاب به پیامبر سلام می‌دهند. وهابیان چگونه این عمل را توجیه خواهند نمود؟ و در این مسأله، از چه کسی تبعیت خواهند کرد؟ از البانی یا از ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب؟ و در برابر این سنت مسلم و قطعی چه پاسخی خواهند داد؟ همچنین مسلمینی که آن زمان در سرزمینهای مختلف اسلامی مانند شام، مکه، کوفه، بصره و... بودند حکم نمازشان چه بوده و آیا رسول خدا ﷺ به این توجه نداشتند؟!

اکنون باید ببینیم که در مورد شنوایی اموات وهابیان چه می‌گویند، و در مقابل، باقی مسلمانان چه رأی و نظری دارند. وهابیان با طرح چنین نظریه‌ای عملاً با رهبر فکری و عقیدتی خود، ابن تیمیه، مخالفت کرده، نظر او را رد می‌کنند؛ زیرا ابن تیمیه و دو شاگردش، ابن قیم و ابن کثیر، بدون هیچ قید و شرطی شنوایی و پاسخگویی اموات و بهرمندی آنان از

دعا و تلقین اهل دنیا را پذیرفته‌اند؛ در کتاب‌های خود به آن استدلال کرده و به طور مؤکد، آن را از مسلمات دانسته‌اند. ما در ادامه، به سخنان آنان در این باب خواهیم پرداخت.

پیروان کنونی این مکتب با استدلال به آیه‌ی یادشده، آن توانایی‌ها را کاملاً انکار کرده‌اند. متأسفانه گاهی وهابیان سخنانی زشت، ناپسند و کوبنده در مورد رسول گرامی اسلام ﷺ بر زبان جاری می‌کنند؛ به عنوان نمونه در تاریخ ثبت شده است که بعضی از پیروان محمد بن عبدالوهاب نزد او می‌گفتند: این عصای من، بهتر از محمد ﷺ است؛ چون، من در کشتن مار و کارهایی مانند آن، از عصای خود کم کم می‌گیرم و نفع می‌برم؛ ولی محمد ﷺ همانا، مرده است و اصلاً نمی‌تواند نفعی به ما برساند!

می‌بینیم که جهالت و عدم بصیرت، گستاخی این جماعت را به حدی رسانده - است که چنین سخنان زشت و ناپسندی را درباره‌ی رسول خدا ﷺ بر زبان جاری می‌کنند. امروز نیز هیچ ابایی ندارند که سخنانی از این دست بر زبان جاری نمایند. زینی‌دحلان از راویان این خبر است. شرح حال او را در مباحث بعدی خواهیم آورد.

اعتراف ابن تیمیه و دو شاگردش به شنوایی اموات

ابن تیمیه می‌گوید:

ولاریب أن النبی ﷺ بل و من هو دونه حی یسمع کلام الناس؛ کما قال ﷺ: ما من رجل یسلم علیّ إلا رد الله علی روحی حتی أورد علیه

۱ - الدرر السنیة، زینی دحلان، ج ۱، ص ۴۲؛ الفجر الصادق، زهاوی حنفی، ص ۱۸؛ التوسل بالنبی و جهلة الوهابیة، ابوحامد بن مرزوق استانبولی حنفی، ص ۲۴۵.

السلام. و ما من رجل يمر بقبر الرجل كان يعرفه في الدنيا، فيسلم عليه إلا رد الله عليه روحه حتى يرد عليه. رواه ابن عبد البر و صححه.

بدون شک، پیامبر، بلکه افراد رتبه‌های پایین‌تر از آن حضرت هم، زنده‌اند و سخن مردم را می‌شنوند؛ چنان که پیامبر فرمودند: «هیچ کسی بر من سلام نمی‌دهد مگر اینکه خداوند روحم را به من برمی‌گرداند تا جواب سلام او را بدهم. (و در حدیث دیگری می‌فرماید: هیچ کسی نیست که از سر قبر کسی که او را می‌شناخته است بگذرد و به او سلام دهد، مگر اینکه خدا روح را به او باز می‌گرداند تا جواب سلام را بدهد.»

ابن تیمیه در کتاب «اقتضاء الصراط» می‌گوید: «اما اینکه اموات صوت قرائت قرآن و غیر آن را می‌شنوند، حق است.» و بعد می‌گوید: ابن عبد البر این حدیث را روایت کرده و سند آن را صحیح دانسته است.^۱

یادآور می‌شویم که در حدیث روایت شده از ابن عبد البر؛ یعنی در حدیث دوم، عبارت «روحش را به او باز می‌گرداند» وجود ندارد. از این معلوم می‌شود که ابن تیمیه یا خود آن‌را به این حدیث اضافه کرده و یا آن‌قدر به حافظه‌اش تکیه کرده که به سبب فراموشی آن را جزء این حدیث محسوب کرده است. در هر دو صورت، او بدون شک کار زشت و ناپسندی انجام داده است.

ابن کثیر نیز می‌گوید:

و ثبت عنه عليه السلام تعليمه لأئمة، إذا سلموا على أهل القبور أن يسلموا عليهم سلام من يخاطبونه، فيقول المسلم: السلام عليكم دار قوم

۱- الرد على البكري، ابن تیمیه، ج ۱، ص ۴۵۴؛ اقتضاء الصراط ابن تیمیه، ج ۱، ص ۳۷۹.

مؤمنین و هذا خطاب لمن يسمع و يعقل و قد تواترت الآثار عنهم
(عن السلف) بأن الميت يعرف بزيارة الحي و يستبشر.

ثابت شده است که پیامبر ﷺ نحوه سلام دادن بر اهل قبور با صیغه‌ی خطاب را به امت خود تعلیم داده و فرمودند که بگویند: «ای قوم مؤمنین! سلام بر شما!» این خطاب برای کسی است که سلام را می‌شنود و تعقل می‌کند. اخبار متواتری از سلف به ما رسیده که میت، شخص زنده ای که او را زیارت می‌کند می‌شناسد. و او را بشارت می‌دهد.^۱

ابن قیم نیز می‌گوید:

و قد شرع النبي ﷺ لأئمة إذا سلموا على أهل القبور أن يسلموا عليهم سلام من يخاطبونه، فيقول: السلام عليكم دار قوم مؤمنين و هذا خطاب لمن يسمع و يعقل و لولا ذلك لكان هذا الخطاب بمنزلة خطاب المعدوم و الجماد و السلف مجمعون على هذا و قد تواترت الآثار عنهم بأن الميت يعرف زيارة الحي له و يستبشر به.

همانا پیامبر ﷺ برای امتش تشریح فرمود که هر وقت به اهل قبور سلام کردند، با صیغه‌ی خطاب سلام دهند و بگویند: «ای گروه مؤمنان! سلام بر شما!» این خطاب برای کسی است که می‌شنود و تعقل می‌کند؛ و اگر نمی‌شنید، این خطاب همانند خطاب به چیزهای جامد (مثل سنگ و چوب) خواهد بود. سلف بر این اجماع دارند و اخبار اینکه میت زائر خود را می‌شناسد و به سبب آن خوشحال می‌شود از طریق پیشینیان به تواتر رسیده است.^۲

^۱ - تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۳۹.

^۲ - الروح، ابن قیم، ج ۱، ص ۵.

با توجه به سخنان ابن تیمیه و دو شاگرد او، ثابت می‌شود که آنها در مورد شنوایی و پاسخگویی اموات، با سایر مسلمانان هم رأی بوده‌اند؛ ولی امروزه، وهابیان به شدت با عقیده‌ی جمهور مسلمانان مخالفت ورزیده و منکر این امر هستند؛ زیرا اعتقاد به شنوایی اموات، دروغ بودن تهمت‌های آنها را (اتهام شرک به دلایل واهی) نسبت به سایر مسلمانان ثابت می‌کند. اگر آنها به شنوایی اموات اعتراف نموده و این احادیث را بپذیرند؛ باید از عقیده‌ی باطل خود دست بکشند. ظاهراً وهابیان، توسل به زنده را قبول دارند و اگر به شنوایی اموات نیز اعتراف کنند، باطل بودن عقایدشان باز هم آشکارتر خواهد گردید؛ به همین دلیل، مانند دیگر اخبار ناسازگار با عقاید خود، با اخبار شنوایی اموات نیز، با نیرنگ برخورد کرده و آن احادیث و اخبار را تکذیب و انکار می‌نمایند. ولی شما می‌بینید که ابن کثیر و ابن قیم اعتراف می‌کنند که خطاب و سلام برای کسی رواست که آن را درک می‌کند و می‌فهمد. مهم تر از آن اینکه هر دو می‌گویند: «از سلف به تواتر رسیده است که مرده زائر خود را می‌شناسد و به او بشارت می‌دهد.»

از این سخنان می‌توان نتیجه گرفت که درباب شنوایی و ادراک اموات، اخبار متواتر بسیاری وجود دارد. همچنین همین سلام‌های مسلمانان به هنگام زیارت، که برگرفته از احادیث متواتر و مسلم رسول خدا ﷺ است؛ بهترین شاهد بر این مدعاست. شهادت شاگردان ابن تیمیه، دروغ بودن ادعای وهابیان، مبنی بر پیروی از اسلاف را ثابت می‌کند؛ و نشان می‌دهد که اینها به خاطر صحیح جلوه دادن عقیده‌ی باطل خود، حتی اخبار متواتر را نیز انکار می‌کنند؛ زیرا به گواهی ابن کثیر و ابن قیم، سلف معتقد به شنوایی و ادراک اموات، بوده‌اند.

کیفیت سلام به مردگان در تعلیم پیامبر

از امّ المؤمنین، عایشه، نقل شده است که گفت:

كان رسول الله ﷺ كلما كانت ليلتها من رسول الله ﷺ يخرج من آخر الليل إلى البقيع، فيقول: «السلام عليكم دار قوم مؤمنين و أتاكم ما توعدون غدا مؤجلون و إنا إن شاء الله بكم لاحقون! اللهم اغفر لأهل بقيع!

هر وقت که رسول خدا ﷺ نزد من بود، روش او این بود که همیشه، آخر شب به قبرستان بقیع رفته و می فرمودند: «ای قوم مؤمنین! سلام بر شما. آنچه به شما وعده داده شده بود (مرگ)، بر شما آمد و ما نیز به شما ملحق خواهیم شد. خدایا، اهل بقیع را بیامرز!»^۱

این حدیث بین مسلمانان مشهور است. از ابوهریره و بریده نیز این گونه سلام دادن، و تعلیم آن توسط رسول خدا ﷺ به هنگام زیارت قبور، روایت شده است.

پیامبر و حضرت موسی با اموات سخن می گویند

انس بن مالک روایت می کند:

ان رسول الله ﷺ ترك قتلى بدر ثلاثا ثم أتاهم فقام عليهم فنادهم فقال: يا أبا جهل بن هشام! يا أمية بن خلف! يا عتبة بن -

۱- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۱۸، ح ۲۴۹ و ج ۲، ص ۶۶۹، ح ۹۷۴؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۱، ص ۶، ح ۶؛ صحیح ابن حبان، ج ۳، ص ۳۲۱، ح ۱۰۴۶، ج ۷، ص ۴۴۴، ح ۳۱۷۱ و ج ۱۰، ص ۳۸۲، ح ۴۵۲۳؛ ج ۶، ص ۲۲۴، ح ۷۲۴۰؛ سنن ابو داوود، ج ۳، ص ۲۱۹، ح ۳۲۳۷؛ سنن کبری نسائی، ج ۱، ص ۹۵، ح ۱۴۳ و ۲۱۶۶؛ ج ۶، ص ۲۶۸، ح ۱۰۹۳۰؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۹۴، ح ۱۵۴۷؛ موطا مالك، ج ۱، ح ۲۵۸، ح ۹۲۸۱، ح ۷۹۸۰، ح ۲۳۰۳۵، ح ۶، ح ۲۵۵۱۰.

ربيعه! يا شيبه بن ربيعة! أليس قد وجدتم ما وعد ربكم حقا؟
فإني قد وجدت ما وعدني ربي حقا. فسمع عمر قول النبي ﷺ
فقال: يا رسول الله! كيف يسمعون و أند يجيبوا و قد جيفوا؛
قال: «والذي نفسي بيده ما أستمع بما أقول منهم و
لكنهم لا يقدر أن يجيبوا.» ثم أمر بهم فسحبوا فألقوا في
قليب بدر.

رسول خدا ﷺ بعد از جنگ بدر، خطاب به اجساد سران مشرکان با صدای بلند فرمودند: «ای ابوجهل! ای امیه! ای عتبه! و... آیا وعده ای را که خداوند بر شما داده حق یافتید؟ همانا، من آنچه را که پرودگارم به من وعده داده بود، حق یافتم.» عمر این سخن را شنید و پرسید: ای رسول خدا! چگونه اینها می‌توانند بشنوند و جواب دهند، در حالی که مرده‌اند؟ رسول خدا فرمودند: «سوگند به آن ذاتی که جان من در اختیار اوست! شما به آنچه که من می‌گویم شنواتر از آنها نیستید؛ و آنها فقط قادر به جواب‌دادن نیستند...»^۱

این حدیث را ابوظلحه، عمر بن خطاب، انس، ابن عمر و عایشه روایت کرده‌اند. در حدیث مشهور دیگر آمده است، که رسول خدا ﷺ فرمودند: «وقتی مرده را در قبر می‌گذارند و برمی‌گردند؛ مرده، صدای پای آنها را

۱- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۰۳، ح ۲۸۷۴، ح ۲۸۷۳؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۴۶۲، ح ۱۳۰۴ و ج ۴، ص ۱۴۶۱، ح ۳۸۰۲، ح ۳۵۷۷؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۱، ص ۹۹، ح ۴۷۷۸؛ ج ۱۴، ص ۴۲۳، ح ۶۵۲۵، ح ۶۴۹۸؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۱۳۱، ح ۶۱۴۵ و ج ۳، ص ۱۰۴، ح ۱۳۳۲۰، ح ۱۲۹۸۶، ح ۱۲۴۹۳، ح ۱۲۰۹۳؛ سنن نسائی، ج ۱، ص ۶۶۵، ح ۲۲۲۱.

می‌شنود.^۱ این حدیث از ابن عباس، انس، براء و ابوهریره، با چندین لفظ و سند روایت شده است.

از این قبیل احادیث صحیح و مشهور، فراوان است، ولی وهابیان که به دروغ خود را پیرو سلف می‌دانند، با این همه آیات قرآن و احادیث متواتری که از جانب اسلاف آنها روایت شده، مخالفت می‌ورزند؛ تا بتوانند از این راه هرطور که مایل هستند مسلمانان را تکفیر کرده، حکم قتل آنان را صادر کنند. آری، وهابیان در تمام رفتار و عقاید خود این‌طور هستند. مسلمات اسلام را به دلیل عقیده‌ی غلط خویش، به راحتی انکار می‌کنند و با جرأت برای مردم فریبی، خود را پیرو سلف صالح معرفی می‌کنند.

به نظر می‌رسد همین مقدار که ابن تیمیه به شنوایی و پاسخگویی اموات به سخن اهل دنیا، اعتراف کرده و ابن کثیر و ابن قیم گفته‌اند که اخبار متواتری در این باره به ما رسیده است؛ کار ما را آسان می‌کند و نیازی به ذکر اخبار فراوانی را که در این موضوع وارد شده نمی‌بینیم. باید گفت که این خود رسوایی دیگر وهابیان است، چون به تبع هوی و هوس خود، آیات قرآن و احادیث اسلامی را تأویل نموده، و با اسلام و مسلمات آن بازی می‌کنند؛ یکی می‌گوید مرده می‌شنود؛ دیگری می‌آید و آن را انکار می‌کند؛ یکی می‌گوید پیامبر در عالم برزخ هم، می‌تواند حاجت دعاکننده را برآورده سازد؛ ولی این نمی‌تواند دلیل مشروع بودن طلب‌یاری از مرده باشد؛ و دیگری می‌گوید: این نوع اعتقاد شرک محض است. در بحث توسل به بررسی درباره‌ی این اعتقاد وهابیان که هرگونه کمک-طلبیدن را شرک می‌دانند؛ خواهیم پرداخت و پیروی آنان از هوی و هوس را ثابت خواهیم کرد.

۱- صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۶۲؛ صحیح ابن حبان، ج ۷، ص ۳۸۸، ص ۳۸۰؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۴۴۵، ص ۳۴۷، ج ۳، ص ۲۳۳؛ سنن ابو داوود، ج ۲، ص ۴۲۵، ج ۴۷۵۳؛ مستدرک، ج ۱، ص ۳۷۹؛ مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۵۴، ص ۵۱.

در خبری طولانی از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است:

وقتی هارون از دنیا رفت، بنی اسرائیل حضرت موسی علیه السلام را به قتل هارون متهم کردند. حضرت موسی ۷۰ نفر از برگزیدگان بنی اسرائیل را بر سر قبر هارون حاضر نمود؛ به اذن خداوند، حضرت هارون از درون قبر با آنها سخن گفت و خبر داد که موسی او را نکشته، بلکه خود با مرگ طبیعی مرده است.^۱

آیه‌ی ۶۹ سوره‌ی احزاب به همین داستان اشاره کرده است.

تصریح پیامبر، به دیدن اعمال امت خویش پس از رحلت

در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است:

**حياتي خير لكم تحدثون و يحدث [أحدث] لكم و وفاتي خير لكم
تعرض علي أعمالكم فما رأيت من خير حمدت الله عليه، و ما رأيت
من شر استغفرت لكم.**

پیامبر فرمودند: حیات و زندگی‌ام برای شما خیر و نیکوست؛ با من سخن می‌گویید و من نیز با شما سخن می‌گویم. وفات من نیز برای شما خیر است؛ اعمال شما بر من عرضه می‌شود؛ برای هر خیر و خوبی که در اعمال شما ببینم خدا را حمد می‌کنم! و برای هر گناه و بدی، که ببینم طلب آمرزش می‌کنم.^۲

^۱ - مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۷، ص ۴۵۳؛ تفسیر طبری، ج ۹، ص ۹۹ و ج ۲۲، ص ۶۵؛ معانی القرآن نحاس، ج ۵، ص ۳۸۱؛ فتح الباری، ج ۶، ص ۳۱۳؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۲۸، به نقل از ابن ابی حاتم و ابو شیخ و دیگران.
۲ - الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۹۴؛ مسند بزار، ج ۵، ص ۳۰۸؛ ح ۱۹۲۵؛ مسند حارث، ج ۲، ص ۸۴۴، ح ۹۵۳؛ تخرج احادیث الاحیاء، ج ۴، ص ۱۴۸؛ ترح التثريب، ج ۳، ص ۲۹۷؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۴؛ المغنی، ج ۴، ص ۱۴۸؛ فتح الباری، ج ۱۱، ص ۳۳۴؛ خصائص کبری، ج ۲، ص ۲۸۱.

این حدیث را عبدالله بن مسعود، انس و بکر بن عبدالله از رسول خدا ﷺ روایت کرده اند. همچنین حافظ زین الدین و ولیا لدین (پدرش)، هیشمی، سیوطی، مناوی در فیض القدیر، ابن حجر و بنا به نقل سقاف از ابن حجر^۱ حافظ نووی، ابن التین، قرطبی، قاضی عیاض و... سند این حدیث را صحیح گفته‌اند. محدثان به اتفاق این حدیث شریف را صحیح دانسته‌اند؛ علاوه بر این، این حدیث دارای راویان متعددی است؛ لذا نمی‌توان به راحتی آن را ضعیف و ناصحیح شمرد. با این حال، البانی تلاش کرده است تا این حدیث را به دلیل مغایرت با عقاید باطل و هابیت، تضعیف کند. کسانی که با این مکتب و روش آنان آشنا نیستند، می‌توانند ببینند که این جماعت چگونه مسلمات اسلامی را به بازی می‌گیرند!

سخن گفتن ابوبکر با پیامبر ﷺ

جابر، ابن عباس، عایشه و سعید بن مسیب، خبری به این شرح را از ابوبکر نقل کرده‌اند:

ان أبا بکر أقبل علی فرسه من مسکنه بالسبخ [سنح] حتی نزل فدخل المسجد فلم یکلم الناس حتی دخل علی عایشه فتمیم النبی ﷺ و هو مسجی ببرد حبرة، فکشف عن وجهه ثم أکبّ علیه فقبّله ثم بکی، فقال: بأبی أنت یا نبی الله! لا یجمع الله علیک موتتین أما الموتة التي کتبت علیک فقد متها.^۲

۱ - الاغاثة، حسن بن علی سقاف، ص ۱۳.

۲ - صحیح بخاری، ج ۲، ص ۷۰، ج ۴، ص ۱۹۴، ج ۵، ص ۱۴۳؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۵۸۸؛ مسند احمد، ج ۱ ص ۳۶۵، ص ۳۶۷، ج ۶، ص ۱۱۷؛ سنن کبری نسائی، ج ۳ ص ۶۰۵، ح ۹۶۸؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۳، ص ۲۵۹.

ابوبکر هنگام وفات پیامبر از خانه اش که در سنج، بیرون مدینه بود، آمد و وارد مسجد شد، ولی با مردم سخنی نگفت؛ تا این که به خانه‌ی عایشه داخل شد. صورت رسول خدا ﷺ را باز کرد؛ خود را روی پیکر حضرت انداخت؛ حضرت را بوسید و گفت: ای نبی خدا! پدرم فدای تو! خدا برای تو دو مرگ قرار نمی‌دهد؛ همانا، آن مرگی که برای تو نوشته شده بود را چشیدی.

اگر رسول خدا ﷺ نمی‌شنوند! چگونه ابوبکر به آن حضرت خطاب می‌کند و حرف می‌زند؟ آیا به عقیده‌ی وهابیان در این موضوع، ابوبکر نیز گمراه شده است؟

اعتقاد عایشه به اینکه عمر در قبرش او را می‌بیند

عایشه می‌گوید:

كنت أدخل بيتي الذي دفن فيه رسول الله ﷺ و أبي فاضع ثوبي فأقول إنما هو زوجي و أبي. فلما دفن عمر معهم فوالله ما دخلت إلا و أنا مشدودة على ثيابي، حياء من عمر.

همواره، در آن خانه‌ام که رسول خدا ﷺ و پدرم دفن شده بودند، لباسم را درمی‌آوردم و می‌گفتم: شوهرم و پدرم هستید (در خانه مرد نامحرمی وجود ندارد). پس وقتی عمر نیز در آنجا دفن شد، به خدا سوگند! هیچ‌گاه به آن داخل نشدم، مگر اینکه به خاطر حیای از عمر، لباسم را به خود می‌بستم و آنرا از تن خارج نمی‌کردم.^۱

حاکم و ذهبی با شرط شیخین و هیثمی در دو مورد، سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند.

۱- مسند احمد، ج ۶؛ ص ۲۰۲؛ ح ۲۵۷۰۱؛ مستدرک، ج ۳، ص ۱؛ مجمع الزوائد، ج ۸؛ ص ۲۶، ج ۹، ص ۳۷.

شگفت آور و جای بسی پرسش است که علی‌رغم این همه روایات مخالف، عقاید وهابیان از کجا نشأت گرفته است؟ عایشه می‌گوید: به خاطر نامحرم بودن عمر، در داخل خانه‌ام حجابم را کنار نمی‌گذارم؛ یعنی او معتقد است که عمر او را می‌بیند. ولی می‌بینیم که وهابیان حتی شنوایی مرده را انکار می‌کنند، تا چه رسد به بینایی آنها!

اموات اعمال اهل دنیا را می‌بینند

ابوهریره می‌گوید:

سمعت رسول الله ﷺ قال: إن أعمال بني آدم تعرض (عليّ) كل خميس ليلة الجمعة فلا يقبل عمل قاطع رحم.^۱

رسول خدا ﷺ فرمودند: هر شب جمعه، اعمال بنی‌آدم بر من عرضه می‌شود؛ و اعمال کسانی که قاطع رحم هستند قبول نخواهد شد.

ابن جوزی حدیث را با لفظ «اعمال شما بر من عرضه می‌شود» روایت کرده است.

نعمان بن بشیر می‌گوید:

سمعت رسول الله ﷺ يقول: ألا إنه لم يبق من الدنيا إلا مثل الذباب تمر في جوها، فالله الله! في إخوانكم من أهل القبور فإن أعمالكم تعرض عليهم.^۲

۱- مسند احمد، ج ۲، ص ۴۸۳؛ ح ۱۰۲۷۷؛ الأدب المفرد، ج ۱، ص ۳۵، ح ۶۱؛ شعب الایمان، ج ۶، ص ۲۲۴، ح ۷۹۶۶؛ الترغیب والترهیب، ج ۳، ص ۲۳۳، ح ۳۸۲۴؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۵۱؛ فتح الباری، ج ۱۰، ص ۴۱۰؛ الوفا باحوال المصطفی، ابن جوزی، ح ۱۵۶۴، ح ۱۵۶۳؛ هیشمی و منذری سند این حدیث را صحیح گفته‌اند.

۲- الکنی، بخاری، ج ۱، ص ۸، ح ۴۷؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۳۴۲، ح ۷۸۴۹؛ شعب الایمان، ج ۷، ص ۲۶۱، ح ۱۰۲۴۲؛ الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۳۸؛ به نقل از ابن ابی دنیا. حاکم سند این حدیث را صحیح گفته است.

از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمودند: آگاه باشید که دنیا باقی نمی ماند! مگر به مقدار پرواز مگس در هوا؛ پس خدا را، خدا را! (آگاه باشید) در مورد برادرانتان از اهل قبور، به درستی که اعمال شما به ایشان عرضه می شود.

جابر و انس بن مالک روایت کرده اند:

قال النبي ﷺ: ان أعمالکم تعرض علی أقاربکم و عشائركم من الأموات فإن کان خیرا استبشروا به و إن کان ذلك قالوا اللهم لا تمتهم حتی تهدیهم كما هدیتنا.^۱

رسول خدا ﷺ فرمودند: اعمال شما بر اقوام و نزدیکان شما، که از دنیا رفته اند، عرضه می شود. اگر عمل نیکو باشد، خوشحال می شوند؛ و اگر غیر آن باشد، می گویند: خدایا! آنها را تا هدایت نکرده ای، نمیران! همان گونه که ما را هدایت کردی.

ابوایوب می گوید:

إن أعمالکم تعرض علی أقاربکم و عشائركم من أهل الآخرة فإن کان خیرا فرحوا و استبشروا وقالوا: اللهم هذا فضلک و رحمتک فأتیم نعمتک علیه و أمته علیها و یعرض علیهم عمل المسئ فیقولون اللهم ألهمه عملا ترضی به عنه و تقر به إلیک.^۱

همانا، اعمال شما بر اقوام و نزدیکان فوت شده ی شما عرضه می شود. اگر عمل نیکو و صالح باشد، خوشحال می شوند و می گویند: خدایا، این فضل و رحمت توست؛ پس نعمت خود را برای او تمام نما، و او را با

۱- مسند احمد، ج ۳، ص ۱۶۴، ح ۱۲۷۰۶؛ مسند طیالسی، ج ۱، ص ۲۴۸، ح ۱۷۹۴؛ مجمع الزوائد، ج ۲، ص ۳۲۸، ح ۳۲۷؛ تعجل المنفعه، ج ۱، ص ۵۴۰، ح ۱۵۰۸؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۴۰۱ با سند دیگر؛ کنز العمال، ج ۱۵، ص ۶۷۴، ح ۴۲۷۳۸؛ سند احمد در مسند صحیح است.

همین حال و عمل بمیران! و هر گاه عمل بدی به آنها عرضه شود می گویند:
 خدایا، انجام عملی را به او الهام فرما، که تو از آن راضی باشی، و سبب
 تقرب او به سوی تو شود!
 ابو الدرداء همواره می گفت:

إِنْ أَعْمَالَكُمْ تَعْرُضُ عَلَيَّ مَوْتَاكُمْ فَيَسْرُونَ وَ يَسْأُونَ. كَأَنَّ يَقُولُ
 أَبُو الدَّرْدَاءِ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ أَعْمَلَ عَمَلًا يَخْزِي بِهِ عَبْدُ اللَّهِ
 بْنِ رَوَاحَةَ.^۱

همانا، اعمال شما بر مردگان شما عرضه می شود؛ و آنها به زودی اعمال شما
 را می بینند. گاهی خوشحال می شوند و گاهی ناراحت. و همیشه می گفت:
 خدایا، از انجام کاری که به سبب آن عبدالله بن رواحه شرمنده و ناراحت
 شود، به تو پناه می برم!

تذکر: ابودردا از بزرگان صحابه است؛ و سند این خبر صحیح است.

ایوب سختیانی می گوید:

تَعْرُضُ أَعْمَالُ الْأَحْيَاءِ عَلَيَّ الْمَوْتَى فَإِذَا رَأَوْا حَسَنًا فَرَحُوا وَ اسْتَبْشَرُوا
 وَ إِنْ رَأَوْا سُوءًا قَالُوا: اللَّهُمَّ رَاجِعْ بِهِ.^۲

اعمال زندگان بر مردگان عرضه می شود. اگر عمل صالح ببینند، خوشحال
 می شوند؛ و اگر عمل بد ببینند می گویند: خدایا، او را به سوی عمل صالح
 برگردان!

سند این حدیث نیز صحیح است. ذهبی در شرح حال ایوب سختیانی
 می گوید: «ایوب سختیانی، امام، سید علماء و فقیهان، سید جوانان اهل
 بصره و متوفای سال ۱۳۱ هجری است.»^۳

۱- الزهد، بن مبارک، ج ۱، ص ۴۲، ح ۱۶۵؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۴۰؛ الروح، ج ۱، ص ۹، ص ۸

۲- تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۴۰؛ الروح، ج ۱، ص ۲۸

۳- سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۱۵؛ شرح حال رقم ۷.

سعید بن مسیب می گوید:

ليس من يوم إلا يعرض فيه على النبي ﷺ أمته غدوة و عشية
 فيعرفهم بسماهم ليشهد عليهم يقول الله تبارك و تعالى : ﴿فكيف إذا
 جئنا من كل أمة بشهيد و جئنا بك على هؤلاء شهيدا﴾^۱

هیچ روزی نیست مگر اینکه صبح و شام، اعمال امت بر رسول خدا ﷺ
 عرضه می شود و آن حضرت از روی چهره آنها را می شناسند؛ تا بر آنها
 گواهی دهند. خداوند در قرآن می فرماید: « چگونه خواهید بود زمانی که از
 هر امتی شهادی بیاوریم؟ و تو را برای اینها شاهد آوریم.»

ذهبی در شرح حال سعید می گوید: «امام علم، عالم اهل مدینه و سید
 تابعین در زمان خود بود. وی متوفای سال ۹۳ یا ۹۵ هجری است.»^۲ در
 صفحات آینده شرح حال ایشان را مفصل تر ذکر خواهیم کرد.

رسول خدا ﷺ می فرماید:

إن من أفضل أيامكم يوم الجمعة فيه خلق آدم و فيه قبض و فيه
 النفخة و فيه الصعقة فأكثرُوا على من الصلاة فيه فإن صلاتكم
 معروضة عليّ قالوا: و كيف تعرض صلاتنا عليك و قد أرمت فقال:
 إن الله عزوجل حرم على الأرض أن تأكل اجساد الأنبياء.^۳

۱- الزهد ابن مبارك، ج ۱، ص ۴۲، ح ۱۶۶ و سند این خبر صحیح می باشد.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۲۰۷، ح ۸۸

۳- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۴۵، ح ۱۶۳۶، ح ۱۰۸۵؛ سنن ابو داوود، ج ۱، ص ۲۳۶، ح ۱۵۳۱، ح ۱۰۴۷؛
 سنن کبری نسائی، ج ۱، ص ۵۱۹، ح ۱۶۶۶؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۳، ص ۱۱۸؛ صحیح ابن حبان، ج ۳،
 ص ۱۹۱؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۸؛ مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۲۷۸؛ ج ۴، ص ۵۶۰.

روز جمعه، از بهترین روزهای شماس است. در آن روز، آدم خلق شد، از دنیا رفت و در آن روز، در سور دمیده شده است. پس در این روز زیاد بر من صلوات بفرستید. همانا، صلوات شما بر من عرضه می‌شود. اصحاب گفتند: چگونه صلوات ما بر شما عرضه می‌شود، در حالی که (بدن) شما پوسیده است! حضرت فرمودند: « خداوند، خوردن اجساد پیامبران را بر زمین حرام گردانیده است.»

این حدیث را سه نفر از صحابه روایت کرده‌اند. حاکم، نووی، ابن حجر، هیثمی، منذری و حتی البانی^۱ سند آن را صحیح دانسته‌اند. رسول خدا ﷺ فرمودند:

أَكثَرُوا عَلَيَّ مِنَ الصَّلَاةِ فِي كُلِّ يَوْمٍ الْجُمُعَةِ فَإِنَّ صَلَاةَ أُمَّتِي
تَعْرُضُ عَلَيَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ جُمُعَةٍ فَمَنْ كَانَ أَكْثَرَهُمْ عَلَيَّ صَلَاةً كَانَ
أَقْرَبَهُمْ مِنِّي مَنْزِلَةً.^۲

در روزهای جمعه، زیاد بر من صلوات بفرستید! همانا، صلوات اتم در هر روز جمعه بر من عرضه می‌شود. هرکسی از اتم بیشتر بر من صلوات بفرستد، در آخرت بیشتر به من نزدیک خواهد بود.

این حدیث از امام حسن عليه السلام ابوامامه، انس، ابوهریره و چندین نفر دیگر از صحابه، روایت شده است. هر دو سند حدیث صحیح است.

۱- ارواء الغلیل البانی، ج ۱، ص ۳۴، ح ۴.

۲ - صحیح ابن خزیمه، ج ۳، ص ۱۱۸، ح ۱۷۳۴؛ صحیح ابن حبان، ج ۳، ص ۱۹۱، ح ۹۱۰؛ سنن ابو داوود، ج ۱، ص ۲۷۵، ح ۱۰۴۵ ج ۲، ص ۸۸، ح ۱۴۳۱؛ سنن نسائی، ج ۱، ص ۵۱۹، ح ۱۶۶۶ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۲۴، ص ۳۴۵، ح ۱۶۳۶، ح ۱۰۸۵؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۸؛ مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۴۱۳، ح ۱۰۲۹ ج ۴، ص ۶۰۴، ح ۸۶۸۱؛ فتح الباری، ج ۱۱، ص ۱۶۷، ص ۱۴۳؛ الترغیب و الترہیب، ج ۲، ص ۳۲۸، ح ۲۵۸۳؛ مجمع الزوائد، ج ۲، ص ۲۴۷، ص ۱۶۹؛ ج ۱۰، ص ۱۶۲.

حاکم، ذهبی، ابن حجر، هیثمی و منذری نیز سند را صحیح گفته‌اند. ابن تیمیه در کتاب «توسل» خود، حدیث عرضه شدن صلوات بر پیامبر را، از احادیث مشهور دانسته است، ولی محقق کتابش سعی کرده است تا آن را ضعیف معرفی نماید؛ چون عقیده‌ی ایشان حتی با عرضه‌ی اعمال سازگار نیست.^۱

پیامبر صلوات امت را می‌شنود

رسول خدا ﷺ فرمودند:

صلوا علیّ، فإن صلواتکم تبلغنی حیث کنتم.^۲

بر من صلوات بفرستید! همانا، صلوات شما در هر جا که باشید، به من می‌رسد. رسول خدا ﷺ فرمودند: من صلی علیّ عند قبری سمعته و من صلی علی نائیا بلغته [بلغتني].^۳

هر کس در جوار قبرم، صلوات بفرستد آن را می‌شنوم؛ و هر کسی از دور صلوات بفرستد، صلوات او به من خواهد رسید.

۱ - قاعدة جلیة فی التوسل و الوسيلة، شماره ۴۲۵ و ۴۲۳.

۲ - سنن ابو داوود، ج ۲، ص ۲۱۸، ح ۲۰۲۴؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۳۶۷، ح ۸۷۹۰؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۳، ص ۵۷۷، ص ۷۱، ح ۶۷۲۴، ح ۴۸۳۹؛ مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۲، ص ۱۵۰، ح ۷۵۴۲، ح ۷۵۴۱ و ج ۳، ص ۳۰، ح ۱۱۸۱۸؛ فتح الباری، ج ۶، ص ۴۸۸؛ مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۱۴۲؛ ابن حجر سند این حدیث را صحیح گفته است.

۳ - شعب الایمان، ج ۲، ص ۲۱۸، ح ۱۵۸۳؛ حیاة الانبیاء بیهقی، ج ۱۵؛ تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۲۹۷؛ الشفا قاضی عیاض، ج ۲، ص ۲۹؛ به نقل از ابن ابی شیبیه؛ قول البدیع سخاوی، ص ۱۵۴؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۵۱۶؛ فتح الباری، ج ۶، ص ۴۸۸؛ شرح سنن نسائی، ج ۴، ص ۱۱۰؛ کنز العمال، ح ۱۶۵، ح ۲۱۹۷، ح ۲۱۹۷؛ فیض القدر، ج ۶، ص ۱۷۰.

ابن حجر، این حدیث را از ابوشیخ نقل کرده و می گوید: سندش صحیح است. عبدالحق و سخاوی نیز سند حدیث را صحیح گفته‌اند. سند صحیحی که ابن حجر از ابوشیخ نقل کرده، غیر از سندی است که دیگران با آن نقل کرده‌اند. سعید ممدوح در مورد اسناد این حدیث بحث کرده است. در این سند صحیح، راوی از اعمش ابومعاویه نقل کرده است. در «شعب الایمان»، این حدیث را با دو سند روایت کرده است. در اولی راوی از اعمش ابوعبدالرحمن و در دومی از محمد بن مروان نقل کرده است. ابن جوزی در «الموضوعات، ۳۰۳/۱» و عقیلی در «ضعفاء، ۱۳۷/۴»، آن را با سند او در کتاب های خود روایت کرده، و او را ضعیف شمرده‌اند. پس در اصل صحت سند حدیث شکی وجود ندارد.

رسول خدا ﷺ فرمودند:

ليس من عبد يصلي [علي] الا بلغني صوته حيث كان.^۱

کسی نیست که بر من صلوات بفرستد، مگر اینکه صدای او از هر جا که باشد به من خواهد رسید.

احمد بن ابو حواری (از محدثان مورد اعتماد، متوفای ۱۶۴) از برادرش نقل می کند که او گفته است:

دخل عباد بن عباد علی ابراهیم بن صالح و هو علی فلسطين فقال: عطني!
قال: بم أعظك؟ أصلحك الله! بلغني أن أعمال الأحياء تعرض علی أقاربهم
من الموتى فانظر ما يعرض علی رسول الله ﷺ من عملك فبکی ابراهیم،
حتى أخضل لحيته.^۲

۱- سبل الهدی والرشاد، ج ۱۲، ص ۳۵۹، این حدیث را از طبرانی نقل کرده است و سندش را مرسل و صحیح گفته است.

۲- تاریخ ابن عساکر، ج ۶، ص ۴۴۶؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۴۸، سند این خبر صحیح می باشد.

عباد بن عباد در فلسطین، بر ابراهیم بن صالح وارد شد؛ و گفت: مرا موعظه کن! او گفت: به چه چیز تو را موعظه کنم؟ خدا تو را اصلاح کند! به من خبر رسیده که اعمال زندگان به نزدیکان آنها که مرده‌اند، عرضه می‌شود. ابراهیم با شنیدن این سخن، آن قدر گریه نمود که ریش او، تر شد. صدقه بن سلیمان جعفری می‌گوید:

كانت لي شرة سمجة فمات أبي فتبت و ندمت على ما فرطت ثم
زلت أيما زلة فرأيت أبي في المنام فقال أي بني ما كان أشد
فرحي بك و أعمالك تعرض علينا فنشبهها بأعمال الصالحين
فلما كانت هذه المرة أستحييت لذلك حياء شديدا فلا تخزني
فيمن حولي من الأموات قال فكنت أسمع بعد ذلك يقول في -
دعائه في السحر و كان جارا لي بالكوفة أسألك إيا به لا رجعة
فيها و لا حور يا مصلح الصالحين! و يا هادي المضلين! و يا
ارحم الراحمين!^۱

آدم بدی بودم که در همان حال پدرم مرد. توبه کردم و از افراط در گناه پشیمان شدم و مرگ پدرم سخت مرا دگرگون کرد. بعد از آن لغزشی از من سر زد؛ پدرم را در خواب دیدم که به من گفت: ای پسر جان! چه بسیار که به واسطه‌ی تو و اعمال نیک تو که شبیه اعمال صالحین بود و به ما عرضه می‌شد، خوشحال می‌شدم؛ اما این بار بسیار شرمسار شدم. دیگر مرا نزد اطرافیانم شرمنده نکن! راوی می‌گوید: او در کوفه همسایه‌ی من بود. بعد از آن می‌شنیدم که صبح‌ها در دعایش می‌گفت: از تو برگشتی را می‌خواهم که

۱ - التوابین ابن قدامه، ص ۲۲۴؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۴۸.

بعد از آن برگشتی نباشد! ای اصلاح کننده‌ی صالحان! و ای هدایت کننده‌ی گمراهان! و ای مهربان‌ترین مهربانان!

نماز پیامبران در قبور

رسول خدا ﷺ فرمودند:

الأنبياء أحياء في قبورهم يصلون.^۱

پیامبران پس از مرگ هم زنده‌اند و درون قبرهای خود نماز می‌خوانند. ابن حجر، در هر سه کتاب خود این حدیث را صحیح دانسته است؛ و هیشمی سند این حدیث را صحیح گفته است.

انس بن مالک می‌گوید:

قال رسول الله ﷺ: ثم مررت بموسى ليلة اسرى بي و هو قائم

يصلى في قبره ثم الكئيب الاحمر.^۲

رسول خدا ﷺ فرمودند: در شب معراج، از کنار موسی علیه السلام عبور کردم و دیدم که او در قبرش نماز می‌خواند....

رسول خدا ﷺ فرمودند:

و قد رأيتني في جماعة من الأنبياء، فإذا موسى قائم يصلى فإذا

رجل ضرب جعد كأنه من رجال شنوءة و إذا عيسى بن مريم

۱ - مسند ابو یعلیٰ، ج ۶، ص ۱۴۷، ح ۳۴۲۵؛ اخبار اصفهان، ج ۲، ص ۴۴؛ احياء الميت، ص ۱۵؛ الفردوس بمأثر الخطاب، ج ۱، ص ۱۱۹؛ فتح الباری، ج ۶، ص ۴۸۷ و ج ۷، ص ۲۹؛ تلخیص الحبیر، ج ۲، ص ۱۲۶؛ لسان المیزان، ج ۲، ص ۲۳۶، رقم ۱۰۳۳؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۱۱.

۲ - صحیح ابن حبان، ج ۱، ص ۲۴۲، ح ۵۰؛ مسند ابو یعلیٰ، ج ۶، ص ۷۱، ح ۳۳۲۵؛ المعجم الاوسط، ج ۸، ص ۱۳، ح ۷۸۰۶؛ علل دار قطنی، ج ۷، ص ۲۶۲؛ فتح الباری، ج ۶، ص ۴۸۷؛ تلخیص الحبیر، ج ۲، ص ۱۶۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۹۹.

عَلَيْكَ قَائِمٌ يَصَلِّي أَقْرَبَ النَّاسِ بِهٖ شَبْهًا عَرُوةَ بَنِ مَسْعُودِ الثَّقَفِيِّ وَ
 إِذَا إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَائِمٌ يَصَلِّي أَشْبَهَ النَّاسِ بِهٖ صَاحِبِكُمْ يَعْنِي نَفْسَهُ
 فَحَانَتْ الصَّلَاةَ فَأَمَمْتَهُمْ فَلَمَّا فَرَّغَتْ مِنَ الصَّلَاةِ قَالَ قَائِلٌ يَا
 مُحَمَّدُ! هَذَا مَالِكٌ صَاحِبٌ عَلَيْهِ فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ فَبَدَأَنِي بِالسَّلَامِ.^۱
 در شب معراج خود را در میان جماعتی از پیامبران دیدم. موسی علیه السلام را
 دیدم که به نماز ایستاده است و...؛ و عیسی علیه السلام به نماز ایستاده است و...؛ و
 ناگهان، ابراهیم علیه السلام را دیدم که به نماز ایستاده است ... نماز شروع شد و
 من امام شدم. وقتی از نماز فارغ شدم گوینده ای گفت: ای محمد! این مالک،
 صاحب جهنم است؛ وقتی من به او توجه کردم، با سلام به من، سخن
 را شروع کرد.

نماز پیامبران به امامت پیامبر اسلام، در مسجد الاقصی

رسول گرامی اسلام ﷺ فرمودند:

لَقَدْ رَأَيْتَنِي فِي الْحَجْرِ وَ قَرِيشٍ تَسْأَلُنِي عَنِ مَسْرَإِي فَسَأَلُونِي عَنِ أَشْيَاءَ
 مِنْ بَيْتِ الْمَقْدِسِ لَمْ اثْبَتْهَا فَكُرْبَتُ كُرْبًا مَا كُرْبَتُ مِثْلَهُ قَطُّ فَرَفَعَهُ اللَّهُ
 لِي أَنْظُرَ إِلَيْهِ فَمَا يَسْأَلُونِي عَنِ شَيْءٍ إِلَّا أَنْبَأْتَهُمْ بِهِ وَ قَدْ رَأَيْتَنِي فِي
 جَمَاعَةٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ فَإِذَا مُوسَى قَائِمٌ يَصَلِّي فَإِذَا رَجُلٌ ضَرَبَ جَعْدًا كَأَنَّهُ
 مِنْ رِجَالِ شَنْوَةَ وَ إِذَا عِيسَى قَائِمٌ يَصَلِّي أَقْرَبَ النَّاسِ بِهٖ شَبْهًا عَرُوةَ
 بَنِ مَسْعُودِ الثَّقَفِيِّ وَ إِذَا إِبْرَاهِيمَ قَائِمٌ يَصَلِّي أَشْبَهَ النَّاسِ بِهٖ صَاحِبِكُمْ؛

۱ - صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۵۶، ح ۱۷۲؛ مسند ابو عوانه، ج ۱، ص ۱۳۱، ح ۵۵۰؛ الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۲۱۵، سنن کبری نسائی ج ۶ ص ۳۷۳ و ۴۵۵ ح ۱۱۴۸۰، ح ۱۱۲۸۴؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۵۱؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۲۲.

يعنى نفسه. فحانت الصلاة و امتهم فلما فرغت من الصلاة قال لي
قائل: يا محمد! هذا مالك، صاحب عليه (على النار) فالتفت اليه
فبدأني بالسلام.

این حدیث از اخبار متواتر است و بیان می کند که رسول خدا ﷺ در
شب معراج در مسجد الاقصی نماز خواندند؛ و تمام انبیا در آن نماز، به
حضرت اقتدا کردند. ابن کثیر می گوید: «مشهور است که رسول خدا ﷺ به
معراج رفتند؛ و بعد، پیامبران همراه آن حضرت به بیت المقدس فرود آمدند و نماز
خواندند.»^۱

چنان که می بینید، تمام پیامبران که به حَسَبِ ظاهر مرده اند، در مسجد
الاقصی حاضر شدند، و با اقتدا به رسول خدا ﷺ نماز خواندند. همان
دعا و استغفار و تضرع است. پس آیا امکان ندارد، کسانی که قادر به خواندن
نماز هستند، برای دیگران نیز طلب بخشش نمایند؟

ابن عباس می گوید:

ضرب بعض اصحاب النبي ﷺ خباءه على قبر و هو لا يحسب أنه
قبر فإذا فيه أنسان يقرأ سورة تبارك الذي بيده الملك حتى ختمها
فأتى النبي ﷺ فقال: يا رسول الله! إني ضربت خبائي على قبر و أنا لا

۱- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۵۶، ح ۱۷۲؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۲۵۷، ح ۲۳۲۴؛ سنن کبریٰ نسائی، ح ۱۱۴۸۰؛
الطبقات الکبریٰ، ج ۱، ص ۲۱۵؛ فتح الباری، ج ۶، ص ۴۸۷ و ج ۷، ص ۲۰۹، ص ۲۰۸، ص ۲۰۰؛ المعجم الکبیر،
ج ۱۰، ص ۶۹، ح ۹۹۷۶؛ مسند شامیین، ج ۱، ص ۱۹۴، ح ۳۴۱؛ مسند بزار، ج ۵، ص ۱۵، ح ۱۴۶۸؛ معجم ابویعلی،
ج ۱، ص ۴۳؛ الایمان ابن منده، ج ۲، ص ۷۴۶، ح ۷۴۰؛ حلیة الاولیاء، ج ۴، ص ۲۳۵؛ مستدرک حاکم، ج ۴،
ص ۶۴۸، ح ۸۷۹۳؛ احادیث مختاره، ج ۹، ص ۵۵۲؛ این حدیث از = ابوذر، ابن مسعود، ابن عباس، ابوامامه،
مالک بن صعصعه، انس، عمر بن خطاب و ابوهریره روایت شده است.

أحسب أنه قبر فإذا فيه إنسان يقرأ تبارك الملك حتى ختمها فقال رسول الله ﷺ هي المانعة هي المنجية تنجية من عذاب القبر.^۱

یکی از اصحاب پیامبر روی قبری خیمه زده بود؛ و از قبر بودن آن اطلاعی نداشت. ناگهان متوجه شد که شخصی سوره‌ی ملک را تلاوت می‌کند. تا پایان سوره را قرائت کرد. صحابی به محضر پیامبر رسید و عرض کرد: ای رسول خدا! من روی قبری خیمه زدم، ولی نمی‌دانستم که قبر است. ناگهان متوجه شدم که مردی سوره‌ی ملک را تلاوت می‌کند تا اینکه آن را ختم نمود. حضرت فرمودند: « آن سوره مانع و نجات‌دهنده از عذاب قبر است. »

اهل قبور زنده‌ها را می‌شناسند و جواب سلام آنها را می‌دهند

ابن عباس می‌گوید:

قال رسول الله ﷺ: ما من أحد يمر بقبر أخيه المؤمن يعرفه في الدنيا فسلم عليه إلا عرفه ورد عليه السلام.^۲

رسول خدا ﷺ فرمودند: هر کس از کنار قبر برادر مومنی که در دنیا او را می‌شناخته بگذرد و به او سلام دهد، مرده آن برادر مؤمن خود را خواهد شناخت؛ و جواب سلام او را خواهد داد.

۱- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۱۶۴، ح ۲۸۹۰ و ج ۱۲، ص ۱۷۴، ح ۱۲۸۰۱؛ الترغیب و الترهیب، ج ۲، ص ۲۴۷، ح ۲۲۶۶؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۳۹۶؛ تهذیب کمال، ج ۳۱، ص ۴۷۹؛ جامع الصغیر، ج ۲، ص ۵۶؛ ترمذی سند این حدیث را حسن گفته و اضافه کرده که از ابوهریره نیز در این موضوع حدیث روایت شده.

۲- المجروحین ابن حبان، ج ۲، ص ۵۸؛ الاستذکار ابن عبد البر، ج ۱، ص ۲۳۴؛ تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۳۷ و ۱۳۵؛ ذیل رقم ۳۱۷۵ با دوسند؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۰، ص ۳۸۰ و ج ۲۷، ص ۶۵ با سه سند؛ منهاج السنة، ج ۲، ص ۴۴۲؛ الفتاوی الکبری، ج ۱، ص ۲۸۹؛ زیارة القبور، ج ۱، ص ۱۶؛ مجمع الفتاوی، ج ۲۴، ص ۲۹۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۵۹۰؛ الروح، ج ۱، ص ۵؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۴۸؛ جامع الصغیر، ج ۲، ص ۵۱۸، ح ۸۰۶۲؛ کنز العمال، ح ۴۲۶۰۲، ص ۴۲۵۵۶. نیل الاوطار، ج ۳، ص ۳۰۵؛ احادیث ضعیفه البانی، ح ۴۴۹۳۲ و دیگران.

عبد الحق و ابن رجب حنبلی، سند این حدیث را صحیح گفته‌اند. ابن کثیر، ابن قیم، سیوطی و متقی هندی، بعد از نقل این حدیث، به صحیح گفتن ابن عبد البر اشاره کرده‌اند. مناوی، بعد از نقل حدیث می‌گوید: چنان که قرطبی گفته است: «عمومه محمول علی غیر شهداء لان ارواحهم فی جوف طیر...؟! منظور این حدیث غیر از شهدا هستند.»^۱

ابن قیم وابن تیمیه، ضمن نقل حدیث در چندین کتاب، آن را صحیح دانسته‌اند، ولی پیروان امروزی ابن تیمیه به رهبری البانی به این نتیجه رسیده‌اند که این حدیث بر باطل بودن عقیده‌ی آنها دلالت می‌کند؛ لذا آن را ناصحیح معرفی کرده‌اند. این حدیث از ابوهریره نیز با سند صحیح روایت شده است. صاحب «کنز العمال» در شماره‌ی ۴۲۶۰۲ کتاب خود، آن را از خطیب، ابن نجار و ابن عساکر نقل کرده و سندش را معتبر دانسته است. حدیث ابوهریره با این مطلب اضافه: «اگر از قبری که صاحبش را نمی‌شناسد، بگذرد و سلام دهد؛ صاحب قبر جواب سلام او را خواهد داد» ذکر شده است.

ابن تیمیه تنها در کتاب «مجموع الفتاوی»، در جلد‌های او ۴ و ۲۴ و ۲۷ بیش از ده بار، این حدیث را تکرار کرده است. او با تأکید بر صحت حدیث، به شنوایی و بهرمندی اموات از دعا و تلقین نیز اقرار کرده است. ابن قیم پس از نقل حدیث می‌گوید: این حدیث، نصّ بر این است که مرده همانند زنده جواب سلام را می‌دهد.^۲ این حدیث همان حدیثی است که ابن تیمیه - چنان که در گذشته ذکر شد - عبارت «روحش را به او باز می‌گرداند» را خودش به این حدیث اضافه کرده بود.

۱ - فیض القدیر مناوی، ج ۵، ص ۶۲۱، ح ۷۰۶۲.

۲ - الروح، ج ۱، ص ۵.

پاسخ شهداء به سلام اهل دنیا

عبد الله بن ابی فروه می گوید:

إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ زَارَ قُبُورَ الشَّهَدَاءِ بِأَحَدٍ فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّ عَبْدَكَ وَ
نَبِيكَ يَشْهَدُ أَنَّ هَؤُلَاءِ شَهِدَاءٌ وَ أَنَّهُ مِنْ زَارِهِمْ وَ سَلَّمَ عَلَيْهِمْ إِلَى
يَوْمِ الْقِيَامَةِ رَدُّوا عَلَيْهِ.^۱

همانا رسول خدا ﷺ قبور شهدای احد را زیارت کرده، فرمودند: « خدایا!
همانا بنده و نبی ات گواهی می دهد که اینها شهیدان هستند تا روز قیامت. هر
کسی آنها را زیارت کند و سلام دهد، جواب سلام او را خواهند داد. »

حاکم می گوید: این سند مدنی و صحیح است. هیشمی این حدیث را از
ابن عمر و ابن عمیر روایت کرده است.

خباب بن ارت، عمر بن خطاب، سهل بن سعد، جعالة بن سراقه،
ابوهریره، ابن عمر و عبید بن عمیر روایت کرده اند:

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حِينَ أَنْصَرَفَ مِنْ أَحَدٍ مَرَّ عَلَى مَصْعَبِ ابْنِ
عَمِيرٍ، هُوَ مَقْتُولٌ عَلَى طَرِيفَةِ فَوْقَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ دَعَا لَهُ
ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ (مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ
فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا) ثُمَّ
قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَشْهَدُ أَنَّ هَؤُلَاءِ شَهِدَاءٌ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
فَاتُوهُمْ وَ زُورُوهُمْ وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَسْلَمُ عَلَيْهِمْ أَحَدٌ إِلَى
يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلَّا رَدُّوا عَلَيْهِ.^۲

^۱ - المعجم الكبير، ج ۲۰، ص ۳۶۴؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۲۹؛ دلائل النبوة بیهقی، ج ۳، ص ۳۰۷؛
مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۲۳؛ کنز العمال، ج ۱۰، ص ۳۷۲؛ ح ۲۹۸۹۷.

^۲ - الجهاد ابن مبارک، ص ۱۱۰، ح ۹۵؛ مسند ابن جعد، ص ۴۳۳؛ طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۱۲۱؛
المعجم الكبير، ج ۲۰، ص ۳۶۴؛ مستدرک، ج ۲، ص ۲۴۸؛ دلائل النبوة بیهقی، ج ۳، ص ۳۰۷؛ مجمع =

رسول خدا ﷺ هنگام بازگشت از احد، از کنار قبر مصعب بن عمیر عبور کرده، برای او دعا کردند و این آیه را خواندند: « در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهده‌ی که با خدا بسته‌اند صادقانه ایستاده‌اند؛ بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت را نوشیدند) و بعضی دیگر در انتظارند؛ و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندادند. » سپس فرمودند: گواهی می‌دهم که اینها شهیدان هستند در نزد خداوند در روز قیامت، پس بر سر قبر ایشان بیایید و زیارتشان کنید. به خدا سوگند! تا روز قیامت، کسی به آنها سلام نمی‌دهد مگر اینکه آنها جواب سلام او را خواهند داد.

حاکم و ذهبی، سند این حدیث را صحیح گفته‌اند. سند ابن مبارک و سند ابن جعد از سهل بن سعد نیز صحیح است. هیشمی که این حدیث را از عمر بن خطاب به سند ابوبلال اشعری روایت کرده، گفته است که ابوبلال ضعیف است؛ حال آنکه ابن حبان، ابوبلال را در زمره‌ی ثقات ذکر کرده است. ذهبی در وصف او گفته است: «امام محدثین و یکی از علمای کوفه است.»^۱

جالب اینجاست که البانی به خاطر ناسازگاری حدیث با عقیده‌ی خود، در جهت تضعیف حدیث کوشیده است؛ و آن را در کتاب «احادیث الضعیفه» خود آورده و سند آن را مشکوک دانسته است. چنان که حاکم و ذهبی تصریح کرده‌اند حدیث کاملاً صحیح، بلکه در اوج صحت است؛

=الزوائد، ج ۳، ص ۶۰، ج ۶، ص ۱۲۳؛ کنز العمال، ج ۱۰، ص ۳۷۲، ح ۲۹۸۹۷، ح ۲۹۸۹۶، ح ۲۹۸۹۴، ح ۲۹۸۹۲؛ احادیث ضعیفه البانی، ح ۵۲۲۱.

۱ - سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۵۸۲، شرح ۲۰۵.

زیرا هفت نفر از صحابه آن را روایت کرده‌اند. حدیث قبلی نیز شاهد بر صحت آن است. ولی البانی با اشاره به روایات بعضی از صحابه، به گمان خود این حدیث را تضعیف کرده است.

در خبری آمده است:

مر أبوهريرة و صاحب له على قبر، فقال أبوهريرة: سلم. فقال الرجل: أسلم على القبر؟ فقال أبوهريرة: إن كان رآك في الدنيا يوما قط إنه ليعرفك الآن.^۱

ابوهریره از کنار قبری عبور میکرد. ابوهریره به همراه خود گفت: سلام بده. او گفت: به قبر سلام دهم؟ ابوهریره گفت: اگر در دنیا، یک روز هم تو را دیده باشد الآن تو را خواهد شناخت.

عامر از پدرش، سعد بن وقاص، نقل می کند:

أنه كان يرجع من ضيعته فيمر بقبور الشهداء فيقول: السلام عليكم و إنا بكم لاحقون. ثم يقول لأصحابه: الا تسلمون على الشهداء فيردون عليكم.^۲

پدرم هر گاه بر قبور شهدا عبور می کرد، به آنها سلام می داد و به همراهانش می گفت: آیا بر شهدائی که جواب سلام شما را می دهند، سلام نمی دهید؟!

سلام دادن حضرت عیسی به پیامبر ﷺ در قبر

ابوهریره می گوید:

۱ - مصنف عبد الرزاق، ج ۳، ص ۵۷۶، ح ۶۷۲۳.

۲ - مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۳، ص ۲۲۱، ح ۷؛ البداية و النهاية، ج ۴، ص ۵۱.

قال رسول الله ﷺ: ليهبطن عيسى بن مريم حكما عدلا و إماما مقسطا، و ليسلكن فجاء حاجا أو معتمرا أو بنيتها، وليأتين قبري حتى يسلم عليّ و لأردن عليه.^۱

رسول خدا ﷺ فرمودند: عیسی بن مریم فرود خواهد آمد؛ در حالی که حاکم و امامی عادل است؛ و به یقین این روش را در پیش می‌گیرد. برای حج یا عمره، یا با هر دو نیت، بر سر مزارم خواهد آمد تا بر من سلام دهد؛ و به یقین من نیز جواب سلام او را خواهم داد.

حاکم و ذهبی سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند.

ابوهریره می‌گوید:

سمعت رسول الله ﷺ يقول: والذي نفس أبي القاسم بيده! لينزلن عيسى بن مريم إماما مقسطا و حكما عدلا فليكسرن الصليب و يقتلن الخنزير و ليصلحن ذات البين و ليذهبن الشحناء و ليعرضن المال فلا يقبله احد ثم لئن قام علي قبري فقال يا محمد لاجبته.^۲

از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: سوگند به خدایی که جان ابوالقاسم در دست اوست! عیسی بن مریم که امام و حاکمی دادگر است، نازل خواهد شد. صلیب‌ها را خواهد شکست و خنزیر را خواهد کشت. میان مردم اصلاح کرده، کینه‌ها را از بین خواهد برد. ثروت فراوان بر او عرضه می‌شود، ولی به یقین نخواهد

۱ - مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۶۵۱، ح ۴۱۶۲؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۷، ص ۴۹۳؛ جامع الصغیر، ح ۷۷۴۲؛ فیض القدیر، ج ۵، ص ۳۹۲.

۲ - مسند ابویعلی، ج ۱۱، ص ۴۶۲، ح ۶۵۸۳؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۱۱؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۷، ص ۴۹۳؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۲، ص ۳۵۷.

پذیرفت. سپس اگر بر سر قبر من بایستد و بگوید: ای محمد! به یقین جواب او را خواهم داد.

هیشمی و صالح شامی سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند.

قابل ذکر است که این دو حدیث از ابوهریره با چندین سند روایت شده است. اکنون وهابیان می‌گویند: گفتن یا محمد ﷺ و یا فلان، بعد از مرگ آنها شرک است. از این احادیث و عقیده وهابیان استفاده می‌شود که حتی رسول خدا ﷺ هم - بنا بر عقیده آنها، العیاذ بالله - نتوانسته‌اند بفهمند و بشناسند که شرک چیست؟ و حضرت عیسیٰ ﷺ نیز گمراه و مشرک خواهد بود! آری، حقیقت این است که وهابیان، همانند خوارج معتقدند که دیگر مسلمانان خارج از دین عمل می‌کنند؛ و در امر دین درک و فهم درستی ندارند! بنا بر عقیده‌ی آنها، حتی شارع مقدس اسلام نیز نتوانسته‌اند شرک را بشناسد و بشناساند! حدیث سلام دادن حضرت عیسیٰ ﷺ به پیامبر اسلام، بنا بر شرط بخاری و مسلم، صحیح است.

حویرث بن رئاب می‌گوید:

بینا أنا بالأثایة إذ خرج علينا إنسان من قبره يلتهب وجهه و رأسه نارا و هو في جامعة من حديد فقال: اسقني اسقني من الإداوة و خرج إنسان في إثره فقال: لا تسق الكافر فأدرکه و أخذ بطرف السلسلة فجذبہ فکبه ثم جره حتى دخلا القبر جميعا. قال الحویرث: فضربت بي الناقة لا أقدر منها علي شيء حتى التوت بعرق الظبية فبرکت فنزلت فصلیت المغرب و العشاء الآخرة ثم رکت حتى أصبحت بالمدينة فأتیت عمر بن الخطاب و أخبرته الخبر. فقال: یا حویرث! والله ما أتهمك و لقد أخبرتني خبرا شديدا ثم أرسل عمر إلي مشيخة

منکنفی الصفراء قد أدركوا الجاهلية ثم دعا الحويرث فقال: إن هذا قد أخبرني حديثا و لست أتهمه حدثهم يا حويرث! ما حدثني فحدثهم فقالوا: قد عرفناه يا أميرالمؤمنين! هذا رجل من بني غفار مات في الجاهلية فحمد الله عمر و سر بذلك حيث أخبروه أنه مات في الجاهلية و سألهم عمر عنه قالوا: يا أميرالمؤمنين كان رجلا من رجال الجاهلية و لم يكن يري للضيف حقا.^۱

هنگامی که در اثابه بودیم، شخصی از قبر خود بیرون آمد، در حالی که از سر و صورتش آتش شعله می کشید و در غل و زنجیر بود؛ و به من گفت: از آبی که داری، مرا سیراب کن! به دنبال او شخص دیگری از قبر خارج شد و گفت: به کافر آب نده! به کافر آب نده! پس زنجیرش را گرفت و او را کشان کشان با خود برد؛ تا اینکه هر دو داخل قبر شدند... . حویرث میگوید: نزد عمر بن خطاب رفتم و قضیه را برای او بازگو کردم. عمر گفت: ای حویرث! به خدا سوگند! تو را متهم نمی کنم؛ چون خبر سختی بر من آوردی... .

عطاف بن خالد می گوید:

خاله ام چنین گفت: در جایی که دلم می خواست، سر قبر حمزه نماز خواندم. بعد قبور شهدا را زیارت کردم؛ در حالی که دو جوان همراه من بودند، به شهدا سلام دادم؛ آنها جواب دادند و گفتند: به خدا سوگند! ما شما را می شناسیم، همان گونه که یکدیگر را می شناسیم.^۲

۱ - من عاش بعد الموت، ابن ابی دنیا، ج ۱، ص ۵۱، ح ۵۶؛ اکرام الضیف حربی ص ۵۴، متوفای ۲۸۵؛ الاصابة، ج ۲، ص ۱۵۹؛ رقم ۲۰۲۵.

۲ - من عاش بعد الموت، ج ۱، ص ۳۹، ح ۴۲؛ مسترک حاکم، ج ۳، ص ۲۹؛ دلایل النبوة بیهقی، ج ۳، ص ۳۰۸؛ البداية و النهاية و سيرة نبوية ابن كثير، ج ۳، ص ۹۰.

دو حدیث به همین معنا روایت شده و در دیگری گفته شده است: شنیدم که از زیر زمین صدا و جواب سلام را دادند. حاکم، سند این خبر را صحیح گفته و ذهبی آن را مرسل شمرده است. اما سند ابن ابی دنیا غیر از سند حاکم بوده و سند او نیز صحیح است. ابن کثیر، داستان دیگری نقل کرده است که در آن نیز خاله‌ی «عطاف» (عطاف بن خالد، متولد ۶۰ هجری، از تابعین) جواب سلام خود را شنیده است.

سعید بن مسیب می‌گوید:

دخلت المقابر المدینة مع علي بن ابي طالب قام علي الى قبر فاطمة فانصرف الناس فتكلم و انشأ يقول:

لكل اجتماع من خلیین فرقة و ان بقائی بعدكم لقلیل...

ثم نادى يا اهل القبور من المؤمنین! تخبرونا باخباركم ام تريدون ان نخبركم السلام علیكم و رحمة الله! قال: و سمعنا صوتا و علیك السلام و رحمة الله و برکاته يا امیر المؤمنین! خبرنا عما كان بعدنا فقال علي اما ازواجكم فقد تزوجوا و اما اموالكم فقد اقتسموا... فهذه اخباركم عندنا و ما اخبارنا عندكم فاجابه المیت.

همراه علی بن ابی طالب علیه السلام داخل قبرستان مدینه شدم. وقتی مردم برگشتند، علی بر سر قبر فاطمه (س) ایستاد و آغاز سخن کرد و این شعر را خواند:

هر دو دوستی که با هم جمع می‌شوند، روزی می‌آید که از هم جدا خواهند شد. بقای من نیز (در این دنیا) بعد از شما کم است ...

۱ - الثقات، ج ۹، ص ۲۳۴؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۲۷، ص ۳۹۵، ح ۳۲۴۶.

سپس ندا کرد و گفت: ای مؤمنان اهل قبور! سلام و رحمت خدا بر شما باد! آیا از احوال خویش به ما خبر می‌دهید؟ یا می‌خواهید ما خبر دهیم؟ ما صدا را شنیدیم که گفت: سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد ای امیرالمؤمنین! خبر ده از آنچه بعد از ما رخ داد؛ امام فرمودند: همسران شما دوباره ازدواج کردند و دارایی شما تقسیم شد. این است اخبار شما نزد ما. اخبار ما نزد شما چیست؟ پس آنها نیز به او جواب دادند.

ابن حبان این خبر را از انس بن مالک با لفظی دیگر، و حاکم به اختصار، از امام حسین علیه السلام روایت کرده است.

سخن اموات با کسانی که دنبال جنازه می‌روند

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

إِذَا وَضَعْتَ الْجَنَازَةَ وَاحْتَمَلَهَا الرِّجَالُ عَلَىٰ أَعْنَاقِهِمْ فَانْكَانَتْ صَالِحَةً [عَجَّلُوا بِذَهَابِي] قَالَتْ: [وَإِنْ كَانَتْ طَالِحَةً قَالَتْ] يَا وَلِيَّهَا! أَيْنَ تَذْهَبُونَ؟ بِهَا يَسْمَعُ صَوْتَهَا كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا الْإِنْسَانَ وَلَوْ سَمِعَهَا لَصَعِقَ.^۱

وقتی میت در تابوت گذاشته می‌شود و مردم برای بردن به قبرستان او را بلند می‌کنند، اگر شخص صالح باشد می‌گوید: زود مرا ببرید. و اگر ناصالح باشد می‌گوید: ای ولی مرده، مرا به کجا می‌برید؟ صدای او را غیر از انسان همه می‌شنوند؛ اگر انسان آن را بشنود، حتماً از هوش خواهد رفت (و بی‌تابی خواهد نمود).

۱ - صحیح بخاری، ج ۲، ص ۸۷، ص ۸۸، ص ۱۰۳؛ با دو سند صحیح ابن حبان، ج ۷، ص ۳۱۱، ص ۳۱۲؛ مصنف ابن ابوشیبہ، ج ۳، ص ۲۵۴؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۵۸-۴۱؛ سنن کبری، نسائی، ج ۱، ص ۶۲۴، ح ۲۰۳۶.

در خبری طولانی، آمده است که در زمان عمر بن خطاب، جوان عابدی از دنیا رفت. عمر بر سر قبر او آمد و گفت: «فلانی! برای کسی که از خدا می ترسد، دو بهشت خواهد بود.»^۱ جوان از داخل قبر جواب داد: «عمر! خداوند در بهشت آن را برای من دو مرتبه عطا فرمود.»^۲

انس مرده با زائر خود

ابن کثیر از ابن ابی دنیا این چنین روایت کرده است:

وقد تواترت الآثار عنهم (السلف) بأن الميت يعرف بزيارة الحي له و يستبشر فروي ابن أبي الدنيا في كتاب القبور عن عائشه قالت: قال رسول الله ﷺ ما من رجل يزور قبر أخيه و يجلس عنده إلا ورد عليه السلام واستأنس به حتى يقوم.^۳

پیامبر ﷺ فرمودند: هیچ کسی نیست که قبر برادر خویش را زیارت کند و سر قبر او بنشیند مگر اینکه سلامش را جواب می دهد و با او انس خواهد گرفت تا وقتی که زائر اراده رفتن کند.

این حدیث از دو صحابه، عایشه و ابوهریره روایت شده است.

عمرو بن عاص وقتی در بستر مرگ بود به فرزندش وصیت نمود:

فإذا مت فلا تصحبنى نائحة و لا نار فإذا دفنتمونى فشنوا على التراب شنا ثم أقيموا حول قبرى قدر ما تنحر جزور و يقسم لحمها حتى أستأنس بكم و أنظر ماذا أراجع به رسل ربى.^۴

۱ - رحمن / ۴۶.

۲ - تاریخ ابن عساکر، ج ۴۵، ص ۴۵۰؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۵۱۶، ح ۴۶۳۶.

۳ - الفردوس بمأثر الخطاب، ج ۳، ص ۱۹، ح ۶۰۵۵؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۳۹؛ الروح، ج ۱، ص ۵، ص ۲؛ کنز العمال، ج ۱۵، ص ۵۶۵، ح ۴۲۶۰۱؛ از ابو شیخ از ابوهریره؛ لسان المیزان، ج ۳، ص ۲۹۷، ح ۱۲۴۰.

۴ - صحیح المسلم، ج ۱، ص ۱۱۲، ح ۱۲۱ الثقات، ج ۳، ص ۲۶۷ الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۲۵۹؛ تلخیص الحبیر، ج ۵، ص ۲۴۳.

هر وقت من مُردم، کسی همراه جنازه‌ی من نوحه نکند. پس از آنکه مرا داخل قبر گذاشتید، روی من زیاد خاک بریزید؛ و به اندازه‌ی زمان قربانی کردن یک شتر و تقسیم گوشت آن در سر قبر من بمانید! تا با شما انس گیرم و بدانم که چگونه جواب فرشتگان الهی را خواهم داد.

این سخن عمرو معنای حدیث قبل است که رسول گرامی ﷺ فرمودند. ابن قیم بعد از نقل این خبر می‌گوید: «این خبر دلالت می‌کند که مرده با زنده انس می‌گیرد و به وجود آنها خوشحال می‌شود.»^۱

ربعی بن حراش می‌گوید:

مات أخ لي كان أصومنا في اليوم الحار و أقومنا في الليلة الباردة
فقعدت عند رأسه أبكيه قال: فرقع يده فكشف الثوب عن وجهه و
قال: السلام عليكم! قلت: أي أخي، أحياة بعد الموت؟ قال: نعم إني
لقيت ربي عزوجل فلقيني بروح و ريحان و لقيت ربا غير غضبان و
إنه كسانی ثابا خضرا من سندس و إستبرق و إني وجدت الأمر
أيسر مما تحسبون، الا و انّ ابي القاسم ينتظر الصلاة علي فعجلوني
ثم كان بمنزلة الحصاة رمي بها في طست فبلغ ذلك عائشة عليها السلام
فصدقته و قالت: قد كنا نسمع أن رجلا من هذه الأمة يتكلم بعد
موته.^۲

۱- الروح ابن قیم، ج ۱، ص ۱۹.

۲- الايضاح فضل بن شاذان، ص ۳۹۳؛ من عاش بعد الموت، ج ۱، ص ۱۸، ص ۱۹، ح ۱، ح ۱۰، ح ۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۶۲، ح ۱۳۹؛ ذهبی از ابونعیم و صالح شامی از بیهقی و گفته که بیهقی سند آن را صحیح گفته و محقق سیر ذهبی نیز سند این خبر را صحیح گفته است.

یکی از برادرانم که در اوقات گرما بیش از ما روزه می‌گرفت و بیش از ما شب‌های سرد را به عبادت می‌گذراند، از دنیا رفت. من بر سر جنازه‌ی او نشسته، گریه می‌کردم؛ ناگاه دستش را بلند کرد و پارچه را از صورتش کنار زد و گفت: سلام علیکم! گفتم: برادر، آیا بعد از مرگ، حیات است؟ گفت: آری، من پروردگارم را ملاقات کردم و او نیز با روح و ریحان و بدون اینکه بر من غضب کرده باشد با من ملاقات نمود و بر من لباس سبز از سندس و استبرق پوشاند. من کار را آسان‌تر از آن چه که شما گمان می‌کردید یافتم. آگاه باشید که ابوالقاسم منتظر نماز خواندن بر من است؛ پس مرا زود (به قبرستان) ببرید. سپس او را با عجله به قبرستان بردیم. خبر سخن گفتن او به عایشه رسید و او آن را تصدیق کرد و گفت: ما در گذشته می‌شنیدیم که مردی از این امت بعد از مرگش حرف خواهد زد.

این خبر با سه سند صحیح روایت شده و این سخن عایشه که گفت: «پیوسته می‌شنیدیم که مردی از این امت بعد از مرگ حرف خواهد زد.»^۱ حدیثی از رسول خدا ﷺ است که در کتاب‌های روایی وارد شده است.

در حدیث دیگری آمده است که ربیع بن حراش گفته بود: «هرگز نخواهم خندید تا اینکه بدانم جایم در بهشت است یا جهنم؟» تا زمان مرگ، کسی او را خندان ندید. بعد از مرگ دیدند که پیوسته لبخند دارد. برادرش ربیع نیز، بعد از دیدن او همین عهد را کرد. و کسی که او را غسل داد خبر داده که او نیز بعد از مرگش لبخند بر لب داشت.^۲

۱ - المعجم الاوسط، ج ۶، ص ۷۲؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۹۱ و سند این حدیث صحیح است.

۲ - من عاش بعد الموت، ج ۱، ص ۲۰، ح ۱۲؛ الثقات، ج ۴، ص ۲۲۶؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۴۳۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۶۱.

ابن ابی دنیا در شماره‌های ۱۴ و ۲۵ نیز اخبار دیگری در مورد حرف زدن اموات روایت کرده است.

رسول خدا ﷺ فرمودند: **المیت يعرف من یغسله و یحمله؛**

مرده کسی که او را غسل می‌دهد و جنازه‌اش را برمی‌دارد می‌شناسد. ^۱ سیوطی نیز از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «هیچ کسی نمی‌میرد مگر اینکه غسل دهنده‌ی خود را می‌شناسد...» ^۲

ابن قیم می‌گوید:

و صح عن عمرو بن دینار أنه قال: ما من میت یموت إلا و هو یعلم ما یكون فی أهله بعده و أنهم لیغسلونه و یکفونونه و انه ینظر إلیهم. ^۳

از عمرو بن دینار روایت شده است که: هیچ مرده‌ای نیست مگر اینکه می‌داند بعد از او بر اهلش چه می‌گذرد. آنها او را غسل می‌دهند و کفن می‌کنند، در حالی که او به آنها نگاه می‌کند.

ابن قیم در جایی دیگر می‌گوید:

و صح عن مجاهد أنه قال إن الرجل لیبشر فی قبره بصلاح ولده من بعده. ^۴

از مجاهد نقل شده که او گفته‌است: البته انسان به دلیل کارهای خوب فرزندش بعد از مرگ خود، در عالم قبر خود بشارت داده می‌شود. مجاهد از محدثین و مفسرین بزرگ تابعین و از شاگردان ابن عباس است. یک نفر از آل عاصم جحدری می‌گوید:

۱ - مسند احمد، ج ۳، ص ۶۲؛ المعجم الاوسط، ج ۷، ص ۲۵۷؛ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۲۰۸.

۲ - الدر المنثور، ج ۶، ص ۱۶۷، به نقل از ابن مردویه.

۳ - الروح، ج ۱، ص ۱۲؛ عمرو بن دینار از بزرگان تابعین است؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۳۰۰، شرح حال ۱۴۴.

۴ - الروح، ج ۱، ص ۱۲؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۱۰۲؛ الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۶۳، از ابونعیم.

رأيت عاصم الجحدري في منامي بعد موته بستين فقلت: أليس قد مت؟ قال: بلى قلت: فأين أنت؟ قال: أنا والله في روضة من رياض الجنة. أنا و نفر من أصحابي نجتمع كل ليلة جمعة و صبيحتها إلى بكر بن عبدالله المزني فتلقي أخباركم. قال: أجسامكم أم أرواحكم؟ قال: هيهات! قد بليت الأجسام و إنما تتلاقي الأرواح. قال: قلت: فهل تعلمون بزيارتنا إياكم؟ قال: نعلم بها عشية الجمعة و يوم الجمعة كله و يوم السبت إلي طلوع الشمس قال: قلت: فكيف ذلك دون الأيام كلها؟ قال: لفضل يوم الجمعة و عظمته.^۱

دو ساعت بعد از وفات عاصم، او را در خواب دیدم و گفتم: مگر تو نمرده- ای؟ گفت: آری. گفتم: پس در کجا هستی؟ گفت: به خدا سوگند، در باغی از باغ‌های بهشت هستم؛ و در هر شب جمعه با گروهی از یارانم نزد بکر بن عبدالله جمع می‌شویم و خبرهای شما به ما می‌رسد. از او پرسیدم: بدن‌های شما یا روح‌های شما؟ گفت: هرگز، بدن‌های ما پوسیده، ولی روح‌های ما با هم ملاقات می‌کنند. پرسیدم: آیا از زیارتی که ما از شما می‌کنیم، آگاه می‌شوید؟ گفت: تمام شب و روز جمعه و روز شنبه تا طلوع خورشید از زیارت شما آگاه خواهیم شد. گفتم چرا چنین است؟ چرا همه روزه نمی‌فهمید؟ گفت: این به خاطر فضل و عظمت روز جمعه است.

عاصم بن عجاج از قراء مشهور و از تابعین بوده است. او متوفای سال

۱۲۹ هجری است.^۲

حسن قصاب می‌گوید:

۱ - شعب الایمان، ج ۷، ص ۱۸، ح ۹۳۰۰؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۹؛ الروح، ج ۱، ص ۵، هر دو از ابن ابی دنیا.

۲ - الجرح و التعديل، شرح ۱۹۲۶.

كنت أغدو مع محمد بن واسع في كل غداة سبت حتى نأتي
 أهل الجبان فنقف على القبور فنسلم عليه و ندعو لهم ثم ننصرف
 فقلت: ذات يوم لو صرت هذا اليوم يوم الإثنين قال: بلغني أن
 الموتى يعلمون بزوارهم يوم الجمعة و يوماً قبلها و يوماً بعدها.^۱
 صبح شنبه هرماه، با محمد بن واسع به زیارت قبور می رفتیم و به آنها سلام
 می دادیم؛ دعایشان می کردیم و برمی گشتیم. روزی گفتم: (از این پس)
 روزهای دوشنبه برویم. محمد گفت: به من خبر رسیده که اموات روزهای
 جمعه و یک روز قبل آن و یک روز بعد آن، از زیارت کنندگان خود آگاه
 می شوند.

حسن قصاب همان حسن بن عبدالله و از تابعین و محدثین مورد اعتماد است.^۲
 محمد بن واسع از محدثان مورد اعتماد و متوفای سال ۱۲۳ هجری است.^۳
 سفیان ثوری می گوید: «از ضحاک به من چنین خبر رسیده است: هر کس قبری
 را قبل از طلوع خورشید روز شنبه، زیارت کند؛ مرده از آن آگاه خواهد شد. از او
 پرسیدند: چرا چنین است؟ گفت: به خاطر روز جمعه.»^۴
 ذهبی می گوید: «ضحاک ظرف علم بود و از تابعین و متوفای ۱۰۵ هجری است.»^۵
 ابو تیاح می گوید:

۱ - شعب الایمان، ج ۷، ص ۱۸، ح ۹۳۰۱؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۳۹؛ الروح، ج ۱، ص ۶؛ فیض القدر،
 ج ۴، ص ۸۱؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۲، ص ۴۰۱.
 ۲ - الجرح و التعديل، شرح ۱۹۲۶.
 ۳ - الثقات، ج ۷، ص ۳۶۶.
 ۴ - شعب الایمان، ج ۷، ص ۱۸، ح ۹۳۰۲؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۳۹؛ الروح، ج ۱، ص ۶.
 ۵ - سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۵۹۸، شرح ۲۳۸.

كان مطرف بن عبدالله يبدر و يدخل كل جمعة فرما نور له في سوطه فادلج ذات ليلة و هو علي فرسه حتى إذا كان عند مقابر يقوم (هدم به) فرأي أهل القبور كل صاحب قبر جالسا علي قبره فقالوا: هذا مطرف يأتي الجمعة. قلت: و تعلمون عندكم يوم الجمعة قالوا: نعم و نعلم ما يقول فيه الطير قلت: و ما يقولون؟ قالوا: يقولون: سلام عليكم.^۱

شبی مطرف که سوار بر اسب بود، به زیارت اهل قبور آمد و دید که هر کس درون قبر خود نشسته و همه می گویند: این مطرف است که روزهای جمعه می آید. پرسیدم: شما روز جمعه را می شناسید؟ گفتند: آری، و می دانیم که در آن روز پرندگان چه می گویند. گفتم: چه می گویند؟ پاسخ دادند: می گویند سلام بر شما!

ابن کثیر این خبر را با دو سند روایت کرده است. به یقین، سندی که او در تفسیر خود، از آن روایت کرده، صحیح است.

مطرف بن عبدالله از بزرگان تابعین است. ذهبی درباره ی او می گوید: امام قدوه و حجت است.

گویند شخصی دروغی گفت؛ مطرف او را نفرین نمود، دروغگو بلافاصله مرد. او متوفای سال ۹۵ هجری است. ابوتیاح یزید بن حمید، از تابعین بوده و در سال ۱۲۸ درگذشته است. ذهبی درباره ی او می گوید: «امام و حجت است.»^۲

پاسخگویی پیامبر به سلام بعضی از سلام کنندگان

ابن نجار از ابراهیم بن بشار (یسار) نقل می کند:

۱ - الروح، ج ۱، ص ۶؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۴۸؛ البداية و النهاية، ج ۶، ص ۳۱۰.

۲ - سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۱۸۷، شرح ۷۷ و ج ۵ ص ۲۵۱، ر ۱۱۵.

حججت في بعض السنين فحجت المدينة فتقدمت إلى قبر رسول
الله ﷺ فسلمت عليه فسمعت من داخل الحجرة: و عليك
السلام.^۱

یکی از سال ها، پس از انجام اعمال حج، به مدینه آمده و به زیارت قبر
رسول خدا ﷺ مشرف شدم؛ به حضرت سلام دادم و از داخل حجره جواب
شنیدم که فرمودند: و بر تو سلام!

ابراهیم بن یسار یا ابن بشار، متوفای سال ۲۲۴ هجری، از محدثین
مورد اعتماد بوده است.^۲

ابو نصر کرجی می گوید:

كنت جالسا عند قبر النبي و دخل شيخ أبوبكر الديار بكري
لزيرة قبر النبي. فقال: السلام عليك يا رسول الله! فسمعت صوتاً
من الحجرة: و عليك السلام يا ابوبكر. و سمعه من حضر.^۳

(بعد از زیارت قبر پیامبر) در گوشه‌ای نشسته بودم که شیخ ابوبکر دیار
بکری، برای زیارت داخل مسجد شد؛ او گفت: ای رسول خدا! سلام بر تو!
و من صدایی را از داخل حجره (قبر) شنیدم که جواب داد: ای ابوبکر، سلام
بر تو! و هر که در آنجا حضور داشت آن را شنید.

ذهبی می گوید: عبد [ال] واحد بن عبدالملک ابونصر کرجی، یکی از کسانی است
که به زهد و تلاش معروف است. در مکه با خضر عليه السلام دیدار کرده است... دربارهی
او می گویند که با جن ها سخن می گفته است و...^۴
سلیمان بن سحیم می گوید:

۱ - فیض القدير مناوی، ج ۲، ص ۶۰۸؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۲، ص ۳۵۷.

۲ - تهذيب التهذيب، ج ۱، ص ۹۴.

۳ - ذیل تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۵۱؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۰، ص ۴۶۷.

۴ - مختصر تاریخ ابن دبسی، ص ۲۶۷، شرح ۹۸۳.

رَأَيْتَ النَّبِيَّ ﷺ فِي النَّوْمِ فَقُلْتَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! هُوَ لَاءَ الَّذِينَ يَأْتُونَكَ فَيَسْلَمُونَ عَلَيْكَ، أَتَفْقَهُ سَلَامَهُمْ قَالَ: نَعَمْ وَ أَرَدَ عَلَيْهِمْ.^۱

پیامبر ﷺ را در خواب دیدم؛ به آن حضرت گفتم: ای رسول خدا، این مردم که به نزد (قبر) شما می‌آیند و بر شما سلام می‌دهند، آیا شما سلام آنها را می‌شنوی؟ فرمودند: آری، و جواب نیز می‌دهم.

سلیمان بن سحیم، ابو ایوب هاشمی، از بزرگان تابعین بوده است. او در اوایل خلافت منصور عباسی وفات کرده است.^۲
ابن سعد می‌گوید:

و روى ابن سعد عنه أنه كان يلازم الناس أيام الحرة و الناس يقتتلون. قال: فكنت إذا حانت الصلاة أسمع أذانا يخرج من القبر.^۳

سعید بن مسیب در روزهای حرّه، در حالی که مردم می‌جنگیدند ملازم مردم بود. او می‌گوید: هرگاه وقت اذان می‌شد، صدای اذانی را می‌شنیدم که از داخل قبر رسول خدا ﷺ بیرون می‌آمد.

سعید بن مسیب می‌گوید:

لقد رأيتني ليالي الحرة، و ما في المسجد غيري و ما يأتي وقت أذان إلا سمعت الأذان من القبر.^۴

همانا، در شب‌های حره، در حالی که جز من کسی در مسجد نبود، در هنگامه‌ی اذان، صدای اذان را از داخل قبر رسول خدا ﷺ می‌شنیدم.

سعید بن مسیب در جای دیگری نقل می‌کند:

۱ - الشفا قاضی عیاض، ج ۲، ص ۸۰؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۳۷؛ از ابن ابی دنیا و بیهقی؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۲، ص ۳۵۷.

۲ - الثقات، شرح حال ۳۰۵۱.

۳ - الطبقات الكبرى، ج ۵، ص ۱۳۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۲۲۹؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۲، ص ۳۵۷.

۴ - الطبقات الكبرى، ج ۵، ص ۱۳۲؛ سیر اعلام النبلاء ج ۴، ص ۲۲۸؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۲، ص ۳۵۷.

لقد رأيتني في ليالي الحرّة و ما في مسجد رسول خدا ﷺ أحد
غيري و ما يأتي وقت صلاة إلا سمعت الأذان من القبر ثم أقيم
فأصلي و إن أهل الشام ليدخلون المسجد زمرا فيقولون انظروا إلى
هذا الشيخ المجنون.

همانا، در شب‌های حرّه که کسی جز من در مسجد پیامبر ﷺ نبود؛ هیچ
وقت زمان اذان فرا نمی‌رسید، مگر اینکه من صدای اذان را از داخل قبر
رسول خدا ﷺ می‌شنیدم؛ بعد بلند شده، نماز می‌خواندم. همانا اهل شام
گروه گروه به مسجد می‌آمدند و (با اشاره به من) می‌گفتند: به این دیوانه نگاه
کنید.^۱

ابن تیمیه در این مورد می‌گوید: همه‌ی این خبرها حق هستند (حقیقت
دارند). و هیچ شکی در آن نیست.^۲

زبیر بن بکار از سعید نقل می‌کند که او گفته است:

لم أزل أسمع الأذان و الإقامة في قبر رسول الله ﷺ أيام الحرّة
حتى عاد الناس.

در روزهای حرّه، همیشه اذان و اقامه را از قبر رسول خدا ﷺ می‌شنیدم؛ تا
زمانی که مردم (اهل شام) برگشتند.^۳

سعید بن مسیب از بزرگانی است که با پیروی از سفارش‌های اسلام در
مورد کناره‌گیری از سلاطین جور و ستمگر، در آن شرایط دشوار که

۱ - کرامات الاولیاء، ج ۱، ص ۱۶۶، ح ۱۲۰؛ و در سنن دارمی، ج ۱، ص ۴۴، نیز به همین معنی حدیث نقل شده است.

۲ - اقتضاء الصراط ابن تیمیه، ج ۱، ص ۳۷۳.

۳ - سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۲، ص ۳۵۷.

بسیاری از محدثان و بزرگان، آخرت خود را به دنیا فروختند. سعید در مقابل خلفای ظالم بنی امیه ایستادگی می کرد. او هرگز دعوت مصرانه آنها را نپذیرفت؛ و در مجلس آنها حاضر نشد. او شعبی و ابن شهاب زهری و... را به خاطر همکاری با ظالمان مذمت نموده، از نقل حدیث به آنها خودداری کرده، و آنها را از خود می راند. او هرگز عطایای خلفای بنی امیه را قبول نمی کرد.

این اخبار اشاره به این دارد که وقتی در زمان خلافت یزید بن معاویه، شامیان به مدینه هجوم آوردند و بدترین جنایاتی که تاریخ به خود ندیده را بر مردم مدینه روا داشتند. سعید بن مسیب ظاهراً به قبر رسول خدا ﷺ پناه آورده است. احتمالاً اذان پیامبر، یک نوع دلداری و آرامش بخشیدن از جانب رسول گرامی اسلام ﷺ به سعید بن مسیب بوده است؛ چون همان گونه که خود بیان می کند؛ از شدت ترس، کسی به مسجد نمی آمد. او تنها در مسجد می مانده و نماز را نیز تنها می خوانده است.

ذهبی می گوید: «سعید بن مسیب امام علم، عالم اهل مدینه و سید تابعین در زمان خود بود. متولد سال دوم خلافت عمر است. سعید خود می گوید: ۴۰ سال نماز جماعت من ترک نشد. احمد بن حنبل و دیگران گفته اند که مرسلات سعید، حجت هستند. ابن مدینی می گوید: از بین تابعین فردی عالم تر از سعید نمی شناسم. او در حضور صحابه فتوا می داد. او را عالم علما و فقیه فقها معرفی کرده اند.»

ابن خلکان می گوید: «... سعید بن مسیب، سید تابعین طراز اول بود که در حدیث، فقه، زهد، عبادت، و ورع شهره بود. هنگامی که او را برای دریافت مقرری

بیت‌المال فرامی‌خواندند؛ می‌گفت: من حاجتی به آن ندارم، تا اینکه خدا بین من و بنی مروان (خلفای ظالم بنی امیه) حکم فرماید.^۱

در شرح حال او در سیر اعلام النبلاء، چندین داستان با سلاطین ستمگر، عبدالملک بن مروان و ولید بن عبدالملک و حجاج و ... ذکر کرده که جالب است. با هیچ یک از خلفای بنی امیه بیعت نکرد و بسیار مورد آزار آنها قرار گرفت. همچنین با دستور خلفا، مردم از همنشینی با او نهی شدند. او به مردم می‌گفت: «لا تملؤوا اعینکم من اعوان الظلمه الا بانکار من قلوبکم لکیلا تحبط اعمالکم؛ چشمان خود را با نگاه به یاوران ظالمان (روشن است که منظور او امثال ابن شهاب زهری و شعبی هستند) پر نکنید؛ مگر به انکار با قلب‌ها، تا اعمالتان نابود نگردد.» همچنین عبدالملک دختر سعید را برای پسرش، ولید، خواستگاری کرد. سعید درخواست او را رد نمود؛ لذا عبدالملک در هوای سرد او را تازیانه زد.^۲

آری، شخصیت‌های بزرگ به راحتی می‌توانند صدای اهل برزخ را بشنوند؛ آن‌هم چندین روز و برای هر نماز، و معتقدند که هر روز، احوال امت بر پیامبر ﷺ عرضه می‌شود. این آگاهی و اطلاع به مراتب برتر از دیدن و شنیدن صدای اهل دنیا است؛ اما افرادی که معرفت دینی ندارند، ساده‌ترین حقایق را نیز انکار می‌کنند.

۱ - وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۳۷۵، رقم ۲۶۲.

۲ - سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۲۱۹، رقم ۸۸.

ابو منصور بغدادی شافعی می‌گوید: متکلمان و محققان از اصحاب ما گفته‌اند: به یقین، پیامبر ما ﷺ بعد از رحلت هم زنده است و با طاعات امت، مسرور می‌شود. همانا، بدن انبیا بعد از مرگ از بین نمی‌رود. به زودی در فصل سوم سخن ابن حبیب می‌آید که گفته است: «همانا پیامبر ﷺ می‌شنود و از ایستادن تو در پیشگاه خود، آگاه است.»^۱

ذهبی می‌گوید: «علامه، بارع، استاد ابو منصور بغدادی، یکی از علمای شافعی و امامان صدر اسلام بود. به اجماع اهل فضل، او متوفای سال ۴۲۹ هجری است.»^۲ با توجه به این اخبار می‌توان گفت: بی‌تردید اموات هم می‌شنوند و هم جواب اهل دنیا را می‌دهند. از باطن اخبار و سخنان اصحاب و تابعین می‌توان چنین نتیجه گرفت که شنوایی و بینایی اموات امری طبیعی و مسلم است.

سلام بر پیامبر ﷺ و دیگران، در کنار قبر ایشان

رسول خدا ﷺ فرمودند: «لقنوا امواتکم، لا اله الا الله؛ به اموات خود لا اله الا الله را تلقین کنید.»^۳

این حدیث از حذیف، عروه بن مسعود، عبدالله بن جعفر، ابو سعید خدری و ابوهریره روایت شده است. ترمذی بعد از نقل حدیث می‌گوید: در این باب از ابوهریره، ام سلمه، عایشه، جابر و سعد المریه نیز حدیث روایت شده است.

۱ - وفاء الوفا ج ۴، ص ۱۳۵۴، به نقل از کتاب ابو منصور.

۲ - سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۷۲، شرح ۳۷۷.

۳ - صحیح مسلم، ج ۳، ص ۳۷، با دو سند؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۳؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۶۴، ح ۱۴۴۶-۱۴۴۴؛ سنن ابو داوود، ج ۲، ص ۶۲، ح ۳۱۱۸؛ سنن ترمذی، ج ۲، ص ۲۲۵، ح ۹۸۴؛ سنن کبری نسائی، ج ۱، ص ۶۰۱؛ ارواء الغلیل، ج ۳، ص ۱۴۹، ح ۶۸۶ و دیگران.

ابن قاسم می گوید:

رَأَيْتُ أَهْلَ الْمَدِينَةِ إِذَا خَرَجُوا مِنْهَا أَوْ دَخَلُوا أَتَوْا الْقَبْرَ فَسَلَّمُوا.

اهل مدینه را دیدم که هنگام خروج و بازگشت به مدینه، به زیارت قبر پیامبر ﷺ آمده، و به آن حضرت سلام می دادند.

عبدالرحمن بن قاسم، از همراهان امام مالک و از بزرگان آن قرن محسوب می شود. متوفای سال ۱۹۱ هجری است.^۱

نافع می گوید:

كَانَ ابْنُ عَمْرِو يَسْلُمُ عَلَى الْقَبْرِ رَأَيْتَهُ مِائَةَ مَرَّةٍ أَوْ أَكْثَرَ يَجِيءُ إِلَى

الْقَبْرِ فَيَقُولُ: السَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ، السَّلَامُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ، السَّلَامُ عَلَى

أَبِي؛ ثُمَّ يَنْصَرِفُ.^۲

ابن عمر به (اهل) قبور سلام می داد. بیش از صد مرتبه دیدم که نزد قبر پیامبر ﷺ می آمد، و می گفت: سلام بر پیامبر! سلام بر ابوبکر! سلام بر پدرم! و بعد برمی گشت.

نافع می گوید: «هر وقت ابن عمر از سفر برمی گشت، کنار قبر

پیامبر ﷺ آمده و می گفت: ای پیامبر! سلام بر تو! ای ابوبکر! سلام بر تو!

ای پدر! سلام بر تو!»^۳ سند این خبر صحیح است.

عبدالله بن عمر روایت می کند:

۱ - سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۱۲۱، شرح ۳۹.

۲ - الشفا بتعريف حقوق المصطفى، ج ۲، ص ۸۶ مجموع الفتاوى، ج ۱، ص ۲۳۱. احكام الجنائز، ص ۲۲۴.

۳ - مصنف عبدالرزاق، ج ۳، ص ۵۷۶، ح ۶۷۲۳.

كان يقف على قبر النبي فيصلي على النبي و على أبي بكر و

على عمر.^۱

عبدالله بن عمر کنار قبر رسول خدا ﷺ می ایستاد و به آن حضرت و ابوبکر و عمر درود می فرستاد.

از روایات بعضی دیگر از صحابه، همچون انس، ثابت می شود که [مردم] فقط به نیت سلام دادن به پیامبر، کنار قبر آن حضرت می آمدند. زیارت و سلام کردن بر پیامبر ﷺ توسط مردم، مسئله ای است که از زمان صحابه وجود داشته و اخبار و روایات فراوانی درباره ی آن نقل شده است. ابن تیمیه در کتاب خود «قاعدة جلیة فی التوسل و الوسيلة»، روایات بسیاری نقل کرده است؛ که خود دلیل محکمی است بر اعتقاد صحابه به شنوایی و بینایی پیامبر، نسبت به اعمال اهل دنیا؛ زیرا در غیر این صورت، کنار قبر حضرت رفتن، سلام دادن و رو کردن به قبر در هنگام سلام، عملی بیهوده خواهد بود. حال آنکه ابن تیمیه اعتراف دارد که علما و بزرگان متفق هستند که باید هنگام سلام دادن، رو به قبر ایستاد. ولی محقق کتاب توسل ابن تیمیه، زیارت قبر پیامبر و سلام دادن به ایشان توسط صحابه را انکار کرده است. آری، وهابیان هر چه با اعتقادات آنها مغایرت دارد را رد کرده و باز هم خود را پیرو سلف و اهل حدیث معرفی می - نامند.

ابن تیمیه می گوید: «صحابه، تابعین و امامان، بر پیامبر ﷺ سلام می دادند؛ زیرا پیامبر ﷺ سلامی را که از نزدیک داده شود می شنود و سلامی که از دور داده می شود، به آن حضرت می رسد.»^۲

۱- موطأ، ج ۳، ص ۲۱۰. الشفا عیاض، ج ۲، ص ۸۶

۲- مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۲۳۳. قاعدة جلیة فی التوسل و الوسيلة، رقم ۴۴.

محقق کتاب ابن تیمیه کوشیده است تا این مطلب را نیز انکار کند.
ابن تیمیه می گوید:

«هنگام سلام دادن به رسول خدا ﷺ باید رو به قبر ایستاد. این عقیده‌ی اکثر
علما مانند: مالک، شافعی، احمد و دیگران است؛ ولی اصحاب ابوحنیفه می -
گویند: هنگام سلام نیز، رو به قبر نایستند.»^۱

درباره‌ی اتهامی که ابن تیمیه به حنفی‌ها نسبت داده است باید گفت: این
سخن حقیقت ندارد، بلکه پیروان ابوحنیفه علاوه بر صدور جواز توسل و
نوشتن کتاب‌هایی در تأیید آن، در شیوه‌ی سلام دادن بر پیامبر ﷺ و دیگر
اموات، با دیگران اتفاق نظر دارند. برای اثبات این سخن به روایتی از ملا علی
قاری در شرح مسند ابوحنیفه رجوع کنید که می‌گوید: ابوحنیفه از نافع و او از
ابن عمر نقل کرده است:

من السنة اي سنة الصحابة و من تبعهم من الأمة أن تأتي قبر
النبي و تجعل ظهرك الى القبلة.^۲

سنت صحابه و پیروان آنان بر این است که به زیارت قبر آمده، و پشت به
قبله (رو به قبر آن حضرت) می‌ایستند.

از ابوحنیفه نقل شده است: «ایوب سختیانی کنار قبر پیامبر ﷺ آمد و پشت
به قبله و رو به قبر آن حضرت ایستاد؛ سپس بدون اینکه گریه‌شونده‌ای داشته باشد،
گریست.»^۳

۱ - مجموع الفتاوی ج ۱، ص ۲۳۰؛ اقتضاء الصراط ج ۱، ص ۳۹۴.

۲ - شرح مسند ابوحنیفه، علی قاری، ص ۲۰۱.

۳ - شفاء السقام، ص ۷۴؛ به نقل از مسند ابوحنیفه، طلحة بن محمد بن جعفر، ایوب از بزرگان تابعین بود.

پس باطل و بی‌اساس بودن این نسبت به پیروان ابو حنیفه ثابت می‌شود. اتهام ابن تیمیه به حنفیان، شاید به این دلیل باشد که او خواسته در مسائل مورد اختلاف، ابو حنیفه را هم‌رأی خود معرفی کند. چنان‌که البانی در کتاب «توسل» می‌گوید: ما در باب نهی از خواندن خداوند به حق دیگران (توسل) تنها نیستیم؛ بلکه ابو حنیفه و دو شاگرد او نیز، هم‌عقیده‌ی ما هستند.^۱

ملاقات ارواح اهل دنیا با ارواح مردگان

قرآن کریم می‌فرماید:

﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۲

خداوند به هنگام مرگ، ارواح را قبض می‌کند، و ارواحی را که نمرده‌اند نیز به هنگام خواب می‌گیرد؛ سپس ارواح کسانی که فرمان مرگشان را صادر کرده، نگه می‌دارد و ارواح دیگری را (که باید زنده بمانند) باز می‌گرداند، تا سرآمدی (موعدی) معین.

عمر بن خطاب می‌گوید: عجبت لرؤيا الرجل يرى الشيء لم يخطر له على بال فيكون كآخذ بيد و يرى الشيء فلا يكون شيئاً فقال: علي بن ابيطالب! يا أمير المؤمنين! يقول الله - عزوجل -: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَ

۱ - التوسل انواعه و احكامه البانی.

۲ - زمر/۴۲.

یرسل الأخرى إلى أجل مسمى « قال: و الأرواح يعرج بها في منامها فما رأت و هي في السماء فهو الحق فإذا ردت إلى أجسادها تلقتها الشياطين في الهواء فكذبتها فما رأت من ذلك فهو الباطل قال فجعل عمر يتعجب من قول علي (عليه السلام).^۱

از مردی که در خواب خود چیزهایی را می‌بیند که حتی به ذهن او هم خطور نکرده در شگفتم؛ گویا که از دستش گرفته‌اند (او را به محلی که در خواب می‌بیند برده‌اند)، که (او به این خوبی) همه چیز را می‌بیند؛ در حالی - که در حقیقت چنین نبوده است. امام علی عليه السلام فرمودند: ای امیرالمؤمنین! خداوند می‌فرماید: « خدا ارواح را به هنگام مرگ قبض می‌کند، و ارواحی را که نمرده‌اند نیز به هنگام خواب می‌گیرد؛ سپس ارواح کسانی که فرمان مرگشان را صادر کرده، نگه می‌دارد و ارواح دیگری را (که باید زنده بمانند) باز می‌گرداند، تا سرآمدی معین. » بعد، امام عليه السلام فرمودند: ارواح هنگام خواب به آسمان برده می‌شوند و هر چه می‌بینند حق است؛ و هنگام بازگشت به جسم، شیطان چیزهای دیگری را به او تلقین می‌کند؛ لذا هر چه در این حالت می‌بیند باطل است. عمر با شنیدن این سخنان تعجب نمود.

ابن عباس درباره‌ی آیه‌ی فوق می‌گوید:

بلغني أن أرواح الأحياء و الأموات تلتقي في المنام فيتألون بينهم فيمسك الله أرواح الموتى و يرسل أرواح الأحياء إلى أجسادها.^۲

۱ - الروح، ج ۱، ص ۳۱ کنز العمال، ج ۲، ص ۴۹۱، ح ۴۵۸۰؛ الدر المنثور ج ۵، ص ۳۲۹؛ از تفسیر ابن ابی حاتم و ابن مردویه.

۲ - المعجم الاوسط، ج ۱، ص ۴۵؛ تفسیر طبری ج ۲۴، ص ۱۲ و ج ۲۳۲۳۰ و ۲۳۲۳۱؛ التمهید، ج ۵، ص ۲۴۱؛ معانی القرآن، ج ۶، ص ۱۷۸؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۰۰. و سندش را صحیح گفته است؛ الروح، ج ۱، ص ۲۲.

به من چنین رسیده است که هنگام خواب، ارواح زندگان و مردگان با هم ملاقات می کنند و بعد خداوند ارواح مردگان را نگه می دارد و ارواح زندگان را به بدن های آنها بازمی فرستد.

سعید بن مسیب می گوید:

ألتقى عبدالله بن سلام و سلمان الفارسي فقال أحدهما للآخر: ان
مت قبلي فالقني فاخبرني ما لقيت من ربك و إن أنا مت قبلك
لقيتك فأخبرتكَ. فقال الآخر: و هل تلتقي الأموات و الأحياء؟
قال: نعم أرواحهم في الجنة تذهب حيث تشاء.^۱

عبدالله بن سلام و سلمان فارسی با هم ملاقات کردند. یکی از آنها به دیگری گفت: اگر قبل از من از دنیا رفتی، با من (در خواب) ملاقات کن! و از آنچه نزد پروردگار خود دیدی، مرا خبر ده! و اگر من قبل از تو بمیرم با تو ملاقات کرده و به تو خبر خواهم داد. عبدالله گفت: مگر اموات و زندگان با هم ملاقات می کنند؟ سلمان گفت: آری، ارواح آنها در بهشت هر کجا که بخواهند می روند.

هنگام وفات شریح بن عابد، غضیف بن حارث بر او وارد شد، و گفت: یا أبا الحجاج! إن قدرت علی أن تأتینا بعد الموت فتخبرنا بما تری فافعل.^۲

ای ابو حجاج! اگر توانستی بعد از مرگ خود نزد ما (در خواب) بیایی و آنچه را که در آنجا می بینی به ما خبر دهی، این کار را بکن! پس شریح در خواب غضیف آمد و او را از حال خود خبر داد.

۱ - الروح، ج ۱، ص ۳۱؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۴۹۱، ح ۴۵۸۰؛ الدر المشور، ج ۵، ص ۳۲۹؛ از تفسیر ابن ابی حاتم و ابن مردویه.

۲ - الطبقات الکبری، ج ۷، ص ۴۱۵؛ الروح، ج ۱، ص ۲۲.

شریح و غضیف هر دو از اصحاب رسول خدا ﷺ هستند.

و ابن قیم قبل از ورود به بحث این حدیث می گوید:

شواهد هذه المسألة و أدلتها أكثر من أن يحصيها إلا الله تعالى و الحسن و الواقع من أعدل الشهود بها فتلقى أرواح الأحياء و الأموات كما تلاقى أرواح الأحياء.

شواهد این مسأله بیش از آن است که غیر از خدا کسی بتواند آن را بشمارد؛ و حس و حقایق بهترین گواه بر این است که ارواح زندگان و مردگان با هم ملاقات می کنند؛ همچنان که ارواح زندگان با هم ملاقات می کنند.

او بعد از این مطالب دهها حدیث و داستان در این مورد ذکر کرده است که ما تنها به بعضی از آنها اشاره کردیم.

با دقت در داستان سلمان و عبدالله و ... می توان فهمید که آنها از روحیهی بالایی برخوردار بوده اند؛ چرا که در باب ملاقات بعد از مرگ یکی با دیگری - که در دنیا است - و اطلاع دادن اخبار برزخ به او، با یکدیگر سخن می گویند. در زمان ما بسیاری از مردم تحت تأثیر نظرات و عقاید وهابیون، مرگ را مانند نیستی می دانند. وهابیان چنان در جهالت خود فرو رفته و از معرفت بدور افتاده اند که می گویند: پیامبر (نعوذ بالله) مانند سنگ است؛ یعنی همان طور که سنگ هیچ حس و فهم و درکی ندارد، رسول گرامی اسلام ﷺ نیز بعد از مرگ، مثل سنگ خواهد بود. آنها گاهی در بحث و گفت و گو نیز این نوع عقیده خود را اظهار می کنند.

توجه داشته باشیم که این اعتقاد، دروغ بودن ادعای وهابیان در پیروی از قرآن و سنت و سلف را حتی برای انسان‌های کم‌خرد نیز بدیهی می‌سازد. و هر فردی هرچند که آشنایی کمی با اخبار اسلامی داشته باشد، خواهد دید که وهابیان تا چه اندازه با پیروی از هوای نفس خود، به مسلمات اسلامی پشت کرده‌اند و همانند خوارج، همه‌ی امت اسلامی، حتی بعضی از رهبران خود را نیز تکفیر کرده و نسبت ارتکاب شرک به آنها می‌دهند!

فضل بن موفق، ابن خال سفیان بن عیینه می‌گوید:

لما مات أبي جزعت عليه جزعا شديداً، فكنت اتي قبره في كل يوم ثم قصرت عن ذلك ما شاء الله ثم اني أتيت يوما فبينما أنا جالس ثم القبر غلبتني عيناى فتمت فرأيت كأن قبر أبي قد انفرج و كأنه قاعد في قبره متوشح أكفانه عليه سحنة الموتى قال: فكأنني بكيت لما رأيته قال: يا بني ما أبطأ بك عني؟ قلت: و إنك لتعلم بمجيئي. قال: ما جئت مرة إلا علمتها و قد كنت تأتيني فأسر بك و يسر من حولي بدعائك. قال: فكنت آتية بعد ذلك كثيرا.^۱

وقتی پدرم از دنیا رفت، سخت برای او بی‌تابی می‌کردم؛ و هر روز سر مزارش می‌رفتم. [بعد از مدتی، کوشیدم تا بر خود غالب شده و] با یاری خداوند و به مرور، تعداد دفعات زیارت قبر او را کم کردم. بعد از آن، روزی بر سر مزارش رفتم و در حالی که نشسته بودم، خواب بر من غالب شد و دیدم که قبر پدرم باز شده و او درون قبر نشسته است؛ کفنش به هم پیچیده

۱ - شعب الایمان، ج ۶، ص ۲۰۲ ح ۷۹۰۳؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۹۳؛ الروح، ج ۱، ص ۶.

و ظاهری همچون اموات داشت. وقتی او را دیدم گریه کردم. پدرم گفت: پسر! چه چیز تو را از آمدن به نزد من منع نمود؟ پرسیدم: مگر تو از آمدن من آگاه می‌شوی؟ گفت: هیچ‌گاه نیامدی مگر اینکه از آمدنت آگاه بودم! همانا، به نزد ما آمده و مرا خوشحال می‌کردی و تمامی کسانی که در جوار من هستند با دعای تو خوشحال می‌شدند. فضل می‌گوید: بعد از آن زیاد به زیارت قبرش می‌رفتم.

عثمان بن سوده که مادرش زنی عابد بود و او را راهبه می‌گفتند، می‌گوید:

حدثني محمد حدثني يحيى بن بسطام حدثني عثمان بن سودة (سويد) الطفاوي قال: و كانت أمه من العابدات و كان يقال لها راهبة. قال: لما احتضرت رفعت رأسها إلى السماء، فقالت: يا ذخري و يا ذخيرتي! و من عليه اعتمادي في حياتي و بعد موتي لا تخذلني عند الموت و لا توحشني في قبري! قال: فماتت فكنت آتيها في كل جمعة فأدعو لها و أستغفر لها و لأهل القبور فرأيتها ذات يوم في منامي فقلت لها: يا أمه، كيف أنت؟ قالت: أي بني، ان للموت لكربة شديدة و إني بحمد الله لفي برزخ محمود نفترش فيه الريحان و تتوسد فيه السندس و الاستبرق إلي يوم النشور. فقلت لها: ألك حاجة؟ قالت: نعم. قلت: و ما هي؟ قالت: لا تدع ما كنت تصنع من زيارتنا و الدعاء لنا فإني لأبشر بمجيئك يوم الجمعة إذا أقبلت من أهلك يقال لي: يا راهبة! هذا ابنك قد أقبل فأسر و يسر بذلك من حولي من الأموات.^۱

۱ - الروح، ج ۱، ص ۶ و ۷؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۴۸.

مادرم هنگام مرگ، سرش را به آسمان بلند کرد و گفت: ای ذخیره‌ی من، ای کسی که در حیات و ممات اعتمادم بر اوست! هنگام مرگ، مرا خوار مگردان! و درون قبر وحشت‌زده‌ام مکن! مادرم درگذشت. من هر جمعه بر سر مزارش رفته و برای او و اهل قبور دعا و طلب استغفار کردم. روزی او را در خواب دیدم و گفتم: مادر، چگونه‌ای؟ گفت: فرزندم، همانا، مرگ بلا‌ی بزرگی است؛ خدا را شکر که من در برزخ محمود، بر ریحان تکیه زده می‌خواهم و تا روز قیامت در آن سندس و استبرق خواهم بود! پرسیدم: آیا حاجتی داری؟ گفت: آری، گفتم: چه حاجت داری؟ گفت: زیارت و دعا برای ما در روزهای جمعه را ترک نکن! روزهای جمعه، مرا به آمدن تو بشارت می‌دهند و من و اطرافیانم از آمدن تو خوشحال می‌شویم.

یزید بن ابو حبیب می‌گوید:

ان سلیم بن عمیر مر علی مقبرة و هو حاقن قد غلبه البول فقال له بعض أصحابه: لو نزلت إلی هذه المقابر فبليت في بعض حفرها؟ فبکی ثم قال: سبحان الله و الله إني لأستحي من الأموات كما استحي من الأحياء.^۱

سلیم بن عمیر از کنار قبرستانی عبور می‌کرد، در حالی که شدیداً قضای حاجت داشت، بعضی از همراهانش به او گفتند: نمی‌شود در این قبرستان حاجتت را برطرف کنی؟! او گریه کرد و گفت: سبحان الله! من از مرده‌ها حیا می‌کنم. همان گونه که از زنده‌ها حیا می‌کنم.

ابن قیم بعد از نقل این خبر می‌گوید: اگر مرده او را نمی‌دید و از رفتارش آگاهی نمی‌یافت، حیا کردن او از مرده بی‌معنا است.

۱ - الروح، ج ۱، ص ۷؛ یزید ابن ابو حبیب از تابعین و قاضی مصر بوده و در سال ۱۲۸ هجری درگذشته. شرح حال وی در سیر اعلام النبلاء ج ۶، رقم ۱۰، آورده شده است.

ابن قیم می گوید:

و يكفي في هذا تسمية المسلم عليهم زائرا ولولا أنهم يشعرون به لما صح تسميته زائرا فإن المذور إن لم يعلم بزيارة من زاره لم يصح أن يقال زاره. هذا هو المعقول من الزيارة عند جميع الأمم و كذلك الاسلام عليهم أيضا فإن السلام علي من لا يشعر و لا يعلم بالمسلم محال و قد علم النبي أمته إذا زاروا القبور أن يقولوا: سلام عليكم أهل الديار من المؤمنين و المسلمين و إنا إن شاء الله بكم لاحقون يرحم الله المستقدمين منا و منكم و المستأخرين نسأل الله لنا و لكم العافية و هذا السلام و الخطاب و النداء لموجود يسمع و يخاطب و يعقل و يردو إن لم يسمع المسلم الرد و إذا صلى الرجل قريبا منهم شاهدوه و علموا صلاته و غبطوه على ذلك.^۱

زائر نامیدن کسی که کنار قبر میت می رود، (در پذیرش ادراک اموات و پاسخگویی به زندگان) کفایت می کند. اگر مردگان زیارت زائران را نفهمند، زائر نامیدن آنها درست نیست. پس اگر شخص زیارت شونده (مرده) نداند که چه کسی که او را زیارت کرده است، گفتن «او را زیارت کرد» درست نیست. استفاده از اصطلاح «زائر» و سلام دادن به اموات، مسئله ای است که در نزد همه ی امت ها پذیرفته شده است. بدیهی است که سلام گفتن بر کسی که نمی فهمد و سلام سلام دهنده را نمی شنود محال است. رسول خدا ﷺ به امت خود آموخت که هنگام زیارت قبرها بگویند: «ای مسلمین و مؤمنین اهل (این) دیار! سلام بر شما! إن شاء الله ما نیز به شما ملحق خواهیم شد!...» در واقع سلام، خطاب و ندا برای کسی سودمند است که حاضر

است، می شنود، خطاب می کند، تعقل می کند و جواب سلام را می دهد؛ هرچند سلام دهنده را نشناسد. هر گاه شخصی در مجاورت آنها نماز بخواند او رامشاهده کرده و بر نماز او غبطه می خورند (که ما نمی توانیم نماز بخوانیم، چون در قبر تکلیفی ندارند).

ابو عثمان نهدی می گوید:

أَنْ ابْنِ سَاسٍ خَرَجَ فِي جَنَازَةٍ فِي يَوْمٍ وَعَلَيْهِ ثِيَابٌ خَفَافٌ فَانْتَهَى إِلَى قَبْرِ، قَالَ: فَصَلِّتِ رَكَعَتَيْنِ ثُمَّ اتَّكَأْتُ عَلَيْهِ فَوَاللَّهِ إِنَّ قَلْبِي لَيَقْطَظَانِ إِذْ سَمِعْتُ صَوْتًا مِنَ الْقَبْرِ إِلَيْكَ عَنِّي لَا تُؤْذِنِي فَإِنَّكُمْ قَوْمٌ تَعْمَلُونَ وَلَا تَعْلَمُونَ وَنَحْنُ قَوْمٌ نَعْلَمُ وَلَا نَعْمَلُ وَلَأَنْ يَكُونَ لِي مِثْلَ رَكَعَتَيْكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ كَذَا وَكَذَا.^۱

ابن ساس می گوید: در حالی که لباس نازکی بر تن داشتم، برای مشایعت جنازه ای خارج شدم. وقتی به کنار قبر رسیدم، دو رکعت نماز خوانده و به قبر تکیه کردم. به خدا سوگند قلبم بیدار بود. ناگهان صدایی را از آن قبر شنیدم که می گفت: از من دور شو! و مرا آزار مده! شما (زنده ها) کسانی هستید که اطاعت خدا می کنید؛ ولی به ارزش و حقیقت عمل خود واقف نیستید. (یقین به آخرت و توجه به باطن اعمال ندارید)، ولی ما (مرده ها) از حقیقت آخرت آگاهیم، اما نمی توانیم کاری انجام دهیم. اگر برای من ثوابی مانند ثواب دو رکعت نمازی که تو خواندی، باشد؛ برایم (از همه ی دنیا و آنچه در آن است) بهتر است. ابن قیم می گوید: این مرده از نماز خواندن و تکیه کردن یک انسان بر قبر خود آگاه شد. و آن را دانست.

ابو عثمان نهدی، زمان رسول خدا ﷺ را درک کرده، ولی حضرت را ندیده است. شرح حال او در سیر اعلام النبلاء، ج ۴، رقم ۶۷ آمده است.

ابوقلابه می گوید:

أقبلت من الشام إلى البصرة فنزلت منزلا فتطهرت وصليت ركعتين بليل ثم وضعت رأسي على قبر فنمت ثم انتبهت فإذا صاحب القبر يشتكيني يقول: قد أذيتني منذ الليلة ثم قال: إنكم تعملون و لا تعلمون و نحن نعلم و لا نقدر على العمل ثم قال الركعتان اللتان ركعتهما خير من الدنيا و ما فيها ثم قال: جزى الله أهل الدنيا خيرا أقرئهم منا السلام فإنه يدخل علينا من دعائهم نور أمثال الجبال.^۱

از شام به بصره رفتم، به خانه‌ای وارد شده، خود را پاکیزه کردم. شبانه دو رکعت نماز خواندم و بعد سرم را روی قبری گذاشته، خوابیدم. ناگهان متوجه شدم که صاحب قبر شکایت می کند و می گوید: از اول شب تا الآن مرا آزرده کرده‌ای! بعد گفتم: شما (زنده‌ها) کسانی هستید که اطاعت خدا می‌کنید، ولی ارزش و حقیقت عمل خود را درک نمی‌کنید. (یقین به آخرت و توجه به باطن اعمال ندارید)، ولی ما (مردگان) از حقیقت آخرت آگاهیم؛ ولی قادر به انجام عملی نیستیم. سپس گفتم: دو رکعت نمازی که خواندی، از همه‌ی دنیا و آنچه در آن است بهتر است؛ و باز گفتم: خدا به اهل دنیا جزای خیر دهد! سلام ما را به آنها برسان! همانا، از دعای آنها نوری مانند کوه‌ها بر ما داخل می‌شود.

اخبار فراوانی در این موضوع، در کتاب‌های اسلامی وارد شده و ابن قیم نیز می گوید: «امثال این خبر آنقدر زیاد است که جز خدا کسی نمی‌تواند آن را بشمارد و به حساب آن برسد.»^۲

۱ - همان . ابوقلابه متوفای سال ۱۰۴ هجری و از بزرگان تابعین است. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، رقم ۱۷۸.

۲ - الروح، ج ۱، ص ۹.

ابودردا، هاشم بن محمد می گوید:

سمعت رجلا من أهل العلم يقول: إنه كان يزور قبر أبيه فطال عليه ذلك. فقلت: أزور التراب فرأيته في منامي. فقال: يا بني مالك، لا تفعل بي كما كنت تفعله. فقلت: أزور التراب. فقال: لاتعجل يا بني فوالله لقد كنت تشرف علي فيبشرني بك جبراني و لقد كنت تنصرف فما أزال أراك حتى تدخل الكوفة.^۱

از مردی صاحب علم، شنیدم که می گفت: پیوسته قبر پدرم را زیارت می-کردم. روزی از خود پرسیدم: آیا خاک را زیارت کنم؟ پدرم را در خواب دیدم که گفت: پسر، تو را چه شده است؟ آنچه را که قبلاً برای من انجام می دادی، اکنون انجام نمی دهی؟ گفتم: آیا خاک را زیارت کنم؟ گفت: شتاب مکن، پسر! به خدا سوگند، تو به نزد من می آمدی و همسایه هایم به خاطر این عمل تو مرا بشارت می دادند. از نزد قبرم باز می گشتی در حالی که من با نگاهم، تو را بدرقه می کردم تا وقتی که به کوفه داخل می شدی. راویان این خبر همه ثقه هستند.

ابن کثیر نیز بعد از نقل این گونه اخبار می گوید:

و هذا باب فيه آثار كثيرة عن الصحابة و كان بعض الأنصار من أقارب عبدالله بن رواحة يقول: اللهم إني أعوذ بك من عمل أخزي به عبدالله بن رواحة كان يقول ذلك بعد أن استشهد عبدالله و قد شرع السلام علي الموتى و السلام علي من لم يشعر

۱ - شعب الایمان ج ۶ ص ۲۰۲ ح ۷۹۰۴. الروح ج ۱ ص ۱۲. هشام بن محمد مؤذن بیت المقدس و از مشایخ طحاوی در معانی الآثار می باشد. شرح معانی الآثار ج ۱ ص ۱۸. الثقات ابن حبان ج ۹ ص ۲۴۴.

و لا يعلم بالمسلم محال و قد علم النبي ﷺ أمته إذا رأوا القبور
 أن يقولوا: سلام عليكم أهل الديار من المؤمنين و إنا إن شاء الله
 بكم لاحقون يرحم الله المستقدمين منا و منكم و المستأخرين
 نسأل الله لنا و لكم العافية فهذا السلام و الخطاب و النداء
 لموجود يسمع و يخاطب و يعقل و يرد و إن يسمع المسلم.^۱

آثار و اخبار فراوانی در این مورد از صحابه رسیده است. یکی از انصار از
 نزدیکان عبدالله بن رواحه، بعد از شهادت عبدالله می گفت: خدایا، به تو پناه
 می برم از عملی که سبب خواری عبدالله شود! سلام بر اموات، امری شرعی
 است، و سلام بر کسی که آن را نمی فهمد محال است. رسول خدا ﷺ امت
 خود را آموخته است که هنگام دیدن قبور بگویند: « ای مؤمنین اهل (این)
 دیار، سلام بر شما! و ما - إن شاء الله - به شما ملحق خواهیم شد.» این
 سلام و خطاب برای کسی سودمند است که حاضر است، می شنود، خطاب
 می کند، تعقل می کند و جواب سلام را می دهد، هرچند سلام دهنده آن را
 نشنود.

آن عمر بن عبدالعزیز کان یبعث بالرسول قاصداً من الشام إلى
 المدينة ليقري النبي السلام ثم يرجع.^۲

عمر بن عبدالعزیز، از شام فردی را به مدینه می فرستاد تا سلام او را به
 رسول خدا ﷺ برساند.

یزید بن ابو سعید، مولی المهری می گوید:

۱ - تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۴۰.

۲ - دفع الشبه التشبيه، تحقیق حسن سقاف، ص ۱۸۳؛ به نقل از منسک ابن ابی عاصم، متوفای ۲۸۷
 هجری؛ شعب الایمان؛ شفاء السقام، ص ۱۴۲.

قدمت علی عمر بن عبد العزیز فلما ودّعته قال: إليك حاجة إذا
أتيت المدينة ستري قبر النبي فاقرأه مني السلام.^۱

نزد عمر بن عبدالعزیز رفتم. هنگام خداحافظی گفتم: من حاجتی (خواهشی) دارم، وقتی به مدینه رسیدی قبر رسول خدا ﷺ را خواهی دید؛ پس سلام مرا به آن حضرت برسان!

ابن بطه حنبلی، متوفای سال ۳۸۵ هجری است. او در مورد زیارت قبر رسول خدا ﷺ می گوید: «به نزد قبر می روی، قبله را پشت سر قرار داده و رو به قبر می گویی: ای رسول خدا، سلام و رحمت و برکات الهی بر تو!» او بعد از توضیح نحوه‌ی سلام دادن و دعا کردن می گوید: «مردمی را درک کردیم؛ و آنها را دیدیم و خبر کسانی که ما آنها را ندیدیم، نیز به ما رسید که هرگاه کسی می خواست به حج برود، اهل و خانواده‌اش می گفتند: سلام ما را به رسول خدا ﷺ و ابوبکر و عمر برسان! کسی این عمل را انکار نمود و کسی هم با آن مخالفت نکرده است.»^۲

إن عمر لما صالح أهل بيت المقدس وقدم عليه كعب الاحبار وأسلم
و فرح عمر بإسلامه، قال عمر له: هل لك أن تسير معي إلى المدينة
وتزور قبره ﷺ وتتمتع بزيارته؟ قال: نعم.^۳

عمر وقتی با اهل بیت المقدس صلح کرد و کعب الاحبار مسلمان شد، خوشحال شد و به او گفت: آیا می خواهی همراه من به مدینه بیایی و قبر پیامبر ﷺ را زیارت کنی؟ و به وسیله‌ی زیارت او بهر مند شوی؟ کعب گفت: آری، می آیم.

۱ - الشفاء، عیاض، ج ۲، ص ۸۵؛ شفاء السقام، ص ۶۰.

۲ - شفاء السقام، ص ۴۵؛ الایانة ابن بطه.

۳ - شرح المواهب اللدنیة، ج ۸، ص ۲۹۹.

از عمر بن خطاب و دیگران نیز در این موضوع اخباری وارد شده است که ثابت می کند که اموات هم می فهمند و هم می بینند و هم از احوال و کردار اهل دنیا آگاه اند. ثابت شد که این اخبار قطعی و اطمینان بخش هستند. با وجود این، اخبار متواتری که حتی ابن کثیر و ابن قیم به تواتر آن معترف اند، شکی باقی نمی ماند که اموات می شنوند و می بینند.

تلقین بر اموات

ابن قیم می گوید:

و يدل على هذا أيضا ما جرى عليه عمل الناس قديما و إلى الآن
من تلقين الميت في قبره ولولا أنه يسمع ذلك و ينتفع به لم يكن
فيه فائدة و كان عبثا و قد سئل عنه الإمام أحمد رحمه الله
فاستحسنه واحتج عليه بالعمل.^۱

عملی که مردم از قدیم تا به امروز انجام داده اند؛ همچون تلقین مرده در قبرش، بر شنوایی اموات دلالت می کند. اگر مرده آن تلقین را نشنود و از آن بهره ای نبرد، عملی بیهوده انجام گرفته است. از امام احمد در مورد تلقین سؤال کردند و او آن را خوب دانسته و بر ضرورت انجام آن حجت آورد.

رسول خدا ﷺ فرمودند:

إذا مات أحدكم فسويتم عليه التراب فليقم أحدكم علي رأس قبره
ثم يقول: يا فلان بن فلانة! فإنه يسمع و لا يجيب ثم ليقول: يا فلان
ابن فلانة الثانية فإنه يستوي قاعدا ثم ليقول: يا فلان ابن فلانة يقول
أرشدنا رحمك الله و لكنكم لاتسمعون فيقول: أذكر ما خرجت عليه

۱ - الروح، ج ۱، ص ۱۳.

من الدنيا شهادة أن لا إله إلا الله و ان محمد رسول الله وأنتك رضيت بالله ربا و بالإسلام دينا وبمحمد نبيا وبالقرآن إماما فان منكرا ونكيرا يتأخر كل واحد منهما ويقول: انطلق بنا ما يقعدنا عند هذا وقد لقن حجتة ويكون الله ورسوله حجيجه [حجتيحه] دونهما فقال: رجل يا رسو الله فإن لم يعرف أمه قال: ينسبه إلى امه حواء.^۱

هنگامی که کسی از شما درگذشت، و او را دفن کردید؛ یک نفر بر سر قبرش بایستد و بگوید: ای فلان پسر فلان زن! مرده می‌شنود، ولی جواب نمی‌دهد. سپس دوباره بگوید: ای فلان پسر فلان زن! این بار مرده بلند شده و می‌نشیند. و برای مرتبه سوم او را صدا بزند: ای فلان پسر فلان زن! مرده پاسخ خواهد داد: خدا تو را رحمت کند! مرا راهنمایی کن! ولی شما سخن او را نمی‌شنوید. راهنما که بر سر قبر ایستاده، بگوید: یاد کن آنچه را که با اعتقاد به آن از دنیا رفتی: شهادت لا إله إلا الله و محمد رسول الله و اینکه تو از ربوبیت خدا، دین بودن اسلام، رسالت پیامبر، پیشوایی و رهبری قرآن، راضی هستی. پس نکیر و منکر از پرسش منصرف شده و خواهند گفت: برویم که حجت خود را بیان نمود. (پس منظور از حجت، خدا و رسول او هستند.) مردی گفت: ای رسول خدا! اگر اسم مادرش را ندانست چه باید کرد؟ فرمودند: به مادرش حواء نسبت می‌دهد.

در حدیث دیگری چنین وارد شده است:

عن أبي أمامة إذا مات فاصنعوا بي كما أمرنا رسول الله ﷺ أن نصنع بموتانا أمرنا رسول الله ﷺ فقال: إذا مات أحد من أخوانكم فسويتم التراب على قبره فليقم أحدكم على رأس قبره ثم ليقل: يا

۱ - مجمع الزوائد، ج ۲، ص ۳۲۴؛ الروح، ج ۱، ص ۱۳؛ الدر المنثور، ج ۴، ص ۸۴؛ از ابن منده و طبرانی .

فلان بن فلانة! فإنه يسمعه و لا يجيب. ثم يقول: يا فلان بن فلانة! فإنه يستوي قاعدا. ثم يقول: يا فلان بن فلانة! فإنه يقول: أرشدنا يرحمك الله و لكن لاتشعرون فليقل: اذكر ما خرجت عليه من الدنيا شهادة أن لا إله إلا الله و أن محمدا عبده و رسوله و أنك رضيت بالله ربا و بالإسلام دينا و بمحمد نبيا و بالقرآن إماما فإذا منكرا و نكيرا يأخذ كل واحد منهما بيد صاحبه و يقول انطلق بنا ما يقعدنا ثم من لقن حجته ...^۱

ابو امامه می گوید: بعد از مرگ، با من مطابق فرموده‌ی رسول خدا ﷺ عمل کنید که فرمودند: هر وقت کسی از برادران شما درگذشت و او را دفن کردید، یک نفر از شما سر قبر ایستاده و بگوید: ای فلانی! مرده می شنود، ولی جواب نمی دهد. سپس دوباره بگوید: ای فلان پسر فلان زن! اینبار مرده بلند شده و می نشیند. برای مرتبه‌ی سوم او را صدا بزند: ای فلان پسر فلان زن! مرده پاسخ خواهد داد: خدا تو را رحمت کند! مرا راهنمایی کن! ولی شما سخن او را نمی شنوید. راهنما بگوید: یاد کن! آنچه را که با اعتقاد به آن از دنیا رفتی: شهادت لا إله إلا الله و محمد رسول الله و اینکه تو از ربوبیت خدا، دین بودن اسلام، و رسالت پیامبر، پیشوایی و رهبری قرآن، راضی هستی. پس نکیر و منکر از پرسش منصرف شده و خواهند گفت: برویم، ما با کسی که حجتش برایش تلقین شده، کاری نداریم... .

۱ - المعجم الكبير، ج ۸، ص ۲۴۹، ح ۷۹۷۹ خلاصة البحر المنير، ج ۱، ص ۲۷۴، ح ۹۵۸؛ مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۴۵؛ تلخیص الحییر، ج ۲، ص ۱۳۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۶۲؛ سبل السلام، ج ۲، ص ۱۱۳؛ نیل الاوطار، ج ۴، ص ۱۳۹؛ ابن حجر و صنعانی سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند و دارقطنی می گوید: برای این حدیث شواهد زیادی وجود دارد.

ابن حجر بعد از نقل حدیث، چند شاهد صحیح برای آن ذکر کرده است. و ذهبی نیز گفته است که این حدیث با سند دیگری از سعید نیز روایت شده است. ابن قیم بعد از نقل حدیث می گوید:

فلولا ان المخاطب يسمع لكان ذلك بمنزلة الخطاب للتراب و الخشب و الحجر و المعدوم و هذا و ان استحسنة واحد فالعلماء قاطبة على استقباحه و استهجانة و قد روى أبوداود في سننه بإسناد لا بأس به أن النبي ﷺ حضر جنازة رجل فلما دفن قال سلوا لأخيكم التثيب فإنه الآن يسأل فأخبر أنه يسأل حينئذ و إذا كان يسأل فإنه يسمع التلقين و قد صح عن النبي ﷺ أن الميت يسمع قرع نعالمهم إذا ولوا منصرفين.^۱

اگر مخاطب (مرده) نشنود، این تلقین (و سلام و خطاب به اموات) مانند خطاب به خاک و چوب و سنگ خواهد بود؛ و اگر کسی هم این کار را خوب بشمارد، ولی عالمان به اتفاق آن را قبیح می دانند. ابوداود حدیثی در سنن خود روایت کرده است که سند آن حسن است؛ و در آن پیامبر ﷺ بر جنازه ای حاضر شده و فرمودند: برای برادران ثابت قدم را بخواهید! که او الآن سؤال می شود. رسول خدا ﷺ از سؤال شدن او خبر داده اند. وقتی از کسی سؤال پرسیده می شود، دال بر این است که سؤال شونده توانایی شنیدن دارد و از پیامبر ﷺ روایت شده که مرده صدای پای شما را هنگام بازگشت شما (بعد از دفن او) می شنود.

ابن قیم پس از این، داستان های زیادی از بزرگان تابعین و علما نقل کرده است که آنها هنگام مرگ، به فرزندان خود توصیه

۱- الروح، ج ۱، ص ۱۴.

می‌کردند که بعد از گذاشتن او در داخل قبر، حجت‌ها را تلقین کرده و کلمه‌ی شهادت را برای آنها بگویند! و بعد فرد مرده را در خواب می‌بیند که می‌گوید: اگر آن لا اله الا اللهی که تو تلقین کردی، نبود؛ من هلاک می‌شدم... و وصایای عجیب دیگر صحابه؛ همچون اینکه بعد از مرگ، در خواب صحابه‌ی دیگر آمده و گفته‌اند که از فلانی قرض دارند، و تقاضای ادای قرض خود را دارند. ابوبکر نیز آن را تصدیق می‌کند و... برای آشنایی با این‌گونه اخبار، می‌توانید به کتاب «الروح» ابن قیم مراجعه نمایید.

ابن حجر می‌گوید:

إِذَا سَوِيَ عَلَى الْمَيِّتِ قَبْرَهُ وَانصَرَفَ النَّاسُ عَنْهُ كَانُوا يَسْتَحْبُونَ أَنْ يُقَالَ لِلْمَيِّتِ عِنْدَ قَبْرِهِ: يَا فُلَانُ! قُلْ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ قُلْ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ قُلْ: رَبِّي اللَّهُ وَدِينِي الْإِسْلَامُ وَنَبِيِّ مُحَمَّدٍ ثُمَّ يَنْصَرَفُ.^۱

بعد از تدفین مرده و هنگام بازگشت مردم، مستحب است که بر سر قبر گفته شود: ای فلانی! سه مرتبه بگو: لا اله الا الله! بگو: اشهد ان لا اله الا الله! بگو: پروردگارم الله و دینم اسلام و پیامبرم محمد ﷺ است! سپس بازگردند.

به کمک این اخبار، و با اندکی توجه و دقت، شنوایی و پاسخ‌گویی اموات اثبات می‌گردد. و نیز ثابت می‌شود که وهابیان مدعی پیروی از آثار سلف که آن را شعار خود قرار داده‌اند، تا زمانی به این شعار پایبند هستند، که آیات و احادیث و روش سلف با هوای نفس آنها سازگاری داشته

۱ - تلخیص الحییر، ج ۵، ص ۲۴۳.

باشد؛ در غیر این صورت، با انواع بهانه‌ها و توجیه‌ها حقیقت را تضعیف و انکار می‌کنند. با نمونه‌هایی از آن آشنا شدیم.

قبر، باغی از باغ‌های بهشت

رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

القبر حفرة من حفر جهنم أو روضة من رياض الجنة.^۱

قبر چاهی از چاه‌های جهنم و یا باغی از باغ‌های بهشت است.

ابوهریره، ابو سعید خدری، ابن عمر و فضیل این حدیث را از رسول خدا ﷺ روایت کرده‌اند. امیرالمؤمنین، علی علیه السلام در ضمن خطبه‌ای طولانی همین سخن را بیان فرموده‌اند.^۲

در حدیث مورد اتفاق دیگری از رسول خدا ﷺ که بر همین موضوع دلالت می‌کند، پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:

ما بين منبري و بيتي روضة من رياض الجنة.^۳

میان منبر و خانه‌ام باغی از باغ‌های بهشت است.

پس از این احادیث، حیات داشتن اهل قبور در برزخ ثابت می‌شود و همچنین روشن است که وقتی حیات دارند، طبیعتاً می‌شنوند و می‌توانند از اخبار اهل دنیا آگاهی داشته باشند.

۱ - سنن ترمذی، ج ۴، ص ۵۵؛ ح ۲۵۷۹؛ اثبات عذاب القبر، ص ۵۵؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۸، ص ۴۴۳؛ مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۴۶؛ کنز العمال، ج ۱۵، ص ۶۰۳، ح ۴۲۳۹۷.

۲ - تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۴۹۷ و ۴۹۶؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۷؛ کنز العمال، ج ۱۵، ص ۷۰۲، ح ۴۲۸۰۲.

۳ - صحیح بخاری، ج ۲، ص ۵۸، ص ۵۷؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۲۳؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۲۷۶؛ ص ۲۳۶ و ۳، ج ۳، ص ۳۸۹ و ج ۴، ص ۳۹؛ موطأ، ج ۱، ص ۱۹۷، ح ۱۰، ح ۱۱ و دیگران.

تا اینجا با آیات و روایات و نظرات بزرگان اهل سنت در مورد شنوایی، بینایی و پاسخگویی اموات آشنا شدیم. بعید است که انسان منصف و دور از غرض، بعد از این همه خبر، در شنوایی و پاسخگویی اموات تردید کند. البانی و امثال او، تا کی و چگونه می‌توانند این اخبار را با بهانه‌جویی، تضعیف کرده و یا حمل به اختصاص به قشر خاصی از جامعه کنند؟! مگر می‌شود با این روش از این همه اخبار مسلم و متواتر گذشت؟

توجه داشته باشیم که ابن کثیر و ابن قیم که قرن‌ها قبل از البانی و وهابیان امروزی زیسته‌اند؛ به دلالت این اخبار متواتر بر فهم و درک عقل بر شنوایی و پاسخگویی اموات اشاره کرده‌اند؛ چون آنها در این موضوع با انصاف و بدون غرض‌ورزی وارد میدان شده‌اند و به این حقایق اعتراف و تأکید ورزیده‌اند.

اکنون که شنوایی و بینایی و پاسخگویی اموات، ثابت شد. باطل بودن عقیده‌ی وهابیان در حرام و شرک بودن توسل و استغاثه بر اموات نیز ثابت می‌شود. هم‌اکنون به بررسی نظرات آنها در مورد توسل و موضوع‌های دیگر می‌پردازیم و با آیات و اخبار جواز توسل و استغاثه آشنا خواهیم شد.

فصل دوم

توسل از نظر منکران و مخالفان

و اکنون در این باب به سراغ توسل و بیان نظرات و احادیث آن می-
رویم تا با توسل و حقیقت این موضوع آشنا شویم و ببینیم که آیا اسلام به
انجام آن اجازه داده است یا خیر؟ آیا توسل شرک است و یا هیچ ارتباطی
با شرک ندارد؟ پس از اشاره به نظرات منکران توسل و جواب مختصر به
آنها، با آثار اسلامی که از جواز و مطلوبیت توسل خبر می‌دهد، آشنا
خواهیم شد.

نظرات وهابیان در مورد توسل

ابن تیمیه می‌گوید:

ان رسول الله ﷺ لا جاه له و لا يتوسل به.^۱

همانا، رسول خدا ﷺ (پس از مرگ) جاه و مقامی ندارد؛ و نمی‌توان به او
توسل جست.

ابوبکر جزایری از عالمان وهابی می‌گوید:

إن دعاء الصالحين و الاستغاثة بهم و التوسل بجاههم لم يكن في
دين الله تعالى قربة و لاعملا صالحا فلا يتوسل به أبدا، و إنما
كان شركا في عبادة الله محرما يخرج فاعله من الدين و يوجب
له الخلود في جهنم.^۲

۱ - التوفيق الرباني جماعتي از علما، ص ۵۶؛ ابن حجر در کتاب‌های خود؛ بنا به نقل وهابیان در کتاب
جلاء العينين سيد نعمان خيرالدين معروف به ابن آلوسی بغدادی، ص ۴۹۵.
۲ - رفع المنارة في تخريج احاديث التوسل و الزيارة، ص ۴۸؛ به نقل از کتاب عقيدة المؤمن ابوبکر
جزایری، ص ۱۴۴.

خواندن صالحین، استغاثه به آنها و توسل به مقام ایشان، نه قربت در دین خداست و نه عمل صالح، تا به موجب آن بتوان توسل جست؛ اما شرک در عبادت خدا محسوب شده و حرام است، که سبب خروج عامل خود از دین و بقای ابدی او در جهنم خواهد بود.

البته باید توجه داشته باشیم که محمد بن عبدالوهاب خیلی تندتر از دیگران توسل و واسطه قرار دادن را در کتاب "کشف الشبهات" اش شرک و کفر خوانده است!

ابن تیمیه می گوید:

و في الجملة فقد نقل عن بعض السلف و العلماء السؤال به بخلاف دعاء الموتى و الغائبين من الأنبياء و الملائكة و الصالحين و الإستغاثة بهم و الشكوي اليهم فهذا مما لم يفعله أحد من السلف من الصحابة و التابعين لهم بإحسان ولا رخص فيه أحد من أئمة المسلمين.^۱

از بعضی از اسلاف و علما، (جایز بودن) طلب و درخواست به وسیله‌ی رسول خدا ﷺ نقل شده است؛ اما، خواندن اموات (به طور کلی)، پیامبران غایب، فرشته‌ها، صالحین، استغاثه و شکایت به آنها، از مسائلی است که هیچ یک از سلف - از صحابه و تابعین - آن را انجام نداده و هیچ یک از امامان مسلمین (شیوخ اهل سنت) آن را جایز ندانسته‌اند.

باید توجه داشت که ابن تیمیه در اینجا به توسل سلف و علما به پیامبر ﷺ اعتراف کرده است. او همین مطلب را در جاهای دیگر انکار

کرده است! آری، ابن تیمیه سخن بسیار بزرگی بر زبان رانده است! و چه واقعیت بزرگی را اعتراف کرده است در جایی که می گوید:

و كذلك سؤال بعضهم للنبي ﷺ أو لغيره من أمتة حاجته فتقضي له فإن هذا قد وقع كثيرا و ليس هو مما نحن فيه و عليك أن تعلم أن إجابة النبي ﷺ أو غيره لهؤلاء السائلين ليس مما يدل علي استحباب السؤال ... و فيهم من أجيب و أمر بالخروج من المدينة فهذا القدر إذا وقع يكون كرامة لصاحب القبر... و كذلك ما يذكر من الكرامات و خوارق العادات التي توجد عند قبور الأنبياء و الصالحين مثل نزول الأنوار و الملائكة عندها و توقي الشياطين و البهائم لها و اندفاع النار عنها و عمن جاورها و شفاعة بعضهم في جيرانه من الموتى و استحباب الاندفاع عند بعضهم و حصول الأنس و السكينة عندها و نزول العذاب بمن استهان بها فجنس هذا حق ليس مما نحن فيه و ما في قبور الأنبياء و الصالحين من كرامة الله و رحمته و ما لها عند الله من الحرمة و الكرامة فوق ما يتوهمه أكثر الخلق.^۱

و همچنین توسل بعضی افراد به پیامبر و غیر از آن حضرت که در نتیجهی آن حاجتش برآورده شده، خارج از بحث ماست. هرچند که این گونه اتفاقات بسیار پیش آمده است؛ بر تو لازم است که بدانی برآوردن حاجت، توسط پیامبر و یا غیر آن حضرت، بر استحباب طلب و توسل به آنها دلالت

۱ - اقتضاء الصراط، ج ۱، ص ۳۷۴؛ الرد علی البکری، ج ۱، ص ۴۵۴، قریب به همین معنی است.

نمی کند. از این میان کسانی بودند که بعد از توسل به پیامبر حاجتشان برآورده شد و (از جانب پیامبر به وسیله‌ی خواب یا...) امر شد تا از مدینه خارج شود. اگر تا این اندازه واقع شود، به خاطر کرامت صاحب قبر است... همچنین آنچه کارهای خارق‌العاده که در کنار قبور انبیا و صالحین، مانند نازل شدن نور و فرشته بر قبور آنان، ترسیدن و دوری جُستن شیاطین و حیوانات از آن قبور، دفع آتش از قبور و از کسانی که همسایه‌ی آنها هستند، شفاعت کسانی که در قبر همسایه‌ی آنها هستند، به وجود آمدن احساس اُنس و الفت و آرامش برای کسانی که مجاور هستند؛ نازل شدن عذاب بر کسی که به آنها اهانت و جسارت کرده است و مانند اینها، همه حق و حقیقت هستند که به خاطر کرامت و مقام صاحبان قبور رخ داده‌اند. اما بررسی این رخدادها خارج از بحث ماست؛ و کرامت، رحمت الهی و احترامی که صاحبان قبور نزد خداوند دارند، بالاتر از آن است که اکثر مردم فکر می کنند.

شاید تاکنون شخص دیگری همانند ابن تیمیه، به این لحن و تا این اندازه به این حقایق اعتراف نکرده باشد! این اعتراف از فردی در جایگاه ابن تیمیه، بسیار ارزشمند و قابل استدلال است. با این اعترافات اگر کسی به جهت اعتقاد به امداد غیبی مشرک محسوب شود (البانی در کتاب «توسل» خود می گوید: اعتقاد به امداد غیبی شرک است). ابن تیمیه بیش از همه سزاوار آن خواهد بود؛ پس باید پیروان او یا از پیروی راه و عقیده او دست بکشند، و از او بیزاری جسته، مکتب جدیدی برای خود درست کنند؛ و یا از تکفیر مسلمانان (که بالتبع تکفیر خودشان نیز است) دست

بردارند و الا باید قبل از همه ابن تیمیه را مشرک بدانند؛ زیرا او به امداد غیبی و آن هم به وسیله‌ی اموات قائل شده است!

باز ابن تیمیه می‌گوید:

والتوجه المشروع الذي كان الصحابة يفعلونه فإن ذلك إنما كان بدعائه شفاعته حيا وقد نص غير واحد من أهل العلم علي أنه لا يجوز سؤال الله بالانبياء والصالحين فكيف بالاستغاثة بهم مع أن الاستغاثة بالميت والغائب مما لا يعلم بين أئمة المسلمين نزاع في أن ذلك من أعظم المنكرات ومن كان عالما بآثار السلف علم أن أحدا منهم لم يفعل هذا وإنما كانوا يتوسلون بدعائهم أحياء فيسألونهم أن يسألوا الله لهم مع سؤالهم هم الله كما قال عمر بن الخطاب: «اللهم إنا كنا إذا أجدبنا نتوسل إليك بنبينا ففسقينا وإنا نتوسل إليك بعم نبينا فاسقنا فيسقون»^۱

توجه مشروعی که صحابه انجام می‌دادند، همان توجه به دعا و شفاعت پیامبر ﷺ در زمان حیات ایشان بود. اهل علم تصریح کرده‌اند که خواندن خداوند به حق پیامبران و صالحین جایز نیست؛ روشن است که موضع‌گیری ایشان در مورد استغاثه به آنها شدیدتر از این است. امامان (شیوخ اهل سنت) در باب اینکه استغاثه به مرده و فرد غایب، از بزرگ‌ترین منکرات است، اختلاف نظری ندارند. هر کسی که با آثار سلف آشنا باشد می‌داند که هیچ‌یک از آنها این عمل (استغاثه به مرده و فرد غایب) انجام نداده‌اند و صحابه تنها به دعای پیامبر - در حال حیاتش - متوسل می‌شدند...

با بررسی این سخنان و سخنان قبلی او، روشن می‌شود که ادای این دو سخن یکی از تناقضات آشکار اوست. ما معتقدیم ابن تیمیه فردی

۱ - الرد علی البکری، ج ۱، ص ۲۶۰.

خودخواه و پیرو هوای نفس بوده و برای جلب نظر دیگران هر چه صلاح می‌دانسته بر زبان رانده است؛ لذا تناقضات و دروغ‌های فراوانی از او به جا مانده است. هرچند ثابت شده که ابن تیمیه از این عقیده‌ی فاسد برگشته است، اما در این گفتار او چند مطلب کذب وجود دارد که ما به آنها اشاره می‌کنیم. دلایل کذب بودن این مطالب علاوه بر اینکه در جای جای همین کتاب ذکر شده، از سخنان قبلی خود او نیز به خوبی ثابت می‌شود.

اول) اینکه او می‌گوید: «غیرواحد (همه نه یک نفر) از اهل علم، گفته‌اند که حاجت خواستن از خدا به حق پیامبران و صالحین جایز نیست.»

این سخن او دروغ است چون:

۱. اولاً: در طول تاریخ کسی که چنین سخنی را گفته باشد شناخته نشده است.

۲. ثانیاً: اگر کسی هم چنین سخنی گفته باشد، سخنش فاقد ارزش خواهد بود؛ زیرا احادیث زیادی در تأیید این مسأله وارد شده و محدثان نیز آن را صحیح دانسته‌اند. ولی ابن تیمیه و البانی نقل این سخن را به ابوحنیفه نسبت داده‌اند. اما با اعتراف خود البانی، بسیاری از پیروان ابوحنیفه شدیداً این نسبت را رد کرده‌اند و بنا به فرض که ابوحنیفه این سخن را گفته باشد؛ تعبیر «غیر واحد» تعبیر غلطی بوده و خدعه و فریب‌کاری ابن تیمیه را ثابت می‌کند.

دوم) اینکه می‌گوید: «نزاع و اختلاف‌نظری در باب اینکه استغاثه از بزرگ‌ترین منکرات است، در بین امامان اهل سنت وجود ندارد.»

این سخن کاملاً برعکس سخن ابن تیمیه است؛ زیرا نه تنها ائمه‌ی دین آن را عمل منکر نمی‌دانند، بلکه خود در موارد لزوم بدان عمل کرده‌اند. در بحث استغاثه با استغاثه‌ی ابوبکر، عمر، عثمان، ابن مبارک، احمد بن حنبل و دیگران آشنا خواهیم شد.

سوم) اینکه او با قاطعیت می‌گوید: «هر که با آثار سلف آشنا باشد، می‌داند که هیچ کسی از آنها این کار را (استغاثه به مرده و غایب) انجام نداده است.»

بسیار نامحتمل است که او از استغاثه سلف بی‌اطلاع باشد؛ زیرا خود او و البانی در جاهای مختلف کتاب خود با نقل اخبار استغاثه‌ی سلف، بر دروغ بودن این گفتار خود گواهی داده‌اند.

باز ابن تیمیه می‌گوید:

و لا يستطيع أحد أن ينقل عن أحد من الصحابة و لا من السلف أنهم بعد موتهم طلبوا منه إغاثة و لا نصرا و لا إعانة و لا استسقا بقبره و لا استنصروا به كما كانوا يفعلون ذلك في حياته و لا فعل ذلك أحد من أهل العلم و الإيمان و إنما يحكي مثل ذلك عن أقوام جهال أتوا قبره فسألوه بعض الأطمعة أو استنصروه على بعض الظلمة فحصل بعض ذلك و ذلك لكرامته على ربه و لحفظ إيمان أولئك الجهال فإنهم إذا لم تقض حاجتهم وقع في قلوبهم الشك و ضعف إيمانهم أو وقع منهم أساءة أدب و نفس طلبهم الحاجات من الأموات هو إساءة أدب فقضي الله حاجتهم لئلا يضعف إيمانهم به و بما جاء به لئلا يرتدوا عن الإيمان فإنهم كانوا قريبي عهد بإيمان.^۱

۱- الرد على البكري، ج ۱، ص ۲۰۱.

هیچ کسی نمی‌تواند حتی از یک نفر از صحابه یا سلف خبری نقل کند (پیدا کند) که آنها بعد از مرگ پیامبر همچون زمان حیاتش، به آن حضرت استغاثه کرده و یا کمک خواسته باشند؛ به وسیله‌ی قبرش طلب باران کرده و یا به وسیله‌ی او طلب یاری کرده باشند. هیچ کسی از اهل علم و ایمان این کار را نکرده است. تنها مواردی که حکایت شده، مربوط به انسان‌های جاهلی است که بر سر قبر پیامبر آمده و از آن حضرت غذا طلب کرده‌اند؛ و یا علیه بعضی ظالمان طلب یاری می‌کردند که بعضی آنها محقق می‌شد (حاجاتشان برآورده می‌شد). این تحقق، به خاطر کرامت و مقام پیامبر نزد پروردگار و حفظ ایمان آن جاهلان بوده است؛ چون اگر حاجات آنها برآورده نمی‌شد، در قلب‌های آنها شک به وجود می‌آمد؛ ایمان آنها ضعیف شده و نسبت به پیامبر بی‌ادبی می‌کردند. در واقع طلب حاجت کردن آنها از مرده، بی‌ادبی در حق صاحبان قبور است. خداوند حاجات آنها را برآورده کرد تا ایمان آنها به خاطر برآورده نشدن حاجات، ضعیف نشود. چون آنها افرادی نومسلمان بودند!

ابن تیمیه، آشکارترین دروغ‌ها را در این روایت به زبان آورده است. نمی‌دانم چگونه موارد کذب او را شرح دهم! اولین دروغی که در اینجا گفته، این است که «کسی نمی‌تواند حتی یک خبر از صحابه و سلف و اهل علم بیاورد»؛ یعنی، هیچ خبری در کتاب‌های اسلامی از صحابه و سلف و علما در این موضوع‌ها وجود ندارد! دروغ بودن این سخن او از اخباری که ما در این کتاب آوردیم، ثابت می‌شود. از سویی، لازم نیست که کمک خواستن در کنار قبر آن حضرت صورت گیرد! سخنان ابن تیمیه غیر این مورد را نیز شامل می‌شود. او خود، داستان استغاثه‌ی ابن عمر را در

کتاب «کلم الطیب» ذکر کرده است؛ این عمل و امثال آن، دروغگویی آگاهانه‌ی او را ثابت می‌کند.

ابن تیمیه داستان اعرابی را که در زمان خلافت عمر بن خطاب؛ از رسول خدا ﷺ طلب باران می‌کند را در کتاب خود آورده، ولی آن را خارج از بحث دانسته است. و بعد از اشاره به داستان امّ المؤمنین، عایشه، باز هم به دروغگویی پناه می‌برد. ابن تیمیه به داستان ابو ایوب و بلال که درباره‌ی همین موضوع است اشاره‌ای نکرده است؛ اما از سلف، تابعین و بعد آنها و همچنین علما، اخبار فراوانی رسیده که در کنار قبر پیامبر ﷺ از آن حضرت و حتی از غیر ایشان استغاثه و طلب باران کرده‌اند. ابن تیمیه خود به بعضی از این خبرها اشاره کرده است؛ مانند، توسل احمد و دیگران که در جای خود خواهد آمد. همه‌ی این اخبار ثابت می‌کند که سخن ابن تیمیه دروغی آشکار است.

اما اینکه می‌گوید: «جاهلان این کار را می‌کردند.» سخن نادرستی است. به فرض درستی این سخن و اینکه این افراد جاهلان بوده‌اند، هرگز خدا و رسول گرامی او ﷺ به خاطر ترس از ضعیف شدن ایمان و... حاجت او را برآورده نمی‌کنند! این خدعه و عوام‌فریبی آشکاری است. ابن تیمیه در کتاب «توسل» خود، این اعمال را از بزرگ‌ترین مصادیق شرک دانسته است؛ پیروانش پا را فراتر از این گذاشته و اعمال پایین‌تر از این حد را نیز شرک می‌شمارند. وقتی - بنا بر عقیده‌ی ابن تیمیه و وهابیان - این عمل شرک است، آیا جایز است که خداوند به خاطر ضعیف نشدن ایمان فردی که مرتکب شرک شده، حاجتش را برآورد، تا مبدا که ایمان او ضعیف شود؟! با کمی دقت در می‌یابیم که این سخنان بی‌اساس و افسانه‌وار است.

باز می گوید:

و كذلك لا يقول لمن مات من الأنبياء و الصالحين يا نبي الله يا رسول الله ﷺ ادع الله لي سل الله لي استغفر الله لي سل الله لي أن يغفر لي أو يهديني أو ينصرني أو يعافيني، و لا يقول أشكو إليك ذنوبي أو نقص رزقي أو تسلط العدو علي أو أشكو إليك فلانا الذي ظلمني، و لا يقول أنا نزيلك أنا ضيفك أنا جارك أو أنت تجير من يستجير أو أنت خير معاذ يستعاذ. فهذا مما علم بالإضطرار من دين الإسلام و بالنقل المتواتر و بإجماع المسلمين أن النبي ﷺ يشرع هذا لأئمة و كذلك الأنبياء قبله لم يشرعوا شيئاً من ذلك بل أهل الكتاب ليس عندهم عن الأنبياء. نقل بذلك كما أن المسلمين ليس عندهم عن نبيهم نقل بذلك و لا فعل هذا أحد من أصحاب نبيهم و التابعين لهم بإحسان و لا استحباب ذلك أحد من أئمة المسلمين لا الأئمة الأربعة و لا غيرهم و لا ذكر أحد من الأئمة لا في مناسك الحج و لا غيرها أنه يستحب لأحد أن يسأل النبي عند قبره أن يشفع له أو يدعو لأئمة أو يشكو إليه ما نزل بأئمة من مصائب الدنيا والدين و كان أصحابه يتلون بأنواع من البلاء بعد موته فتارة بالجذب وتارة بنقص الرزق و تارة بالخوف و قوة العدو وتارة بالذنوب والمعاصي....^۱

خلاصه‌ی کلام اینک، ابن تیمیه می گوید: هرگونه کمک خواستن، پناه بردن و طلب دعا کردن از پیامبر ﷺ عملی نامشروع است که نه تنها در ادیان قبل از اسلام وجود نداشته بلکه هیچ یک از صحابه و تابعین مرتکب آن نشده‌اند؛ امامان مسلمین و امامان چهارگانه و یا هیچ فرد دیگری قائل به استحباب آن

نشده و توصیه‌ای مبنی بر طلب شفاعت و دعا برای خود و دیگران در جوار قبر حضرت و شکوه از مصائب دینی و دنیوی در جهت رفع آنها، نشده است. صحابه مصائب بسیاری متحمل شدند، ولی شکوه به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نمی‌پردند....

ما در این بحث تنها به این سخن او بسنده می‌کنیم که می‌گوید: «کسی هم به قبر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شکایت نبرده و هیچ‌یک از صحابه و تابعین چنین نکرده‌اند و هیچ‌کدام از امامان مذاهب چهارگانه و ... آن را مستحب ندانسته‌اند...»^۱

او بارها در کتاب خود گفته است: «کسی به آن حضرت شکایت نبرده است...» در حالی که بعد از ذکر داستان «مالک دار»، در زمان خلیفه‌ی دوم و شکوه‌ی اعرابی به قبر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به خاطر خشکسالی، می‌گوید: «این قضیه خارج از بحث ماست. من اخبار مشابه فراوانی حتی در غیر مورد پیامبر که (در حقیقت هم) اتفاق افتاده است، می‌دانم.»

با این اعتراف‌ها، علم او به رخداد این حوادث در زمان صحابه و تأیید آنها و دروغ‌گویی آگاهانه‌ی وی آشکار می‌شود. در بخش‌های بعدی و بعد از ذکر خبر مالک دار، به توضیح آن خواهیم پرداخت.
باز می‌گوید:

ولم يذكر أحد من العلماء أنه يشرع التوسل والاستسقاء بالنبی والصالح بعد موته ولا في مغيبه ولا استحوا ذلك في الإستسقاء...^۲

۱- همان.

۲- زیارت القبور، ج ۱، ص ۴.

هیچ یک از عالمان، توسل و طلب باران به وسیله‌ی پیامبر ﷺ و شخص صالح بعد از مرگ و یا در حال غیبت او را، مشروع و یا مستحب ندانسته‌اند. ابن تیمیه این سخن را در کتاب‌های دیگر خود نیز آورده است. در مورد استغاثه بر مرده و فرد غایب می‌گوید: «از هیچ یک از علما مطلبی دال بر جواز استغاثه بر مرده روایت نکرده‌اند»^۱

او با این سخنان، دروغگویی را به اوج رسانده است؛ زیرا که او در کتاب‌های دیگر خود، مکرراً توسل احمد بن حنبل به رسول خدا ﷺ در دعاها و تشویق دیگران به این امر را آورده است؛ ولی اکنون آن را انکار می‌کند. در بحث استغاثه و طلب باران اسلاف، به افشای دروغ‌های او خواهیم پرداخت.

ابن تیمیه می‌گوید:

لكنه موجود في كلام بعض الناس مثل الشيخ يحيى الصرصري ففي شعره
قطعة منه والشيخ محمد بن النعمان كان له كتاب المستغيث بالنبي ﷺ في
اليقظة والمنام وهذا الرجل قد نقل منه فيما يغلب على ظني وهؤلاء لهم
صلاح ودين لكنهم ليسوا من أهل العلم العالمين بمدارك الأحكام الذين
يؤخذ بقولهم في شرائع الإسلام ومعرفة الحلال والحرام و ليس معهم دليل
شرعي ولا نقل عن عالم مرضي بل عادة جروا عليها كما جرت [عادة]
كثير من الناس بأنه يستغيث بشيخه في الشدائد.^۲

این مطلب (استغاثه به مرده) در سخنان بعضی از مردم وجود دارد؛ مانند، شعری از شیخ صرصری و کتابی از محمد بن نعمان با عنوان «المستغيث بالنبي ﷺ في اليقظة و المنام». هردونفر، صالح و دیندار هستند،

۱ - الرد على البكري، ج ۲، ص ۴۷۹.

۲ - الرد على البكري، ج ۲، ص ۴۷۹.

ولی در زمره‌ی عالمانی که در باب شریعت و حلال و حرام صاحب نظر و معتبرند نمی‌باشند. علاوه بر اینکه فاقد دلیل شرعی و نقل از عالمی مرضی (مورد رضایت) است، بلکه به صورت عادتی است که در بین بسیاری از مردم در هنگام بروز مشکلات و مصائب معمول است.

ملاحظه می‌کنید که ابن تیمیه، محمد بن نعمان را فردی عامی و عادی معرفی کرده و می‌گوید که روش علما چنین نیست و الا با آن مخالفت نمی‌کردیم! البته این نیز یکی از روش‌های عوام‌فریبی اوست؛ و گرنه محمد بن نعمان از عالمان بنام عصر خود بوده و اقرار ابن تیمیه بر اینکه او نویسنده‌ی چند کتاب است؛ خود گویای نیرنگی آشکار است. چگونه ممکن است فردی عادی و بی‌بهره از علم، کتابی تخصصی در باب استغاثه بنویسد. در مورد یحیی بن یوسف باید گفت که او شاعری بنام و از لحاظ جایگاه، گاهی به حسان بن ثابت تشبیه شده است. ذهبی از او به سید شعرا تعبیر کرده است.

عمر رضا کحاله در وصف صرصری می‌گوید: «فقیه، ادیب، لغوی و شاعر بوده است.»^۱ ذهبی از او به سید شعرا تعبیر کرده و ابن کثیر او را ستایش کرده است.^۲

صالح شامی در وصف ابن نعمان که مولف کتاب «مصباح الظلام فی المستغیثین بخیر الانام» است، می‌گوید: «امام، علامه و سرورم، ابوعبدالله بن نعمان کتابی به نام «المستغیثین بالنبی ﷺ فی اليقظة و المنام» نوشته است؛ و معجزات شگفت‌انگیزی که از قبر پیامبر ﷺ صادر شده است را

۱ - معجم المؤلفین، ج ۱۳، ص ۲۳۶.

۲ - سیر اعلام النبلاء، ج ۲۳، ص ۳۲۳، شرح ۲۲۲.

نقل کرده، به شکلی که کم‌بهره‌ترین افراد از معرفت، در درستی آن تردید نخواهند کرد. مطالعه این کتاب که در موضوع بحث ما جامع است، ضروری بنظر می‌رسد.^۱

او مالکی مذهب و متوفای سال ۶۸۳ هجری است. علمای بزرگی مانند سخاوی، سمهودی، سیوطی، صالحی شامی، قسطلانی و دیگران از مطالب این کتاب در آثار خود بهره برده‌اند؛ و این نادرستی سخن ابن تیمیه را آشکار می‌کند.

نکته اول: اینجا ابن تیمیه از این دو نفر که استغاثه را جایز دانسته‌اند به «بعض الناس» تعبیر کرده و پیروان او وقتی به استغاثه طبرانی که جایگاه علمی او بر همگان روشن است می‌رسند می‌گویند: این عمل به گوینده و انجام دهنده‌اش مردود است. وقتی به استغاثه احمد بن حنبل و امثال او می‌رسند، با سکوت عبور می‌کنند. گویا که مطلب ربطی به بحث استغاثه ندارد و صدها نیرنگ و فریب دیگر که برای صحیح جلوه دادن عقیده فاسد خود انجام می‌دهند.

نکته دوم: ابن تیمیه می‌گوید: «از عالمی که مورد رضایت باشد نقل نکرده است.»

عجب! او و پیروانش صدها حدیث و خبر صحیح از رسول خدا ﷺ را به خاطر مغایرت با عقیده‌ی خود به بهانه‌های متعدد، توجیه و تضعیف و یا رد می‌کنند؛ اما او در اینجا می‌گوید: از عالمی که مورد رضایت باشد نقل نکرده است. رجوع به سخنان سمهودی، به راحتی دروغ بودن گفتار ابن تیمیه را نشان می‌دهد. او می‌گوید:

۱ - سبیل الهدی و الرشاد، ج ۱۲، ص ۴۰۸، ص ۴۰۸.

«بیان اینکه بعضی افراد کنار قبر رسول خدا ﷺ به آن حضرت استغاثه کرده و یا در جوار قبر از او چیزی خواسته‌اند که برآورده شده، از مطالبی است که امام محمد بن موسی بن نعمان در کتاب «مصباح الظلام فی مستغیثین بخیر الانام» نقل کرده است.»

سمهودی چندین مورد از جمله استغاثه‌ی منکدر بن محمد، که از بزرگان تابعین بوده است و استغاثه‌ی ابو اسحاق ابراهیم بن سعید که از بزرگان قرن سه و چهار هجری است و استغاثه‌ی ابن مقرئ همراه با دو عالم بزرگ دیگر و چندین داستان دیگر را از این کتاب ذکر کرده است. ابن تیمیه در ادامه‌ی سخنان خود می‌گوید: «بسیاری این کارها را انجام می‌دادند، ولی بر انجام آن دلیلی از رسول خدا ﷺ و صحابه نداشتند.»

اما حقیقت این است که عمل‌کنندگان دلیل داشتند و با انبوه اخبار وارده در قرآن و روایات در باب استغاثه آشنا بوده و آگاهانه و با معرفت مرتکب این اعمال می‌شدند؛ مانند ابن تیمیه و وهابیان به دروغ‌پردازی برای درست‌نمایی عقیده‌ی باطل خود نپرداخته و تناقض در رفتار و عملکرد بزرگان آنها دیده نمی‌شود؛ و هرگز عقیده‌ی رهبر خود را باطل نخوانده و وی را در فتوا مشرک معرفی نکرده‌اند. می‌دانیم که ابن تیمیه و وهابیان با اعتقاد به شرک بودن توسل و استغاثه، احمد بن حنبل و دیگر اسلاف حنبلی را مشرک می‌دانند؛ و بنا بر عقیده‌ی کنونی وهابیان، ابن تیمیه خود نیز مشرک خواهد بود. در آینده به بحث بیشتر در این مورد خواهیم پرداخت.

اخبار و احادیث در باب مطلوبیت توسل به اموات

خوب است قبل از ذکر آیات و روایات، معنای توسل و انواع آن را بیاوریم. توسل یعنی اینکه در جهت رفع مشکلات و گرفتاری‌ها و ... ،

شخص یا اشخاص سومی را بین خود و طرف مقابل (خدا) واسطه قرار دهیم، که خود به چند قسم است:

۱. توسل به شخص: به طور مثال گفته شود: خدایا! به خاطر فلانی مرا ببخش! توسل صحابه در زمان رسول خدا ﷺ بیشتر از این نوع بوده است، اما وهابیان این نوع توسل را حتی اگر شخص سوم زنده هم باشد، جایز نمی دانند.
۲. توسل به دعا: به این معنا که نزد رسول خدا ﷺ رفته و از ایشان طلب دعا کنیم. وهابیان توسل صحابه به رسول خدا ﷺ را کاملاً از این نوع دانسته اند. ابن تیمیه حتی توسل احمد بن حنبل را از نوع دوم می داند؛ در حالی که وهابیان این نوع توسل را بعد از حیات آن حضرت نوعی شرک می شمارند.
۳. توسل به حق و جاه و مقام دیگران: مثل اینکه بگوییم: خدایا! به حق و جاه رسول خدا ﷺ مرا ببخش!
۴. توسل به اشخاص، با اعتقاد به استقلال و بی نیازی او از اذن خداوند جهت برآوردن حاجات: این نوع اعتقاد شرک محسوب می شود.
۵. یادآور می شویم که هرچند ما در این کتاب، توسل به زندگان را برای وهابیان مقبول خوانده ایم؛ اما (در عمل) حقیقت این است که آنها فقط توسل به دعا را قبول دارند، اما چون روی این سخن تأکید نکرده اند و گاهی هم به طور مطلق، توسل به زنده را جایز دانسته اند، لذا ما نیز می گوییم که آنها توسل به زنده را قبول دارند؛ حال آنکه چنین نیست. البانی در کتاب «توسل» توسل به شخص را هرچند زنده هم باشد، شرک می داند؛ که ما

قبلاً به آن اشاره کردیم. با دقت در سخنان ابن تیمیه، می‌توان دریافت که او توسل صحابه را، طلب دعا از رسول خدا ﷺ در زمان حیات ایشان می‌داند. اما اخبار فراوانی بر جواز توسل به اموات در احادیث و روایات موجود است که از مطلوبیت توسل از این دست، خبر می‌دهد و ما با یاری خداوند متعال در حد مجال به آنان خواهیم پرداخت.

دلایل قرآنی بر جواز توسل

۱- خداوند کریم می‌فرماید:

﴿و لما جاءهم كتاب من عند الله مصدق لما معهم و كانوا من قبل يستفتحون على الذين كفروا فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به فلعنة الله على الكافرين﴾^۱

و هنگامی که از طرف خداوند کتابی برای آنها آمد که موافق نشانه‌هایی بود که با خود داشتند، و پیش از این، به خود نوید پیروزی بر کافران می‌دادند با این‌همه، هنگامی که این (کتاب، و پیامبری) را که (از قبل) شناخته بودند نزد آنها آمد، به او کافر شدند؛ لعنت خدا بر کافران باد.

محدثان و مفسران در تفسیر این آیه روایت کرده‌اند که یهود مدینه و خیبر قبل از بعثت، هرگاه با همسایگان عرب و مشرک خویش از قبیله‌های اوس و خزرج و غیر آنها می‌جنگیدند، به نامی از رسول خدا ﷺ که در تورات یافته بودند [توسل جسته] و طلب یاری و پیروزی بر آنها کرده و پیروز می‌شدند. می‌گفتند: خدایا! به حق نبی امی، از تو می‌خواهیم که ما را

بر آنها پیروز گردانی؛ و یا می گفتند: پروردگارا! به نام پیامبرت ما را بر آنها پیروز گردان!... و پیروز می شدند.^۱

ولی وقتی قرآن که تصدیق کننده ی تورات و انجیل است، به وسیله ی حضرت محمد ﷺ همان کسی که به خوبی و بدون تردید او را می - شناختند؛ به سراغ آنها آمد به این بهانه که پیامبر اسلام از بنی اسرائیل نیست؛ به آن حضرت کافر شدند.

صالح شامی این توسل را چنین نقل می کند:

و روي ابن إسحاق و ابن جرير، و ابن المنذر، و ابن أبي حاتم عن ابن عباس - رضي الله عنهما - و أبو نعيم عنه من طرق، و عبد بن حميد، و ابن جرير، و أبو نعيم عن قتادة: أن يهود أهل المدينة قبل قدوم رسول الله ﷺ كانوا إذا قاتلوا من يليهم من مشركي العرب من أسد و غطفان و جهينة و عذرة يستفتحون يدعون الله على الذين كفروا و يقولون: «اللهم إنا نستنصر بحق محمد النبي الأمي إلا نصرتنا عليهم»، فينتصرون. و كانوا يقولون: «اللهم ابعث النبي الأمي الذي نجده في التوراة الذي وعدتنا أنك باعته في آخر الزمان.» فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به حسدا للعرب و هم يعلمون أنه رسول الله ﷺ. فقال لهم معاذ بن جبل، و بشر بن البراء أخو

۱ - سيره ابن هشام ج ۳، ص ۸۳؛ تفسير ابن ابي حاتم؛ تفسير طبري؛ دلائل النبوة بيهقي، ص ۳۴۵، ص ۳۴۳؛ تفسير ثعلبي؛ اسباب النزول، ص ۱۶؛ تفسير نيشابوري درحاشيه تفسير طبري، ج ۱، ص ۳۳۳؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۲۶۳؛ تفسير قرطبي، ج ۲، ص ۲۷؛ بدائع الفوائد ابن قيم، ج ۵، ص ۹۵۴؛ تفسير ابن كثير، ج ۱، ص ۱۲۵؛ تاريخ ابن عساکر، ج ۲، ص ۳۷۸؛ با سه سند؛ تاريخ ابن كثير، ج ۲، ص ۳۷۸؛ با سه سند؛ السيرة النبوية، ابن كثير، ج ۱، ص ۲۹۲؛ الاصابة، ج ۲، ص ۳۸۳، شرح ۲۳۹۰؛ عيون الاثر، ج ۱، ص ۲۸۱؛ تفسير ثعلبي، ج ۱، ص ۲۷۹؛ تفسير جلالين؛ لباب النقول، ص ۱۱؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۸۸؛ با چهار سند؛ سيل الهدى والرشاد، ج ۳، ص ۳۷۷.

بنی سلمة: یا معشر یهود اتقوا الله و أسلوا فقد کتتم تستفتحون علینا
بمحمد و نحن أهل شرك و تخبرونا أنه مبعوث و تصفونه لنا بصفة.^۱

این خبر از ابن عباس با چهار سند و از ربیع و قتاده و دیگران نقل
شده است.

۲- خداوند متعال می فرماید:

﴿... و لوأنهم إذ ظلموا أنفسهم جاءوك فاستغفروا الله واستغفر
لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما.﴾^۲

و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می کردند (و فرمان‌های خدا را
زیر پا می گذاردند)، به نزد تو می آمدند، و از خدا طلب آمرزش می کردند، و
پیامبر هم برای آنان طلب استغفار می کرد، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می-
یافتند.

این آیه، شامل حیات و ممات آن حضرت می شود. مفسرین از این آیه
همین برداشت را داشته‌اند؛ لذا در ذیل آیه قصه‌ی اعرابی را نقل کرده‌اند.
ابن کثیر نیز چنین آورده و دیگران هم به این مطلب اشاره نموده‌اند. علامه
سعید عبدالله بن صدیق می گوید: «این آیه عام است و شامل حیات و بعد
از حیات می شود و منحصر کردن آن تنها برای حیات نیاز به دلیل دارد که
چنین دلیلی وجود ندارد.»^۳

بعضی از مفسران و در رأس آنها ابن کثیر- که از شاگردان سرسخت
ابن تیمیه است، - داستانی را در ذیل آیه نقل کرده و علم و آگاهی و

۱ - سبل الهدی و الرشاد، ج ۳، ص ۳۷۷.

۲ - نساء- / ۶۴.

۳ - المحکم المتین ابن صدیق، ص ۴۴؛ ارشاد الفحول، ص ۱۲۲.

شیوهی او دلالت بر این دارد که وی جواز توسل بر رسول خدا ﷺ در هنگام حیات ایشان را از آیه برداشت کرده و بر این عقیده و باور بوده است.

قال نووی:

و من أحسن ما يقول ما حكاه الماوردي و القاضي أبو الطيب و سائر أصحابنا عن العتبي مستحسنين له ... و قال ابن كثير: و قد ذكر جماعة منهم الشيخ ابوالنصر الصباغ في كتابه الشامل الحكاية المشهورة عن العتبي قال: كنت جالسا عند قبر رسول الله ﷺ فجاء أعرابي فقال: السلام عليك يا رسول الله! سمعت الله يقول: (و لوأنهم إذ ظلموا أنفسهم جاءوك فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما) و قد جئتک مستغفرا من ذنبي مستشفعا بك إلی ربي ثم أنشأ يقول:

يا خير من دفنت بالقاع أعظمه فطاب من طيبهن القاع والاکرم
نفسی الفداء لقبر أنت ساکنه فيه العفاف و فيه الجود و الکرّم
ثم انصرف فحملتني عیناي فرأيت النبي في النوم فقال يا عتبي
الحق الاعرابي فبشره بان الله تعالى قد غفر له.^۱

کنار قبر رسول خدا ﷺ نشسته بودم که عربی آمد و گفت: ای رسول خدا! سلام بر تو! شنیدم که خداوند می فرماید: «اگر این مخالفان، هنگامی که به

۱ - شعب الایمان، ج ۳، ص ۴۹۶، ح ۴۱۷۸؛ المغنی، ج ۳، ص ۵۸۸ و ۲۹۱؛ شرح کبیر، ج ۳، ص ۴۹۴؛ اذکار نووی، ص ۲۹۰؛ مجموع نووی، ج ۸، ص ۲۷۴؛ تفسیر ثعالبی، ج ۲، ص ۲۵۷؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۵۲۱؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۳۸؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۲، ص ۳۸۰، به نقل از ابن عساکر و مثير العزم الساکن ابن جوزي که او از محمد بن حرب روایت کرده است؛ کنز العمال، ج ۴، ص ۲۵۹، و ج ۲، ص ۱۰۴۲؛ دفع الشبه عن الرسول، ص ۱۴۳؛ کشف القناع، ج ۲، ص ۶۰۰.

خود ستم می کردند (و فرمان‌های خدا را زیر پا می گذاردند)، به نزد تو می - آمدند، و از خدا طلب آمرزش می کردند، و پیامبر هم برای آنان طلب استغفار می کرد، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می یافتند.» همانا، من نزد تو آمدم تا تو را برای آمرزش گناهانم به سوی پروردگرم شفیع قرار دهم. سپس این شعر را سرود: ای بهترین کسی که در بزرگترین جایگاه دفن شده‌ای! جانم فدای قبری که تو در آن ساکن هستی. عفت و جود و کرم در آن است. سپس عرب برگشت و رفت. در همین هنگام، خواب بر من غلبه کرد، و رسول خدا ﷺ را در خواب دیدم؛ حضرت به من فرمودند: «ای عتبی! خود را به عرب برسان! و به او بشارت ده! که همانا، خداوند او را آمرزید.»

عتبی، محمد بن عبیدالله، متوفای سال ۲۲۸ هجری و از اصحاب سفیان بن عیینه بوده است. ذهبی از او به عنوان علامه تعبیر کرده است.^۱ ابن کثیر می گوید: این داستان مشهور را، جماعتی نقل کرده‌اند؛ که شیخ ابومنصور صباغ در کتاب «الشامل» از جمله‌ی آنهاست. این داستان از غیر عتبی نیز نقل شده و سیوطی داستان را از بیهقی و او از ابو حرب (یا محمد بن حرب) هلالی نقل کرده است. نووی آن را از قاضی ابوطیب و ماوردی نقل کرده است. صالح شامی قبل از نقل این داستان می گوید:

و من أحسن ما يقول ما حكاها المصنفون في المناسك من جميع المذاهب
و استحسونه و رأوه من أدب الزائر عن أبي عبد الرحمن محمد بن عبد الله
بن عمرو بن معاوية بن عمرو بن عقبة بن أبي سفیان - صخر بن حرب -
العتبي أحد أصحاب سفیان بن عیینة...

۱ - تاریخ بغداد ج ۳، ص ۱۲۶ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱ ص ۹۶، ح ۲۹.

بعد همین داستان را نقل می کند. ابو منصور صباغ که ابن کثیر و متقی این داستان را از او نقل کرده اند؛ معروف به ابن صباغ است. ذهبی در شرح حال ابن صباغ می گوید: «امام، علامه و شیخ شافعی ها، ابو نصر عبد السعید بن محمد... فقیه معروف به ابن صباغ مؤلف کتاب «الشامل» و ... است. او متولد سال ۴۰۰ هجری است.» ابن خلکان می گوید: «او شخصی با تقوا و صالح بود و کتاب «الشامل» او از صحیح ترین کتاب های اصحاب ماست.»^۱

ذهبی در شرح حال بیهقی می گوید: «حافظ، علامه، ثبت، فقیه و شیخ الاسلام.»^۲ ذهبی در شرح حال ماوردی می گوید: «امام، علامه، افضی القضاة ابوالحسن علی بن محمد بن حبیب البصری الماوردی الشافعی صاحب تصانیف چندی است. او متوفای سال ۴۵۰ هجری است.»^۳

ذهبی در شرح حال ابوطیب می گوید: «علامه، شیخ شافعی ها در خراسان، امام ابوالطیب سهل بن امام ابی سهل محمد بن سلیمان... فقیه شافعی بوده است. ابو اسحاق شیرازی گفته: ابوالطیب، فقیه و ادیب بود و دنیا و عقبی را جمع کرده بود.»^۴

چنان که ملاحظه فرمودید این داستان را بسیاری از بزرگان و علمای معروف اهل سنت در کتاب های خود نقل کرده اند، ولی هیچ کدام آن را عملی بد و منکر ندانسته اند؛ تا چه رسد به شرک دانستن آن!

۱ - سیر اعلام النبلاء، ج ۱۸، ص ۴۶۴، شرح ۲۳۸.

۲ - همان، ج ۱۸، ص ۱۶۳، شرح ۸۶.

۳ - همان، ج ۱۶، ص ۶۴، شرح ۲۹.

۴ - همان، ج ۱۷، ص ۰۵، شرح ۱۲۱.

سعید ممدوح می گوید:

و قد ذکر قصة العتبی الامام المجمع علی فضله و علمه یحیی بن شرف النووی الشافعی رحمة الله تعالی فی کتابه «الاذکار» و لکن خلع «المحقق» ربقة الامانة فحذف قصة العتبی فی الطبعة التي حققها لحساب دار الهدی بالرياض سنة ۱۴۰۹. و لم یکتف بهذا التحریف فله نظائر أخرى منها: قال الامام النووی فی الاذکار: «فصل» فی زیارة قبر رسول الله ﷺ و أذکارها: اعلم انه ینبغی لكل من حج أن یتوجه إلى زیارة رسول الله سواء كان ذلك طریقہ أو لم یکن فأن زیارته من أهم القربات و أربح المساعی و افضل الطلبات إلخ. هذه عبارة الامام النووی، و لکن المحقق حرف عبارة النووی، و هذا نص تحریفه (ص ۲۹۵): «فصل فی زیارة مسجد رسول الله: اعلم أنه یتستحب من أراد زیارة مسجد رسول الله ﷺ أن یکثر من الصلاة علیه إلخ. فلیتق الله هؤلاء المتلاعبون وانظر إلى نصرة الباطل بالباطل فالرجل أید الباطل و کذب علی النووی و علی مذهب الشافعی و صدق رسول الله ﷺ القائل (إذا لم تستحی فاصنع ما شئت).^۱

این یک نمونه از خیانت های وهابی ها به امانت های اسلامی است.

ذهبی در شرح حال نووی می گوید: «امام، حافظ یگانه، شیخ الاسلام، پرچم اولیا، محیی الدین یحیی بن شریف (شرف)، صاحب کتاب های مفید است. قطب الدین گفته است که نووی در علم و تقوا و عبادت، یگانهی زمان خود بود.»^۲

۱ - رفع المنارة، ص ۵۶، در حاشیه.

۲ - تذكرة الحفاظ، ج ۴، ص ۱۴۷، شرح ۲۹۱.

ابن جوزی، ابن قدامه و ابن عساکر از علمای بزرگ اهل سنت هستند که همه قبل از ابن تیمیه زیسته و درگذشته‌اند. و این داستان را در کتاب‌های خود وارد کرده‌اند.

از این داستان استفاده می‌شود که، یک عرب عادی و پاکدل از آیه‌ی شریفه این‌گونه برداشت می‌کند که آمدن به نزد رسول خدا ﷺ هم زمان حیات آن حضرت را شامل می‌شود و هم بعد از حیات دنیوی ایشان را. ثعلبی، مفسر بزرگ اهل سنت، داستان اعرابی را در ذیل آیه، از امام صادق علیه السلام به روایتی از امام علی علیه السلام آورده است. حضرت علی علیه السلام فرمودند:

روی المتقی فی کنز العمال و قال: قال ابن السمعانی فی الذیل: ثنا أبو بکر هبة الله بن الفرّج أنا أبو القاسم یوسف بن محمد بن یوسف الخطیب، ثنا أبو القاسم عبدالرحمن بن عمرو بن تمیم المؤدب، ثنا علی بن ابراهیم بن علان، ثنا علی بن محمد بن علی، ثنا احمد بن الهیثم الطائی، ثنا ابي عن أبيه عن سلمة ابن كهيل عن أبي صادق عن علي بن أبي طالب قال: قدم علينا أعرابي بعد ما دفنا رسول الله ﷺ بثلاثة أيام فرمى بنفسه على قبر النبي ﷺ وحثا من ترابه على رأسه و قال: يا رسول الله ﷺ! قلت فسمعنا قولك، و وعيت عن الله سبحانه فوعينا عنك، و كان فيما أنزل عليك: «ولو أنهم إذ ظلموا أنفسهم جاءوك و استغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا

الله تواب الرحیما.» و قد ظلمت و جئتک تستغفر لی. فنودی من القبر: قد غفر لك.^۱

امیر المؤمنین، علی علیه السلام می‌فرمایند: بعد از سه روز از دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله عربی بر ما وارد شد؛ و خود را به روی قبر آن حضرت انداخت. در حالی که خاک قبر حضرت را بر سرش می‌ریخت، گفت: ای رسول خدا! تو به ما گفتی و ما به سخن تو گوش دادیم، تو از جانب خدا (علم و حکمت) را فراگرفتی و ما از تو. در بین آیاتی که به تو نازل شد، این آیه بود: «اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می‌کردند (و فرمان‌های خدا را زیر پا می‌گذاشتند)، به نزد تو می‌آمدند، و از خدا طلب آمرزش می‌کردند، و پیامبر هم برای آنان طلب استغفار می‌کرد، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.» همانا، من بر خودم ظلم کردم و به محضر تو آمدم تا برای من طلب آمرزش نمایم. سپس از قبر ندا آمد که همانا تو آمرزیده شدی.

پس، این خبر را دو نفر از امام علی علیه السلام روایت کرده‌اند: امام صادق علیه السلام و ابو صادق، که او مسلم بن نذیر یا ابن یزید است.^۲ و در سند این خبر، نام بسیاری از عالمان و بزرگان اهل سنت به چشم می‌خورد؛ که با سکوت رضایتمندانه‌ی خود این خبر را نقل و تأیید کرده‌اند. و شرح حال آنها را در ذیل می‌آوریم:

۱ - تفسیر ثعلبی؛ تفسیر قرطبی، ج ۵، ص ۲۶۵؛ کنز العمال ج ۲، ص ۳۸۶، ح ۴۳۲۲ و ج ۴، ص ۲۵۹، ح ۱۰۴۲۲؛ سیل الهدی و الرشاد، ج ۱۲، ص ۳۹۱؛ روض الفائق، ج ۲، ص ۱۳۷؛ وفاء الوفا، ج ۲، ص ۴۱۲؛ صلح الاخوان، ص ۵۴۰؛ مشارق الانوار، ص ۵۷؛ المواهب اللدنیة به نقل از الغدیر، ج ۵، ص ۱۴۸.

۲ - تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۱۲۶، شرح ۲۵۸.

ذهبی در شرح حال سمعانی می‌گوید: «شیخ، امام، علامه، مفتی، فخر دین... شخصی بزرگ و کامل بود. او متوفای سال ۵۶۲ هجری است.»^۱
 اما هبة الله ابن فرج: شیخ صالح مسند همدان، سمعانی و ابن علی بسیار او را ستوده‌اند.^۲

در شرح حال یوسف بن محمد آمده است: او امام و محدث یگانه و صاحب کرامت‌های بسیاری بود، و متوفای سال ۴۶۸ است. ۳ و دیگرانی که در سند این خبر واقع شده‌اند، علاوه بر قرطبی که در آینده شرح حال او را خواهیم آورد و ثعلبی که گذشت.

همچنین ثعلبی، عالم و مفسر اهل سنت، از این آیه چنین برداشت کرده که، آمدن به حضور رسول خدا ﷺ در این آیه تفاوتی در حیات و ممات حضرت ندارد، و اشکالی بر آن وارد نشده است. همچنین در این خبر استغاثه نیز شده است.

ثعلبی: امام، حافظ، علامه و شیخ تفسیر... یکی از ظرف‌های علم، صادق، ثقه، عالم به عربی و واعظ بود. او متوفای سال ۴۲۷ هجری است.^۴
 بعد از نقل این همه روایات از عالمان و سکوت تأییدگونه‌ی آنها، دروغ‌گویی ابن تیمیه - که در گذشته با سخنان او آشنا شدیم - بار دیگر ثابت می‌شود. با مرور اخبار، آنها را با سخنان ابن تیمیه مورد بررسی قرار خواهیم داد؛ تا با شخصیت او و دروغ‌هایش بیشتر آشنا شویم. در آینده با

۱ - سیر اعلام النبلاء، ج ۲۲، ص ۱۰۷، شرح حال شماره ۷۷.

۲ - همان، ج ۲۰، ص ۱۶۳، شرح حال شماره ۹۹.

۳ - همان، ج ۱۸، ص ۳۴۹، شرح حال شماره ۱۶۷.

۴ - همان، ج ۱۷، ص ۴۳۵، شرح ۲۹۱.

بحث و بررسی بیشتری خواهیم دید، بسیاری از عالمان برای جواز توسل، در کتاب‌های خود به این آیه استدلال کرده و آن را دلیل بر جواز توسل قرار داده‌اند.

توجه داشته باشیم، در مواردی که امکان برداشت نادرستی از آیات و احادیث وجود داشته باشد، اسلام مطلب را روشن کرده و هرگز از آن موارد با سکوت عبور نشده است. در اینجا نیز اگر توسل و آمدن به حضور رسول خدا ﷺ مخصوص حیات آن حضرت بود، حتماً ایشان تذکر می‌دادند که: مبدا بعد از حیات دنیوی من این عمل را انجام دهید. به خصوص که کمک خواستن از آن حضرت بعد از حیات، شرک محسوب شود. اسلام امثال این تذکرات را در مواردی که احتمال گمراهی وجود دارد بیان کرده است. چند نمونه از آنها را در آینده ذکر خواهیم کرد. طبق روایات صحیح، پیامبر ﷺ بعد از تعلیم توسل، می‌فرمایند: «هر وقت مشکلی برایت پیش آمد اینطور عمل کن.» ما در بررسی روایات، با آن آشنا خواهیم شد.

۳- بعضی روایت کرده‌اند که وقتی حضرت فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) خطبه‌ی تاریخی و مشهور خود را بعد از رحلت رسول خدا ﷺ ایراد فرمودند. در آن خطبه به این مطلب نیز اشاره کرده می‌فرمایند: «خدایی را حمد و ستایش کنید! که به خاطر عظمت و نورش، هر که در زمین و آسمان است به سوی او وسیله می‌جوید؛ و ما (اهل بیت) وسیله‌ی

او در بین مردم هستیم . «^۱ و این سخن حضرت فاطمه (سلام الله علیها) اشاره به این آیه است که خداوند می فرماید:

﴿يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله وابتغوا إليه الوسيلة وجاهدوا في سبيله لعلكم تفلحون﴾.^۲

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید! و وسیله‌ای برای تقرب به او بجوید!

همچنین در مورد این آیه‌ی شریفه از رسول خدا ﷺ و امیر المؤمنین و امام رضا علیه السلام احادیثی روایت شده است. این احادیث منظور از وسیله در این آیه را، اهل بیت علیه السلام معرفی کرده‌اند؛ و مؤید این مطلب، خبر حضرت زهرا (سلام الله علیها) است که در کتاب‌های اهل سنت روایت شده است. در مورد این آیه آمده است:

عن حذیفه أنه سمع قارئاً يقرأ ﴿يا أيها الذين آمنوا اتقوا الله وابتغوا إليه الوسيلة﴾ قال: القربة ثم قال: لقد علم المحفوظون من أصحاب محمد ﷺ أن ابن أم عبد من أقربهم إلى الله وسيلة.^۳
حذیفه شنید که شخصی آیه‌ی شریفه‌ی «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! ...» را تلاوت می کند. او گفت: منظور، تقرب جستن است. سپس گفت: آن کسانی از اصحاب پیامبر که دارای منزلت و مقام والا هستند می دانند که ابن مسعود نزدیک ترین آنها از جهت وسیله به سوی خداست.

۱ - بلاغات النساء، متوفای ۲۸۰ هجری؛ منال الطالب، شرح غریب الطوال ابن اثیر، ص ۵۲۸، ص ۵۰۱؛ الفائق زمخشری، ج ۳، ص ۳۳۱ و ج ۴، ص ۱۸۶؛ غریب الحدیث ابن قتیبه، ج ۱، ص ۵۹۰، به اصل خطبه اشاره کرده است؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۱۱، به نقل از سقیفه جوهری.

۲ - مائده / ۳۵.

۳ - مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۳۴۱، ح ۳۲۱۶؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۸۰.

ذهبی سند این حدیث را صحیح دانسته است.

باز از حذیفه چنین روایت شده است:

لقد علم المحفوظون من أصحاب محمد أن ابن أم عبد من
أقربهم إلى الله وسيلة (زلفه).^۱

آن کسانی از اصحاب پیامبر ﷺ که دارای منزلت و مقام والا هستند، می دانند که ابن مسعود نزدیکترین آنها از جهت وسیله به سوی خداست.

از این خبر به دست می آید که حذیفه، عبدالله بن مسعود را از مصادیق این آیه ی شریفه می دانسته است؛ وقتی حذیفه ابن مسعود را از مصادیق آیه بدانند؛ روشن است که از نظر او، اهل بیت ﷺ مصداق بارز این آیه خواهند بود. چنانکه خود نیز به آن اشاره فرموده اند. روشن می شود که این آیه، هم شامل اعمال صالح می شود و هم پیامبران و صالحین. حدیث حذیفه با سندهای مختلف و صحیح در کتابهای دیگر نیز روایت شده است.

در آیه دیگر، یعقوب رضی الله عنه برای همراه کردن حضرت یوسف با دیگر برادرانش، از فرزندان خود عهد و پیمانی گرفته است، و این آیه است که می فرماید:

﴿قال لن أرسله معكم حتى تؤتون موثقا من الله لتأتني به إلا
أن يحاط بكم فلما أتوه موثقهم قال الله على ما نقول وكيل﴾.^۲

گفت: من هرگز او را با شما نخواهم فرستاد! تا پیمان مؤکد الهی بدهید که او را حتما نزد من خواهید آورد! مگر اینکه (بر اثر مرگ یا علت دیگر) قدرت

۱ - سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۳۷، ح ۳۸۹۵؛ فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۸۶۱، ح ۱۵۴۸؛ ح ۱۵۴۲؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۵۳۸، ح ۷۰۶۳؛ مسند احمد ج ۵، ص ۳۸۹، ص ۳۹۴، ص ۳۹۵، ح ۲۳۳۹۰، با سه سند صحیح؛ علل و معرفت الرجال، ج ۳، ص ۱۶۰، ر ۴۷۱۳؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۱۰۳، با اسانید متعدد آن را صحیح گفته و حاکم و ترمذی نیز آن را صحیح گفته اند.

از شما سلب گردد. و هنگامی که آنها پیمان استوار خود را در اختیار او گذاردند، گفت: خداوند، نسبت به آنچه می‌گوییم، ناظر و نگهبان است! ابن جوزی از ابن عباس چنین نقل می‌کند که:

قوله تعالى: ﴿فلما آتوه موثقهم﴾ أي أعطوه العهد وفيه قولان أحدهما أنهم حلفوا له بحق محمد ﷺ و منزلته من ربه قاله الضحاك عن ابن عباس و الثاني أنهم حلفوا بالله تعالى قاله السدي.^۱

در مورد این آیه دو قول است: یکی قول ضحاك از ابن عباس است که آنها به حق محمد ﷺ و منزلتش در نزد پروردگار، برای یعقوب علیه السلام سوگند خوردند. و قول دوم، قول سدی است که آنها به خدا، سوگند یاد کردند. ابن معین، بزرگ‌ترین رجال شناس اهل سنت، سدی را ضعیف معرفی کرده است. شعبی که خود از تابعین است می‌گوید: «سدی نسبت به قرآن جاهل بود».^۲ علاوه بر این، سخن «سدی» در برابر سخن ابن عباس، فاقد ارزش و اعتبار است؛ زیرا سخن او مستند نیست و نمی‌تواند حجت باشد. اما اهل سنت سخن ابن عباس را حجت می‌دانند، از طرفی، احتمال می‌رود که ابن عباس این تفسیر را از رسول خدا ﷺ و یا از امیر المؤمنین علیه السلام فراگرفته باشد.

۵- توسل حضرت آدم به رسول خدا ﷺ ضمن آیه‌ای از آیات قرآن کریم بیان شده است. آیه دیگری که در احادیث، «توسل» تفسیر شده است، آیه و خبر زیر است:

عن عمر بن الخطاب قال: قال رسول الله ﷺ: لما اقترف آدم الخطيئة قال: يا رب! أسألك بحق محمد لما غفرت لي، فقال الله: يا آدم و كيف

۱- زاد المسير، ج ۴، ص ۱۹۲؛ این قول ابن عباس را زجاج، صاحب کتاب معانی القرآن نیز نقل کرده. زجاج از امامان بزرگ اهل سنت بوده و در سال ۳۱۱ هجری درگذشته است.

۲- سير اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۲۶۴، شرح ۱۲۴.

عرفت محمدا و لم أخلقه، قال: يا رب! لأنك لما خلقتني بيدك و نفخت في من روحك رفعت رأسي فرأيت على قوائم العرش مكتوبا لا إله إلا الله، محمد رسول الله، فعلمت أنك لم تضيف إلي اسمك إلا أحب الخلق إليك، فقال الله: صدقت يا آدم إنه لأحب الخلق إليّ دعوتني بحقه فقد غفرت لك ولولا محمد ما خلقتك.^۱

عمر بن خطاب می گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: زمانی که آن خطا از آدم سر زد، گفت: پروردگارا! به حق محمد ﷺ از تو می خواهم که گناهان مرا ببامرزی! خداوند فرمود: تو چگونه محمد را شناختی؟ در حالی که هنوز من او را خلق نکرده‌ام؟ آدم گفت: وقتی که مرا خلق کردی و از روح خود در من دمیدی، سرم را بلند کردم، و دیدم که در پایه‌های عرش نشسته شده بود: خدایی جز الله نیست و محمد ﷺ رسول خداست؛ و دانستم که تو نام کسی جز محبوب‌ترین خلق را به نام خود اضافه نمی‌کنی. پس خداوند فرمود: آدم، راست گفتی. او محبوب‌ترین خلق نزد من است. تو مرا به حق او خواندی؛ همانا تو را آمرزیدم؛ و اگر او نبود من تو را خلق نمی‌کردم.

این حدیث از امام علی، امام باقر و امام سجاد - علیهم السلام - و عمر بن خطاب، عبدالرحمن بن ابی زیاد و از شیخی از اصحاب عبدالله بن

۱ - المعجم الكبير، ج ۶، ص ۳۱۳، ح ۶۵۰۲؛ المعجم الاوسط، ج ۲، ص ۸۲؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۶۷۲، ح ۴۲۲۸؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۳، ص ۱۵۱، ح ۴۴۰۹؛ دلائل النبوة بیهقی، ج ۵، ص ۴۸۹؛ الوفا بأحوال المصطفى، ج ۳، ص ۴؛ الشفا عیاض، ج ۱، ص ۱۷۳، با دوسند؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۷، ص ۴۳۷، ص ۳۸۶؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۵۳؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۱ ص ۹۱ و ج ۲، ص ۳۹۳ و ج ۶، ص ۳۱۶؛ سیره نبویه ابن کثیر، ج ۱، ص ۱، ص ۲۹، ص ۲۹۲، ص ۳۲۰؛ کنز العمال، ج ۱۱ ح ۳۲۱۳۸؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۶۰ و ۵۸؛ از ابن منذر با سه سند؛ شفاء السقام، ص ۳۹؛ وفاء الوفا، ج ۲ ص ۴۰۸ حاکم، سبکی، سمهودی و سیوطی سند این حدیث را صحیح گفته‌اند.

مسعود، در روایت ابن عساکر آمده است. چنان که ملاحظه می‌کنید، در این حدیث که منظور حضرت آدم توسل به رسول گرامی اسلام ﷺ بوده است را تمامی این افراد روایت کرده‌اند؛ لذا به سخن کسانی که با غرض ورزی بعضی از اسانید حدیث را تضعیف کرده و اصل آن را زیر سؤال می‌برند توجهی نخواهد شد.

ابوبکر بن محمد حسنی دمشقی از اعلام صحت حدیث توسط حاکم، حمایت کرده است و می‌گوید: «بعد از تصحیح حاکم به طعن دیگران توجه نمی‌شود. این حدیث بر بالا بودن شأن و شرف رسول خدا ﷺ دلالت می‌کند. شاید طعن کننده از کسانی است که شأن آن حضرت را کوچک دانسته است. گویا در والا بودن شأن ایشان، بین ما و آنها اختلاف وجود دارد...»^۱

سئل النبی ﷺ عن ﴿الكلمات التي تلقى آدم من ربه فتاب عليه﴾^۲
قال: سأله بحق محمد و علي و فاطمة و الحسن و الحسين عليهما إلا
تبت علي فتاب عليه.^۳

از رسول خدا ﷺ سؤال شد: از جمله کلماتی که پروردگار به آدم الهام نمود و به واسطه‌ی آن توبه او پذیرفته شد، چه کلماتی بود؟ حضرت فرمود: آدم

۱ - دفع الشبه عن الرسول و الرسالة، ص ۱۳۸، مؤلف متوفای سال ۸۲۹ هجری و شافعی مذهب بوده است.

۲ - بقره / ۳۷.

۳ - الموضوعات ابن جوزی، ج ۲، ص ۳؛ موضوعات فتنی، ص ۹۸؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۶۳، ح ۸۹؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۶، ص ۳۸۶، با دو سند؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۶۰ و ۶۱؛ از ابن نجار و دیلمی، با دو سند؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۰۱، هر دو از ابن نجار؛ الفردوس دیلمی، ج ۳، ص ۱۵۱، ح ۴۴۰۹؛ کفایت الطالب، ص ۱۲۱؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۳۵۸، ح ۴۲۳۷.

از خداوند به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام خواست که توبه‌اش پذیرفته شود؛ خداوند نیز توبه او را پذیرفت.

این حدیث از امام علی علیه السلام و ابن عباس روایت شده است. ابن جوزی، عمرو بن ثابت را در سند این حدیث تضعیف کرده، ولی ابوداود می‌گوید: «رجل سوء و لکنه صدوق فی الحدیث. و قال البزاز: کان یتشیع و لم یترک.»^۱

ولی او را به دلیل تشیع و سخن گفتن در مورد عثمان، تضعیف کرده‌اند. اما فتنی در سند این حدیث، حسین الاشقر را تضعیف کرده است. ولی نسائی در سنن خود احادیثی از او روایت کرده، و یحیی بن معین گفته است: «لا باس به صدوق»

یحیی و احمد بن حنبل، دیگر بزرگان اهل حدیث، از او حدیث روایت کرده‌اند و ابن حبان او را در زمره‌ی ثقات، وارد کرده است.^۲ ابن حجر در «تقریب»، او را صدوق دانسته است.^۳

ابن تیمیه در مورد این حدیث می‌گوید: «آدم، برتر از علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام است، پس چگونه ممکن است خدا را به حق کسی در مقامی پایین‌تر از خود او به خدا، سوگند دهد.»^۴

از سخنان ابن تیمیه در این موضوع، روشن می‌شود که او این سخن را به خاطر دشمنی و کینه‌ورزی نسبت به اهل بیت علیهم السلام گفته است. ما این

۱ - سنن ابو داود، ج ۱، ص ۷۷؛ تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۹.

۲ - تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۹۱.

۳ - تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۲۱۴.

۴ - منهاج السنة، ج ۷، ص ۱۳۲.

مطلب را در تناقضات و هابیان به طور مفصل بیان کردیم که در صفحات بعد خواهد آمد.

در حدیث دیگری چنین روایت شده است:

قال: حدثني ابراهيم بن محمد عن عثمان بن عبدالرحمان القرشي عن عبدالكريم القرشي قال: فلما اشتد جوع آدم ﷺ رفع رأسه إلى السماء فقال: يا سماء أطعميني فأنا آدم صفي الله تعالى فأوحى الله عزوجل إلى السماء أن أجيبني عدي. فقالت: يا آدم لسنا نطعم اليوم من عصي الله تعالى. فبكى آدم ﷺ أيضا أربعين صباحا. فلما اشتد جوعه رفع رأسه إلى السماء فقال: أسألك يا رب! بحق النبي الأمي الذي تريد أن تخرجه من صلبی، إلا تبت عليّ وأطعمتني.

وقتی گرسنگی آدم ﷺ شدید شد، سر به سوی آسمان بلند کرد و گفت: ای آسمان، مرا طعام ده که من آدم، برگزیده خدا هستم. خداوند به آسمان وحی فرمود که جواب بندهام را بده. آسمان گفت: ای آدم، ما امروز بر کسی که خدا را نافرمانی کرده، طعام نمی‌دهیم. پس حضرت آدم چهل روز گریست؛ و چون گرسنگی او شدت گرفت، سر به آسمان برداشت و این طور دعا کرد: پروردگارا، به حق نبی امی، که از صلب من خلق خواهی کرد؛ از تو می‌خواهم که مرا بیامرزی و بر من طعام عطا فرمایی!

روایت شده است:

قال محمد بن يوسف، حدثني محمد بن جعفر عن أبيه قال: كان من دعاء آدم ﷺ رب! ظلمت نفسي فاغفر لي و أرحمني؛ إنه لا يغفر الذنوب غيرك! فأوحى الله عزوجل يا آدم و من أين عرفت ذلك النبي الأمي و لم أخلقه بعد. فقال: آدم (عليه السلام): إني رأيت على العرش مكتوبا لا إله

إلا الله محمد رسول الله فعلمت أن ذلك النبي من صلبى فبحق ذلك النبي
إلا ما أطعمتني! فأوحى الله عزوجل إلى جبرئيل أن اهبط إلى عبدي.^۱

... آدم! تو چگونه این نبی امی را شناختی؟ حال آن که من هنوز او را
نیافریده‌ام؟ آدم گفت: من در عرش دیدم که نوشته شده بود «لا اله الا الله،
محمد رسول الله» و دانستم که این نبی از صلب من خواهد بود. پس به حق
او از تو می‌خواهم که مرا طعام دهی! خداوند جبرئیل را وحی فرمود که به
نزد بندهام برو (و جبرئیل نیز برای آن حضرت طعام آورد).

این روایت از کتاب «العظمه» روایت شده است که نویسنده‌ی آن عبدالله بن
محمد، متولد سال ۲۷۵ هجری و از علمای بزرگ اهل سنت است. ذهبی در وصف
او می‌گوید: «امام، حافظ، صادق، و محدث اصفهان».^۲

دو حدیث زیر، شواهدی بر حقیقت توسل حضرت آدم به رسول
خدا ﷺ است:

الف- در گفت و گوی امام مالک با منصور آمده است که مالک گفت:

«پیامبر، وسیله‌ی تو و وسیله‌ی پدرت آدم است».^۳

سبکی، سمهودی و ابن حجر سند این خبر را صحیح دانسته‌اند. از این
خبر روشن می‌شود که حدیث توسل آدم ﷺ به پیامبر ﷺ در آن زمان
مشهور بوده و از نظر مالک نیز حدیث صحیحی بوده است.

ب- در آیات ۳۹ و ۴۰ سوره‌ی آل عمران و بعضی آیات دیگر، از حضرت
عیسی ﷺ با لفظ «کلمه‌ی خداوند» تعبیر شده است. پس می‌توان از این آیات نتیجه

۱ - العظمة، ج ۵، ص ۱۵۹۶، ح ۱۰۶۳۶۲، ح ۱۰۶۲۶۱.

۲ - سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۲۷۶، شرح ۱۹۶.

۳ - الشفا بتعريف حقوق المصطفى، ج ۲، ص ۴۱؛ سبل الهدى و الرشاد، ج ۱۲، ص ۳۹۵؛ شفاء السقام و فاء
الوفا ج ۲، ص ۴۲۲.

گرفت که توسل حضرت آدم به رسول خدا ﷺ و اهل بیت علیهم السلام بوده است. علاوه بر این، سنت الهی بودن استعمال «کلمه» به افراد، با کمک این آیات اثبات می‌شود. اخبار فراوانی که در مورد خلقت رسول خدا ﷺ قبل از آدم علیهم السلام وارد شده، می‌تواند مؤید این داستان و احادیث مذکور باشد.

علقمی نقل می‌کند که:

و نقل العلقمی عن علي بن الحسين عن أبيه عن جده مرفوعا انه قال: كنت نورا بين يدي ربي عزوجل قبل أن أصحهما آدم بأربعة عشر ألف عام.^۱

رسول خدا ﷺ فرمودند: ۱۴ هزار سال قبل از خلقت آدم، نوری در پیشگاه پروردگار بودم.

رسول خدا ﷺ ذیل آیه‌ی شریفه‌ی:

﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمَنْ نُوحٍ﴾

هنگامی که از انبیا عهد گرفتیم، از تو و از نوح و ... فرمودند: كنت أول النبيين في الخلق وآخرهم في البعث.

من قبل از همه‌ی پیامبران خلق شدم، و آخرین آنها در بعثت هستم.^۲

این حدیث با چندین سند از ابوهریره، قتاده و حسن بصری روایت شده و اسانید آن نیز صحیح هستند و ابن کثیر سه سند برای این حدیث نقل کرده و سندش را صحیح دانسته و همچنین چهار نفر این حدیث را از قتاده روایت کرده اند ولی البانی

۱ - كشف الخفاء، ج ۱، ص ۲۶۶، ح ۸۲۷ و ج ۲، ص ۱۶۹، ح ۲۰۰۷؛ از احکام ابن قطان؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱، ص ۶۹.

۲ - الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۱۴۹. تفسیر طبری، ج ۲۱، ص ۱۵۲؛ مسند شامیین، ج ۴، ص ۳۶، ح ۲۶۶۲؛ دلائل النبوة ابونعیم ج ۱ ص ۶ ح ۳. تفسیر ثعلبی؛ تفسیر بغوی؛ تفسیر ابن کثیر؛ البداية و النهایة، ج ۲، ص ۳۷۶، ص ۳۹۳؛ الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۸۴؛ از ابن ابی حاتم و دیگران؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۴۵۲، ح ۳۱۹۱۶-۳۲۱۲۶.

با خیانت، سند این حدیث را در ضعیفه اش ج ۲ ص ۲۳۸ ح ۶۶۱ تضعیف کرده است. همچنین عیاض در «الشفاء» ج ۱ ص ۴۵ بدون سند این حدیث را از عمر ابن خطاب روایت کرده است.

در حدیث قدسی خداوند عز و جل می فرماید

وجعلتك أول النبيين خلقا وآخرهم بعثا^۱

تو را اولین پیامبران در خلقت و آخرین آنها در بعثت قرار دادیم.

همیشگی تمام راویان این حدیث را ثقه و بالتبع سند آن را صحیح دانسته است و صالحی شامی این حدیث و تایید آن را از امام صادق و شعبی نیز روایت کرده و در نقل خلال، احمد نیز معنای این حدیث و اول خلق شدن آن حضرت را تایید کرده است.

عبدالله بن شقیق می گوید:

قال رجل يا رسول الله! متى كنت نبيا؟ قال رسول الله ﷺ: كنت

نبيا و آدم بين الروح و الجسد.^۲

شخصی از رسول خدا ﷺ سؤال کرد که شما از چه هنگام نبی بودید؟ حضرت فرمودند: آن وقتی که آدم بین روح و جسد بود (یعنی قبل از خلقت آدم).

۱ - الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۱۴۸؛ تفسیر ابن ابی حاتم ج ۹ ص ۱۳۷ ح ۱۳۵۵۷. تهذیب الآثار ج ۶ ص ۲۷۰ ح ۲۷۶۸. تفسیر طبری ج ۱۵ ص ۱۵. الابانة ابن بطه ج ۵ ص ۲۳۶ ح ۲۱۵۴. السنة خلال، ج ۱، ص ۱۸۷، ح ۱۹۹؛ تفسیر ابن کثیر ج ۳ ص ۲۱ ص ۴۷۰، با چهار سند؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۷۱؛ سبل الهدی الرشاد ج ۱ ص ۶۸ و ۸۱.

۲ - مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۲، ص ۶۶۵، ح ۴۲۰۹؛ تاریخ کبیر بخاری ج ۷ ص ۳۴۷ ر ۱۶۰۶. مسند احمد، ج ۴، ص ۶۶، ج ۵، ص ۳۷۹، ح ۲۳۲۶۰؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۸۵، ح ۳۶۰۹؛ طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۱۴۸، ج ۷، ص ۵۹؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۲۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۳۸۴ و ۱۱ ص ۱۱۰، ج ۱۳، ص ۴۵۱؛ الاصابة، ج ۶، ص ۲۳۹. صحیحہ البانی ج ۴ ص ۳۵۵ ح ۱۸۵۶.

این حدیث از ابن عباس، میسره، شقیق، مطرف بن عبدالله، ابو جدعا، عامر و عبدالله بن شقیق روایت شده و ترمذی، حاکم، ابن حجر، ذهبی، هیثمی و البانی و شعیب و دیگران اسانید این حدیث را صحیح گفته‌اند.

این سه حدیث که همه صحیح‌اند معنای یکدیگر را تایید می‌کند.

ابن عباس می‌گوید:

أوحى الله إلى عيسى (عليه السلام): يا عيسى! آمن بمحمد وأمر من أدركه من أمتك أن يؤمنوا به فلولا محمد ما خلقت آدم ولولا محمد ما خلقت الجنة و لا النار و لقد خلقت العرش على الماء فاضطرب فكتبت عليه لا إله إلا الله محمد رسول الله فسكن.^۱

خداوند متعال به حضرت عیسی وحی فرمود: ای عیسی! به محمد ﷺ ایمان بیاور! اگر محمد ﷺ نبود، آدم را خلق نمی‌کردم. و اگر محمد نبود، نه بهشت را خلق می‌کردم و نه جهنم را. همانا عرش را بر روی آب خلق کردم؛ مضطرب شد. پس بر آن کلمه «لا اله الا الله، محمد رسول الله» را نوشتم تا آرام گرفت.

خداوند متعال می‌فرماید:

يا محمد ﷺ! لو لآك ما خلقت آدم.^۲

ای محمد! اگر به خاطر تو نبود، آدم را خلق نمی‌کردم.

يا آدم! لولا محمد ما خلقتك.^۱

ای آدم! اگر محمد ﷺ نبود، تو را خلق نمی‌کردم.

۱ - طبقات المحدثین باصبهان، ج ۳، ص ۲۸۷؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۶۷۱، ح ۴۲۲۷ حاکم سند این حدیث را صحیح گفته است.

۲ - السنة خلال، ج ۱، ص ۲۳۷، ح ۲۷۳؛ کنز العمال، ح ۳۲۰۲۵.

۱ - الوفاء بتعريف حقوق المصطفى، ص ۲۷، ح ۷؛ میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۹۹، ذیل شرح ۴۶۰۹.

این احادیث، خلقت رسول خدا ﷺ را قبل از خلقت آدم ﷺ ثابت می کند؛ لذا توسل حضرت آدم ﷺ به پیامبر ثابت خواهد شد. دلایلی که آوردیم برای انسان‌های منصف و خردمند کفایت می کند.

توسل در سنت و احادیث نبوی

حدیثی مشهور که صحت آن مورد اتفاق همگان و بهترین شاهد بر مشروعیت توسل است؛ حدیثی از عثمان بن حنیف به شرح زیر است:

عن عثمان بن حنیف قال: ان رجلا ضریرا أتى النبي ﷺ فقال: ادع الله تعالى أن يعافيني. قال: إن شئت أخرجت ذلك و إن شئت دعوت قال: فادع قال: فانطلق فتوضأ ثم صل ركعتين ثم ادعوا بهذا الدعاء: اللهم أسألك و أتوجه إليك بنبيك محمد ﷺ يا رحمة. يا محمد! إني أتوجه بك إلى ربي في حاجتي هذه، فتقضها لي. اللهم شفعه في. قال ابن حنیف: فوالله ما تفرقنا و طال بنا الحديث، حتى دخل علينا كأن لم يكن به ضرر.^۱

عثمان بن حنیف می گوید: مرد نابینایی به حضور رسول خدا ﷺ آمد و عرض کرد: از خدا بخواه تا به من عافیت ببخشد! پیامبر ﷺ فرمودند: اگر می خواهی صبر کن (برای آخرت بهتر است)، و اگر می خواهی دعا می کنم. او گفت: دعا بفرما! رسول خدا ﷺ به او فرمودند: برو وضو بگیر و در

۱ - صحیح ابن خزیمه، ج ۲، ص ۲۲۵، ح ۱۲۱۹؛ سنن ترمذی ج ۵، ص ۵۶۹، ح ۳۵۷۸؛ سنن ابن ماجه، ج ۱ ص ۴۴۱ ح ۱۳۸۵؛ سنن کبری، نسائی ج ۶، ص ۱۶۸ ص ۱۶۹، ح ۱۰۴۹۶ ح ۱۰۴۹۴؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۱۳۸؛ علل ابی حاتم، ج ۲، ص ۱۹۰، ح ۲۰۶۴؛ تاریخ کبیر بخاری، ج ۹، ص ۲۰۹؛ مستدرک حاکم ج ۱ ص ۴۵۸ ص ۷۰۰ ح ۷۰۷ ح ۱۱۸۰ ح ۹۰۹، ح ۱۹۲۹، ح ۱۹۳۰، با چهار سند.

وضوی خود دقت کن. سپس دو رکعت نماز بخوان. بعد این گونه دعا کن: خدایا، من از تو می‌خواهم و به تو روی می‌آورم به وسیله‌ی محمد ﷺ که پیامبر رحمت است. ای محمد ﷺ! من در مورد حاجتم به وسیله‌ی تو به سوی پروردگارم رو آوردم، تا حاجت مرا برآورده فرمایی. خدایا، شفاعت او را در مورد من بپذیر! عثمان بن حنیف می‌گوید: به خدا سوگند! صحبت ما به طول انجامید و ما از هم جدا نشده بودیم، تا اینکه آن مرد برگشت و بار دیگر بر ما وارد شد، در حالی که گویا هیچ مرضی در او وجود نداشته است.

ترمذی، ابن ماجه، حاکم، ذهبی و دیگران سند این حدیث را صحیح گفته‌اند.

در حدیث دیگری چنین آمده است:

عن عثمان بن حنیف قال: ان رجلا أعمى أتى النبي ﷺ فقال: إني أصبت في بصري فادع الله لي، قال: لا اذهب فتوضأ و صل ركعتين، ثم قل: اللهم إني أسألك و أتوجه إليك بنبي محمد ﷺ نبي الرحمة، يا محمد ﷺ! إني أستشفع بك على ربي في رد بصري. اللهم شفّع نبيي في رد بصري، و إن كانت حاجة فافعل مثل ذلك.^۱

عثمان بن حنیف می‌گوید: مرد نابینایی به حضور رسول خدا ﷺ آمد، عرض کرد که این بلاء (نابینایی) به من رسیده است؛ برای من دعا کن! پیامبر ﷺ

۱ - قاعدة جلية في التوسل والوسيلة، ص ۱۰۶؛ مجموع الفتاوى، ج ۱، ص ۳۲۷، به نقل از تاریخ ابن خیثمه با سند صحیح؛ سند این حدیث مثل سند قبلی با اضافه حماد بن سلمه است که او نیز ثقه و مورد اعتماد است و سند حدیث از کمال صحت برخوردار است.

فرمودند: برو وضو بگیر، سپس دو رکعت نماز بخوان، بعد بگو: خدایا! من از تو می‌خواهم، و به تو روی می‌آورم به وسیله‌ی پیامبرت، محمد ﷺ که پیامبر رحمت است. ای محمد ﷺ! من تو را در پیشگاه پروردگارم، برای برگشتن بینایی چشمم شفیع قرار می‌دهم. خدایا! پیامبرت را در برگشتن بینایم شفیع من قرار ده! سپس رسول خدا ﷺ به او فرمودند: هر وقت حاجتی داری این‌گونه عمل کن.

گفتیم اسلام، مواردی را که در آن احتمال گمراهی وجود داشته باشد را به روشنی بیان کرده است؛ و منظور ما اشاره به همین حدیث بود. شوکانی می‌گوید: «این حدیث بر جواز توسل به رسول خدا ﷺ دلالت می‌کند؛ با اعتقاد به اینکه انجام دهنده‌ی کارها خداست. هر چه را خدا بخواهد، می‌شود و هر چه را نخواهد، نمی‌شود.»^۱

البانی بعد از آنکه سعی کرده این توسل را، توسل به دعا معرفی کند، در آخر می‌گوید: اگر توسل نابینا به شخص پیامبر ﷺ (و نه تنها به دعای ایشان) صحیح باشد، پس این جزء خصوصیات شخص پیامبر است، و نمی‌شود به پیامبران دیگر و اولیا متوسل شد. داخل کردن دیگران به این حکم از مسائلی است که نظر صحیح، آن‌را قبول نمی‌کند، چون پیامبر سید و افضل همه‌ی پیامبران است؛ پس هر که معتقد باشد که این نابینا به خود پیامبر متوسل شده، او نیز فقط به پیامبر متوسل شود، و به غیر از آن حضرت متوسل نشود. و از احمد بن حنبل و عزالدین بن عبدالسلام، نیز

۱ - تحفة ذاکرین، ص ۱۶۲.

رسیده که آنها توسل به آن حضرت را جایز دانسته و به او متوسل می-
شوند. ۱.

آری، این گونه البانی مجبور شده تا در نهایت، به حق اعتراف کرده، و به
جواز توسل به رسول خدا ﷺ فتوا صادر کند. (و خود را طبق دیگر فتاوی
خود و هم‌مسلمانان وهابی خود، مشرک قرار داده است).

از این حدیث شریف چند مطلب استفاده می‌شود:

۱. جواز توسل به دعای رسول خدا ﷺ.

۲. جواز توسل به شخص رسول خدا ﷺ. این مطلب از جمله‌های

زیر استفاده می‌شود:

- الف: جمله‌ی «خدایا! من به وسیله‌ی پیامبرت به سوی تو
رو آوردم»، منظور از «به وسیله‌ی پیامبرت»، نفس قدسی و شخصیت
بزرگ پیامبر ﷺ است، نه دعای آن حضرت.
- ب: کلمه‌ی «محمد، نبی رحمت»، اشاره می‌کند که توصیف
پیامبر به نبی رحمت، دلالت بر این می‌کند که توسل به نفس و
شخص آن حضرت، به خاطر فضل و کرامت نفس اوست.
- ج: «ای محمد ﷺ! من به وسیله‌ی تو، به پروردگارم
رومی‌آورم»، این جمله به روشنی دلالت بر این دارد که مرد
نابینا، مطابق تعلیم پیامبر ﷺ شخص آن حضرت را وسیله
قرار داد. چنان‌که ملاحظه می‌کنید هرچند آن نابینا به دعای
رسول خدا ﷺ متوسل شد، ولی چون آن حضرت در
پیشگاه خداوند متعال دارای فضیلت و کرامت هستند؛

تعلیم دادند که به خود ایشان متوسل شود. از این حدیث استفاده می‌شود که انسان می‌تواند هم به دعا و هم به خود انبیا و صالحین متوسل شود.

۳. مطلب دیگری که مهم‌تر از دیگر موارد است: عدم تفاوت در حیات و ممات رسول خدا ﷺ است. این حدیث شریف به روشنی دلالت بر این می‌کند که توسل به رسول خدا ﷺ در اینکه آن حضرت در قید حیات باشند و یا از دنیا رفته باشند، فرقی ندارد. نهایت اینکه، از دنیا رفتن رسول خدا ﷺ به این معنا است که ایشان از چشم ما غایب هستند. در این حدیث شریف، حضرت به آن شخص نابینا تعلیم دادند که برگردد؛ و بعد از خواندن دو رکعت نماز، آن طور که ذکر شد دعا کند. از بخش آخر حدیث، آنجا که می‌گوید: «ما از هم جدا نشده بودیم که مرد نابینا برگشت و دوباره بر ما وارد شد؛ در حالی که گویا هیچ نوع بیماری در او وجود نداشته است»، استفاده می‌شود که نابینا بعد از تعلیم پیامبر ﷺ برگشت و درجایی که نه او پیامبر را می‌دید و نه پیامبر او را، آن عمل را انجام داد.

۴. در حدیث دوم، رسول خدا ﷺ به آن شخص نابینا فرمودند: «هر وقت گرفتار شدی، همین کار را انجام بده.»

علاوه بر دو بخش قبلی که دلالت بر جواز توسل بعد از حیات، را نیز داشت؛ این بخش از حدیث با وضوح کامل تری جواز توسل به آن حضرت را امضا می‌کند.

با توجه به موارد بالا باید دقت داشته باشیم که برای جواز توسل، اخبار فراوانی وجود دارد که بعضی از آنها را در این کتاب ملاحظه خواهید کرد. باید گفت، اگر برای جواز توسل بر اسلاف، حدیثی غیر از این وجود نداشته باشد، همین یک حدیث به تنهایی کل مطلب را بیان کرده و راه‌های لجاجت و خودکامگی را بر روی خودخواهانی که به دشمنی و مخالفت با این امر حلال الهی برخواسته‌اند، بسته است! پس از روشن شدن این حقیقت، می‌توان گفت: کسانی که می‌گویند توسل به مرده، حرام و شرک است، می‌خواهند ما بپذیریم که (پناه می‌بریم به خدا) رسول خدا ﷺ آن مرد نابینا و امت خود را به ارتکاب شرک تشویق نموده‌اند. ما از این افکار فاسد و کفرآلود به خدای بزرگ پناه می‌بریم و از خواننده‌ی عزیز خواهشمندیم درباره‌ی این دو حدیث تدبر کنند؛ و سخنان منکران توسل را با کمک آن بررسی نمایند.

ابن تیمیه در مورد این حدیث می‌گوید:

اگر نابینا به خود پیامبر ﷺ متوسل شده بود، و آن حضرت دعا نکرده بودند، و آن نابینا تنها با توسل حاجت خود را گرفته بود؛ نابینایان دیگر اصحاب (و شهر مدینه) و یا حداقل بعضی از آنها همین کار را می‌کردند. روگردانی صحابه از این عمل، با اینکه آنها سابقین اولین از مهاجرین و انصار هستند، و دانایان ما به خداوند، به پیامبر گرامی او، به حقوق خدا و رسول و به اینکه کدام دعا مشروع و مفید و کدام یک نامشروع و غیرمفید است؛ و روآوردن صحابه به افراد زنده و متوسل شدن آنها به غیرپیامبر - که فقها در باب طلب باران به آن اشاره کرده‌اند - نشانه‌ی آن است که (از نظر ایشان) مشروع همان عملی است که صحابه انجام داده‌اند، نه آنچه که از آن روگردانده‌اند.

توسل به پیامبر ﷺ در حال حیات ایشان؛ یعنی همان طلب دعا و شفاعت از آن حضرت مشروع است. همیشه مسلمانان از آن حضرت می‌خواستند که برای آنها دعا کند. (این سخنان، انکار توسل به شخص پیامبر ﷺ توسط ابن تیمیه را نشان می‌دهد). اما بعد از مرگ، صحابه از آن حضرت طلب دعا نمی‌کردند؛ نه در کنار قبر و نه در جای دیگر.^۱

اکنون به بررسی سخنان ابن تیمیه و تحلیل‌های دور از حقیقت او نسبت به این حدیث می‌پردازیم:

اولاً: اگر خوب دقت کنیم، در اینجا ابن تیمیه به وضوح توسل به شخص پیامبر ﷺ که در قید حیات هستند را انکار کرده، و گفته است: باید تنها به دعای آن حضرت توسل نمود؛ نه به خود پیامبر. و این عقیده بسیار عجیب است.

ثانیاً: باید به این گفتار ابن تیمیه توجه شود که می‌گوید: «این توسل به دعای پیامبر است.»

یعنی چون آن نابینا از پیامبر ﷺ طلب دعا نمود، و در نوبت اول متوسل به خود ایشان نشد؛ ابن تیمیه از این عمل سوء استفاده کرده و دستور رسول خدا ﷺ را مبنی بر توسل به خود حضرت را نادیده گرفته است (و گویا ارزشی برای آن قائل نیست)؛ و با تمرکز روی آن، می‌خواهد خود و دیگران را فریب دهد و بگوید که این، توسل به دعای آن حضرت است نه به خود ایشان. توجه داشته باشیم که سخنان ابن تیمیه هیچ شباهتی به تعلیم رسول خدا ﷺ ندارد و این روش، تنها خودفریبی، مردم-فریبی و کتمان حقایق است.

ثالثاً: او می‌گوید که همه‌ی صحابه، از متوسل شدن به پیامبر، بعد از حیات ایشان روگردانده و به شخص زنده متوسل می‌شدند. این یکی از صدها دروغ اوست. ما در کتابی دیگر که در معرفی ابن تیمه نوشته‌ایم، به آنها خواهیم پرداخت. در صفحات بعدی با مشاهده و مطالعه‌ی اخبار صحابه، دروغ بودن این ادعاها را در همین کتاب نیز ثابت می‌کنیم. این سخن او دروغی آشکار است که او آگاهانه بر زبان جاری کرده است. و نشانه‌ی آن، روایت حدیث عثمان بن حنیف از زبان خود اوست، که قسمت‌های بعدی خواهیم آورد. حقیقت این است که به فرض درستی ادعای او، نمی‌توان به خاطر عمل نکردن صحابه، تعلیم پیامبر ﷺ را نادیده گرفته و آن عمل را نامشروع دانست. ما باید عمل دیگران را با سنت رسول خدا ﷺ بسنجیم، نه اینکه عمل صحابه را ملاک درستی تعلیم و سنت رسول خدا ﷺ بدانیم.

می‌بینیم که ابن تیمیه صحابه را در فهم معانی حدیث و تشخیص مشروعیت یا عدم آن، از خود و پیروان خود دانایتر معرفی کرده است. اما به زودی خواهیم دید که او برتری صحابه را تا جایی می‌پذیرد که عمل آنها با تمایلات و هوای نفس او همخوانی داشته باشد؛ در غیر این صورت فهم آنها (صحابه) را از حدیث، ناقص و ناصحیح معرفی می‌کند. در حدیث زیر حقیقت این گفتار را ملاحظه خواهید فرمود.

صحابی، به توسل به پیامبر بعد از رحلت ایشان امر می‌کند

عثمان بن حنیف می‌گوید:

ان رجلا كان يختلف إلى عثمان بن عفان في حاجة له فكان

عثمان لا يلتفت إليه و لا ينظر في حاجته، فلقى عثمان بن حنیف

فشكا ذلك إليه، فقال له عثمان بن حنيف: انت الميضاة فتوضأ ثم اتت المسجد فصل فيه ركعتين ثم قل: اللهم اني أسألك و أتوجه إليك بنينا محمد ﷺ نبي الرحمة، يا محمد! اني أتوجه بك إلى ربك (ربي) جل و عز فيقضي لي حاجتي، و تذكر حاجتك. ورح إليّ حتى أروح معك. فانطلق الرجل فصنع ما قال: له عثمان ثم أتى باب عثمان فجاء البواب حتى أخذ بيده فأدخله على عثمان بن عفان فأجلسه معه على الطنفسة و قال: حاجتك؟ فذكر حاجته فقضاها له ثم قال له: ما ذكرت حاجتك حتى كانت هذه الساعة، و قال ما كانت لك من حاجة فأتنا، ثم إن الرجل خرج من عنده فلقى عثمان بن حنيف فقال له: جزاك الله خيراً ما كان ينظر في حاجتي و لا يلتفت إليّ حتى كلمته في فقال عثمان بن حنيف: والله! ما كلمته و لكن شهدت رسول الله ﷺ و أتاه ضرير فشكا عليه ذهاب بصره، فقال له النبي ﷺ: أفتصبر، فقال: يا رسول الله إنه لي قائد و قدشق عليّ، فقال له النبي ﷺ: انت الميضاة فتوضأ، ثم صل كعتين، ثم ادع بهذه الدعوات. قال عثمان بن حنيف: فوالله ما تفرقنا و طال بنا الحديث حتى دخل علينا الرجل كأنه لم يكن به ضرر قط.^۱

۱ - المعجم الكبير، ج ۹، ص ۳۰، ح ۸۳۱۱؛ المعجم الصغير، ج ۱، ص ۳۰۶، ح ۵۰۸؛ مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۷۰۷، ح ۱۹۲۹، اشاره به این حدیث و صحیح بودن آن کرده است؛ دلائل النبوة بیهقی، ج ۶، ص ۱۶۷ و ۱۶۸؛ الترغیب و الترهیب، ج ۱، ص ۲۷۳؛ مجمع الزوائد، ج ۲، ص ۱۷۹؛ شرح سنن ابن ماجه، =

مردی برای برآوردن حاجت خود، بارها نزد عثمان بن عفان (خلیفه‌ی سوم) رفته بود. اما عثمان به او توجهی نکرده و راهی برای رفع حاجت او جست و جو نمی‌کرد. مرد به عثمان بن حنیف برخورد، و به او شکایت کرد. عثمان بن حنیف به او گفت: برو وضو بگیر، بعد به مسجد برو و دو رکعت نماز بخوان، سپس بگو: خدایا! من از تو می‌خواهم، و به تو روی می‌آورم به وسیله‌ی محمد ﷺ که پیامبر رحمت است. ای محمد ﷺ! من در مورد حاجتم به وسیله‌ی تو، به سوی پروردگارم رو آوردم؛ پس حاجت مرا برآورده فرما! سپس حاجت خود را ذکر کن. و... . مرد آنچه را که عثمان گفته بود انجام داد، و به خانه‌ی عثمان بن عفان رفت. دربان آمد و دست او را گرفته، نزد عثمان برد. عثمان او را نشانید و گفت: چه حاجتی داری؟ مرد حاجت خود را گفت و عثمان آن را برطرف نمود. بعد گفت: تا کنون در مورد حاجت تو فکر نکرده بودم و متذکر نشده بودم؛ الآن به یاد آوردم. و گفت: هر وقت حاجتی داشتی نزد ما بیا. مرد از خانه‌ی خلیفه خارج شد و عثمان بن حنیف را دید، به او گفت: خدا به تو جزای خیر دهد! خلیفه به حاجت من توجهی نمی‌کرد تا وقتی که تو در مورد من با او صحبت کردی. عثمان گفت: به خدا سوگند! من با او در این مورد صحبتی نکردم. اما شاهد بودم که شخص نابینایی به محضر رسول خدا ﷺ آمد؛ از نابینایی خود شکایت نمود و پیامبر به او فرمودند: آیا صبر می‌کنی؟ او گفت: ای رسول خدا! من با کمک راهنما حرکت می‌کنم، و این برای من دشوار است. رسول خدا ﷺ

سیوطی، ج ۱، ص ۹۹، ح ۱۳۸۷؛ طبرانی، هیشمی و سیوطی سند این حدیث را صحیح گفته‌اند؛ مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۲۷۳، ص ۲۷۴، وی چند سند برای این حدیث ذکر کرده است.

فرمودند: برو! وضو بگیر و دو رکعت نماز بخوان! و با این دعا خدا را بخوان. عثمان گفت: به خدا سوگند! صحبت ما به طول انجامید و ما از هم جدا نشده بودیم، تا اینکه آن مرد برگشت و بار دیگر بر ما وارد شد، در حالی که گویا هیچ مرضی در او وجود نداشته است.

اکنون باید ببینیم که ابن تیمیه در مورد این حدیث چه می‌گوید، و چگونه عثمان بن حنیف را به فهم اشتباه حدیث متهم می‌کند. ابن تیمیه می‌گوید: «عثمان بن حنیف، آن شخص را به دعایی که مشروع است امر نکرد؛ بلکه به بعضی از آن امر کرد؛ و گمان کرد این عمل بعد از مرگ پیامبر ﷺ نیز مشروع است. اما لفظ حدیث، برداشت و گمان عثمان را، باطل می‌کند؛ چون شخص نابینا از پیامبر خواست تا برای او دعا کند.»^۱ پس تعلیم رسول خدا ﷺ نزد ابن تیمیه هیچ اعتباری ندارد؛ که به آن هیچ اشاره‌ای نمی‌کند.

ملاحظه فرمودید که در اینجا عمل صحابه، با هوای نفس ابن تیمیه مخالف است؛ لذا او سخن اول خود را فراموش کرده که گفت: « آنها سابقین اولین از مهاجرین و انصار هستند و دانایانتر از ما به خداوند، به پیامبر گرامی او، به حقوق خدا و رسول و به اینکه کدام دعا مشروع و مفید و کدام یک نامشروع و غیرمفید است. » و صحابی (عثمان بن حنیف) را متهم می‌کند که فردی را به دعایی نامشروع امر کرده است. باز ملاحظه می‌فرمایید که ابن تیمیه، متن حدیث و تعلیم رسول خدا ﷺ را که به

۱ - مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۲۷۵؛ قاعدة جلیة فی التوسل و الوسيلة، ح ۵۴۶.

روشنی دلالت به جواز توسل به شخص آن حضرت حتی بعد از رحلتشان می کند، نادیده گرفته و عثمان بن حنیف را به کج فهمی متهم می کند. باید گفت که امروزه بسیاری از پیروان ابن تیمیه، در برابر این حدیث به همین سخنان او - که در بالا ذکر شد - استدلال کرده، و با اشاره به آن از کنار این حدیث می گذرند. گویا، که سخن افسانه وار ابن تیمیه حجت است! و عمل صحابه ی جلیل القدر را که برگرفته از سنت مسلم رسول خدا ﷺ است، باطل می کند. از سویی چنان که گفتیم، ابن تیمیه بر صحت سند حدیث اعتراف کرده، سپس از راه نیرنگ وارد میدان شده و گفته است: این، توسل به دعای پیامبر ﷺ است. اما البانی چون متوجه شده که این همان توسلی است که آنها به شرک بودن آن معتقد هستند، سعی کرده سند و متن حدیث را تضعیف نماید. برای آشنایی با برخورد البانی با این حدیث و تضعیف آن به کتاب «احادیث الضعیفه» او مراجعه نمایید.

ابن تیمیه، خود توسل احمد بن حنبل و سلف صالح به رسول خدا ﷺ را روایت می کند. اینجاست که انسان بعد از این همه اخبار، که حتی خود او بر صحت آنها یقین داشته، از شدت لجاجت و خودخواهی و دروغگویی های آشکار او و تأکیدش بر حرام بودن توسل، تعجب می کند! گرچه خود او، ظاهراً در اواخر عمر خود از این عقیده ی فاسد برگشته است، اما راه را برای وهابیان هموار کرده است. آنها با پیروی و الگوبرداری از گفتار و رفتار او، جنایات بسیاری مرتکب شده و مصیبت ها و بلایای بسیاری بر سر سایر مسلمین آورده اند.

این سه حدیث از عثمان بن حنیف، به روشنی دلالت بر جواز توسل از جانب رسول خدا ﷺ است. این احادیث، دروغگویی های ابن تیمیه را که

در گذشته ذکر کردیم ثابت می کند. او می گفت: «اسلام آن را تشریح نکرده و صحابه و سلف و علما نیز به آن عمل نکرده اند.»

امام علی علیه السلام نزدیکترین شخص و بهترین وسیله به سوی خداوند
 روي ابن المغازلي عن أحمد بن محمد بن عبد الوهاب بن
 طاوان، عن الحسين بن محمد العلوي، عن أحمد بن محمد
 الجواربي، عن أحمد بن حازم، عن سهل بن عامر البجلي عن
 أبي خالد الأحمر، عن مجالد، عن الشعبي، عن مسروق قال:
 قالت عائشة: يا مسروق! إنك من ولدي، و إنك من أحبهم إليّ،
 فهل عندك علم من المخدج؟ قال: قلت: نعم، قتله علي بن
 أبيطالب على نهر يقال لأعلاه تامرا و لأسفله النهروان، بين أخفاق
 وطرقاء. قالت: إبغي علي ذلك بينة، فأتيها بخمسين رجلا من
 كل خمسين بعشرة - و كان الناس إذ ذاك أخماسا - يشهدون
 أن عليا عليه السلام قتله على نهر يقال لأعلاه تأمرا و لأسفله النهروان
 بين أخفاق و طرقاء. فقلت: يا أمة! أسألك بالله و بحق رسول
 الله صلى الله عليه وآله و بحقي - فإني من ولدك - أي شيء سمعت رسول
 الله صلى الله عليه وآله يقول فيه؟ قالت: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: هم شر
 الخلق و الخليفة، يقتلهم خيرالخلق و الخليفة، و أقربهم إلى الله
 ووسيله.

در خبری طولانی چنین وارد شده که امّ المؤمنین، عایشه، به مسروق می -
 گوید: ای مسروق! تو یکی از فرزندان من و از محبوبترین آنها برای من

هستی. آیا از مخدج (رهبر خوارج) اطلاعی داری؟ گفت: آری؟ علی ابن ابی طالب او را در نهروان به قتل رساند. عایشه گفت: برای گفته‌ی خود شاهد بیاور! (چون عمرو بن عاص به عایشه گفته بود: من مخدج را در مصر کشتم، و عایشه بعد از شهادت شاهدان، او را لعن می کند^۱). مسروق، پنجاه نفر را آورد که به صحت خبر او شهادت دادند. مسروق گفت: مادر! به خدا و به حق پیامبر و حق خودم که فرزندان هستم، از تو می‌خواهم به من خبر دهی که در این باب از پیامبر ﷺ چه شنیدی؟ عایشه گفت: از آن حضرت شنیدم که فرمودند: آنها (خوارج) بدترین خلق خدا هستند که بهترین خلق خدا و نزدیک ترین شخص به سوی خدا، از جهت وسیله، آنها را خواهد کشت.

ابن مغزلی، ابن نعمان، احمد و ابن کثیر^۱ به اصل قصه اشاره کرده و ظاهراً کل این عبارت، در مسند احمد بن حنبل و معجم طبرانی بوده و بعداً حذف شده است.

ابن نعمان، علامه و قاضی دولت عبیدیه بوده است. ابتدا مالکی بوده و بعد به مذهب باطنیه گروید و درگذشت. او ید طولایی در فنون و علوم و فقه و اختلاف داشت. او متوفای سال ۳۶۳ هجری است.^۲

دستور رسول خدا ﷺ به یاد کردن ایشان در هنگام مشکلات

ابو رافع می‌گوید:

۱ - فقالت (عایشه): « لعن الله عمرو بن العاص فانه زعم لي انه قتله بمصر. »؛ مستدرک، ج ۴، ص ۱۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۲۰۰، شرح ۱۹.

۱ - مناقب ابن مغزلی، ص ۵۵؛ شرح اخبار ابن نعمان، ج ۱، ص ۱۴۱، ح ۷۴؛ شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۶۷، به نقل احمد.

۲ - سیر اعلام النبلاء ج ۱۶، شرح رقم ۱۰۶.

قال رسول الله ﷺ: إذا طنت أذن أحدكم فليذكرني، و ليصل عليّ.^۱

رسول خدا ﷺ فرمودند: هر وقت گوش یکی از شما صدا کند، مرا یاد کند؛ و بر من صلوات بفرستد.

عجلونی، بعد از ذکر این حدیث می‌گوید: «زرقانی و مناوی گفته‌اند: ابن خزیمه که ملتزم به نقل اخبار صحیح است، این حدیث را در صحیح خود روایت کرده است. حدیثی از عایشه نیز با همین مفهوم روایت شده است.»^۲ مناوی می‌گوید: «هیثمی سند این حدیث را حسن گفته است؛ و خود نیز بر صحت آن تأکید کرده است.»^۱

در مباحث بعدی خواهیم دید که ابن عباس و ابن عمر به معنای این حدیث عمل کرده، و دیگران را نیز به انجام آن امر کرده‌اند. این حدیث صحیح که به قول عجلونی دو شاهد نیز دارد، هم بر جایز بودن توسل و هم بر جایز بودن استغاثه دلالت می‌کند.

توسل موسی ﷺ به پیامبر اسلام ﷺ

ان موسی ﷺ قال يا رب! إن كان قد خلق جاهي عندك، فأسألك بحق النبي الأمي الذي تبعته في آخر الزمان.^۲

همانا موسی ﷺ گفت: ... تو را به حق پیامبری امی که در آخر الزمان مبعوث می‌کنی، می‌خوانم.

۱ - المعجم الكبير، ج ۱، ص ۳۲۱، ح ۹۵۸؛ المعجم الصغير، ج ۲، ص ۱۲۰، ح ۱۱۰۴؛ المعجم الاوسط، ج ۹ ص ۲۹؛ مسند بزار ج ۴، ص ۳۲؛ المجروحین ابن حبان ج ۲، ص ۲۵۰؛ مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۳۸؛ اذکار نووی، ص ۳۰۵، ح ۹۱۵، به نقل از ابن سنی؛ هیثمی سند این حدیث را حسن گفته است.

۲ - كشف الخفاء، ج ۱، ص ۱۰۳، ح ۲۹۲.

۱ - فیض القدير، ج ۱، ص ۵۱۱.

۲ - المغنی، ج ۵، ص ۱۰؛ التوابین ابن قدامه، ص ۸۱.

ابن قدامه، راوی این خبر، امام، علامه، مجتهد، شیخ الاسلام و حنبلی مذهب بوده است. او متولد سال ۵۴۱ هجری و صاحب کتاب «مغنی» است. او دریای علم و از عالمان پاک بود.^۱

در گذشته، در بخش توسل در قرآن، توسل به قبر رسول خدا ﷺ را از ابن قدامه روایت کرده بودیم. ذهبی و بالتبع همه‌ی بزرگان اهل سنت، اینها را این گونه وصف می کنند؛ اما وهابیان آنها را مشرک می دانند؛ زیرا ایشان با سکوت رضایتمندانه خود اخبار توسل و استغاثه را امضا کرده و اعتقاد خود را بر جواز آن، اعلام داشته‌اند.

اقرار ابن تیمیه بر توسل سلف

ابن تیمیه نقل می کند:

روي عن بعض السلف مثل ما رواه ابن أبي الدنيا في كتاب مجابي الدعاء، قال: حدثنا أبو هاشم، سمعت كثير بن محمد بن رفاعة يقول: جاء رجل الي عبد الملك بن سعيد بن أبجر فجس بطنه فقال: بك داء لا يبرأ قال: ما هو؟

قال: الدبيلة. قال: فتحول الرجل، فقال: الله الله الله ربي لا أشرك به شيئاً. اللهم إني أتوجه اليك بنبيك محمد، نبي الرحمة، يا محمد! إني أتوجه بك الي ربك ورببي، يرحمني مما بي قال: فجس بطنه قد برئت ما بك عله.^۱

روایتی مثل روایت ابن ابی دنیا، در کتاب «مجیب الدعاء» از بعضی از اسلاف آمده است که ابن کثیر گفته است: مردی به نزد عبدالملک بن سعید آمد، عبد

۱ - سیر اعلام النبلاء، ج ۲۲، ص ۱۶۵، شرح حال ۱۱۲.

۱ - مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۲۶۴؛ عبدالملک بن سعید از بزرگان محدثان است که امثال سفیان ثوری از او حدیث روایت کرده‌اند و ابن عیینه در مورد او گفته است: چشمی مثل او را ندیده است (همانند ندارد)؛ الجرح و التعديل، ج ۵، ص ۱۶۶۱.

الملك به شکم آن مرد دستی کشید و گفت: تو دردی داری که برطرف نمی-
شود. او پرسید آن چیست؟ عبدالملک گفت: دیبله^۱. مرد دگرگون شد و
گفت: الله! الله! الله! پروردگارم! که چیزی را شریک او قرار نمی‌دهم. خدایا!
من به تو رومی آورم به وسیله پیامبرت، پیامبر رحمت. ای محمد ﷺ! من
به پروردگارت و پروردگارم رو آوردم؛ تا رحم کند و (نجات دهد مرا) از
آنچه در وجود من است. سپس بر شکمش دست کشید و گفت: همانا از آن
بیماری که

داشتم شفا
یافتم.
تیمیهِ بعد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابن

از نقل این خبر می‌گوید:

قلت: فهذا الدعاء ونحوه قد روي أنه دعا به السلف و نقل عن أحمد بن
حنبل في منسك المروزي التوسل بالنبي في الدعاء و نهي عنه آخرون.
فان كان مقصود المتوسلين التوسل بالإيمان به و بمحبته و بموالاته و
بطاعته فلا نزاع بين الطائفتين و إن كان مقصودهم التوسل بذاته فهو محل
النزاع و ما تنازعوا فيه يرد الي الله و الرسول.^۱

«این دعایی است که سلف به وسیلهی آن دعا می‌کردند. مروزی در «منسک»،
توسل احمد بن حنبل به پیامبر ﷺ در دعا را نقل کرده است؛ در حالی که
دیگران آن را منع کرده‌اند. پس اگر مقصود توسل کنندگان، توسل با ایمان به
آن حضرت و به محبت و اطاعت او باشد، در این مورد هیچ نزاعی بین دو

۱ - دهخدا، ورم بزرگ مدوری که داخل آن مایع یا چرك جمع می‌شود.

۱ - مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۲۶۴؛ قاعدة جلية فی التوسل و الوسيلة، ح ۵۲۴.

گروه نیست. و اگر مقصود آنها توسل به ذات و شخص پیامبر باشد، مورد اختلاف و نزاع خواهد بود. هر جا تنازع پیش آمد به خدا و رسول او واگذار می‌شود.

و باز ابن تیمیه می‌گوید:

و أحمد في إحدى الروايتين، قد جوز القسم به، فلذلك جوز التوسل به.^۱

و احمد در یکی از دو روایت، قسم به پیامبر ﷺ را جایز دانسته است؛ لذا توسل به آن حضرت را نیز جایز دانسه است.

از این اخبار و سخن ابن تیمیه، به روشنی معلوم می‌شود که سلف از صحابه و تابعین و دیگران، همه به این روش مبادرت داشته‌اند. احمد بن حنبل نیز توسل به پیامبر را جایز دانسته و خود به ایشان متوسل می‌شده است. به خاطر داشته باشیم که ابن تیمیه که خود گواهی دهنده‌ی توسل احمد بن حنبل و دیگر اسلاف، با همین شیوه به رسول خدا ﷺ است؛ دروغ بودن تمام گفتار خود و پیروانش را در مورد منع توسل و روگردانی صحابه از توسل به رسول خدا ﷺ ثابت می‌کند. چنان‌که ملاحظه می‌کنید، این همان توسلی است که پیروان ابن تیمیه آن را شرک می‌شمارند، ولی ابن تیمیه با گذاشتن یک اسم جدید، قصد عوام‌فریبی و نفی توسل به شخص بودن آن را دارد. پیروان او راهی دیگر در پیش گرفته و با تمام توان تلاش می‌کنند این نوع اخبار را تکذیب کنند. چون می‌دانند که این همان توسلی است که به شرک بودن آن معتقدند.

اینکه ابن تیمیه می‌گوید: «دیگران از این‌گونه توسل منع کرده‌اند» دروغی آشکار است. چنان‌که بعضی از علمای اهل سنت گفته‌اند و ما نیز

۱ - مجموع الفتاوی ج ۱، ص ۱۴۰ الفتاوی الکبری، ج ۱، ص ۳۵۱.

در این کتاب به آن مطلب اشاره خواهیم کرد، جز انسان‌های متکبر و خودخواه و هواپرست، کسی توسل را منع نکرده و ابن تیمیه و پیروان او نمی‌توانند حتی یک نفر را به عنوان شاهد مدعای خود بیاورند! ابن تیمیه و البانی در کتاب‌های خود ذکر کرده‌اند که گویا، ابوحنیفه توسل را منع کرده است. در این مورد اعتراف شخص البانی برای ما کافی است که می‌گوید: این نسبت را پیروان ابوحنیفه رد کرده‌اند.

ابن تیمیه با گفتن این سخن خود که «اگر منظور، توسل به ذات باشد در آن، بین دو گروه اختلاف نظر است.» مسلمانان را به دو گروه تقسیم کرده است و این خود نیرنگ و فریبی دیگر است. گروه دوم چه کسانی هستند؟ آیا به جز خود او، مروان بن حکم و حجاج جنایتکار می‌توان کس دیگری را یافت که در این موضوع اختلاف به وجود آورده باشند؟ آنها دلیلی (معقول و منطقی) برای اختلاف نظر داشتن، درباره‌ی توسل به شخص پیامبر گرامی ندارند تا آن را بگویند. با وجود این‌همه جنگ و جنجال‌آفرینی وهابیان در مورد توسل، تاکنون هیچ دلیلی بر حرمت یا حتی مکروه بودن توسل ارائه نشده است. به جز تمسک به آیاتی بی‌ارتباط با توسل، دروغ بستن در نوشتار به صحابه و سلف و انکار توسل جستن ایشان، دلیل و مدرکی ارائه نکرده‌اند.

پناه بردن ابویوب انصاری به قبر پیامبر

در خبر صحیح دیگری آمده است:

عن داوود بن أبي صالح قال: أقبل مروان يوما، فوجد رجلا واضعا وجهه على القبر، فقال: أتدري ما تصنع؟ فأقبل عليه فإذا هو أبو أيوب. فقال: نعم جئت رسول الله ﷺ و لم آت الحجر.

سمعت رسول الله ﷺ يقول: لا تبكوا على الدين إذا وليه أهله؛ و لكن أبكوا عليه إذا وليه غير أهله.

روزی مروان بن حکم وارد مسجد شد؛ دید که مردی صورت خود را بر روی قبر پیامبر ﷺ گذاشته است. مروان گردن او را گرفت و گفت: آیا می-دانی که چکار می-کنی؟ او سرش را بلند کرد و معلوم شد که ابو ایوب انصاری است. ابو ایوب گفت: آری، من به نزد رسول خدا ﷺ آمده‌ام؛ نه پیش سنگ و چوب. از پیامبر شنیدم که می-فرمودند: زمانی که رهبری دین را اهل آن بر عهده دارند، برای دین گریه نکنید! اما زمانی که رهبری آن را نااهل به دست گرفته باشد، برای غربت دین گریه کنید!

ملاحظه می-کنید که در اینجا چون محدثین، پیرو هوای نفس خود نبوده‌اند، با در نظر گرفتن قوانین علم حدیث نظر داده و سند این حدیث را صحیح گفته‌اند. اما البانی به خاطر سنجیدن خبر با عقیده و تمایلات و هوای نفس خود و ملاحظه‌ی ناهمخوانی آنها، در جهت تضعیف و بی-اعتبار کردن خبر کوشیده است. قابل توجه است که این حدیث دارای دو سند است؛ لذا محدثین با در نظر گرفتن آن، صحت این حدیث را تأیید کرده‌اند. ولی البانی یا به سند دوم این خبر دسترسی نداشته و یا تعصب مانع در نظر گرفتن سند دوم و صدور حکمی عادلانه از جانب او شده است.

در این حدیث دیدیم که صحابی جلیل القدر، ابو ایوب انصاری، به قبر رسول خدا ﷺ پناه برده و صورت بر قبر حضرت گذاشته است؛ یعنی از دید وهابیان مرتکب نوعی شرک شده است؛ چنان‌که زائران خانه‌ی خدا با این مسئله آشنا هستند. وهابیان با زور و تهدید، زائران حرم مطهر رسول

خدا ﷺ را حتی از نزدیک شدن به قبر حضرت و دست زدن به ضریح مطهر ممانعت می کنند؛ چراکه این اعمال را شرک می دانند. آنها خود را پیرو صحابه می دانند و چنین می کنند! در حالی که حقیقت تاریخ گواهی می دهد که اصحاب پیامبر گرامی اسلام ﷺ به این گونه اعمال مبادرت می ورزیدند. عمل ابویوب بهترین شاهد بر این مدعاست. ابو ایوب انصاری می گوید: «من به نزد پیامبر ﷺ آمده ام نه به نزد سنگ»، سخن او بهترین دلیل بر اعتقاد آنها (صحابه) است، که رسول خدا ﷺ ایشان را می بیند و از رفت و آمد آنها آگاه است. در غیر این صورت سخن او معنایی نخواهد داشت.

رواج توسل و دشمنان آن

وخطب الحجاج بالكوفة فذكر الذين يزورون قبر رسول الله صلى الله عليه وآله بالمدينة، فقال: تبا لهم! إنما يطوفون بأعواد ورمة بالية! هلا طافوا بقصر أمير المؤمنين عبد الملك! ألا يعلمون أن خليفة المرء خير من رسوله!^۱

حجاج بن یوسف در مدینه خطاب به مردم از زائران قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله اشاره کرد و گفت: بدا به حال آنها، تنها اطراف چوب های و ریمان کهنه و فرسوده طواف میکنند! چرا به قصر امیر المؤمنین عبدالملک طواف نمیکنند! مگر نمیدانند که خلیفه شخص برتر از رسولش است.

این خبر میرساند که حجاج بی دین و خون آشام و ظالم تحمل دیدن احترام مردم نسبت رسول خدا صلی الله علیه وآله را ندارد و بر دروغ اسم این عمل را "طواف قبر" می گذارد و این حيله ای است که امروز وهابی

۱- الکامل فی اللغة والادب، ج ۱ ص ۵۸. شرح نهج البلاغه، ج ۱۵ ص ۲۴۲

ها با پیروی از حجاج، نام این عمل را قبر پرستی گذاشته و با پیروی از شیطان، مسلمین را متهم به شرک میکنند.

مطلب مهم دیگر در این دو خبر فوق، ریشه‌یابی این نوع تفکر است. می‌بینیم که بنی امیه در همان سال‌های نخستین اسلام، بذر این سنت شوم و شیطانی را کاشته‌اند؛ و این نشان آن است که انسان‌های متکبر و خودخواه، نمی‌توانند تداوم تکریم و توجه به ساحت مقدس رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعد از حیات دنیوی ایشان را تحمل کنند. این بخش از تاریخ، ریشه‌ی نهی و ممانعت از توسل و تبرک به قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله را به دست داده است؛ و می‌رساند که صحابه‌ی گرامی، همیشه به قبر شریف آن حضرت تبرک می‌جستند. این امثال مروان بن حکم و حجاج بودند که آنان را از این عمل باز می‌داشتند. دقت داشته باشیم که چرا امثال مروان و حجاج که نه دین سالم دارند و نه علم و معرفت، از توجه به رسول خدا صلی الله علیه و آله ناراحت می‌شوند؟ آیا به خاطر دلسوزی و آینده‌نگری امت اسلامی، مرتکب این اعمال شده‌اند؟ و یا به خاطر تکبر و خودخواهی؟ و به خاطر کینه و دشمنی با پیامبر (و خاندان ایشان)؟

به فرض هماهنگی با وهابیان و گفتن اینکه سند این حدیث ضعیف است، آیا نباید پرسید که چرا احمد بن حنبل که وهابیان مدعی پیروی از مذهب او هستند به شرک بودن این عمل پی نبرد؟ احمد بن حنبل در کتاب خود که به گمان شخص او دربرگیرنده‌ی تمامی اخبار صحیح است، حدیث ابو ایوب را آورده است و سخنی در نقض آن نیز نگفته است. آیا اسلام به مسلمانان اجازه تقلید از کسی که قادر به تفکیک شرک از توحید و شناسایی آنها نیست را داده است؟ آیا وهابیان با این عقاید خود، صحابه

و سلف را که خود را پیرو راه آنها می‌شمارند، دشنام نمی‌دهند و گمراه معرفی نمی‌کنند؟! وقتی صحابه و سلف، گمراه و مشرک باشند؛ چگونه شما خود را پیرو راه آنها می‌دانید؟

خواننده‌ی عزیز دقت داشته باشد که وهابیان به تکذیب و تضعیف تمام این اخبار و احادیثی که مخالف عقیده‌ی خود می‌بینند برمی‌آیند. مطلبی را که در بالا به آن اشاره کردیم، شامل همین مفهوم است. فرض کنیم که تمام این احادیث و اخبار، دروغ و ناصحیح باشند، وقتی لازمه‌ی این خبر دعوت به سوی شرک باشد، پس چگونه صحابه و سلف و علمایی که وهابیان خود را منسوب به آنها می‌دانند، آن را به عنوان یک خبر مطلوب اسلامی در کتاب‌های خود ذکر کرده‌اند؟ و بدون اشاره به شرک بودن یا حداقل بد بودن آن، به نقل و روایت آن مداومت می‌کنند؟ در برابر این حقایق چه می‌توان گفت؟ صحابه و سلف چگونه پاسدارانی برای دین بودند که نتوانستند (مطابق عقاید وهابیان) توحید که اصل و اساس دین است را بشناسند؟ و توحید را از شرک تمییز دهند؟

ام المؤمنین، عایشه، مردم را به پناه بردن به قبر پیامبر فرا می‌خواند

أوس بن عبدالله می‌گوید:

قحط أهل المدينة، قحطاً شديداً. فشكوا إلى عائشة، فقالت:
انظروا إلى قبر النبي ﷺ فاجعلوا منه كوا إلى السماء حتى لا
يكون بينه وبين السماء سقف. قال: ففعلوا، فمطرنا مطراً حتى

نبت العشب و سمنت الإبل حتی تفتت من الشحم فسمي عام الفتق.^۱

قحطی و خشکسالی شدیدی اهل مدینه را فراگرفت. مردم به عایشه شکایت کردند. عایشه به آنها گفت: به قبر رسول خدا ﷺ بنگرید، از قبر آن حضرت روزنه‌ای به سوی آسمان قرار دهید تا اینکه بین قبر و آسمان هیچ مانعی نباشد. مردم این کار را انجام دادند و آنقدر باران بارید که علف‌ها روییدند و شتران فربه شدند.

چنان که ملاحظه می‌کنید، امّ المؤمنین عایشه برای نجات از این قحطی، مردم را امر می‌کند که به قبر رسول خدا ﷺ پناه ببرند. این حدیث نیز به صراحت گواهی می‌دهد که اصحاب پیامبر ﷺ توسل به آن حضرت را امری جایز و مطلوب می‌دانستند؛ بدین جهت است که وهابیان می‌کوشند تا این حدیث را نیز تضعیف نمایند.

توجه داشته باشیم که البانی برای بی‌اعتبار کردن حدیث، عمرو بن مالک را که از راویان آن است، ضعیف خوانده است؛ در حالی که خود او در کتاب «سلسله احادیث صحیحه» وی را ثقه معرفی کرده است.^۱ قابل ذکر است که ذهبی و ابن حبان نیز او را ثقه خوانده‌اند.^۲ ببینید تعصب و پیروی از هوای شیطانی، انسان را چگونه به بازی می‌گیرد که به سادگی به این امانت‌های اسلامی خیانت کند! اسلام خیانت‌های مانند این را فراوان

۱ - سنن دارمی، ج ۱، ص ۶۵، ح ۹۲؛ غریب الحدیث ابراهیم بن اسحاق، ج ۳، ص ۹۴۶؛ الوفا باحوال المصطفی ابن جوزی، ص ۸۱۷، ح ۱۵۴۳ و سند این خبر صحیح است.

۱ - صحیح البانی، ج ۵، ص ۶۰۸.

۲ - میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۳۴۲، شرح ۶۴۳۶ و یا ۶۴۴۲ (در بعضی چاپ‌ها)؛ الثقات، ج ۷، ص ۲۶۶.

به خود دیده است. ما تنها برای آشنایی مردم با این حقایق، به ذکر مشتی نمونه‌ی خروار بسنده می‌کنیم و غفران الهی را برای آنها خواهانیم.

اشکال دیگر البانی بر این حدیث، خیلی جالب است. او می‌گوید: «این سخن از عایشه است و نه برگرفته از قول پیامبر. به فرض درستی این سخن، حدیث حجت نیست؛ زیرا احتمال دارد که نظر اجتهادی عایشه باشد؛ از آن نظراتی که گاه در آن خطا می‌کند، گاهی صواب؛ و ما ملزم به عمل کردن به اجتهاد و نظر آنها نیستیم.»^۱

آری؛ سخن و تناقضی که البانی بر زبان رانده، بسیار جالب است. قبلاً نیز دو مطلب متناقض از ابن تیمیه در مورد صحابه و بعد متهم کردن عثمان بن حنیف را ملاحظه کردید. وهابیان در بحث جایز نبودن توسل بر مرده، تنها بر این تکیه دارند که عمر بن خطاب به عباس، و معاویه به یزید بن اسود متوسل شد نه به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ به این خاطر می‌گویند: صحابه این کار را نکرده‌اند. پس هر جا عمل صحابه به نفع آنها بود حجت است؛ و در غیر این صورت اجتهاد و فهم خطا محسوب می‌شود. وهابیان می‌گویند: صحابه این کار را نکرده‌اند؛ در مقام پاسخ باید گفت:

اولاً: مطابق اخباری که با بخشی از آن آشنا شدیم، بسیاری از صحابه و سلف و علما به این عمل مبادرت ورزیده‌اند.

ثانیاً: به فرض اینکه کسی آنرا انجام نداده باشد، باید گفت که بدیهی و مقبول همگان است که ترک یک عمل، نشانه جایز نبودن آن عمل نیست. همه‌ی احادیث و اخبار، دروغ بودن گفتار آنها را تأیید می‌کند. البانی،

۱ - التوسل انواعه و احکامه البانی، ص ۱۴۱.

عمل عایشه را اجتهادی خطا می‌داند؛ اما اگر این اجتهاد به طوری دیگر و مطابق با هوای نفس او و دیگر وهابیان بود، بهترین دلیل شرعی محسوب می‌شد؛ ولی اکنون که این اجتهاد با تمایلات آنها همخوانی ندارد، اجتهاد و خطای شخصی نامیده می‌شود.

پناه بردن اهل مدینه به قبر پیامبر صلی الله علیه وآله

مسعودی می‌نویسد:

وفي سنة ثلاث وخمسين هلك زياد بن أبيه بالكوفة في شهر رمضان، وكان يكنى أبا المغيرة، وقد كان كتب إلى معاوية أنه قد ضبط العراق بيمينه، وشماله فارغة، فجمع له الحجاز مع العراقين، واتصلت ولايته بأهل المدينة، فاجتمع الصغير والكبير بمسجد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، وضجوا إلى الله، ولاذوا بقبر النبي صلى الله عليه وسلم، ثلاثة أيام، لعلمهم بما هو عليه من الظلم والعسف، فخرجت في كفه بئرة ثم حكها ثم سرت واسودت فصارت آكلة سوداء، فهلك بذلك وهو ابن خمس وخمسين سنة، ... ودُفن بالثوية من أرض الكوفة.^۱

سال ۵۳ هـ زیاد بن ابیه هلاک شد... (علت هلاکتش این بود که) او به معاویه نوشت: عراق را به دست راستم گرفتم ولی دست چپم خالی است. معاویه به او ولایت حجاز را نیز داد و چون این خبر به مردم مدینه رسید کوچک و بزرگ آنها همه در مسجد پیامبر ﷺ جمع شدند و به سوی خداوند ضجه زدند و سه روز به قبر رسول خدا پناه بردند زیرا از ظلم و

۱- مروج الذهب، ج ۱ ص ۳۵۹ باب: البيعة ليزيد.

ستمگری زیاد آگاه بودند. و زیاد قبل از این که به سمت مدینه حرکت کند دچار مریضی شدیدی شد و به هلاکت رسید.

بنابر این خبر صحابه و تابعین جهت نجات از ظلم زیاد بن ابیه به قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله پناه بردند زیرا وهابی ها در آن زمان نبودند تا آنها را با دین آشنا کنند و بفهمانند که چنین عملی شرک است! پس چگونه وهابی ها با این حال خویش را پیرو سلف می نامند؟ سلفی که بنابر عقیده آنها مشرک بوده اند!

پیامبر ﷺ و دعوت بلال برای زیارت خود

إِنَّ بِلَالَ رَأَى فِي مَنَامِهِ النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ يَقُولُ لَهُ: مَا هَذِهِ الْجَفْوَةُ يَا بِلَالُ، أَمَا إِنَّ لَكَ أَنْ تَزُورَنِي يَا بِلَالُ؟ فَاتَّبَعَهُ حَزِينًا، وَجَلًّا خَائِفًا، فَرَكِبَ رَاحِلَتَهُ وَقَصَدَ الْمَدِينَةَ. فَاتَى قَبْرَ النَّبِيِّ ﷺ فَجَعَلَ يَبْكِي عِنْدَهُ، وَيَمْرُغُ وَجْهَهُ عَلَيْهِ، وَاقْبَلَ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ (عَلَيْهِ السَّلَام). فَجَعَلَ يَضُمُّهُمَا وَيَقْبَلُهُمَا. فَقَالَ لَهُ يَا بِلَالُ: نَشْتَهِي نَسْمِعَ أذَانِكَ الَّذِي كُنْتَ تُؤذِّنُ بِهِ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي السَّحَرِ، فَفَعَلَ. فَعَلَا سَطْحَ الْمَسْجِدِ، فَوَقَفَ مَوْقِفَهُ الَّذِي كَانَ يَقِفُ فِيهِ، فَلَمَّا أَنْ قَالَ: «اللَّهُ أَكْبَرُ - اللَّهُ أَكْبَرُ» ارْتَجَّتِ الْمَدِينَةُ، فَلَمَّا أَنْ قَالَ: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» از دادت رجّتهما، فلما أن قال: «أشهد أنّ محمداً رسول

الله» خرجت العواتق من خدورهن فقالوا: أبعث رسول الله ﷺ؟!
فما رئي يوم أكثر باكياً ولا باكياً بعد رسول الله من ذلك اليوم.^۱

بلال رسول خدا ﷺ را در خواب دید. پیامبر به او فرمودند: بلال! این چه جفایی است که می‌کنی؟ آیا وقت آن نشده که مرا زیارت کنی؟ بلال با حزن و دلهره از خواب برخاست. بر مرکب خود سوار شده و راه مدینه را در پیش گرفت. به نزد قبر آن حضرت آمده، در حالی که سر و صورت خود را به قبر می‌مالید، شروع به گریستن کرد. در همان حال، امام حسن و امام حسین علیهما السلام وارد شدند، بلال آنها را در آغوش گرفت و شروع به بوسیدن آنها کرد. آنها گفتند: بلال! دل ما می‌خواهد آن اذانی را که صبح‌ها برای رسول خدا ﷺ می‌گفتی، بشنویم. بلال خواهش آنها را پذیرفت. به پشت بام مسجد رفت و در همان جایی که در زمان حیات پیامبر ﷺ برای گفتن اذان می‌ایستاد، توقف کرد و گفت: الله اکبر، الله اکبر، سروصدا مدینه را فراگرفت. وقتی گفت: اشهد ان لا اله الا الله، سروصدا بیشتر شد. وقتی گفت: اشهد ان محمداً رسول الله ﷺ زنان آزاد شده از مخفیگاه‌های خود بیرون آمدند؛ مردم می‌گفتند مگر رسول خدا ﷺ مبعوث شده است؟ گویند: بعد از رسول خدا ﷺ هیچ روزی مثل آن روز دیده نشده که زن و مرد بسیار گریسته باشند.

اما چنان که اشاره شد، امروزه وهابیان مالیدن سر و صورت بر قبر و حتی لمس آن را نوعی شرک دانسته و از انجام آن ممانعت می‌کنند. با رجوع به این اخبار می‌بینید که تبرک و توسل به رسول خدا ﷺ در نزد

۱ - اسد الغابة، ج ۱، ص ۲۰۸؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۷، ص ۱۳۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۳۵۸؛ شفاء السقام، ص ۳۹؛ وفاء الوفا، ج ۲، ص ۴۰۸؛ ص ۴۴۳؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۲، ص ۳۵۹؛ نیل الاوطار ج ۵، ص ۱۸۰؛ سبکی، سمهودی و صالح شامی هر دو سند این حدیث را صحیح گفته‌اند.

صحابه، امری عادی بوده است. اما وهابیان به رهبری ابن تیمیه، دهها سخن برخلاف اصول مسلم اسلام بر زبان رانده و بسیاری از مسلمات اسلام را نیز انکار کرده‌اند؛ در امر توسل نیز میان امت اسلامی اختلاف ایجاد کرده‌اند. ولی تاکنون هیچ دلیل قابل ذکر و ارزشمندی بر گفتار خود ارائه نکرده‌اند. در باب ادله‌ی قرآنی، تنها به آیاتی استدلال می‌کنند که در حقیقت، مشابه استدلال قرآنی خوارج در تکفیر مسلمانان است که در آینده به آن اشاره خواهیم کرد.

مطلب مهم خبر بلال، صدور جواز «شدّ رحال» برای زیارت قبر است؛ دستور از جانب شخص رسول خداست. وهابیان، شدّ رحال را حرام و معصیت می‌دانند. ما در آخر کتاب به آن نیز اشاره خواهیم نمود. از آنجایی که اهل سنت عمل صحابه را حجّت می‌دانند، جواز تبرک به قبر نیز از این خبر استفاده می‌شود.

توسل رسول خدا ﷺ به پیامبران

انس بن مالک می‌گوید:

لما ماتت فاطمة بنت أسد، أم علي بن أبي طالب، دخل عليها رسول الله ﷺ فجلس عند رأسها، فقال: رحمك الله يا أمي، كنت أمي بعد أمي، تجوعين و تشبعيني و تعرين و تكسيني و تمنعيني نفسك طيبا و تطعميني، تريدن بذلك وجه الله والدار الآخرة. ثم أمر أن تغسل ثلاثا، فلما بلغ الماء الذي فيه الكافور سكب رسول الله ﷺ بيده، ثم خلع رسول الله ﷺ قميصه، فألبسها إياه و كنفها ببرد فوقه، ثم دعا رسول الله ﷺ أسامة بن زيد و أبا أيوب

الأنصاري و عمر بن الخطاب و غلاما أسود يحفرون، فحفروا قبرها، فلما بلغوا اللحد، حفره رسول الله ﷺ بيده، و أخرج ترابه بيده، فلما فرغ دخل رسول الله ﷺ فاضطجع فيه. ثم قال: الله الذي يحي و يميت و هو حي لا يموت، اغفر لأمي فاطمة بنت أسد، ولقنها حجتها، و وسع عليها مدخلها بحق نبيك و الأنبياء الذين من قبلي، فإنك أرحم الراحمين! و كبر عليها أربعا و أدخلوها اللحد هو و العباس و أبوبكر.^۱

زمانی که فاطمه بنت اسد، مادر امام علی بن ابی طالب علیه السلام از دنیا رفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله بر او داخل شد و در نزدیکی سر او نشست، فرمودند: مادر! خدا تو را رحمت کند! تو بعد از مادرم، مادرم بودی؛ خود گرسنه می ماندی ولی مرا سیر می کردی؛ خود لباسی بر تن نداشتی، در حالی که مرا می پوشاندی؛ و نفس خود را از چیزهای خوب منع می کردی، و مرا طعام می دادی؛ و این عمل را فقط برای رضایت خداوند و آبادی خانه ی آخرت انجام می دادی. سپس دستور داد که او را سه بار غسل بدهند؛ وقتی که به آبی که در آن کافور بود رسیدند، آن را پیامبر صلی الله علیه و آله با دستان مبارک خود ریختند. سپس پیراهن خود را کشیده به او پوشاندند؛ و با بُرد از بالای پیراهن کفن کردند. سپس از اسامه، ابو ایوب، عمر و دو پسر اسود خواستند تا قبری برای او حفر کنند. آنها قبر او را حفر کردند؛ هنگامی که به لحد رسیدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله آنجا را با دستان خود کنده و خاکش را بیرون می -

۱ - المعجم الكبير، ج ۲۴، ص ۳۵۱، ح ۸۷۱؛ المعجم الاوسط، ج ۱، ص ۶۸، ح ۱۸۹؛ حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۲۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۵۷ و سند این خیر صحیح است.

ریخت. وقتی قبر آماده شد، پیامبر داخل آن خوابیده و فرمودند: خداست که زنده می کند، و می میراند، و او زنده است و نخواهد مرد. (خدایا!) به حق پیامبرت و پیامبرانی که قبل از او بودند، مادرم فاطمه دختر اسد را بیامرزا! و حاجتش را برایش تلقین فرما. که تو مهربان ترین مهربانان هستی! سپس برای او نماز خواند و چهار تکبیر گفت. شخص پیامبر و عباس و ابوبکر او را داخل قبر گذاشتند.

سید احمد زینی دحلان می گوید: «ابن ابی شیبه این حدیث را از جابر نقل کرده است. ابن عبدالبر نیز از ابن عباس و ابو نعیم از انس این حدیث را روایت کرده اند و سیوطی در «جامع الکبیر» آن را آورده است.»^۱

ابو سعید خدری این چنین روایت می کند:

قال رسول الله ﷺ: من خرج من بيته إلى الصلاة، فقال: اللهم إني أسألك بحق السائلين عليك، وأسألك بحق ممشي هذا، فإني لم أخرج أشرا ولا بطرا ولا رياء ولا سمعة وخرجت اتقاء سخطك وابتغاء مرضاتك، فأسألك أن تعيذني من النار وأن تغفر لي ذنوبي، إنه لا يغفر الذنوب إلا أنت. أقبل الله عليه بوجهه واستغفر له سبعون ألف ملك حتى يخلو من صلاته.^۱

۱ - الدرر السنیه فی رد علی الوهاییه، ص ۸

۱ - مصنف ابن ابی شیبه، ج ۶، ص ۲۵، ح ۲۹۲۰۲؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۲۱، ح ۱۱۱۷۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۵۲، ح ۷۷۸؛ مسند ابن جعد، ج ۱، ص ۲۹۹، ح ۲۰۳۱؛ التوحید ابن خزیمه، ص ۱۷، ص ۱۸؛ کتاب الدعاء، ص ۱۴۹؛ المغنی، ج ۱، ص ۲۷۱؛ دعوات الکبیر بیهقی، ص ۴۷؛ الترغیب و الترهیب؛ دمیاطی، منذری و عراقی سند این حدیث را صحیح گفته اند.

رسول خدا ﷺ فرمودند: هر که از خانه‌اش برای نماز خارج شود، و بگوید: خدایا! به حق سؤال کنندگان از تو، و به حق محل قدم‌هایی که به سوی تو برمی‌دارم، تو را می‌خوانم. من از روی نافرمانی و برای خوش‌گذرانی و یا ریا و یا نشان دادن نیک‌کرداری‌ام، از خانه خارج نشدم. برای پرهیز از خشم تو، و کسب رضایت خارج شدم. از تو می‌خواهم که مرا از آتش نگاه‌داری و گناهانم را ببامری. همانا، تنها تو آمرزنده گناهان هستی. پس خداوند دعای او را مستجاب می‌گرداند و هفتاد هزار فرشته برای او طلب آمرزش می‌کنند تا اینکه از نماز فارغ شود.

عبدالله بن محمد شافعی بعد از نقل این حدیث و اشاره به حسن دانستن سند آن توسط محدثانی مثل ابن حجر و دیگران، می‌گوید: «بعد از حسن دانستن حفاظ، به تضعیف البانی هیچ توجهی نمی‌شود؛ زیرا البانی دارای شرایط حفظ نیست؛ بلکه فاصله او از درجه‌ی حفظ مانند فاصله‌ی زمین از آسمان است. گاهی خود او در نوشته‌های خود به اینکه او به درجه‌ی حفظ نرسیده، اعتراف کرده است...»^۱ ابن تیمیه نیز حدیث را روایت کرده است.^۲

بعد از مطالعه این حدیث و احادیث دیگر، سزاوار است که سخنان ابن تیمیه را دوباره مرور کرده و به افشای دروغ‌های او بپردازیم. زرنندی از امام صادق علیه السلام و آن حضرت از پدران خود و ایشان از رسول خدا ﷺ روایت می‌کند که فرمودند:

۱ - المقالات السنیه فی کشف ضلالات احمد ابن تیمیه، ص ۲۲۱.

۲ - زیارة القبور، ج ۱، ص ۳۸؛ اقتضاء الصراط، ج ۱، ص ۴۰۸.

إذا هالك امر، فقل: اللهم صلي على محمد و آل محمد. اللهم
 إني أسألك بحق محمد و آل محمد ﷺ أن تكفني شر ما أخاف
 و أحذر فانك تكفي ذلك الأمر.^۱

هرگاه کار برای ت سخت شد، بگو: خدایا! بر محمد و آل محمد درود
 فرست! خدایا! همانا به حق محمد و آل محمد ﷺ از تو می‌خواهم که مرا از
 شر آنچه که از آن می‌ترسم و حذر می‌کنم، کفایت فرمایی! همانا از آن امر
 کفایت خواهی شد.

بیهقی در حق محمد بن اسماعیل می‌گوید: «این کار با عنایت سید و
 مولایم، پدر، علامه، عزت اسلام، محمد بن اسماعیل انجام گرفت. خداوند
 به حق محمد و آل محمد ﷺ او را حفظ و حمایت کند؛ و به خیر دنیا و
 آخرت برساند.»^۲

قرطبی در تفسیر خود می‌گوید:

حشرنا الله فی زمرته و لا حاد بنا عن طریقته و ملتة، بحق محمد و
 آله ﷺ.^۱

خداوند ما را با پیامبر محشور فرماید! و در پیمودن راه او مستدام بدارد! به حق
 محمد و آل محمد ﷺ.

با وجود این همه روایات و عمل فراوان بزرگان، ابن تیمیه به طور
 مکرر، در کتاب‌های خود بر سخن و عقیده‌ی خود تأکید کرده است. او

۱ - نظم در السمطين زرندي، ص ۵۰، ص ۱۵۴.

۲ - سنن كبرى بيهقى، ج ۸، ص ۳۴۶.

۱ - تفسير قرطبي، ج ۸، ص ۲۴۰.

حتی گفته است: «که طبق اجماع علما، خواندن خدا به حق کسی یا چیزی، جایز نیست. و کسی از بزرگان مرتکب آن نشده است.» ما به خاطر طولانی نشدن بحث از ذکر دروغ‌های بسیار او خودداری می‌کنیم. چراکه برای شناخت ابن تیمیه و دروغ‌گویی او، برای انسان‌های منصف همین اندازه کفایت می‌کند.

توسل بزرگان اهل سنت و جواز توسل از زبان آنها

توسل مالک و شافعی و احمد

منصور دوانقی، خلیفه‌ی زمان مالک بن انس، به بحث و گفت و گو با مالک پرداخت، که به شرح زیر است:

عن ابن حمید قال ناظرا أبو جعفر أمير المؤمنين مالكا في مسجد رسول الله ﷺ فقال له مالك: يا أمير المؤمنين! لا ترفع صوتك في هذا المسجد! فإن الله تعالى أدب قوما فقال: ﴿لا ترفعوا أصواتكم فوق صوت النبي﴾ الآية، و مدح قوما فقال: ﴿إن الذين يغضون أصواتهم عند رسول الله﴾ الآية، و ذم قوما فقال: ﴿إن الذين ينادونك﴾ الآية. و إن حرمة ميتا كحرمة حيا. فاستكان لها أبو جعفر و قال: يا أبا عبد الله! أستقبل القبلة و أدعو أم أستقبل رسول الله ﷺ؟ فقال: و لم تصرف وجهك عنه، و هو وسيلتك و وسيلة أبيك آدم ﷺ إلى الله تعالى يوم القيامة؟ بل استقبله و

استشفع به فيشفعه الله قال الله تعالى: ﴿ولو أنهم إذ ظلوا أنفسهم
و...﴾ الآية.^۱

مالک گفت: ای منصور! صدایت را در این مسجد بلند مکن! زیرا خداوند افرادی را ادب کرده و فرموده: «صدایتان را از صدای پیامبر بلندتر نکنید.» و افرادی را نیز ستایش کرده، آنجا که فرموده است: «کسانی که صدای خود را نزد رسول خدا کوتاه می کنند، همان کسانی هستند که خداوند دل های آنها را برای تقوا خالص نموده، و برای آنان آمرزش و پاداش عظیمی است.»^۲ افرادی را هم مذمت کرده است، آنجا که می فرماید: «کسانی که تو را از پشت حجره ها بلند صدا می زنند، بیشترشان نمی فهمند» احترام به پیامبر ﷺ در حال وفات همانند احترام به ایشان در هنگام حیات است. منصور پس از این سخنان مالک سؤال کرده: آیا رو به قبله دعا کنم یا می توانم رو به قبر پیامبر ایستاده، دعا کنم؟ مالک گفت: چرا از قبر پیامبر ﷺ روگردانی؟! مگر نه آن است که پیامبر وسیله ی تو و پدرت آدم بوده و هست، تا روز قیامت. بلکه رو به قبر ایستاده، و طلب شفاعت کن. شاید در حق تو شفاعت کند. خداوند در قرآن می فرماید: « و اگر این مردم هنگامی که به خود ستم می کردند (و فرمان های خدا را زیر پا می گذاردند)، به نزد تو می آمدند، و از خدا طلب آمرزش می کردند، و پیامبر هم برای آنها استغفار می کرد، خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند.»

۱ - نساء / ۶۴.

۲ - حجرات / ۲ و ۳.

ابن حجر در «الجواهر المنظم»، در مورد این خبر می‌گوید: «این خبر از مالک با سند صحیحی که ابدأً جای طعن در آن نیست، نقل شده است. این سخن مالک، امام مذهب مالکی‌ها است. و بیان او در مورد جواز توسل و اینکه آیه‌ی شریفه‌ی «و اگر این مردم هنگامی که به خود ستم می‌کردند...» شامل حیات و بعد از حیات می‌شود، آشکار است. با این‌همه، ابن تیمیه مدعی است که توسل به پیامبر ﷺ غیر شرعی است و عالمان، توسل به پیامبر بعد از وفات ایشان را، دوست نمی‌دارند. او به گمان خود پرهیزگار است و از بدعت خویشتن‌دار، ولی گویا نسبت جسم دادن به خداوند، تکفیر مسلمانان و مشرک دانستن آنها، لزومی به پرهیز و تقوا ندارد! پیروان مذهب مالک و علمای دیگر، سند داستان را صحیح گفته‌اند، ولی ابن تیمیه و البانی می‌گویند: این خبری باطل و دروغ است که به مالک نسبت داده شده است.»^۱ مالک متوفای سال ۱۷۹ هجری است.

آری، کسانی که این همه احادیث رسول خدا ﷺ را انکار می‌کنند، تکذیب خبر مالک برای آنها امری ساده خواهد بود. باید به خاطر داشته باشیم که افرادی بزرگ‌تر و برتر از مالک، مثل محمد بن منکدر، ابن مبارک، ابن عیینه و دیگران، توسل و استغاثه را جایز دانسته‌اند.

امام شافعی، با ابیات زیر اهل بیت علیهم‌السلام رسول خدا ﷺ را وسیله‌ی خود نزد پروردگار متعال معرفی کرده:

آل النبي ذریعتی و هم إليه وسیلتی
أرجو بهم أعطي غدا بیدي الیمن صحیفتی.^۱

۱ - احکام الجنائز، ص ۱۹۸.

۱ - مناقب شافعی، بیهقی، ج ۲، ص ۶۹؛ الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۲۵۲.

خاندان پیامبر شفیع من هستند؛ و آنها وسیله‌ی من به سوی خدا هستند. امیدوارم که خداوند فردا (در قیامت)، به وسیله‌ی آنها نامه‌ی عملم را به دست راستم بدهد.

علی بن میمون می‌گوید:

سمعت الشافعي يقول: اني لأتبرك بأبي حنيفة و أجيئ الي قبره في كل يوم، یعنی زائرا فاذا عرضت لي حاجة صليت ركعتين و جئت الي قبره و سألت الله تعالى عنده فما تبعن عني حتى تقضي.^۱

از امام شافعی شنیدم که می‌گفت: من به قبر ابوحنیفه تبرک می‌جویم، هر روز برای زیارت کنار قبرش می‌روم. و هرگاه حاجتی برایم پیش آید، دو رکعت نماز می‌خوانم؛ و کنار قبر او از خدا می‌خواهم که حاجتم را برآورد؛ طولی نمی‌کشد که حاجتم برآورده می‌شود.

البانی می‌گوید: این توسل شافعی را کوثری در "المقالات" ص ۳۸۱ ذکر کرده و سندش را صحیح دانسته است.^۲

ابن حجر می‌گوید:

و قال ابن حجر في الخيرات الحسان في مناقب الإمام أبي حنيفة في الفصل الخامس والعشرين: إن الإمام الشافعي أيام كان هو ببغداد، كان يتوسل بالامام أبي حنيفة و يجيئ إلى ضريحه يزور فيسلم عليه ثم يتوسل إلى الله تعالى به في قضاء حاجاته، وقال: قد ثبت أن الإمام أحمد توسل بالامام الشافعي حتى تعجب ابنه عبدالله بن الإمام

۱ - تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۳۵؛ مناقب ابوحنیفه، ج ۲، ص ۸۲؛ مفتاح السعادة، ج ۲، ص ۱۱۲؛ صلح الاخوان، ص ۸۳.

۲ - ضعیفه البانی ج ۱ ص ۹۹ ذیل حدیث ۲۲.

أحمد فقال له أبوه: إن الشافعي كالشمس للناس وكالعافية للبدن. ولما بلغ الإمام الشافعي: أن أهل المغرب يتوسلون بالامام مالك لم ينكر عليهم.^۱

ابن حجر، در «خیرات الحسان» در مناقب ابوحنیفه می‌گوید: هنگامی که امام شافعی در بغداد بود، به امام ابوحنیفه متوسل می‌شد. به کنار قبر او رفته و زیارتش می‌کرد؛ و برای برآورده شدن حاجت خود، او را بین خود و خدا وسیله قرار می‌داد؛ و به او متوسل می‌شد. امام احمد به صورتی به امام شافعی متوسل می‌شده است که فرزندش، عبدالله، تعجب کرده؛ و به پدر خود اعتراض می‌کرده است: احمد بن حنبل به او گفته: شافعی برای مردم خورشید و برای بدن عافیت است. هنگامی که به شافعی خبر دادند که اهل مغرب به امام مالک متوسل می‌شوند، او این عمل را انکار نمود.

احمد بن حنبل در منسک مروزی می‌گوید:

وسئل الله حاجتك متوسلا اليه بنبيه ﷺ تقض من الله.^۲

حاجت خود را به وسیله‌ی پیامبر از خدا بخواه! حاجتت برآورده می‌شود. همان‌طور که قبلاً اشاره کرده‌ایم، البانی نیز در کتاب «توسل» خود اعتراف کرده است که احمد بن حنبل توسل به رسول خدا ﷺ را جایز می‌دانسته است.^۱ اما جالب اینجاست که البانی دو صفحه بعد از روایت کردن چند مورد توسل به دعا، می‌گوید: جای بسی شگفتی است که اینها (کسانی که توسل را جایز می‌دانند) از این‌گونه

۱ - خیرات الحسان، ص ۹۴، ص ۲۵؛ زینی دحلان نیز این داستان را در کتاب‌های خلاصة الکلام ص ۲۵۲ و الدرر السنية اش نقل کرده است.

۲ - الرد علی الاخوانی ابن تیمیه، ص ۱۶۸؛ قاعدة جلیة فی التوسل و الوسيلة، ص ۹۸؛ مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۱۴۰.

۱ - التوسل انواعه و احکامه البانی، ص ۴۷.

توسل مشروع، که قرآن و سنت و امت اسلامی بر مشروعیت آن اجماع دارند؛ روگردانده‌اند. آنها به دعاها و توسلاتی که خود اختراع کرده‌اند عمل می‌کنند؛ در حالی که نه خدا آنرا تشریح کرده و نه پیامبر گرامی به آن عمل نموده است، و نه سلف - از سه قرن اول - برتری آن را نقل کرده‌اند.^۱

عجیب نیست که البانی به این شکل دروغ می‌گوید، ولی عجیب این است که در کتاب خود، به صدور جواز احمد بن حنبل به توسل بر رسول خدا ﷺ اعتراف می‌کند، ولی بعد از دو صفحه آن را فراموش کرده و می‌گوید: در سه قرن اول کسی از سلف آن را نقل نکرده‌است! حال آنکه احمد در قرن دوم و سوم در سال‌های ۱۶۴ الی ۲۲۱ زیسته و آن را نقل کرده است.

روزی حمزه بن قاسم هاشمی (که امام مسجدی بود) در منبر برای مردم طلب باران کرد و چنین گفت:

اللهم إنَّ عمر بن الخطاب استسقي بشيبة العباس، و سقي؛ و هو أبي، و أنا استسقي به. قال: فأخذ يحول رداءه فجاء المطر و هو على المنبر.^۱

خدایا! همانا، عمر بن خطاب به وسیله‌ی موی سفید عباس طلب باران نمود و باران داده شد؛ (عباس) پدرم است و من به وسیله‌ی خود او طلب باران می‌کنم! گفت: در حالی که بر منبر بود و جامه‌اش را تکان می‌داد، باران شروع به باریدن کرد

۱ - همان، ص ۵۰.

۱ - تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۱۷۸ شرح ۴۳۰۵ و این داستان را با دوسند صحیح نقل کرده است؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۳۷۴، ح ۱۹۵.

در شرح حال حمزه آمده است: امام قدوه، امام جامع المنصور، شیخ و ثقه و مشهور به صلاح بود. او متولد سال ۲۴۹ هجری بوده و این خبر از او ثابت می‌باشد.^۱

ابن حبان که یکی از بزرگ ترین علمای حدیث و رجال اهل سنت است، در شرح حال امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می نویسد:

علي بن موسي الرضا...، أبو الحسن، من سادات أهل البيت عليه السلام و عقلائهم و جلة الهاشميين و نبلائهم. يجب أن يعتبر حديثه ... و مات علي بن موسي الرضا عليه السلام بطوس من شربة سقاه إياها المأمون، فمات من ساعته و ذلك في يوم السبت آخر يوم سنة ثلاث و مائتين. و قبره مشهور، يزار بجانب قبر الرشيد. قد زرته مرارا كثيرة و ما حلت بي شدة في وقت مقامي بطوس، فزرت قبر علي بن موسي الرضا عليه السلام صلوات الله علي جده و عليه و دعوت الله إزالتها عني إلا أستجيب لي و زالت عني تلك الشدة و هذا شيء جربته مرارا فوجدته كذلك أماتنا الله علي محبة المصطفي و أهل بيته صلى الله عليه و عليهم أجمعين.^۱

علی بن موسی الرضا علیه السلام بر اثر زهری که مأمون (خلیفه‌ی وقت) به او داد، آخر روز شنبه سال ۲۰۳ هجری از دنیا رفت. قبر او مشهور و در کنار قبر هارون الرشید، زیارتگاه زائران است. من بسیار او را زیارت کردم؛ هرگاه در

۱ - سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۳۷۴، شرح ۱۹۵.

۱ - الثقات، ج ۸، ص ۴۵۶.

ایام اقامتم در طوس سختی و مشکلی برایم پیش می‌آمد، قبر علی بن موسی الرضا علیه السلام را که صلوات خدا بر جدش و بر او باد! را زیارت کردم. این چیزی است که من بارها آنرا تجربه کرده‌ام؛ و این طور دانستم. خداوند ما را با محبت پیامبر و اهل بیت او که صلوات خدا بر او و بر آنها باد! بمیراند!

در شرح حال ابن حبان آمده است: امام، علامه، حافظ و صاحب کتاب‌های مشهور بوده است. حاکم گفته: ابن حبان در فقه و لغت و حدیث و موعظه، ظرف علم بود. او متوفای سال ۳۵۴ هجری است.^۱

عبدالله بن غالب بصری در سال ۱۸۳ هجری در روز «ترویبه» کشته شده است. مردم خاک قبر او را همانند مشک روی لباس‌های خود می‌پاشیدند.^۲

در خبر دیگری چنین آمده است:

قال مالک و کان یوجد من قبره ریح المسک، فانطلقت فاخذت منه فی جرابی فلم ازل اشم منه ریح المسک.^۱

هنگامی که عبدالله بن غالب را درون قبر گذاشتند، از قبرش بوی مشک می‌آمد. مالک بن دینار می‌گوید: من از خاک قبر او برداشتم؛ و هر وقت آن را می‌بوییدم، بوی مشک می‌داد.

مالک بن دینار از بزرگانی است که در آینده شرح حال او را خواهیم آورد.

ابوعبدالله محاملی می‌گوید: «... در هیچ گرفتاری به «معروف کرخی» متوسل نشدم، مگر این که گرفتاریم برطرف شد.»^۲ ابن خلکان و شعرانی می‌گویند: «مردم بغداد به وسیله‌ی قبر معروف کرخی، طلب باران می‌کنند.»^۳

۱ - سیر اعلام النبلاء، ۱۶، ج ۱، ص ۹۲، شرح ۷۰.

۲ - حلیة الاولیاء، ج ۲، ص ۲۵۸؛ تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۳۱۰.

۱ - تاریخ صغیر بخاری، ج ۱، ص ۱۸۰، شرح حال ۸۴۲ و ۸۴۳.

امام شافعی می گوید:

قبر موسی کاظم علیه السلام التریاق المجرب یرید اجابة دعاء عنده.^۳

قبر (امام) کاظم علیه السلام تریاق^۴ آزموده‌ای است که در آن دعا پذیرفته خواهد بود.

حسن بن ابراهیم خللی می گوید: «هیچ مشکلی برای من پیش نیامد، مگر اینکه به زیارت قبر موسی بن جعفر علیه السلام رفته و به آن حضرت متوسل شدم؛ و مشکلم حل و حاجتم برآورده گشت.»^۵

ابن جوزی در مناقب احمد بن حنبل نقل می کند:

و حکى ابن جوزي في «مناقب أحمد» ص ۲۹۷ عن عبدالله بن موسي قال: خرجت و أنا و أبي في ليلة مظلمة نزور أحمد، فاشتدت الظلمة. فقال أبي: يا بني تعال حتى نتوسل إلى الله تعالى بهذا العبد الصالح حتى يضيئ لنا الطريق. فإني منذ ۳۰ سنة ما توسلت به إلا قضيت حاجتي، دعا أبي و أمنت على دعائه فأضأت السماء كأنها ليلة مقمرة حتى وصلنا إليه.^۱

عبدالله بن موسی گفت: من و پدرم در شبی تاریک به خاطر زیارت (قبر) احمد بن حنبل از خانه خارج شدیم؛ تاریکی خیلی شدید

۱ - تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۲۲۳؛ صفوة الصفوة، ج ۲، ص ۳۲۴، به همین معنی.

۲ - وفيات الاعيان، ج ۵، ص ۲۳۲، شرح ۷۲۹؛ طبقات کبریٰ شعرائی، ج ۱، ص ۶۱؛ الثقات، ج ۹، ص ۲۰۶، به همین مفهوم سخن گفته است.

۳ - الدرر السنية، ج ۴، ص ۶.

۴ - دهخدا، تریاق معرب تریاک است. معجون و یاد زهر؛ منطقه‌ای نزدیک هرات..

۵ - تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۲۰، ص ۱۳۳؛ المنتظم ج ۹، ص ۸۹.

۱ - مناقب احمد، ابن جوزی ص ۲۹۷.

بود، و پدرم گفت: به احترام این بنده‌ی صالح، از خدا بخواهیم که راه را برای ما روشن کند. من در طول ۳۰ سال هرگز به او متوسل نشده‌ام مگر اینکه حاجتم برآورده شده است.

نووی در آداب زیارت قبر رسول خدا ﷺ می‌گوید: «... سپس (زائر) به جای اول خود، مقابل حضرت برگشته، می‌ایستد و به ایشان متوسل می‌شود؛ و آن حضرت را به سوی خدا شفیع قرار می‌دهد...»^۱

نووی در کتاب‌های خود استغاثه به رسول خدا ﷺ را مستحب دانسته است. در گذشته اخباری در مورد توسل، از نووی ذکر کردیم.

در شرح حال نووی آمده است: امام، حافظ یگانه، یحیی بن شرف شافعی، صاحب کتاب‌های سودمند بسیاری است. او متوفای سال ۶۷۶ هجری است.^۱ و پرچم اولیا و شافعی مذهب است.

ابن قدامه - که شرح حال او را آوردیم - در مقدمه‌ی کتاب خود هنگام وصف علما می‌گوید:

و كان إمامنا أبو عبدالله أحمد بن محمد بن حنبل - رضي الله عنه - من أوفاهم فضيلة و اقربهم الى الله وسيلة...^۲

امام ما، باوفاترین علما از جهت فضیلت، و نزدیک‌ترین آنها به سوی خدا، از نظر وسیله قرار دادن است... به این خاطر ما مذهب او را اختیار نمودیم.

شربینی در آداب زیارت قبر رسول خدا ﷺ می‌گوید:

۱ - مجموع نووی، ج ۸، ص ۲۷۴؛ حاشیه الاضاح علی المناسک، ص ۳۰۷.

۱ - تذكرة الحفاظ، ج ۴، ص ۱۰۱۴، شرح ۱۱۶۲.

۲ - المغنی، ج ۱، ص ۳.

«سپس به جایگاه اول خود باز می‌گردد و رو به روی آن حضرت ایستاده، می‌گوید: خدایا! درود فرست بر سرورمان محمد ﷺ و خاندان سرورمان محمد ﷺ! سلام بر تو ای سرورم، ای رسول خدا! خداوند بر تو کتاب صادقی نازل کرد و در آن فرمود: «و اگر این مردم هنگامی که به خود ستم می‌کردند (و فرمان‌های خدا را زیر پا می‌گذارند)، به نزد تو می‌آمدند، و از خدا طلب آمرزش می‌کردند، و پیامبر هم برای آنها استغفار می‌کرد، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.» و همانا من به نزد تو آمده و برای آمرزش گناهانم تو را به سوی پروردگارم شفیع قرار می‌دهم. سپس این شعر را خواند: ای بهترین کسی که در بزرگ‌ترین جایگاه دفن شده‌ای! جانم فدای قبری که تو در آن ساکن هستی. عفت و جود و کرم در آن است. تو پیامبری هستی که به شفاعت او امید می‌رود.^۱

دمیاطی بعد از بیان آداب زیارت قبر ابوبکر و عمر می‌گوید:

سپس (زائر) بعد از زیارت شیخین، برای سلام دادن به فاطمه (س) به کنار قبر او می‌رود؛ و می‌گوید: ای دختر مصطفی، سلام بر تو! سلام بر تو، ای دختر رسول خدا! خداوند با بهترین نوع رضایت، از تو راضی شد. و بعد در پیشگاه رسول خدا ﷺ به فاطمه (سلام الله علیها) متوسل شو و او را وسیله قرار ده.^۱

دمیاطی شافعی مذهب و متوفای سال ۱۳۱۰ است.

رسول خدا ﷺ چگونگی خواندن خداوند را ضمن دعایی به اصحاب خود تعلیم دادند که از جمله این دعاست:

۱ - اعانة الطالبین، ج ۲، ص ۳۵۷.

۱ - همان.

اللهم إني أسألك بمعاهد العز من عرشك.^۱

خدایا! من از تو می‌خواهم به حق جایگاه عرشت.

قبیله‌ی دختر مخرمه، که از صحابه بوده، این‌طور دعا می‌کرده است و هیثمی، سند حدیث او را حسن گفته است. ابن مسعود این حدیث را از رسول خدا ﷺ روایت کرده است که شخص ایشان آن را این‌طور تعلیم دادند.

البانی می‌گوید: «ابو یوسف (شاگرد ابو حنیفه)، با استناد به این حدیث، خواندن خداوند به حق جایگاه عرشش را جایز دانسته است.»^۲ و از این خبر نیز می‌توان نادرستی نسبتی را که البانی و ابن تیمیه به ابو حنیفه و دو شاگرد او در مورد خواندن خداوند به حق مخلوق داده‌اند، ثابت نمود.

امام ابن‌الحاج محمد بن محمد قروانی مالکی، متوفای سال ۷۳۶ هجری است. او سخنان زیادی در آداب زیارت گفته است. از جمله اینکه می‌گوید:

هر کس توان رفتن به سوی قبور پیامبران را نداشته باشد، می‌تواند از دور به آنها سلام بفرستد؛ و نیازهای خود را از همانند: آمرزش گناهان، پوشش عیب‌ها و برآوردن حاجات را ذکر کند؛ آنها بزرگوار و کریم هستند؛ و هرگز کریمان سؤال کنندگان (درخواست کنندگان) از خود و متوسلین و پناه آورندگان به خود را محروم نخواهند نمود. این در مورد همه‌ی پیامبران صادق است. اما در مورد زیارت سید اولین و آخرین، پیامبر عزیز ما ﷺ آنچه که در مورد دیگر پیامبران گفتیم، و بلکه باید بسیار بیش از آن رعایت

۱ - المعجم الكبير، ج ۱۲، ص ۱۲۵، ح ۳ حلیة الاولیاء، ج ۸، ص ۱۵۹؛ الترغیب و الترہیب، ج ۱، ص ۲۷۴، ح ۱۰۲۱؛ مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۱۲۵؛ الدرایه ابن حجر، ج ۲، ص ۲۳۹، ح ۹۷۵.

۲ - توسل البانی، ص ۵۱، ص ۵۲.

شود؛ یعنی با ادب، احترام، خضوع و خشوع بیشتری باشد؛ زیرا رسول خدا ﷺ شفاعت کننده‌ای است که شفاعتش رد نمی‌شود. و کسی که رو به سوی او کند، و به بارگاه او فرود آید؛ از او کمک بگیرد و به او پناه ببرد؛ محروم نخواهد شد. ... و کسی که به او متوسل شود و یا کمک بخواهد؛ یا حاجت‌هایش را از او طلب کند، همان‌طور که تجربه نشان داده، محروم نخواهد شد. البته به شرطی که تمام آداب زیارت را رعایت کرده باشد. علمای ما (خدا رحمتشان کند!) گفته‌اند: شخص زائر باید توجه داشته باشد که در برابر رسول خدا ﷺ (همانند دوران حیات ایشان) قرار گرفته است؛ زیرا فرقی بین حیات و ممات ایشان وجود ندارد؛ یعنی، همان‌طور که در زمان حیات، پیروان خود را می‌دیدند و از احوال و نیت‌های آنها آگاه بوده‌اند، در زمان ممات نیز همان‌طور خواهد بود.

باز می‌گویید:

توسل به رسول خدا ﷺ عامل رها شدن از بارهای سنگین و ریزش گناهان و خطاهاست؛ زیرا برکت شفاعت آن حضرت و عظمت ایشان در پیشگاه خداوند چنان است که بعد از آن، برای گناه عظمی نمی‌ماند (او از این بزرگ‌تر است). به کسی که پیامبر را زیارت کرده، بشارت ده! و کسی که او را زیارت نکرده، باید به وسیله‌ی شفاعت او به خدا پناه ببرد. خدایا! ما را به احترامی که او در پیشگاه تو دارد، از شفاعت او محروم نفرما! و کسی که عقیده‌اش برخلاف این باشد، محروم است. آیا چنین کسی قول خدای متعال را نشنیده است که می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾؛ و اگر این مردم هنگامی که به خود ستم می‌کردند (و فرمان‌های خدا را زیر پا می‌گذارند)،

به نزد تو می آمدند، و از خدا طلب آمرزش می کردند، و پیامبر هم برای آنها استغفار می کرد، خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند.» پس کسی که در برابر او ایستاد و به خدا متوسل شد، خدا را توبه پذیر و مهربان خواهد یافت؛ خداوند پاک و منزّه از هر نوع خلف وعده ای است؛ او وعده داده است که توبه ی کسی را که در برابرش بایستد و طلب آمرزش کند؛ خواهد پذیرفت. این حقیقتی است که جز منکر دین و دشمن خدا و رسول گرامی او، کسی در درستی آن تردید نمی کند. از محرومیت از آن به خدا پناه می بریم.^۱

منظور از منکرین در سخنان او، حتماً ابن تیمیه است که در همان عصر می زیسته است و به این کارها دست زده است.

عمر رضا کحاله در شرح حال ابن حاج می گوید: «محمد بن محد، عالم مشارک در بعضی از علوم بوده است. او در فاس متولد شد و در همان جا به آموختن علم پرداخت... و از جمله تألیفات او می توان به «مدخل الشرع الشریف علی المذاهب الاربعه»^۱ اشاره کرد.»

یافعی از علمای بزرگ شافعی و متوفای سال ۷۶۸ هجری است. او درباره ی شیخ احمد بن علوان، متوفای سال ۷۵۰ هجری می گوید: «از کرامات این شخص این است که حتی فقهای که با او مخالف بودند، به هنگام سختی ها به قبر او متوسل می شدند؛ و از ترس سلطان به او پناه می بردند.»^۲

۱ - مدخل الشرع الشریف محمد بن محمد مالکی، ج ۱، ص ۲۵۷.

۱ - معجم المؤلفین، ج ۱۱، ص ۲۸۴.

۲ - مرآة الجنان، ج ۴، ص ۳۵۷.

سبکی نیز در کتاب «شفاء السقام» که ردیه‌ای بر عقاید ابن تیمیه است، بر جایز بودن توسل و خضوع و خشوع در کنار قبر آن حضرت تأکید کرده است. او به عنوان شاهد سخن خود، آیه‌ی ۶۴ سوره‌ی نساء: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ...﴾ را آورده است.^۱

کوثری، متوفای سال ۱۳۷۱ هجری و از فقهای حنبلی مذهب^۲، در تألیفش بر «السيف الصقيل» می‌گوید:

چگونه می‌توان به سبب زیارت و توسل، مسلمانان را به شرک متهم نمود! مسلمانانی را که در مورد رسول خدا ﷺ معتقدند که آن حضرت بنده و رسول خداست؛ و همه روزه، حدود ۲۰ مرتبه در نمازهای خود، بر این اعتقاد تأکید می‌کنند. عالمان، همیشه مردم را از بدعت در همه نوع آن منع کرده‌اند؛ و هنگام رجوع مردم به بدعت، آنها را از آن آگاه کرده و به سوی سنت راهنمایی کرده‌اند. اما تاکنون عالمی مردم را به سبب زیارت و توسل آنها متهم به شرک نکرده است... . نخستین کسی که مسلمانان را به خاطر توسل، متهم به شرک نمود، ابن تیمیه است...

کوثری باز می‌گوید:

ابن تیمیه سفر برای زیارت قبر پیامبر ﷺ را سفر معصیت دانسته و این فتوا را به امام ابوالوفاء بن عقیل نسبت داده است. (که او هرگز چنین سخنی نگفته است)؛ این در حالی است که ابن عقیل، زیارت و توسل به پیامبر را جایز دانسته و در کتابش «تذکره» بعد از بیان آداب و چگونگی زیارت، می‌گوید: خدایا، تو در قرآن به پیامبرت فرمودی: «و اگر این مردم هنگامی که به

۱ - شفاء السقام، ص ۸۹.

۲ - الاعلام زرکلی، ج ۶، ص ۱۲۹.

خود ستم می‌کردند (و فرمان‌های خدا را زیر پا می‌گذاشتند)، به نزد تو می‌آمدند، و از خدا طلب آمرزش می‌کردند، و پیامبر هم برای آنها استغفار می‌کرد، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند. « و اکنون من برای طلب عفو و بخشش به نزد پیامبر تو آمده‌ام. خداوند، آمرزش من را بر خود واجب گردان! همانند کسانی که در زمان آن حضرت به وسیله‌ی او طلب آمرزش می‌کردند، و تو آمرزش آنها را برای خود واجب قرار دادی. خدایا! من به وسیله‌ی پیامبرت، پیامبر رحمت، به تو روآورده‌ام. ای رسول خدا، من به وسیله‌ی شما به پروردگارم روآوردم، تا خدا گناهانم را ببامزد! خدایا، به حق پیامبر، از تو می‌خواهم که گناهانم را ببامزدی! ...^۱

در شرح حال ابن عقیل آمده است: امام؛ علامه بحر، شیخ حنبلی‌ها و یگانه در فن و امام عصر خود (شیخ برجسته زمان خود) بود و... او متولد سال ۴۳۱ هجری است.^۱

ابوبکر بن حسینی مصری، متوفای سال ۸۱۶ هجری، در کتاب «تحقیق النصره فی تاریخ دار الهجره» با شاهد قرار دادن آیه‌ی شریفه‌ی «و اگر این مردم هنگامی...»، توسل بر رسول خدا ﷺ را مشروع معرفی کرده و گفته است که این آیه دلالت بر این دارد که توسل به آن حضرت، بین حیات و ممات فرقی نخواهد داشت. و هر کسی که در محضر قبر آن حضرت، طلب آمرزش کند، حضرت برای وی طلب بخشش خواهند کرد.^۲

آلوسی، از علما و مفسرین اهل سنت، می‌گوید:

۱ - السیف الصقیل، ص ۱۷۹؛ می‌گوید: «بر تو باد، مراجعه به کتاب «تذکره» ابن عقیل حنبلی در کتابخانه ظاهریه دمشق تحت رقم ۸۷.»

۱ - سیر اعلام النبلاء، ج ۱۹، ص ۴۴۳، شرح ۲۵۹.

۲ - المواهب اللدنیة، به نقل از الغدیر، ج ۵.

أنا لا أرى بأساً في التوسل إلى الله تعالى بجاه النبي ﷺ عند الله تعالى حيا و ميتا...^۱

من هیچ مشکلی در توسل به سوی خداوند به جاه و مقام پیامبر گرامی ﷺ نمی‌بینم؛ چه در حال حیات و چه بعد از حیات... .

یکی از چیزهایی که وهابیان آن را دلیل تحریم توسل معرفی کرده‌اند، حدیثی است که عمر بن خطاب به عباس، عموی رسول خدا ﷺ متوسل شده است. آنها می‌گویند: اگر توسل به مرده جایز بود، عمر به رسول خدا ﷺ متوسل می‌شد نه به عباس. عبدالله بن محمد شافعی می‌گوید: به این وهابیان گفته می‌شود که: عمر و یا عباس، به شما گفته‌اند که این توسل به عباس، به خاطر این است که پیامبر مرده است؟! عمر و عباس، هیچ‌یک این سخن را نگفته و به آن اشاره‌ای هم نکرده‌اند!! باید به وهابیان گفت:

اولاً: این، تنها دروغ و افترای شما بر عمر و عباس است؛ تا به کمک آن تکفیر مسلمانانی که به پیامبر ﷺ متوسل می‌شوند، را تأیید کنید. ثانیاً: چنان که در کتاب‌های اصول آمده است، ترک فعلی بر حرام بودن آن فعل دلالت نمی‌کند. رسول خدا ﷺ بسیاری از کارهای مباح را ترک کرده‌اند؛ پس آیا ترک کردن ایشان، بر حرام بودن آن اعمال دلالت می‌کند؟ سید ما، عمر، با این عمل خود جواز توسل به دیگر صالحین که وجود بابرکتی دارند را بیان کرده است؛ لذا ابن حجر^۱ بعد از نقل این

۱ - رفع المنارة، ص ۳۶؛ جلاء العینین، ص ۲۷۲.

۱ - فتح الباری، در شرح صحیح بخاری، ج ۲، ص ۴۹۷.

داستان می‌گوید: از این داستان مستحب بودن توسل به اهل خیر و صلاح و اهل بیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ استفاده می‌شود.^۱

روشن‌ترین دلیل بر باطل بودن این دستاویز وهابیان، این است که ده‌ها روایت صحیح در کتاب‌های روایی وارد شده است؛ که بهترین شکل توسل را، توسل به اسماء الهی معرفی کرده است.^۲ پس اگر ترک یک عمل، دلیل بر عدم جواز آن باشد؛ باید گفت که بنا بر این عقیده، چون جناب خلیفه‌ی دوم، عمر بن خطاب، و معاویه که عمل آنها دستاویز وهابیان قرار گرفته است؛ در این مورد، از توسل به اسماء الهی روگردانده و به عباس و یزید متوسل شده‌اند؛ پس باید توسل به اسماء الهی را نیز نامشروع معرفی کنند!

قسطلانی می‌گوید: در منسک، علامه خلیل می‌گوید:

به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ توسل جوئید و از خدا بخواهید که به آبروی محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حاجاتمان را برآورده فرماید؛ و به برکت شفاعتش کوه‌های گناه فرو ریزد. بزرگی آن حضرت نزد خداوند چنان است که هیچ گناهی در برابر شفاعت او باقی نمی‌ماند. و هر کسی عقیده‌ای مخالف این داشته باشد، محرومی است که خدا بینایی او را از بین برده؛ و دلش را گمراه کرده است. آیا چنین شخصی قول خدا را که می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا...﴾ را نشنیده است؟ قسطلانی می‌گوید: شاید منظور علامه خلیل، طعن ابن تیمیه باشد.^۱

۱ - المقالات السنیه فی کشف ضلالات احمد بن تیمیه، ص ۲۲۹.

۲ - رسول خدا) فرمودند: « خدا را با اسم اعظم او خواندم؛ آن اسمی که اگر با آن خوانده شود، حاجت روا می‌فرماید. » و برخی احادیث دیگر؛ سنن ابن ماجه، ح ۳۸۵۷، ح ۸۵۸؛ سنن ابو داوود، ح ۱۴۹۳، ح ۱۴۹۴؛ سنن ترمذی، ح ۳۵۴۲، ح ۳۶۱۲؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۳۴۹ و دیگران؛ احادیث فراوان دیگری با همین مفهوم روایت شده است.

۱ - المواهب اللدنیة، ج ۸، ص ۳۱۷.

گروه زیادی از راویان حدیث و بزرگان اهل سنت به گونه‌ای گسترده و همه جانبه، در این مورد بحث کرده و گفته‌اند:

توسل بر پیامبرگرمی اسلام قبل از خلقت او، در مدت حیات، بعد از مرگ، در عالم قبر، در صحرای محشر و در بهشت جایز است. آنها توسل به رسول خدا ﷺ را به سه نوع تقسیم کرده‌اند که هر سه حالتی که ذکر خواهیم کرد، جایز می‌باشند. این حالات به شکل زیر است:

۱. طلب حاجت از خدا به وسیله‌ی آبرو یا به برکت وجود مبارک پیامبر ﷺ.

۲. توسل به آن حضرت به معنای طلب دعا.

۳. حاجت را از خود آن حضرت خواستن، به این معنا که پیامبر قادر باشد از خداوند بخواهد و شفاعت کند تا خواسته‌اش برآورده شود؛ همانند اینکه به آن حضرت بگوییم: از تو می‌خواهم که همنشین تو در بهشت باشم!

سبکی در «شفاء السقام» می‌گوید: «آثار و اخبار و روایات در این مورد زیاد است... . نامیدن آن به توسل یا استغاثه یا توجه و طلب شفاعت تفاوتی نخواهد داشت؛ زیرا همه‌ی آنها به یک معنی هستند.»^۱

حنبلی‌ها در کتاب‌های خود بر جواز توسل بر صالحین تأکید کرده‌اند. ابن مفلح می‌گوید: «توسل بر صالحین جایز است. و گفته شده که مستحب است.»^۲ ابن مفلح حنبلی در «الفروع» می‌گوید:

و يجوز التوسل بصالح و قيل يستحب. قال أحمد في منسكه الذي كتبه للمروزي، إنه يتوسل بالنبي ﷺ في دعائه، و جزم به في المستوعب و غيره.^۳

۱ - شفاء السقام، ص ۱۷۵.

۲ - الفروع، ج ۱، ص ۵۹۵؛ المقالات السنیه فی کشف ضلالات احمد بن تیمه، ص ۲۲۹.

توسل بر بندگان صالح جایز است، و بلکه گفته شده است که مستحب است.

احمد بن حنبل در منسک که برای مروزی نوشته شده، گفته است: من در

دعا، به پیامبر متوسل می شوم.»

مؤلف کتاب «الخلاف» که از علمای حنبلی بوده است؛ می گوید: «احمد

بن حنبل توسل بر پیامبر را مستحب دانسته است.»^۲

بهوتی حنبلی می گوید: «سامری و صاحب «تلخیص»، گفته اند: توسل

و طلب باران به وسیله علمای با تقوا، اشکالی ندارد. او در «المذهب»

می گوید: واسطه قرار دادن مرد صالح به سوی خداوند، جایز است. گفته

شده که مستحب است.^۱ شوکانی می گوید: پیامبران و صالحین به سوی

خداوند وسیله قرار داده می شوند.»^۲

قال الحمزاوی العدوی، المتوفی ۱۳۰۳، فی «مشارق الانوار» ص ۹۲ بعد

کلام طویل حول مشهد الشریف الإمام الحسین (علیه السلام):

واعلم أنه ينبغي كثرة الزيارة لهذا المشهد العظيم متوسلا به إلى

الله و يطلب من هذا الإمام ما كان يطلب منه في حياته فإنه باب

تفريج الكرب، و من ذلك ما وقع لسیدی العارف بالله تعالی

سیدی محمد شلبي شارح «العزیه» الشهير بابن الست و هو أنه

قد سرقت كتبه جميعها من بيته قال: فتحير عقله واشتد كربه

فأتى إلي مقام ولي نعمتنا الحسين عليه السلام منشدا لأبيات استغاث بها

۱ - الفروع، ج ۱، ص ۵۹۵.

۲ - الانصاف فيما ترجح من الخلاف، ج ۲، ص ۴۵۶ به نقل از ارغام المبتدع الغبي، ص ۳.

۱ - كشف القناع، ج ۲، ص ۶۹؛ المقالات السنیه فی كشف ضلالات احمد بن تيميه، ص ۲۲۹.

۲ - تحفة الذاكرين شوکاني ص ۳۷؛ البشاره و الاتحاف سقاف ص ۵۱؛ التوسل الباني ص ۴۷.

فتوجه إلی بیته بعد الزیارة و مکته فی المقام مدة فوجد کتبه فی محلها قد حضرت من غیر نقص لکتاب منها وها هي الأبیات.

أیحوم حول من التجالکم أذی؟ أو یشتکی ضیما و أنتم سادته؟!
 حاشا یرد من انتمی لجنابکم یا آل أحمد! أو تسر شو امته
 لکم السیادة من ألت بربکم و لکم نطاق العز دارت هالته
 هل ثم باب للنبی سواکم من غیرکم من ذی الوری ریحانته؟!
 تبا لطرف لا یشاهد مشهدا یحوی الحسین و تستلمه سلامته
 فالزم رحابا ضم سبط محمد ما أمه راج و عقیق حاجته
 ها خادما للحب یرفع حاجه مما یلاقی من بلایا هالته
 آمدنا الله من فیض امداده، و متعنا من فیض قربه، و تقبیل أعتابه^۱
 حمزاوی بعد از ایراد سخنان زیادی در فضیلت حرم امام حسین علیه السلام می گوید: بدان! سزاوار است که انسان با واسطه قرار دادن (امام) حسین علیه السلام به سوی خداوند، این حرم بزرگ را بسیار زیارت کند؛ و آنچه را که در حال حیاتش از او طلب می کرد، اکنون نیز بخواهد. او برطرف کننده گرفتاری هاست. با زیارت او گرفتاری ها و بدی ها از بین می رود؛ و هر قلب محجوبی با انوار او و با توسل به او به خدا می رسد؛ اتفاقی که برای عارف سید محمد شلبی معروف به ابن الست افتاد، گواه خوبی است: تمام کتاب های ابن الست از خانه اش دزدیده شد؛ او بسیار ناراحت و متحیر شده بود؛ به محضر ولی نعمت ما، (امام) حسین علیه السلام آمد؛ با خواندن اشعاری که از نظرتان گذشت به آن حضرت استغاثه نمود. بعد از زیارت به خانه خود

برگشت؛ و طولی نکشید که دید، همه‌ی کتاب‌های او بدون کم و کاست، در جای خود قرار گرفته است.

شیخ سلامت شافعی، در کتاب «فرقان القرآن» می‌گوید:

ابن تیمیه گفته است که هر کسی قبور صالحین را طواف کند و یا مسح کند؛ گناه بزرگی مرتکب شده است. ابن تیمیه تعابیر گوناگونی از این اعمال، همچون گناهان کبیره، شرک و... دارد. این در حالی است که دانشمندان و فقها قبل از تولد او، از بررسی و تدوین آن خارج شده بودند. اما او تصمیم گرفته که با آنها مخالفت کند و گاهی به دروغ نسبت اجماع را به این عقاید می‌دهد؛ در حالی که اجماع علما درست برخلاف عقاید اوست. هر انسان فهیم و منطقی با مروری بر سخنان او و سخنان عالمان قبل او، به راحتی به این نادرستی‌ها پی می‌برد.^۱

شیخ در جای دیگر می‌گوید:

با دقت در اعمالی که ابن تیمیه عبادت غیرخدا دانسته و مسلمانان را به سبب آن تکفیر کرده است؛ درمی‌یابیم که اعتقاد او بر دو مبناست: هر عبادتی که برای غیرخدا باشد شرک است. این سخنی درست بوده و بلکه جزء ضروریات دین است؛ و ابن تیمیه از آیات و روایات زیادی که در مورد مشرکان نازل شده است به آن استدلال کرده است.

هر نوع صدازدن مرده و شخص غایب، طواف به دور قبر و مسح قبر و ... عبادت غیرخدا محسوب می‌شود. که این عقیده‌ای باطل و نادرست است. او به دلیل کج‌فهمی و یا غرض‌ورزی، از آیات قرآن در جهت عقیده‌ی باطل خود بهره برده است.

۱ - ابن تیمیه از این دروغ‌ها، فراوان گفته است. ما انشاءالله در کتابی جداگانه، آنها را در اختیار خوانندگان خواهیم گذاشت.

نتیجه‌ی او از این دو مبنا این است که همه‌ی مسلمانان غیر از او و پیروانش مشرک و کافر هستند.

او در جای دیگری می‌گوید:

عالم اهل تحقیق و تاج اهل تدقیق، امام محمد عبدالمجید فاسی، متوفای ۱۳۳۹ هجری است. او کتابی بر رد این مذهب، از نظر اصول و منطق نوشته و به طور شایسته آن را مورد بررسی قرار داده است؛ تا آنجا که می‌گوید: این مرد (ابن تیمیه) به رسول خدا ﷺ اهانت کرده؛ زیرا گفته است مسافرت جهت زیارت قبر پیامبر، سفر معصیت است. و کسی که بعد از رحلت پیامبر او را صدا زده و یاری بخواهد مشرک است. او گاهی آن را شرک کوچک و گاهی شرک بزرگ خوانده است! اگر شخص کمک خواهنده معتقد باشد که خالق و تأثیرگذار مطلق خداست، و استعانت از پیامبر گرامی جز به دلیل سرچشمه‌ی خیر و فیض قرار گرفتن او از جانب خداوند، نیست؛ و همچون تمامی مسلمین در هر عصر و زمان برای ن باور باشد که شفاعت و دعای پیامبر ﷺ مقبول درگاه الهی است؛ آیا او مرتکب شرک شده است؟! آیا این عمل شرک است؟ جمال الدین عبدالله محمد انصاری محدث گفته است: به همراه شیخ تاج الدین فاکهانی^۱ به دمشق رفتیم. وقتی او کفش‌های مبارک رسول خدا ﷺ که در دارالحدیث الاشرفیه قرار دارد را دید؛ خود را روی آن انداخت؛ پیوسته می‌بوسید و صورت بر آن می‌مالید؛ او اشک‌ریزان شعری زمزمه کرد که بدین معنا است: اگر به مجنون گفته شود که لیلی و وصلش را می‌خواهی، یا دنیا و همه‌ی دارایی آن را؟ او در جواب خواهد گفت: غبار

۱ - از فقهای مالکی متبحر در اصول و فقه و ادب و صاحب کتاب‌های عالی است. او متوفای سال ۷۳۴ هجری است.

کفش او (لیلی) از همه محبوب‌تر است؛ و من از آن برای همه‌ی دردها شفا می‌طلبم.^۱

شبرای شافعی، متوفای سال ۱۱۷۲، بابتی از کتاب خود را به حرم امام حسین علیه السلام اختصاص داده است. او به ذکر کرامات امام حسین علیه السلام پرداخته و به عنوان نمونه داستان شمس الدین قوینی را نقل می‌کند:

مردی که او را شمس الدین قوینی می‌گفتند و در نزدیکی آن قبر مقدس زندگی می‌کرد... در اثر سانحه‌ای نابینا شد. او هر روز نماز صبح را در آن مکان مقدس می‌خواند؛ سپس مقابل ضریح ایستاده و می‌گفت: مولای من! من همسایه‌ات هستم و چشمانم نابینا شده؛ به وسیله‌ی تو از خدا می‌خواهم هر دو یا لااقل یکی از چشمانم را بینایی بخشد. شبی در خواب دید که گروهی به کنار قبر شریف آمده‌اند؛ از نسبت و شخصیت آن افراد سؤال کرد؛ گفته شد: ایشان پیامبر و همراهان هستند که به زیارت حسین علیه السلام آمده‌اند. بر ایشان وارد شده و درخواست خود را تکرار کرد. امام حسین علیه السلام رو به رسول خدا صلی الله علیه و آله کرده، و ماجرا و درخواست او را به پیامبر عرض نمود. رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمودند: چشمش را سرمه بکش! علی علیه السلام چشم او را سرمه کشید. او با احساس سوزش شدیدی فریاد کشید و از خواب پرید؛ و هنوز کشیده شدن سرمه را احساس می‌کرد که متوجه بینایی چشم راست خود شد. به شکرانه‌ی این نعمت، فرشی بافت و وقف حرم مطهر نمود. این فرش تا زمان وزیر محمد پاشا، که از طرف محمد خان ولایت مصر را بر عهده داشت، هم‌چنان در حرم گسترده بود. وزیر محمد، فرش دیگری را که هم‌اکنون در آنجا پهن است، به جای آن قرار داد.^۱

۱ - فرقان القرآن، عزامی شافعی، ص ۱۳۳.

۱ - الاتحاف بحب الاشراف، شبرای، ص ۲۵، ص ۴۰.

شیراوی کرامات بسیار دیگری نیز نقل کرده است. این قبیل کرامات بسیار رخ داده است و مواردی از آن در کتاب‌های علما ثبت و ضبط شده است.

ابن تیمیه و ترک عقیده‌ی باطل

ابن کثیر می‌گوید: وقتی ابن تیمیه را برای مناظره و بررسی سخنانش نزد قاضی شافعی آوردند، او در حضور علما و قضات حاضر در مجلس گفت:

لا يستغاث الا بالله لا يستغاث بالنبي استغاثه بمعنى العبادة، و لكن يتوسل به و يستشفع به الى الله.^۱

به غیر خدا نمی‌توان استغاثه کرد. استغاثه به معنای عبادت (برای غیر خدا حتی پیامبر) جایز نیست، ولی توسل و طلب شفاعت از رسول خدا ﷺ جایز است.

سخنان او در محضر قاضی و سخن او در کتاب «مجمع الفتاوی» گویای تغییر عقیده اوست. او در این کتاب می‌گوید:

التوسل به في الدعاء كما في الحديث الذي رواه الترمذي و صححه أن النبي علم شخصا أن يقول: اللهم إني أسألك و أتوسل إليك بنبيك محمد نبي الرحمة؛ يا محمد! يا رسول الله! إني أتوسل بك إلى ربي في حاجتي ليقضيها اللهم فشفعه في. فهذا التوسل به حسن و أما دعاؤه و الإستغاثه به حرام.^۱

توسل به پیامبر ﷺ در دعا، چنان‌که در حدیثی از رسول خدا ﷺ وارد شده، مشروع است. خدایا، از تو می‌خواهم و به سوی تو متوسل می‌شوم، به

۱ - البداية و النهاية، ج ۱۴، ص ۵۱.

۱ - مجمع الفتاوی، ج ۳، ص ۲۷۶.

وسیله‌ی پیامبرت، محمد ﷺ پیامبر رحمت! ای محمد ﷺ ای رسول خدا، برای رفع حاجتم به وسیله‌ی تو به پروردگارم متوسل می‌شوم؛ تا حاجتم را برآورد... بعد از نقل این حدیث می‌گوید: این نوع توسل به پیامبر مستحب است، ولی دعا و استغاثه به آن حضرت حرام است.

همان‌گونه که ملاحظه می‌کنید، ابن تیمیه در اواخر عمر خود، در نشستی مهم با حضور علما و قضات، توسل به پیامبر و طلب شفاعت از او را جایز دانسته است. به نظر می‌رسد که ابن تیمیه دریافت که اگر در حضور علما توسل را حرام بخواند با استدلال آنها محکوم و شرمنده خواهد شد؛ لذا بر جواز توسل فتوا داد. او در مورد استغاثه می‌گوید: استغاثه به معنای عبادت برای پیامبر و غیرخدا، جایز نیست؛ در حالی که این امری بدیهی و پذیرفته نزد همگان است. اینجا نیز ابن تیمیه نظرش را با قید عبادت ذکر می‌کند تا مبادا در جمع علما گرفتار شود. اگر ابن تیمیه دلیلی معقول و منطقی بر حرام بودن توسل و استغاثه به غیرخدا داشت، به یقین آن را می‌گفت. او در گفتار دوم خود - که در بالا ذکر کردیم - بعد از نقل حدیث توسل، توسل به پیامبر را جایز دانسته است؛ ولی باز می‌گوید: استغاثه به آن حضرت حرام است. چرا در حضور علما و قضات، قید عبادت را آورده است، ولی در جاهای دیگر قیدی نیاورده است؟ این خود نشانه‌ی فقدان دلیل منطقی و آگاهی او از ایراد سخنان بی‌پایه است.

معجزات فراوان قبر پیامبر و اتفاق نظر مسلمانان در جواز توسل

صالح شامی می‌گوید:

و قال الشيخ تقي الدين بن الصلاح في كلامه علي بعض المسائل لقد انتدب بعض العلماء لاستقصائها يعني معجزانه ﷺ

فجمع ألف معجزة، وعددناه مقصرا، إذ هي فوق ذلك بأضعاف لا تحصى، فإنها ليست محصورة علي ما وجد في عصره منها صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فلم تزل تتجدد بعده صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علي تعاقب العصور، وذلك أن كرامات الأولياء من أمته وإجابات المتوسلين في حوائجهم ومعوناتهم، عقب توسلهم به في شدائهم له براهين قواطع ومعجزات سواطع، لا يعدها عاد، ولا يحصرها حاد.

شیخ تقی الدین بن صلاح گفته است: بعضی از علما با تعریف و جمع آوری معجزات قبر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عملی پسندیده انجام داده و هزار مورد از این کرامات را ثبت کرده‌اند. اما ما با مختصر بررسی که انجام دادیم دریافتیم که تعداد معجزات خیلی بیش از این است. این معجزات به زمان حیات رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ منحصر نمی‌شود و همیشه کرامات اولیای امت و برآوری حاجات توسل جویندگان با دلیلی منطقی صورت می‌گیرد که قابل تحدید و شمارش نیست.

صالح شامی در ادامه می‌گوید:

قلت: وقد ألف الإمام العلامة سيدي أبو عبد الله بن النعمان في ذلك كتابا سماه «مصباح الظلام في مستغِيثين بخير الأنام في اليقظة والمنام» أتى فيه بالعجيب العجائب، الذي لا يشك فيه من له أدني تمييز فعليك به، فإنه جامع في بابه. اللهم إنا نسألك،

ونتوجه إليك بنبيك محمد ﷺ أن تحسن عاقبتنا في الأمور كلها،
وأن تجيرنا من خزي الدنيا وعذاب الآخرة.^۱

امام و علامه، سرورم ابو عبدالله بن نعمان در باب توسل کتابی به نام «مصباح الظلام فی مستغیثین بخیر الانام فی الیقظة و المنام» نوشته است. این کتاب مشتمل بر معجزات عجیب قبر رسول خدا ﷺ است؛ به طوری که کم- معرفت‌ترین انسان در درستی آن تردید نمی کند. مطالعه‌ی این کتاب جامع را توصیه می کنیم .

زرکلی در شرح حال صالح شامی می گوید: «محمد بن علی، محدث، آگاه به تاریخ، شافعی مذهب و مصنف، که از جمله کتاب‌های او «سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیر العباد» را می توان نام برد. این کتاب حاصل مطالب گلچین شده از حدود هزار جلد کتاب دیگر است.»^۱
عمر کحاله می گوید: محدث، حافظ و مورخ. (معجم المؤلفین، ج ۱۲، ص ۱۳۱).

سبکی در مورد توسل می گوید:

توسل و استغاثه و طلب شفاعت از رسول خدا ﷺ عملی پسندیده است؛ و تا زمان ابن تیمیه کسی منکر آن نشده است. او با روگردانی از صراط مستقیم بدعتی گذاشته است که پیش از او هیچ کسی چنین نگفته بود.^۲

ابن کثیر در شرح حال سبکی می گوید: «امام، علامه و محدث شافعی.»^۳

۱ - سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۲، ص ۴۰۷، ص ۴۰۸.

۱ - الاعلام زرکلی، ج ۷، ص ۱۵۵.

۲ - فیض القدر، ج ۲، ص ۱۳۵؛ ارغام المبتدع الغبی، ص ۳.

زرکلی می‌گوید: «قاضی القضاة، مورخ و باحث قوی و حجت بود. او متوفای سال ۷۷۱ هجری است.»^۲

سمهودی می‌گوید:

استغاثه و شفاعت و توسل به مقام و برکت وجود رسول خدا ﷺ نزد خداوند کریم، سیره‌ی پیامبران و سلف صالح بوده است و در هر زمانی انجام می‌شده است؛ چه قبل از خلقت آن حضرت و چه بعد از آن در زمان حیات و چه در برزخ. طبق روایات مربوط به حدیث غار (به نقل از بخاری و دیگران) توسل بر اعمال، صحیح است؛ پس توسل به رسول خدا ﷺ بسی سزاوارتر است.^۱

شرح حال او را در بحث استغاثه خواهیم آورد.

قسطلانی می‌گوید: «اما اخبار و آثار توسل به رسول خدا ﷺ بعد از حیات ایشان، قابل شمارش نیست.»^۲

عمررضا کحاله در شرح حال قسطلانی می‌گوید: «احمد بن محمد محدث، مورخ و فقیه شافعی است. او متوفای سال ۹۲۳ هجری و از علمای بزرگ و مؤلف کتاب «ارشاد الساری فی شرح صحیح بخاری» است.»^۳

زینی دحلان می‌گوید:

با پیگیری اذکار و دعاهای پیشینیان، به موارد زیادی از توسل به وجودهای مقدس و بابرکت برمی‌خوریم، که تا ظهور این منکران (وهابیان) اشکالی به

۱ - البداية و النهایة، ج ۱۴، ص ۷۷، ص ۱۲۰.

۲ - الاعلام، ج ۴، ص ۱۸۴.

۱ - وفاء الوفا، ج ۴، ص ۱۳۷۲.

۲ - المواهب اللدنیة به نقل از جلاء العینین، ص ۴۹۸، ص ۴۹۹.

۳ - معجم المؤلفین، ج ۲، ص ۸۵؛ الاعلام، ج ۱، ص ۲۳۲.

آنها وارد نشده است. برای جمع آوری این موارد نیاز به تصنیف کتاب بزرگی است.^۱

زرکلی در شرح حال زینی دحلان می‌گوید: «احمد بن زینی دحلان فقیه، مکی و مورخ است. او متوفای سال ۱۳۰۴ هجری است و در مکه متولد شده است. او در مکه به امر تدریس اشتغال داشت.»^۲

عمررضا کحاله می‌گوید: «مکی، شافعی، فقیه، مورخ و مفتی شافعی هاست. از جمله کتاب‌های او «درر السنیة فی الرد علی الوهابیة» است.»^۳

ابوبکر بن محمد دمشقی شافعی می‌گوید:

مسأله توسل به رسول خدا ﷺ از زمان حضرت آدم علیه السلام وجود داشته است؛ تا زمان زندگهی یهود و غالیان آنها، کسی ممانعت و یا طعنی بر توسل به پیامبر عزیز اسلام نکرده است. آنها که بغض و کینه‌ی رسول خدا ﷺ را در دل داشتند، گفتند: با مرگ پیامبر، حرمت و مقام او باطل شد! بعد از مرگش، توسل به او یا به جاه و مقام او جایز نیست. باز پس از چند سطر می‌گوید:

پیامبر در حال حیات و بعد از حیات برای ما رحمت بوده و هست.^۱

با این وجود، برای بهرمندی از این دریای رحمت، چرا به آن حضرت متوسل نشویم؟! اهل توحید بر جواز توسل در هر زمان و تکفیر مخالف و منکر این عقیده، اجماع دارند. امامان اهل سنت و در رأس آنها امام مالک، به روشنی این مطلب را بیان کرده‌اند.

۱ - الدرر السنیة فی الرد علی الوهابیة، ص ۳۱.

۲ - الاعلام، ج ۱، ص ۱۲۹.

۳ - معجم المؤلفین، ج ۱، ص ۲۲۹.

۱- دفع الشبه عن الرسول و الرسالة، حصنی شافعی، ص ۲۱۱.

دمشقی شافعی، متوفای سال ۸۲۹ هجری است. عمررضا کحاله در مورد او می‌گوید: فقیه و محدث بود.^۱ او کتاب «دفع الشبهه عن الرسول و الرساله» را در رد عقیده‌ی ابن تیمیه نوشته و با دلایل محکم و علمی شبهات او را پاسخ گفته است.

علامه محمد سعید البوطی می‌گوید:

توسل و طلب باران به وسیله‌ی پیامبر ﷺ مورد اجماع اکثریت فقها و امامان و از جمله ابن قدامه، شوکانی و صنعانی هستند.^۲

سعید ممدوح می‌گوید:

اکثر علمای امت، توسل را جایز می‌دانند. امام مالک و پیروان او بر جواز توسل بر رسول خدا ﷺ متفق القول بوده و هیچ عالم مالکی مذهبی در رد یا مکروه خواندن آن سخنی نگفته است. این مطلب توسط استاد ما، علامه‌ی محقق، عبدالله بن صدیق غماری در کتاب «الرد المحکم المتین» ثابت شده است.^۱

قابل توجه اینکه سعید ممدوح این سخنان را در برابر اکاذیب عالمی وهابی ایراد کرده است.

اعتراف ابن تیمیه به فراوانی معجزات قبر پیامبر

و كذلك سؤال بعضهم للنبي ﷺ أو لغيره من أمته حاجته فتقضي له. فإن هذا قد وقع كثيرا وليس هو مما نحن فيه. وعليك أن تعلم أن إجابة النبي ﷺ أو غيره لهؤلاء السائلين ليس مما يدل علي

۱ - معجم المؤلفين، ج ۳، ص ۷۴.

۲ - فقه السيرة، ص ۳۴۴؛ به نقل از توسل البانی.

۱ - رفع المنارة، ص ۳۹.

استحباب السؤال... وفيهم من أجيب وأمر بالخروج من المدينة فهذا القدر إذا وقع يكون كرامة لصاحب القبر... وكذلك ما يذكر من الكرامات وخوارق العادات التي توجد عند قبور الأنبياء والصالحين، مثل نزول الأنوار والملائكة عندها وتوقي الشياطين والبهائم لها واندفاع النار عنها وعمن جاورها وشفاعة بعضهم في جيرانه من الموتى واستحباب الاندفاع عند بعضهم وحصول الأنس والسكينة عندها ونزول العذاب بمن استهان بها. فجنس هذا حق ليس مما نحن فيه وما في القبور الأنبياء والصالحين من كرامة الله ورحمته وما لها عند الله من الحرمة والكرامة فوق ما يتوهمه أكثر الخلق.^۱

و همچنین درخواست برآوردن حاجت از پیامبر و غیرایشان، و برآورده شدن آن حاجت برای بسیاری از افراد امت اسلامی اتفاق افتاده است. اما ابن تیمیه می‌گوید: پرداختن به آنها خارج از بحث ماست. اما برآوردن حاجت توسط پیامبر و یا غیرایشان دلالت بر استحباب طلب و درخواست از ایشان نمی‌کند. از این میان کسانی بودند که بعد از توسل به پیامبر حاجتشان برآورده شد و (از جانب پیامبر به وسیله‌ی خواب یا...) امر شد تا از مدینه خارج شود. اگر تا این اندازه واقع شود، به خاطر کرامت صاحب قبر است... . همچنین آنچه کارهای خارق‌العاده که در کنار قبور انبیا و صالحین، مانند نازل شدن نور و فرشته بر قبور آنان، ترسیدن و دوری جستن شیاطین و حیوانات از آن قبور، دفع آتش از قبور و از کسانی که همسایه‌ی آنها هستند،

۱ - اقتضاء الصراط، ج ۱، ص ۳۷۴؛ الرد علی البکری، ج ۱، ص ۴۵۴، قریب به همین معنی.

شفاعت کسانی که در قبر همسایه‌ی آنها هستند، به وجود آمدن احساس انس و الفت و آرامش برای کسانی که مجاور هستند؛ نازل شدن عذاب بر کسی که به آنها اهانت و جسارت کرده است و مانند اینها، همه حق و حقیقت هستند که به خاطر کرامت و مقام صاحبان قبور رخ داده‌اند. اما بررسی این رخدادها خارج از بحث ماست؛ و کرامت، رحمت الهی و احترامی که صاحبان قبور نزد خداوند دارند، بالاتر از آن است که اکثر مردم فکر می‌کنند.

باز ابن تیمیه می‌گوید:

و كذلك أيضا ما يروي أن رجلا جاء إلى قبر النبي ﷺ فشكا إليه الجذب عام الرمادة فرآه و هو يأمره أن يأتي عمر فيأمره أن يخرج فيستسقي الناس. فإن هذا ليس من هذا الباب و مثل هذا يقع كثيرا لمن هو دون النبي ﷺ و أعرف من هذه الوقائع كثيرا.^۱

روایت شده است که، مردی کنار قبر پیامبر ﷺ آمده و از خشکسالی به آن حضرت شکایت کرد. پیامبر ﷺ را در خواب دید که به او امر کرد تا نزد عمر رفته و از جانب رسول خدا ﷺ او را مأمور طلب باران برای مردم کند. وقایع بسیاری مانند این رخ داده است که من به آنها آگاهی دارم، ولی از این بحث ما خارج است.

ملاحظه می‌کنید که ابن تیمیه، آغازگر دشمنی با توسل و استغاثه، بیش از دیگران بر حقیقت و مطلوبیت این اعمال و امکان امداد غیبی معترف است؛ اما علی‌رغم تمام این اعترافات پیروی او از هوای نفس، منجر به مخالفت و انتقاد شدید او شده است.

۱ - اقتضاء الصراط، ج ۱، ص ۳۷۳.

پس از بررسی سخنان بزرگان مذاهب مختلف اسلامی، به این نتیجه می‌رسیم که مسلمانان با قول و فعل خود، مشروعیت توسل و استغاثه به رسول خدا ﷺ را پذیرفته‌اند؛ و این اعمال را بر اهل بیت علیهم السلام و صالحین نیز جایز می‌شمارند. تبرک جُستن به آثار پیامبر خاتم و دیگر پیامبران و صالحین نیز مشروع است. اما وهابیان همه‌ی این موارد را حرام خوانده و می‌گویند: انجام این اعمال شرک آوردن به خداست؛ زیرا این عمل، توسل به مرده‌ای است که مالک نفع و ضرری نیست. حال آنکه از نظر عقل و شرع مقدس اسلام، حکم توسل یکی است؛ اگر توسل به مرده شرک باشد! توسل به زنده نیز شرک است؛ و اگر توسل به زنده جایز باشد، توسل به مرده نیز جایز است. ممکن نیست که بعضی از این توسلات شرک و خارج کننده از اسلام نباشد، ولی بعضی دیگر حرام و خارج کننده از اسلام و باعث بقای ابدی در جهنم باشد!

از صدر اسلام تا عصر ابن تیمیه، مسلمانان پیوسته قبور انبیا، امامان، اولیا، بزرگان دین و در رأس همه، قبر رسول گرامی اسلام ﷺ را زیارت می‌کردند. با رفتن به سوی این مشاهد و خواندن نماز و دعا در جوار آنها و تبرک و توسل به آنها، به خداوند متعال تقرب می‌جُستند. این اعمال بدون کوچک ترین اختلاف نظری مورد اتفاق همه‌ی گروه‌های اسلامی بوده است. ابن تیمیه، گمنام و بی‌پروا به افسانه‌گویی پرداخت؛ و سنت را بازیچه قرار داد؛ او روش پسندیده و مورد تقدیس و احترام همگان را انکار کرد؛ و با گفتار دور از منطق و ادب، به آن حمله نمود. علاوه بر توسل، اعمال پسندیده دیگری نیز مورد تهاجم او قرار گرفته است؛ همانند تحریم سفر با نیت زیارت قبر رسول خدا ﷺ. وی چنین فتوا داد:

کسی که برای زیارت قبر رسول خدا ﷺ مسافرت کند، چون سفرش سفر معصیت است، باید نمازش را تمام بخواند.

وقتی این آواز ناهنجار از جانب او بلند شد؛ بسیاری از دانشمندان اهل سنت علیه او به پاخاستند؛ او را به شدت محکوم کرده و در کتاب‌های ارزشمندی که علیه او نوشتند.^۱ عقاید نادرست و بدعت‌های او را مورد نقد و بررسی قرار داده و دروغ‌های او را برای همگان آشکار کردند.^۱ بعد از این فتوا، فقهای شام فتوایی در ۴۰ سطر علیه او صادر کرده و در آخر، حکم به تکفیر او دادند و شهاب بن جبل ضمن اعلام موافقت خود زیر این خط نوشت: عقیده‌ی پیروان مالک نیز چنین است. آن گاه این فتوای فقهای شام به قاضی القضاة شافعی مصر، بدر بن جماعت، عرضه شد. او نیز پشت آن نوشت: این مرد باید از این نوع فتواهای عجیب و غریب که نزد امامان و عالمان باطل است، بازداشته شود؛ در صورت دست نکشیدن، زندانی شود؛ و برای اینکه مردم از او پیروی نکنند، نادرستی تفکر غلط او برای مردم بازگو و تفهیم شود. ابراهیم بن سعد الله بن جماعت آن را نوشت. محمد بن جریر حنفی نیز گفته است او باید زندانی شود. محمد

۱ - شفاء السقام سبکی. والدرة المضیة فی الرد علی ابن تیمیة سبکی. والمقالة المرضیة قاضی مالکی تقي الدين أبي عبدالله اخنائي. و نجم المهتدي و رجم المقتدي فخر بن المعلم القرشي. و دفع الشبه = تقي الدين الحصري. و التحفة المختارة فی الرد علی منکر الزیارة تاج الدين الفاکهانی المتوفی ۸۳۴، و تألیف أبي عبدالله محمد بن عبدالمجید الفاسی متوفی ۱۲۲۹.

۱ - الصواعق الإلهیة فی الرد علی الوهابیة، شیخ سلیمان بن عبدالوهاب در رد برادرش محمد بن عبد الوهاب النجدی، و الفتاوی الحدیثیة ابن حجر، و المواهب اللدنیة القسطلانی و شرح المواهب الزرقانی، و کتاب‌های دیگر.

بن ابوبکر مالکی و احمد بن عمر مقدسی حنبلی نیز در مورد او چنین رأیی داشتند.^۱

دلایل بدیهی توسل به شخص و ذات مبارک پیامبر

چنان که اشاره شد وهابیان تمام احادیث و اخبار صحیحی را که دلالت بر توسل به ذات و شخص رسول خدا ﷺ می کند تأویل کرده و می گویند: این توسل به دعای حضرت است، نه به شخص ایشان. البته برای ما روشن است که آن توسلها، توسل به شخص رسول اکرم و توسل به (شخص) عباس بوده است. اخبار زیاد دیگری وجود دارد که به وضوح جواز توسل بر خود شخص را ثابت می کند. گفتار وهابیان نیازمند پاسخ نیست؛ زیرا هر فرد منصفی، با مطالعه این اخبار به راحتی می فهمد که این افراد به شخص رسول خدا ﷺ متوسل می شدند. اما به جهت اهمیت موضوع، چند مورد از اخباری را که با وضوح بیشتر توسل به شخص را بیان می کنند، ذکر می کنیم.

اهمیت اثبات جواز توسل به شخص به این خاطر است که وهابیان توسل به شخص را حتی در حال حیات رسول خدا ﷺ و در حضور آن حضرت شرک می دانند. البانی در کتاب «توسل» خود می گوید: سلفیها (وهابیان) مسلمان هستند؛ بلکه آنها شایسته ترین مردم به صفت مسلمانی هستند. آنها عالم به حقیقت علم هستند؛ چرا که نسبت تأثیرگذاری بر ذات پیامبر و غیر ایشان را، شرک در ربوبیت و خارج کننده از اسلام می دانند.^۱

ابن تیمیه می گوید:

۱ - برای آشنایی با این فتوهای قاضی القضاة مذاهب چهارگانه مصر به کتابهای دفع الشبه حصنی، ص ۴۵، ص ۴۷، و تکملة السیف الصقیل کوثری، ص ۱۵۵، مراجعه فرمایید. برگرفته از الغدیر، ج ۵، ص ۸۶.

۱ - التوسل انواعه و احکامه البانی.

فأما التوسل بذاته في حضوره أو مغيبه أو بعد موته مثل الإقسام بذاته أو بغيره من الأنبياء أو السؤال بنفس ذواتهم لا بدعائهم فليس هذا مشهورا عند الصحابة والتابعين.^۱

اما توسل به ذات پیامبر، در حضور یا بعد از رحلت ایشان، مثل سوگند به ذات او یا به ذات پیامبران دیگر، یا سؤال از خداوند به وسیله‌ی شخص ایشان، نه به دعای ایشان، نزد صحابه و تابعین مشهور نبوده است.

باز ابن تیمیه می‌گوید: فأما التوسل بذواتهم و السؤال بهم بدون دعائهم و شفاعتهم و طاعتهم التي يثيب الله عليها فهذا باطل لا أصل له في شرع و لا عقل.^۱

اما توسل به ذات و شخص آنها و سؤال به وسیله‌ی آنها بدون دعا و شفاعت و اطاعت ایشان که مستوجب پاداش الهی است باطل است و ریشه‌ای در اسلام نداشته و عقل نیز آن را نمی‌پذیرد.

پس بنا بر این عقیده، توسل به ذات؛ یعنی توسل به شخص رسول خدا ﷺ در حال حیات آن حضرت جایز نبوده و شرک محسوب می‌شود. بنا بر عقیده‌ی آنها شخص رسول خدا ﷺ دارای هیچ تأثیری نیست. آیا وهابیان با همین سخنان همه‌ی مسلمانان را متهم به مشرک بودن می‌کنند؟

اکنون به یاری خداوند به بررسی اخباری می‌پردازیم که به صراحت بر توسل به ذات و شخص، دلالت می‌کنند:

۱- عرب بادیه نشینی بر رسول خدا ﷺ وارد شد و گفت:

يا رسول الله! لقد أتيناك و ما لنا بغير يئط و لا صبي يصيح و أنشده:

أتيناك و العذراء يدمى لبانها و قد شغلت أم الصبي عن الطفل

۱- مجموع الفتاوى، ج ۱، ص ۳۱۸.

۱- الرد على البكري، ج ۱، ص ۱۸۷. مجموع الفتاوى، ج ۱، ص ۲۰۲.

و لا شیء مما يأكل الناس عندنا سوى الحنظل العامى و العلهز الفسل
و ليس لنا إلا إليك فرارن و أين فرار الناس إلا إلى الرسل
فقام رسول الله ﷺ حتى صعد المنبر ثم رفع يديه إلى السماء فقال:
اللهم اسقنا غيثا مغيثا... فوالله ما رد النبي يديه حتى ألقى السماء... لله
در ابی طالب لو كان حيا قرنا عيناه من ينشدنا قوله؟ فقام على بن
أبي طالب فقال : يا رسول الله! كأنك أردت:

و أبيض يستقى الغمام بوجهه شمال اليتامى عصمه للأرامل
يلوذ به الهلاك من آل هاشم فهم عنده فى نعمه و فواضل.
يا رسول الله! ما به سوى تو آمديم، در حالى كه نه شترى داريم كه ناله كند، و
نه كودكى كه فریاد زند. آن گاه چنین شعری خواند:
ما به سوى تو آمديم در حالى كه از سينه اسبهاى ما خون مى چكد؛
و مادر از طفل خویش بازداشته شده است.
غير از حنظل تلخ و غذای بدی از كرخ و خون، چیزی نداريم تا
مردم بخورند.

ما چاره‌ای جز پناه آوردن به تو نداريم؛ و پناه مردم جز به سوى
پیامبران به كجا مى تواند باشد؟
پس رسول خدا ﷺ برخاسته، حرکت كردند؛ تا اینکه از منبر بالا رفتند و
دست به آسمان برداشته فرمودند: خدایا، ما راسیراب فرما!... پس به خدا
سوگند! رسول خدا ﷺ دست از دعا برداشته بودند كه باران شروع به
باریدن كرد... سپس حضرت فرمودند: اجر ابوطالب با خداست. و اگر او
زنده بود چشمانش روشن می شد. چه کسی سخن (شعر) ابوطالب را برای ما

می‌خواند؟ علی علیه السلام بلند شده و فرمود: گویا این سخن رامی‌خواهید، ای رسول خدا؟

سفید چهره‌ای که به وسیله‌ی روی او، از ابرها باران می‌طلبند و پناهگاه یتیمان و گیرنده‌ی دست بیوه‌زنان است. گرفتارانی از فرزندان هاشم بر گرد او می‌چرخند و در نزد او در نعمت و بخشش هستند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: آری، منظورم همین است که خواندی. سپس علی علیه السلام بخشی از قصیده او را خواند؛ و رسول خدا صلی الله علیه و آله در بالای منبر، برای ابوطالب طلب آموزش کردند. بعد از آن مردی از قبیله بنی‌کنانه برخاست و چند بیت شعر سرود؛ که معنای بخش اول آن چنین است: خدایا، ستایش از آن توست، ستایشِ بندگان سپاس‌گزارت. ما به وسیله‌ی روی پیامبر، سیراب شدیم.^۱

این حدیث شواهد زیادی دارد و ابن هشام می‌گوید: شخصی مورد اعتماد، این قصه را برای من نقل نمود. ابن حجر بعد از اینکه می‌گوید: هرچند در سلسله‌ی راویان حدیث، انس ضعیف است اما شایسته پیروی است، به این سخن ابن هشام اشاره می‌کند.

این شعر حضرت ابوطالب را رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار یاد می‌کردند؛ و گاهی که طلب باران می‌نمودند، از اصحاب خود می‌خواستند تا کسی آن را بخواند. داستان این شعر مربوط به زمانی است که مردم مکه از خشکسالی به ابوطالب شکایت کردند؛ ابوطالب با رسول خدا صلی الله علیه و آله که

۱ - سیره ابن هشام ج ۱، ص ۱۸۱؛ احادیث الطوال طبرانی ص ۷۳، ح ۲۸؛ کتاب الدعاء طبرانی ص ۵۹۷؛ دلائل النبوة، اسماعیل بن محمد ص ۱۸۴؛ دلائل النبوة بیهقی ج ۶، ص ۱۴۰-۱۴۲، با چندین سند؛ فتح الباری، ج ۲، ص ۴۱۱؛ عمدة القاری، ج ۷، ص ۳۱؛ البداية و النهایة، ج ۶، ص ۹۹ ص ۲۹۵؛ سیره حلبی ج ۳، ص ۲۶۳؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۹، ص ۴۴۰؛ کنز العمال ح ۲۳۵۴۹.

خردسال و نوجوان بودند خارج شده و به وسیله‌ی او از خدا طلب باران کرد؛ و این شعر را خواند:

و أبيض يستقي الغمام بوجهه شمال اليتامى عصمه للأرامل^۱

سفید چهره‌ای که به وسیله‌ی روی او، از ابرها باران می‌طلبند و پناهگاه یتیمان و گیرنده‌ی دست بیوه‌زنان است.

همچنین از عایشه نیز نقل شده که او همین شعر را می‌خواند، و پدرش، ابوبکر، قضاوت می‌کرد. ابوبکر گفت: « به خدا سوگند! این شخص رسول خدا ﷺ است.»^۱

سالم از پدرش نقل می‌کند که او می‌گفته است: «سخن شاعر را بسیار یاد می‌کردم؛ در حالی که به چهره‌ی رسول خدا ﷺ می‌نگریستم و او بر بالای منبر طلب باران می‌کرد، این شعر را زمزمه می‌کردم.

و أبيض يستقي الغمام بوجهه شمال اليتامى عصمه للأرامل

می‌گوید: این شعر ابوطالب است.^۲

عبدالله بن دینار می‌گوید:

از ابن عمر شنیدم که او نیز این شعر را می‌خواند.

باز از براء بن عازب نقل شده است که می‌گوید:

در حالی که رسول خدا ﷺ بر بالای منبر بودند، مردی برخاست و گفت: ای

رسول خدا! از خدا بخواه که به قریش باران بدهد! چراکه از شدت بی‌آبی

۱ - فتح الباری، ج ۶، ص ۴۱۳؛ البداية و النهایة، ج ۶، ص ۴۹؛ سبیل الهدی و الرشاد، ج ۱، ص ۸، ص ۴۹۳ و ج ۲، ص ۱۳۷؛ از ابن اسحاق و ابن عساکر.

۱ - مصنف ابن ابی شیبہ ج ۶، ص ۱۸۱، ح ۶۳ و ج ۷، ص ۴۷۷، ح ۴۵؛ سنن ابن ماجه ج ۱، ص ۷؛ الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۹۸؛ مجمع الزوائد ج ۸، ص ۲۷۲؛ هیشمی سند این خبر را صحیح گفته است.

۲ - مسند احمد، ج ۲، ص ۱۵؛ صحیح بخاری، ج ۲، ص ۹۳؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۰۵، ح ۱۲۷۲؛ سنن بیهقی، ج ۳، ص ۳۵۲.

هلاک خواهند شد. رسول خدا ﷺ فرمودند: اگر ابوطالب زنده بود، با دیدن این قضیه خوشحال می‌شد. مردی گفت: ای رسول خدا! گویا این سخن ابوطالب را می‌خواهید: «سفید چهره‌ای که به وسیله‌ی روی او، از ابرها باران می‌طلبند و پناهگاه یتیمان و گیرنده‌ی دست بیوه‌زنان است»^۱

از این روایات به روشنی ثابت می‌شود که این توسل، توسل به ذات و شخص رسول خدا ﷺ است. آیا وهابیان باز هم می‌توانند بگویند که منظور از چهره، دعای آن حضرت است؟ چنان‌که می‌بینید، شعر جناب ابوطالب زبانه‌ی کوچک و بزرگ صحابه است. رسول گرامی اسلام ﷺ بسیار از آن یاد می‌کردند؛ ولی بنا بر عقیده‌ی وهابیان، توسل به چهره، به یقین شرک خواهد بود. آیا شارع اسلام، رسول خدا ﷺ است، یا وهابیان؟! مسلمانان باید دین و قوانین زندگی خود را از رسول خدا ﷺ بیاموزند، یا از وهابیان [که قرن‌ها بعد از ظهور اسلام پا به صحنه گیتی گذاشته‌اند] که اعمال و رفتار و تأیید شده آن حضرت را شرک می‌شمارند؟! پاسخ خیلی روشن است؛ خیلی محترمانه فقط به اشاره گوشزد می‌کنیم که این توهین بزرگی به صاحت قدسی رسول گرامی اسلام است.

سواد بن قارب که از اصحاب رسول خدا ﷺ بود، شعری در مورد ایشان سروده است که بخشی از آن چنین است:

و انك ادنی المرسلین وسیلة الی الله یابن الأکرمین الأطائب

و کن لی شفیعاً یوم لاذوشفاعه بمغن فتیلا عن سواد بن قاریب^۱

۱ - کنز العمال، ج ۱۲، ص ۳۴۷، ح ۳۵۳۴۶.

۱ - المعجم الکبیر، ج ۷، ص ۹۴؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۶۱۰؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۵۰؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۸۱؛ البداية و النهایة، ج ۸، ص ۴۰۸، ص ۴۱۰.

ای فرزند گرامیان و پاکیزگان! شهادت می‌دهم که تو نسبت به دیگر پیامبران، نزدیکترین وسیله هستی.

در روزی که شفاعت شافعان به اندازه رشته خرمایی به حال سواد بن قارب سود نمی‌رساند؛ شفاعت کننده من باش!

ابن کثیر قصه‌ی سواد را ضمن چندین سند نقل کرده است. با توجه به سخنان سواد می‌بینیم که او شخص رسول خدا ﷺ را بهترین وسیله به سوی خداوند متعال می‌داند؛ نه دعای آن حضرت را. رسول خدا ﷺ نیز با شنیدن شعر او و مسلمان شدنش خوشحال شدند. از این حدیث نیز ثابت می‌شود که منظور، شخص رسول خدا ﷺ هستند، نه دعای ایشان. چنان‌که ملاحظه می‌فرمایید حدیث ارتباطی با دعا ندارد.

چنان‌که قبلاً نیز اشاره کردیم، دستاویز وهابیان برای تحریم توسل به رسول خدا ﷺ توسل عمر بن خطاب به عباس است. حال آنکه عمر به وضوح به شخص عباس متوسل شده، نه به دعای او. تعبیر خود خلیفه و استنباط حسان بن ثابت از آن به توسل به شخص، مؤید ماست. ببینید:

واستسقى عمر بن خطاب بالعباس عام الرمادة لما اشد القحط
فسقاهم الله تعالى به و اخصبت الأرض فقال عمر: هذا والله
الوسيلة الى الله و المكان منه و قال حسان:

سأل الأمام و قد تتابع جدبنا فسقى الغمام بغيره العباس
عم النبي و صنو والده الذى ورث النبي بذاك دون الناس
أحیی الإله به البلاد فأصبحت
مخضرة الدجناب بعد الیاس^۱

۱ - اسد الغابه، ج ۳، ص ۱۱۱؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۲۶، ص ۳۶۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۹۴؛ عیون الاخبار، ج ۲، ص ۳۷۲؛ نیل الاوطار، ج ۴، ص ۳۳؛ رفع المنارة، ص ۲۷.

در سال رماده، وقتی قحطی و خشکسالی به اوج رسید، عمر به وسیله‌ی عباس (نه به دعای عباس) طلب باران نمود. خداوند به وسیله‌ی او آنها را سیراب گرداند و زمین‌ها سرسبز شدند. عمر رو به مردم کرد و گفت: به خدا سوگند! عباس وسیله‌ی ما به سوی خداوند است؛ او نزد خدا دارای مقام است. حسان بن ثابت در این مورد شعری گفت:

وقتی که خشکسالی شدید همه جا را فراگرفته بود، خلیفه درخواست باران کرد؛ آنگاه ابر آسمان به نورانیت عباس، مردم را سیراب نمود.
عباس که عموی پیامبر و همتای پدر اوست، مقام و منزلت را از او به ارث برده است.

خداوند به وسیله‌ی او سرزمین‌ها را زنده نمود، همه جا بعد از ناامیدی سرسبز گشت.

وقتی آب باران همه جا را فراگرفت، مردم با مسح کردن بدن عباس به او تبرک می‌جستند و می‌گفتند: ای ساقی دو حرم! آفرین بر تو!
ابن عمر می‌گوید:

استسقی عمر بن الخطاب عام الرمادة بالعباس بن عبدالمطلب
فقال: اللهم هذا عم نبيك العباس نتوجه إليك به، فاسقنا، فما
برحوا حتى سقاهم الله، قال فخطب عمر في الناس فقال: يا أيها
الناس إن رسول الله ﷺ كان يري للعباس ما يري الولد لوالده

يعظمه و يفخمه و يبر قسمه فاقصدوا أيها الناس برسول الله ﷺ في
عمه العباس واتخذوه وسيلة إلى الله فيما نزل بكم.^۱

عمر بن خطاب به وسیله‌ی عباس طلب باران کرد، و گفت: خدایا! این
عموی پیامبرت، عباس است و ما به وسیله‌ی او به سوی تو روآورده‌ایم.
هنوز آنجا را ترک نکرده بودند، که خداوند آنها را سیراب نمود. سپس عمر
میان مردم خطبه خواند، و گفت: ای مردم! رسول خدا به عباس به دیده‌ی
پدري می‌نگریست. پس از او پیروی کنید و او را در آنچه بر شما نازل می-
شود، به سوی خدا وسیله قرار دهید!

این حدیث از ابن عمر و زید بن اسلم روایت شده، ولی البانی با
اغماض سند دوم، سند اول را ضعیف خوانده است. ۱ در حالی که ابن
حجر و سعید ممدوح سند دوم را صحیح دانسته و محب الدین طبری آن را
حسن گفته است. آری، البانی هر جا به حدیث و خبری صحیح که با
تمایلات او مغایر است رسیده، به جای اعتراف بر صحت آن خبر به
راحتی به اسلام و مسلمین خیانت کرده و خبر را تضعیف، تکذیب و یا
شبه افکنی و... می‌کند.

سخن عمر بن خطاب که می‌گوید: «در گرفتاری‌هایی که بر شما وارد می-
شود عباس را به سوی خدا وسیله قرار دهید»، آشکارا به وسیله قرار دادن
شخص عباس امر می‌کند، نه دعای او. لذا خلیفه‌ی دوم قائل به جواز توسل به
شخص بوده است. این خبر، مؤید خبری است که در صحیح بخاری در مورد

۱- کتاب الدعاء طبرانی ص ۶۰۷. مستدرک ج ۳ ص ۳۳۴. فتح الباری ج ۲ ص ۴۱۳ و می‌گوید: بلاذری این
حدیث را از اسلم روایت کرده. تاریخ ابن عساکر، ج ۲۶، ص ۳۲۸-۳۲۹؛ سیر اعلام النبلاء ج ۲ ص ۹۲.
کنز العمال حدیث ۳۷۲۹۷.

۱ - توسل البانی؛ ارواء الغلیل، ج ۲. حدیث ۶۷۲.

توسل خلیفه‌ی دوم به عباس، آمده است. ولی چون وهابیان نمی‌توانند احادیث این کتاب را با نیرنگ و فریب تضعیف کنند لذا می‌گویند: این توسل به دعای عباس است، نه به خود عباس. این روشی است که وهابیان در مورد هر آیه، روایت و یا خبری که با تمایلات آنها مغایر است، در پیش گرفته‌اند تا بتوانند به راحتی مسلمانان را متهم به شرک نموده، ریختن خون آنان را جایز و لازم بشمارند. اما اگر منصفانه بنگریم، می‌بینیم که بین این دو خبر هیچ تفاوتی وجود ندارد. عبارت صحیح بخاری این است:

عن أنس: أن عمر بن الخطاب كان إذا قحطوا استسقى بالعباس بن عبدالمطلب فقال: اللهم إنا كنا نتوسل إليك بنبينا ففسقنا، و إنا نتوسل إليك بعم نبينا فاسقنا، قال فيسقون.^۱

وقتی وقتی خشکسالی شدت گرفت عمر بن خطاب به وسیله‌ی عباس، عمومی پیامبر ﷺ طلب باران کرد؛ او گفت: خدایا! ما به وسیله‌ی پیامبر به تو متوسل می‌شدیم و تو ما را سیراب می‌کردی. اکنون به وسیله‌ی عمومی پیامبر به تو متوسل می‌شویم؛ ما را سیراب گردان! راوی می‌گوید: سیراب شدند.

هر فردی که پیرو هوای نفس نیست و در جهت هماهنگی اخبار و روایات اسلامی با عقیده‌ی باطل خود نمی‌کوشد، بدیهی است که بین این دو لفظ حدیث تفاوتی نمی‌بیند. در اولی خلیفه می‌گوید: «عباس را به سوی خدا وسیله قرار دهید.» در حالی که همین مفهوم در حدیث بخاری نیز وجود دارد که می‌گوید: «خدایا! ما عمومی پیامبر را به سوی تو وسیله قرار می‌دهیم.»

این دو جمله چه تفاوتی با هم دارند که وهابیان اولی را تضعیف می‌کنند [و این عمل را شرک می‌شمارند] و دومی را صحیح می‌دانند، ولی

۱ - صحیح بخاری ج ۱ ص ۲۵۶، ج ۲ ص ۱۶؛ صحیح ابن حبان، ج ۷ ص ۱۱۱؛ فتح الباری، ج ۲ ص ۴۱۱ و دیگران.

باز با بهانه‌جویی و نیرنگ، آن را توسل به دعای عباس می‌خوانند نه به خود عباس؟

اما در مورد اینکه وهابیان توسل خلیفه را دلیل عدم جواز توسل به مرده قرار داده‌اند، عالمان اهل سنت، استنباط خود از حدیث را که ناقض عقیده‌ی وهابیان است، ذکر کرده‌اند؛ به عنوان مثال، ابن حجر بعد از نقل حدیث می‌گوید: «از داستان عباس (توسل عمر به عباس)، جواز شفیع قرار دادن اهل خیر و صلاح را نتیجه می‌گیریم. در این قصه یک فضیلت برای عباس است و یک فضیلت برای عمر، به خاطر تواضع در برابر عباس و شناخت حق عباس.»^۱

با توجه به سخن ابن حجر، عمل خلیفه دلالت بر جواز توسل به غیر رسول خدا ﷺ می‌کند، نه اینکه بر حرام بودن توسل به شخص ایشان دلالت کند.

سعید ممدوح، در «رفع المناره» می‌گوید:

«اگر ترک یک عمل بر حرام بودن آن دلالت کند، می‌بینیم که صحابه (توسل عمر به عباس و توسل معاویه به یزید بن اسود و...) توسل مقبول همگان؛ یعنی توسل بر اسماء و صفات الهی را در حالی که شدیداً به آن نیاز داشتند، ترک نمودند. بنابراین، توسل بر اسماء و صفات الهی نیز حرام است!»^۱

و بسیاری دیگر از علما چنین جواب‌هایی داده‌اند. می‌توان صدها دلیل درست و منطقی آورد که ترک یک عمل هیچ دلالتی بر مکروه بودن آن ندارد، چه رسد به حرام بودن آن. هنگام نقل داستان حمزه بن قاسم که از

۱ - فتح الباری، ج ۲ ص ۴۷، ص ۴۱۳.

۱ - رفع المنارة، ص ۹۲، ص ۹۴.

بنی هاشم و از بزرگان قرن سوم بوده است، اشاره کردیم که آنها از ترک خلیفه، هیچ گونه منعی برداشت نکرده‌اند. و او در همان حالی که شرح دادیم به جناب عباس متوسل شد. از سویی، توسل به شخص بودن توسل خلیفه، با شعر حسان بن ثابت نیز اثبات می‌گردد.

ذهبی می‌گوید: «ثابت بنانی هر وقت انس را می‌دید، دستش را گرفته می‌بوسید؛ به صورتش مالیده و می‌گفت: این دستی است که دست رسول خدا ﷺ را مسح کرده است.»^۱

حارث بن حسان بکری می‌گوید:

خرجت أنا و العلاء بن الحضرمي إلى رسول الله ﷺ بالحديث و فيه فقلت: أعوذ بالله و برسوله أن أكون كوافد عاد قال: و ما وافد عاد و هو أعلم بالحديث و لكنه يستطعمه.^۱

با علاء بن حضرمی به حضور رسول خدا ﷺ رفتیم؛ من گفتم: پناه می‌برم به خدا و رسولش از اینکه مانند شخصی باشم که آمده و سپس برگردد!

چنان‌که ملاحظه می‌کنید این دو صحابی به رسول خدا ﷺ پناه بردند نه به دعای آن حضرت. و پیامبر گرامی آنان را از این عمل منع نفرمودند.

عن أبي موسى أن رجلا سأل رسول الله ﷺ شيئا. فقال: أعجزت أن تكون مثل عجوز بني إسرائيل. فقال أصحابه: و ما عجوز بني

۱ - معجم الشيوخ ذهبي، ج ۱ ص ۷۳، ص ۷۴. سير اعلام النبلاء، ج ۴ ص ۴۳؛ ثابت بنانی از تابعین بوده و ذهبي او را امام علم و عمل و شيخ الاسلام معرفی نموده است. سير اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۲۲۰، شرح ۹۱.

۱ - المعجم الكبير، ج ۳، ص ۲۵۴، ح ۳۳۲۵؛ فتح الباري، ج ۸، ص ۵۷۹؛ ابن حجر سند این خبر را حسن گفته است.

إسرائيل يا رسول الله؟ فقال: إن موسى حين أمر أن يسير ببني إسرائيل ضل الطريق، فسأل بني إسرائيل ما هذا؟ فقال علماء بني إسرائيل: إن يوسف لما حضره الموت أخذ علينا موثقا من الله أن نخرج من مصر حتى ننقل عظامه فقال لهم موسى: و أيكم يدري أين قبر يوسف؟ فقال له بنو إسرائيل: ما يدري أين قبر يوسف إلا عجوز بني إسرائيل فأرسل إليها. فقال: دليني علي قبر يوسف. فقالت: لا والله حتى تعطيني حكمي. قال: و ما حكمك؟ قالت: أكون معك في الجنة فكأنه ثقل ذلك عليه فقيل له: اعطها حكمها فانطلقت بهم الى بحيرة مستنقع ماء فقالت: انضبوا هذا المكان فلما نضبوه قالت: احفروا في هذا المكان فلما احتفروا أخرجوا عظام يوسف فلما استقلوها من الأرض إذا الطريق مثل النهار.^۱

از رسول خدا ﷺ روایت شده که مردی نزد آن حضرت آمد. پیامبر ﷺ او را اکرام کرده، فرمودند: حاجتت را بگو! مرد گفت: شتری می‌خواهم که بر آن سوار شوم. رسول خدا ﷺ فرمودند: مگر ناتوان‌تر از آن هستی که مثل پیرزن بنی اسرائیل باشید؟ در مورد داستان پیرزن سؤال کردند. حضرت فرمودند: وقتی موسی به همراه بنی اسرائیل شهر را ترک کرد، راه را گم کرد. موسی ﷺ پرسید: چرا راه را گم کردیم؟ گفتند: یوسف پیامبر هنگام مرگ از ما پیمان گرفت که از مصر خارج نشویم مگر اینکه چیزی از اجزای بدن او را همراه خود داشته باشیم. موسی ﷺ پرسید چه کسی مکان قبر یوسف را

۱ - صحیح ابن حبان، ج ۲، ص ۵۰۰، ح ۷۲۳؛ مسند ابو یعلیٰ، ج ۱۳، ص ۲۳۶، ح ۷۲۵۴؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۴۳۹، ح ۳۵۲۳؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۳، ص ۱۰۸؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۳۶؛ مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۱۷۰؛ حاکم و ذهبی و هیشمی سند این خبر را صحیح گفته‌اند.

می‌داند؟ گفتند: پیرزنی از بنی اسرائیل. شخصی را نزد آن پیرزن فرستاد. او آمد و موسی از او خواست که قبر یوسف را نشان دهد. اما او گفت: به شرطی که اول حکم را به من بدهی. موسی پرسید که حکمت چیست؟ گفت: اینکه من در بهشت همراه تو باشم. موسی از قبول آن خویشترداری نمود، ولی خداوند وحی فرمود که حکمش را برایش بده. پس آن پیرزن آنها را به کنار آبیگری برد و گفت جلوی این آب را باز کنید! تا خشک شود. آنها گفته‌ی او را انجام دادند. پیرزن به آنها گفت که زمین را بکنید و استخوان یوسف را بیرون آورید. وقتی این کار را انجام دادند، راه برایشان آشکار شد. صفیه، عمه پیامبر، در سوگ آن حضرت شعری خوانده است که دو بیت آن به شرح زیر است:

ألا یا رسول الله کنت رجائنا و کنت بنا برا و لم تک جافیا
و کان بنا برا رحیما راه بیک علیک الیوم من کان باکیا^۱
ای رسول خدا، تو امید ما بودی، و هرگز جفا نکردی.

نسبت به ما نیکوکار و مهربان بودی. ای پیامبر ما! از این قوم هر که گریان است، باید برای تو اشک بریزد!

این شعر که در حضور اصحاب رسول خدا ﷺ گفته شده است، دلالت بر این می‌کند که سخن گفتن با ارواح و خطاب به رسول خدا ﷺ بعد از رحلت آن حضرت، عمل رایجی بوده است. بر خلاف تفکر وهابیان این اعمال شرک و عبث نیست. صفیه خطاب می‌کند: ای رسول خدا! و

۱ - الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۲۵؛ المعجم الکبیر، ج ۲۴، ص ۳۲۰، ح ۸۰۶؛ الاستعاب، ج ۱، ص ۴۹؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۳۹؛ الاصابة شرح ۱۰۷۸۵؛ تفسیر قرطبی، ج ۴، ص ۲۲۴؛ هیشمی سند این خبر را حسن گفته است.

همچنین می‌گوید: تو امید ما بودی! ارزش مربوط به شخص پیامبر است نه تنها دعای ایشان.

ان خالد بن وليد فقد قلنسوة له يوم اليرموك فقال: اطلبوها فلم يجدوها فقال: اطلبوها فوجدوها فاذا هي قلنسوة خلقة فقال خالد: اعتمر رسول الله ﷺ فحلق رأسه فابتدر الناس جوانب شعره فسبقتهم الى ناصيته فجعلتها في هذه القلنسوة فلم اشهد قتالا وهي معي الا رزقت النصر.^۱

خالد بن ولید در روز یرموک، کلاهش را گم کرد؛ گفت: آن را پیدا کنید! لشکریان جست و جو کردند، ولی نیافتند. دوباره گفت: بگردید و پیدایش کنید! سربازان پس از جست و جوی زیاد، کلاه خالد که کلاهی صاف و نرم بود را، یافتند. خالد گفت: رسول خدا ﷺ عمره انجام داد و سر تراشید، مردم اطراف او را گرفتند و من برای گرفتن موی پیشانی آن حضرت بر همه پیشی گرفتم و آن را در کلامم قرار دادم. در تمام جنگ‌هایی که شرکت کردم و این مو همراه من بود، کمک و یاری نصیبم شد.

این خبر زیر نیز صحت عمل خالد را تأیید می‌کند: از عبدالرحمن بن الحارث نقل شده است:

أخبرني الثقة أن الناس يوم حلق رسول الله ﷺ ابتدروا شعره فبدرهم خالد إلى ناصيته فجعلها في قلنسوته.^۱

۱ - المعجم الكبير، ج ۴، ص ۱۰۵؛ مسند ابویعلی، ج ۱۳، ص ۱۳۹، ح ۷۱۸۴؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۲۹۹؛ مجمع الزوائد ج ۹، ص ۳۴۹؛ الاستعاب ج ۲، ص ۱۱۱؛ فتح الباری ج ۷، ص ۷۹؛ سیر اعلام النبلاء ج ۱، ص ۳۷۴ و ج ۱۶، ص ۱۳۰؛ الاصابة ج ۲، ص ۲۱۷ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۱، ص ۳۴۳؛ هیثمی و بصیری کما فی حاشیة سیر الذهبی و صالحی شامی سند این خبر را صحیح گفته‌اند.
۱ - سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۳۷۵.

روزی که رسول خدا ﷺ سر خود را تراشید، صحابه برای گرفتن موی حضرت بر یکدیگر پیشی می‌گرفتند. خالد قبل از همه، موی پیشانی آن حضرت را گرفت و آن را در کلاه خود قرار داد.

محقق سیر ذهبی در حاشیه می‌گوید: راویان حدیث ثقه هستند. داستان بالا درباره‌ی یک صحابی است که بین اهل سنت و وهابیان به «سیف الاسلام» شهره است. بنا بر سخن خالد حتی تار موی رسول خدا ﷺ دارای اثر بوده است؛ چراکه سبب پیروزی او در جنگ‌ها می‌شده است. این تأثیر تار موی پیامبر است و به یقین وجود مبارک ایشان تأثیری فراتر از توان درک بشری است.

ابن سیرین بعد از نقل حدیثی از انس که موی سر آن حضرت را اصحاب برای تبرک می‌گرفتند می‌گوید: «این خبر را به عبیده سلمانی گفتم. او گفت: اگر من یک تار مو از آن حضرت داشته باشم، برایم بهتر از تمام طلا و نقره‌های روی زمین است.»^۱

در خبر دیگری، ابن سیرین می‌گوید: «به عبیده گفتم که من تار مویی از رسول خدا ﷺ دارم. عبیده گفت: اگر من یک تار مو از آن حضرت داشته باشم برایم بهتر از تمام طلا و نقره‌های روز زمین است.»^۲

عبیده بن عمرو از اصحاب بزرگ ابن مسعود و امام علی علیه السلام بوده است. زمان رسول خدا ﷺ را درک کرده، ولی خود حضرت را ندیده است.^۳ ابن سیرین خود نیز همین سخن را گفته است که اگر من یک تار

۱ - مسند احمد ج ۳، ص ۲۵۶؛ الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۵۰۶ و ج ۶، ص ۹۵.

۲ - سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۲.

۳ - همان، ج ۴، ص ۴۰، شرح ۹.

مو از آن حضرت داشته باشم برایم از تمام دنیا و آنچه در زمین است بهتر است.^۱

عبدالرحمن بن محمد گفته است:

أوصى عمر بن عبد العزيز ثم الموت فدعا بشعر من شعر
النبي ﷺ وأظفار من أظفاره فقال اجعلوه في كفي.^۲

عمر بن عبدالعزیز وصیت نمود، هنگام مرگش مو و ناخن پیامبر ﷺ را در کفش بگذارند.

عبدالله بن أحمد بن حنبل گفته است:

رایت أبي أخذاً شعرة من شعر النبي ﷺ فيضعها على فمه يقبلها
وأحسب أنني رأيت يوضعها على عينيه ويغمسها في الماء يشربه
ثم يستشفى بها ورأيت قد أخذ قصعة للنبي ﷺ فغسلها في جب
الماء ثم شرب فيها مرة يشرب ماء زمزم يستشفى به ويمسح به
يديه ووجهه.^۱

پدرم را دیدم که موی پیامبر ﷺ را گرفته بود؛ و می‌بوسید. او را دیدم که آن را بر چشمانش می‌گذاشت. درون آب گذاشته، آب آن را می‌نوشید و به وسیله‌ی آن طلب شفا می‌کرد. دیدم، پدرم ظرفی که متعلق به رسول خدا ﷺ بود، را در چاه آب شست و شو می‌داد، سپس از آب آن می‌نوشید. گاهی هم با آن آب زمزم می‌نوشید؛ به دست و صورتش می‌مالید؛ و طلب شفا می‌کرد. امروزه، اگر بدون استناد به این اخبار، درباره‌ی این اعمال و رفتار که در تاریخ فراوان رخ داده است و اسناد آن نیز موجود است. با وهابیان

۱ - سنن کبری بیهقی، ج ۷، ص ۶۷.

۲ - الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۴۰۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۱۴۳.

۱ - حلیة الاولیاء، ج ۹، ص ۱۸۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۲۱۲.

سخن بگویید، به یقین مورد تمسخر آنها قرار خواهید گرفت. آری، اگر وجود مبارک پیامبر ﷺ مؤثر نباشد، مو و آب وضوی ایشان چگونه صاحب این همه کرامت و برکت شده است؟ به طوری که صحابه برای داشتن آن، بر یکدیگر پیشی گرفته و آن را برای خود حفظ کنند؛ و داشتن آن برای آنها و بزرگان تابعین از داشتن تمام دارایی‌های جهان بهتر و ارزنده‌تر است؛ و وصیت کنند تا در کفنشان گذاشته شود...!

یزید بن عبدالملک (عبدالله) بن قسیط می‌گوید:

رأيت نفرا من أصحاب النبي ﷺ إذا خلا لهم المسجد قاموا إلي
رمانه المنبر القرعا فمسحوها ودعوا قال و رأيت يزید يفعل.^۱

گروهی از اصحاب رسول خدا ﷺ را دیدم که هرگاه مسجد خلوت می‌شد، به طرف منبر می‌رفتند. دسته‌ی آن را مسح نموده، دعا می‌کردند. یزید نیز این کار را می‌کرد.

محقق کتاب «توسل» ابن تیمیه می‌گوید: «مثل این خبر، نیازمند سند است که [این خبر] خالی از سند است.» یعنی می‌خواهد بگوید که این خبر درست نیست. در حالی که ابن ابی شیبه این خبر را با سند روایت کرده و به جز ابو مودوده که ناآشناست، باقی راویان حدیث ثقه هستند.

عن ابراهيم انه نظر الى ابن عمر وضع يده على مقعد النبي ﷺ
من المنبر، ثم وضعها على وجهه.^۱

ابراهیم، ابن عمر را دید که دستش را به جایگاه نشستن رسول خدا ﷺ روی منبر، گذاشته و بعد به صورت خود می‌مالید.

مالک بن انس می‌گوید:

۱ - مصنف ابن ابی شیبه، ج ۴، ص ۴۵۷؛ ح ۵۳۷؛ الشفا قاضي عياض، ج ۲، ص ۸۲؛ قاعدة جلية في التوسل و الوسيلة، ح ۳۹۳.

۱ - التقات، ج ۴، ص ۹؛ طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۲۵۴؛ الشفاء عياض ج ۲، ص ۸۶؛ مجموع الفتاوى، ج ۱، ص ۲۳۰.

رأيت عطاء بن أبي رباح دخل المسجد و أخذ برمانة المنبر، ثم استقبل القبلة.^۱

عطا را دیدم، که داخل مسجد شد. دسته‌ی منبر را گرفت (تبرک جست) و سپس رو به قبله نمود.

این منبر، چگونه دارای این مقام شده است که صحابه بیایند و با آن تبرک بجویند؟ آیا این برکت را به خودی خود پیدا کرده و یا وهابیان آن را به منبر حضرت بخشیده‌اند؟ ابن تیمیه، البانی و علمای وهابی دارای تأثیر هستند که پیروانشان دست آنها را می‌بوسند، ولی رسول خدا ﷺ فاقد تأثیر هستند؟!

اخبار به روشنی، بر مؤثر بودن شخص رسول خدا ﷺ دلالت می‌کنند؛ نه تنها مؤثر بودن دعای آن حضرت. ایشان هرگز این نوع توسل و توجه به خود را، عملی منکر ندانسته و منع نفرموده‌اند. آیا کسانی که موی آن حضرت را در زندگی و مرگ همراه خود داشته و به آن تبرک می‌جستند؛ منظورشان دعای رسول خدا ﷺ بوده است؟ تاریخ، قضایای مشابه بسیاری را در خود ثبت و ضبط کرده است. از جمله آنکه: در فتح مکه، اصحاب مانع ریختن آب وضوی پیامبر به زمین می‌شدند؛ برای تبرک، بر یکدیگر پیشی گرفته و آن را به خود می‌مالیدند. در باب تبرک جستن به موی رسول خدا ﷺ کتاب‌های روایی اهل سنت فراوان نوشته‌اند. ولی رسول خدا ﷺ هیچ گاه منکر تأثیرگذاری خود نبوده و مسلمین را از انجام این اعمال منع نفرموده‌اند! آیا رسول خدا ﷺ تشخیص این امر را به وهابیان (که چند قرن بعد پا به عرصه می‌گذارند) واگذار کرده‌اند؟! تا آنها به جای ایشان تعیین تکلیف کرده و فقدان اثربخشی وجود مبارک رسول خدا ﷺ

۱ - سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۵۴، شرح حال مالک.

را به مردم اعلام نمایند؟! آیا در ماجرای فتح مکه، اصحاب به دعای آن حضرت متبرک می شدند، یا به آبی که از دست و صورت ایشان می چکید؟ خواننده‌ی محترم توجه داشته باشند که تأثیرگذاری رسول خدا ﷺ به معنای اثربخشی مستقل از خداوند نیست! این تأثیر و ارزش، عطای الهی و ودیعه‌ای است که در وجود مبارک پیامبر، قرارداد شده است. تأثیر و مقامی که به آن حضرت نسبت داده می شود، از جانب خداوند متعال و به اذن و اراده اوست.

وجود مبارک پیامبر دارای تأثیر است

سعید ممدوح می نویسد:

آن قطعه از زمینی که در آن بدن رسول خدا ﷺ دفن شده است، بهتر از هر چیزی است؛ حتی از کرسی، کعبه، مسجد پیامبر و مسجد الحرام نیز برتر است.^۱

قاضی عیاض می گوید:

در اینکه مکان قبر رسول خدا ﷺ بهترین نقطه زمین است، اختلاف نظری وجود ندارد.^۲

نووی، ابن حجر، شوکانی و بعضی عالمان دیگر به نقل از قاضی عیاض آورده‌اند:

بنا بر اجماع، مکان قبر رسول خدا ﷺ بهترین جایگاه روی زمین است.^۳

۱ - رفع المنارة، ص ۷۹.

۲ - الشفا بتعريف حقوق المصطفى عیاض، ج ۲، ص ۹۱.

۳ - شرح صحیح مسلم نووی، ج ۹، ص ۱۶۳؛ فتح الباری، ج ۳، ص ۵۶؛ نیل الاوطار، ج ۵، ص ۹۹.

علما بعد از نقل نظریه‌ی قاضی عیاض، اجماع داشتن بر این نظریه را رد نکرده‌اند؛ لذا می‌توان دریافت که ایشان موافق نظریه و دعوی اجماع بوده‌اند. سعید ممدوح می‌گوید:

ابو الولید باجی و بعضی دیگر از عالمان قبل از قاضی عیاض، این اجماع را نقل کرده‌اند و بعد از او نیز قرافی و چند تن دیگر از عالمان مالکی مذهب چنین گفته‌اند.^۱

حلبی می‌نویسد:

اجماع امت بر این است که این مکان (محل قبر)، که پیکر مطهر رسول خدا ﷺ را دربرگرفته است، بهترین جای روی زمین، و حتی برتر از کعبه است. بعضی دیگر می‌گویند: افضل نقاط روی زمین و حتی از عرش نیز برتر است.^۱

مسعودی شافعی در بحث علل برتری مدینه بر دیگر مکان‌ها می‌گوید: این سرزمین شامل قطعه‌ای است که با اجماع امت، بر تمامی قطعات زمین برتری دارد. آن همان قطعه‌ای است که بدن شریف رسول خدا ﷺ را دربرگرفته است.^۲

محمد بن یوسف، معروف به صالح شامی، می‌گوید:

آن قطعه از زمینی که بدن مطهر رسول خدا ﷺ در آن قرار گرفته، از عرش و کعبه نیز برتر است. علما گفته‌اند: اختلاف در این است

۱ - رفع المنارة، ص ۷۹.

۱ - سیره حلبی، ج ۳، ج ۳۰۶.

۲ - وفاء الوفا، ج ۱، ج ۵۲.

که بین مکه و مدینه به جز قطعه‌ی قبر رسول خدا ﷺ کدام یک برتر است؟^۱

مناوی نیز می‌گوید:

به اتفاق، کعبه برتر از مدینه است. ولی آن قطعه زمینی که بدن مطهر رسول خدا ﷺ در آن قرار گرفته از کعبه نیز برتر است. قاضی عیاض، قبر رسول خدا ﷺ را بنا بر اجماع از کعبه برتر دانسته است.^۲

بسیاری از دیگران نیز چنین سخنی گفته‌اند. از سخنان ابن تیمیه همین مطلب را می‌توان دریافت نمود. ملاحظه فرمودید که او قبر رسول خدا ﷺ را چگونه وصف می‌نماید. اگر وجود پیامبر اثربخش نباشد! پس سرچشمه‌ی برکات ساری از قبر ایشان، کجاست؟ چگونه یک قطعه زمین فقط به دلیل تماس داشتن با بدن مبارک رسول خدا ﷺ برترین قطعه‌ی روی زمین گشته است؟ ابن تیمیه پیرو نفس خویش است؛ لذا می‌بینیم که یکبار از قبر رسول خدا ﷺ به نحو احسن یاد می‌کند و فضائل و برکات این مکان مقدس را توصیف می‌نماید و بار دیگر می‌بینیم که می‌گوید: ذات و شخص رسول خدا ﷺ حتی در حال حیات، فاقد اثر است، بلکه این دعای اوست که مؤثر است نه شخص ایشان.

اسلام و منع اعمال ناصحیح

ان أعرابیا قال للنبی ﷺ: یا رسول الله! جهدت الأنفس و ضاع العیال و هلكت الاموال فاستسق الله لنا فإنا نستشفع بك علی الله و

۱ - سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۰، ص ۳۳۵.

۲ - فیض القدر، ج ۶، ص ۳۴۳.

نستشفع بالله عليك. فقال رسول الله ﷺ: ويحك تدرى ما تقول: فسبح رسول الله فما زال يسبح حتى عرف ذلك في وجه أصحابه و قال: ويلك إن الله لا يستشفع بالله على أحد من خلقه شأن الله أعظم من ذلك...^۱

عربی به نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! نَفَسها به شماره افتاده و فرزندان و دارایی‌ها از بین می‌روند؛ از خدا برای ما طلب باران کن! ما تو را به سوی خدا و خدا را به سوی تو شفیع قرار می‌دهیم. رسول خدا ﷺ فرمودند: وای برتو! آیا می‌دانی چه می‌گویی؟! با ناراحتی فرمودند: شأن و مقام خداوند بالاتر و برتر از این است که او را به سوی کس دیگری شفیع قرار دهند.

عبدالله بن مسعود می‌گوید:

كنا إذا كنا مع النبي ﷺ في الصلاة، قلنا: السلام على الله من عباده، السلام على فلان و فلان. فقال النبي ﷺ: لا تقولوا السلام على الله، فإن الله هو السلام و لكن قولوا: التحيات لله و الصلوات و الطيبات، السلام عليك ايها النبي و رحمة الله و بركاته، السلام علينا و على عباد الله الصالحين، فانكم إذا قلم اصاب كل عبد في السماء أو بين السماء و الارض، اشهد ان لا اله الا الله و

۱ - سنن ابو داوود، ج ۲، ص ۴۱۸، ح ۴۷۲۶؛ كتاب العرش ابن شبه ص ۵۷؛ المعجم الكبير، ج ۲، ص ۱۲۹؛ البداية و النهاية، ج ۱، ص ۱۱ و سند آن را نیز صحيح گفته است.

اشهد ان محمدا عبده و رسوله ثم يتخير من الدعاء، اعجبه إليه فیدعو.^۱

هنگامی که همراه رسول خدا ﷺ نماز می‌خواندیم، چنین می‌گفتیم: سلام
بندگان بر خداوند!... پس رسول خدا ﷺ فرمودند: نگوئید: سلام بر خدا!
زیرا او خود، سلام است. اما بگوئید: ...

با دقت در این دو خبر، می‌بینیم که اصحاب فعل نادرستی انجام داده-
اند؛ هرچند این افعال حرام نبوده است، ولی رسول گرامی اسلام، به دلیل
لغو و بیهوده بودن این اعمال، با قاطعیت آن را منع فرموده، شیوهی صحیح
را آموزش دادند. پس وقتی شارع مقدس ملاحظه می‌فرمایند که کسی به
سوی گمراهی و انجام عملی نادرست قدم می‌گذارد، بلافاصله آن را بیان
نموده و از انجام آن ممانعت می‌نمایند. از این نمونه‌ها در تاریخ اسلام
بسیار اتفاق افتاده است که ما به ذکر این دو مورد بسنده کردیم. این دو
خبر می‌رساند که اگر توسل به شخص رسول خدا ﷺ در حیات یا ممات
ایشان، حرام یا شرک بود، حتماً آن حضرت متذکر می‌شدند و نهی می-
فرمودند. سکوت ایشان، دلیلی روشن بر جواز مطلق توسل است.

توسل، مسأله‌ای فقهی

و سئل محمد بن عبدالوهاب عن قولهم في الاستسقاء (لا بأس
بالتوسل بالصالحين) و قول أحمد: يتوسل بالنبي ﷺ خاصة مع
قولهم: (إنه لا يستغاث بمخلوق) فأجاب بكلام منه قوله: فهذه
المسألة من مسائل الفقه و إن كان الصواب عندنا قول الجمهور:

۱ - صحیح بخاری ج ۱، ص ۲۰۳؛ صحیح مسلم و کتاب‌های دیگر.

إنه مکروه، فلا ننکر علی من فعله، و لا إنکار فی مسائل الاجتهاد.^۱

از محمد بن عبدالوهاب (بنیان‌گذار مکتب وهابیان) درباره‌ی این سه سخن پرسیدند:

الف- اینکه می‌گویند: توسل به صالحین اشکالی ندارد.

ب- سخن احمد که می‌گوید: تنها به رسول خدا ﷺ توسل می‌شود.

ج- اینکه می‌گویند: نمی‌توان به مخلوق استغاثه نمود.

او در جواب گفت: «این مسأله مسأله‌ای فقهی است و اگر کار درستی باشد، رأی اکثریت با ماست که می‌گویند: این عمل مکروه است؛ و هر که آن را انجام دهد ما منکر آن نمی‌شویم؛ زیرا در مسأله‌ی اجتهادی، انکاری وجود ندارد.

می‌بینیم که بنیانگذار مکتب وهابیت، به راحتی به اکثریت مسلمین دروغ می‌بندد. می‌گوید که آنها توسل را مکروه می‌دانسته‌اند! در حالی که حتی یک نفر پیدا نشده که توسل را مکروه دانسته باشد!

حسین بن غنام احسانی که از عالمان وهابی است، در کتاب «روضه الافکار و الافهام لمرتاب حال الامام» به همین مفهوم سخن ابن عبدالوهاب در مورد توسل سخن گفته است. البانی نیز به اینکه این توسل جزء مسائل اعتقادی نیست اعتراف کرده است.^۱ تمامی مسلمین نیز اتفاق نظر دارند که بحث توسل یک بحث فقهی است. اما امروزه بعضی از وهابیان آن را در زمره‌ی مباحث اعتقادی می‌شمارند.

۱- فتاوی‌ ابن عبدالوهاب ج ۳، ص ۶۸.

۱- روضة الافکار و الافهام لمرتاب حال الامام، احسائی، ص ۱۸۳؛ شرح عقیده طحاوی، البانی، ص ۶۰؛ به نقل از البشارة و الاتحاف سقاف، ص ۵۲.

سعید ممدوح بعد از نقل سخن یکی از عالمان وهابی که توسل را شرک دانسته است، می گوید:

بدیهی است که آثار و احادیث صحیح و حسن، سخن او را رد می کند. اگر این شخص به این احادیث؛ مانند حدیث توسل نابینا به رسول خدا ﷺ و حدیث عمل کردن عثمان بن حنیف و خبر صحیح حماد بن سلمه و... دست پیدا می کرد، با آن منصفانه برخورد می کرد، با ترک تقلید از دیگران، از این راه و حکم، روگردان می شد. اما اگر او نمی خواهد تقلید از دیگران را ترک کند، بهتر است که از امامش (احمد بن حنبل) در توسل به رسول خدا ﷺ و جماعتی از سلف که به آن حضرت متوسل می شدند، تقلید کند.^۱ اگر احمد و جماعتی از سلف، شرک و وسیله های شرک را شناخته باشند و وهابیان آن را شناخته باشند! دشنام سلف و رهبران دین و متهم کردن آنها به ارتکاب گناهان بزرگ، جایز خواهد بود.

باز سعید ممدوح می گوید:

آری، دعا از بزرگ ترین انواع عبادت است. این سخن حقی است که (مانند خوارج) به باطل تعبیر می شود. شخص مُتَوَسِّل، غیر خدا را نمی خواند، بلکه تنها با پیروی از این سخن خدا که فرمود: به سوی خدا وسیله بجویید، در دعای خود به رسول خدا ﷺ متوسل می شود.^۱

سعید در ادامه می گوید:

(این عالم وهابی) برای منع توسل به این دو آیه قرآن کریم که خداوند می فرماید: «پروردگارتان فرموده است: مرا بخوانید تا دعای شما را بپذیرم.» و «خدا را خالصانه بخوانید.» استدلال کرده است. این آیات بی ارتباط با بحث

۱ - توسل ابن تیمیه، ص ۶۵، ص ۹۸، این مطالب را آورده است.

۱ - رفع المنارة، ص ۴۲، ص ۴۴.

توسل هستند. ما استدلالاتی مانند این را از علامه شوکانی نیز دیده‌ایم. آیه اول، طلب دعا از خداوند است و دومی ترغیب به دعای مخلصانه است. اما توسل به این معناست که جهت قولی دعا، شخصی را بین خود و خداوند واسطه قرار دهیم [و به این طریق به خدا تقرب جویم]. تقرب جستن [به کمک وسیله،] مراتبی دارد و با این آیات مبارکه منافاتی ندارد؛ بلکه توسل کاملاً با این آیات همخوانی دارد؛ زیرا که فرد متوسل خواسته‌اش را از خدا می‌خواهد نه از غیر او.

موجب، در رساله‌ی «تعقیبات علی کتاب سلفیه لیست مذہبا» می‌گوید: مسأله توسل، مسأله بزرگ اعتقادی است که به شرک منتهی می‌شود. من به او می‌گویم: شیخ! بر خودت سخت‌گیری نکن! اگر توسل منتهی به شرک می‌شود، تو را به خدایت سوگند! به من بگو آیا امامان متوسل به پیامبر اکرم مثل احمد بن حنبل و بعضی از اسلاف و بزرگان دیگر، مرتکب شرک شده‌اند؟ این بزرگان، بری از این اتهامات و ائمه و پیشوایان دین هستند.^۱ باز می‌گوید:

ابوبکر جزایری با اعتماد به افکار و عقاید خویش، گروه بزرگی از مسلمین را کافر شمرده است. می‌گوید: خواندن صالحین، استغاثه به آنها و توسل به مقام ایشان، نه عمل صالح و نه تقرب در دین خداست، بلکه فقط شرک در عبادت خدا، عملی حرام، خارج کننده از دین و سبب بقای ابدی مرتکب خود در جهنم می‌شود.^۱

۱ - همان، ص ۴۴.

۱ - همان، ص ۴۷؛ به نقل از «عقیده کل مؤمن» ابوبکر، جزایری، ص ۱۴۴.

سعید ممدوح پس از نقل این سخنان می‌گوید: «... به جز افراد هم-عقیده با خوارج، هیچ عاقل و دینداری چنین سخنان مخرب بر زبان نرانده است.»^۱

اگر ما از تجویز توسل از جانب رسول خدا ﷺ و اصحابی که به آن عمل نموده‌اند بگذریم، بنا بر عقیده‌ی همین وهابیان که به نظراتشان اشاره کردیم، احمد بن حنبل و پیروانش از دین خارج شده‌اند، و بنا بر فتوای جزایری و امثال او مشرک، مرتکب حرام و باقی ابدی در جهنم خواهند بود. پس سؤال این است که با این توصیف‌ها، چگونه از مشرک و باقی ابدی در جهنم، تقلید کرده و او را مدح و ستایش می‌کنند؟!

فصل سوّم

استغاثه و حقیقت آن

به عنوان اولین بحث در این مقال به ارایه‌ی دلایل وهابیان بر تحریم استغاثه می‌پردازیم.

دلیل وهابیان بر تحریم استغاثه

ابن تیمیه می‌گوید:

و فيما رواه الطبراني عن النبي أن بعض الصحابة - رضي الله عنهم - قال: استغيثوا برسول الله من هذا المنافق، فقال النبي أنه لا يستغاث بي وإنما يستغاث بالله. أن النبي لو نفى عن نفسه أنه يستغاث به و نحو ذلك يشير به الى التوحيد و أفراد الباري بالقدرة.

طبرانی روایت کرده است که بعضی از صحابه گفتند: از (شر) این منافق (اشاره به یکی از منافقان آن زمان) به رسول خدا ﷺ استغاثه کنید. پیامبر فرمودند: «به من استغاثه نمی‌توان کرد. تنها استغاثه به خداوند جایز است.»

و بعد ابن تیمیه می‌گوید: «منع رسول خدا ﷺ از استغاثه به خود، اشاره عملی به توحید، یگانگی خداوند و قدرت مطلقه‌ی اوست.»^۱
و نیز می‌گوید: «هیچ یک از عالمان، استغاثه به مخلوق، خصوصاً مخلوق مرده یا غایب را جایز ندانسته‌اند. توانایی و عدم توانایی این مخلوق در برآوردن خواسته‌ی فرد متوسل، تفاوتی در جواز حکم نمی‌کند.»^۲

۱ - مجموع الفتاوي ابن تیمیه، ج ۱، ص ۱۰۱، ص ۱۰۲.

۲ - الرد علی البکري ج ۱ ص ۱۶۲؛ مجموع الفتاوي ج ۱ ص ۱۰۳.

ابن تیمیه و البانی بر حرام بودن استغاثه، به حدیث فوق استدلال کرده و استغاثه به غیر خدا را شرک دانسته‌اند. در آینده بیشتر به این موضوع خواهیم پرداخت.

استغاثه و دلایل جواز آن

از تمسک وهابیان به حدیثی که ذکر کردیم، روشن است که آنها استغاثه به زنده را نیز ارتکاب شرک و حرام می‌دانند. بنا بر این با آیاتی که دلالت بر جواز و مطلوبیت استغاثه می‌کند، بحث را شروع می‌کنیم. خداوند در قرآن کریم در داستان حضرت موسی علیه السلام می‌فرماید:

﴿و دخل المدينة علی حین غفلة من أهلها فوجد فیها رجُلین یقتتلان هذا من شیعته و هذا من عدوه فاستغاثه الذی من شیعته علی الذی من عدوه فوکزه موسی فقضی علیه قال هذا من عمل الشیطان إنه عدوٌ مضلٌّ مُبین.﴾^۱

او به هنگامی که اهل شهر در غفلت بودند وارد شهر شد؛ ناگهان دو مرد را دید که به نزاع مشغول‌اند. یکی از پیروان او بود (و از بنی اسرائیل) و دیگری از دشمنانش، آن که از پیروان او بود در برابر دشمنش از وی تقاضای کمک کرد؛ موسی مشت محکمی بر سینه‌ی او زد و کار او را ساخت (و بر زمین افتاد و مرد)؛ موسی گفت: این (نزاع شما) از عمل شیطان بود، که او دشمن و گمراه‌کننده‌ی آشکاری است.

ابن عباس روایت می‌کند که در قضیه‌ی قارون، خداوند به موسی فرمود:

ای موسی! قارون (آن هنگام که گرفتار عذاب شد) به تو استغاثه نمود، ولی تو به فریادش نرسیدی! ولی اگر به من استغاثه می نمود، او را پاسخ می گفتم.^۱

این آیه، داستان قارون و حدیثی که وهابیان به آن استدلال می کنند، با اعتقادات آنها مغایرت دارد؛ زیرا آنها معتقدند که استغاثه به زنده‌ای حاضر، جایز است. با چنین اعتقادی مستدل کردن تحریم استغاثه به آن حدیث، بسیار عجیب است و میزان و عمق تفکر و تدبر آنها را نمایان می کند. این در حالی است که قرآن با بیان این داستان بر جایز بودن استغاثه به مخلوق تصریح دارد.

عن عبدالله بن عمر قال:

قال النبي ﷺ: ... إن الشمس تدنو يوم القيامة حتى يبلغ العرق نصف الأذن فيينا هم كذلك استغاثوا بآدم ثم بموسى ثم بمحمد ﷺ و زاد عبدالله حدثني الليث حدثني بن أبي جعفر فيشفع ليقضي بين الخلق فيمشي حتى يأخذ بحلقة الباب فيومئذ يبعثه الله مقاما محمودا يحمده أهل الجمع كلهم.^۲

رسول خدا ﷺ فرمودند: همانا خورشید در روز قیامت نزدیک می شود؛ تا اینکه عرق به نصف گوش می رسد. پس مردم به آدم استغاثه می کنند، و بعد به موسی (آنها می گویند: ما حق نداریم شما را کمک و شفاعت کنیم). سپس به محمد ﷺ استغاثه می کنند و آن حضرت به فریاد آنها می رسند....

۱ - تفسیر طبری، ج ۲۰، ص ۱۴۲؛ الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۳۹، از عکرمه و دیگران.

۲ - صحیح بخاری، ج ۲، ص ۵۳۶، ح ۱۴۰۵؛ المعجم الاوسط، ج ۸، ص ۳۱۰، ح ۸۷۲۵؛ شعب الایمان، ج ۱۵، ص ۱۴۶؛ مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۳۷۱؛ فتح الباری، ج ۳، ص ۳۳۹.

در این حدیث، از پناه آوردن و استغاثه‌ی مردم در روز قیامت به رسول خدا ﷺ خبر داده شده است. این حدیث از احادیث متواتری است که از استغاثه‌ی جمیع مردم به پیامبران و بعد به رسول خدا ﷺ خبر داده شده است. در حالی که وهابیان با استدلال به همین حدیث استغاثه‌ی به غیر خدا - حتی به مخلوق صالح و زنده او - را جایز نمی‌دانند؛ لذا به حدیثی تمسک جسته‌اند که گویا، ابوبکر در حضور رسول خدا ﷺ گفته است: بلند شوید! تا از شر این منافق، به رسول خدا استغاثه کنیم. رسول خدا ﷺ فرموده‌اند: به من استغاثه نکنید! باید تنها به خدا استغاثه نمود.^۱

وهابیان در کتاب‌های خود تحریم استغاثه را به این حدیث مستدل کرده‌اند؛ لذا می‌توان دریافت که احتمالاً آنها استغاثه به مخلوق زنده را نیز قبول نداشته و ارتکاب شرک می‌دانند. با کمی دقت می‌بینیم که حدیث مذکور علاوه بر مغایرت با آیات و احادیث متواتر دیگر، با عقل و منطق و حقیقت نیز سازگاری ندارد. در صورت صحت حدیث، نظم زندگی بشر که مبتنی بر نیاز متقابل انسان‌هاست مختل می‌شود؛ زیرا با استناد به این حدیث دیگر نمی‌توان از دیگری کمکی خواست یا امری کرد. علاوه بر این، دو اشکال بر سند این حدیث وارد است:

۱- در سلسله راویان حدیث شخصی که نامش ذکر نشده باشد حضور دارد.

۲- ابن لهیعه، یکی از راویان این حدیث، از جانب محدثان ضعیف معرفی شده است. با مراجعه به کتاب «میزان الاعتدال» ذهبی، شرح حال ۴۵۳۵، با او آشنا می‌شوید.

لذا بعضی علمای اهل سنت گفته‌اند: «وهابیان به حدیثی که همه به ضعیف بودن آن اجماع دارند، استدلال کرده‌اند.»^۲

۱ - مسند احمد ج ۵ ص ۳۱۷ ح ۲۲۷۵۸؛ مجمع الزوائد ج ۱۰، ص ۱۵۹.

۲ - المقالات السنیه فی کشف ضلالات احمد بن تیمیه.

آیه و حدیثی که ذکر کردیم، باطل و بی‌اساس بودن استدلال وهابیان را ثابت می‌کند. با وجود استدلال وهابیان به حدیثی که استغاثه به زنده را نفی می‌کند، آنها استغاثه به مخلوق زنده و حاضر را جایز می‌دانند. آنها به طور مؤکد استغاثه به مخلوق غایب و یا مرده خداوند را جایز ندانسته، شرک می‌شمارند. بعد از بحث و تمرکز روی توسل و استغاثه به مخلوق زنده و اقرار وهابیان به جواز آن، به بررسی اخباری که استغاثه به مخلوق غایب را نیز جایز نمی‌دانند می‌پردازیم و نظرات ابن تیمیه و البانی را در هر مورد متذکر می‌شویم.

احادیث پیامبر در جواز استغاثه

۱- عبدالله بن مسعود می‌گوید:

قال رسول الله ﷺ: إذا انفلتت دابة أحدكم بأرض فلاة فليناد: «يا عباد الله، احبسوا علي!»، فإن لله في الأرض حضرا سيحبسه عليكم.^۱

رسول خدا ﷺ فرمودند: هرگاه چهارپای شما، از دست شما رها شد و فرار کرد، فریاد بزنید: «ای بندگان خدا، آن را برای من نگه دارید!» خداوند در روی زمین کسانی دارد که حیوان را نگه داشته و شما را یاری کنند.

ابن حجر سند این حدیث را حسن دانسته است.

نووی از علمای بزرگ شافعی، بعد از نقل این حدیث می‌گوید: یکی از استادان بزرگ من که عالم به این حدیث بود، تعریف کرد که (روزی) حیوان از دستم رها شد و گریخت. جمله‌ی تعلیمی رسول خدا ﷺ را گفتم. در همان لحظه، خدا آن را برای من نگه داشت. و خود من روزی

۱ - المعجم الكبير ج ۱۰ ص ۲۱۷، ح ۱۰۵۱۸؛ مسند ابویعلی ج ۹، ص ۱۷۷، ح ۵۲۶۹؛ مجمع الزوائد ج ۱۰، ص ۱۳۲؛ تخریج الاذکار ج ۵، ص ۱۵۰؛ اذکار نووی، ص ۳۳۱، به نقل از ابن سنی.

همراه گروهی بودم که حیوان آنها گریخت. آنها از نگه داشتن آن عاجز شدند. من این جمله را گفتم، و تنها با گفتن همین جمله و بدون هیچ سبب و علت دیگری، حیوان ایستاد؛ و به سوی آنها برگشت.^۱

البانی بعد از نقل سخن نووی می گوید:

عبادات، برداشت تجربی نیستند... و جایز نیست که ما بر مبنای تجربه، حدیثی را صحیح بدانیم. بعضی افراد جواز استغاثه به مرده در بروز گرفتاری‌ها را با این حدیث مستدل کرده‌اند؛ در حالی که این کار شرک خالص است.^۲

می‌بینیم که البانی، اعلام صحت حدیث توسط نووی را برداشت تجربی او دانسته و آن را نادرست خوانده است. در حالی که خود در جای دیگر همین کتاب «احادیث الضعیفه» خود، می گوید:

هروی نقل کرده، عبدالله بن مبارک در سفری راه را گم کرد؛ چون این حدیث را شنیده بود فریاد کرد: ای بندگان خدا، کمکم کنید! و یاری شد.^۳

پس به اعتراف خود البانی، عبدالله بن مبارک، یکی از بزرگان سلف، به سبب آشنایی با این حدیث به غیر خدا استغاثه کرده است.

عبدالله بن مبارک، متوفای سال ۱۸۱ هجری است. ذهبی می گوید: «امام؛ حافظ، علامه، شیخ الاسلام، فخر مجاهدان، پیشوای زاهدان و صاحب کتاب‌های سودمند و... است.»^۴

ابن حجر به نقل از سفیان بن عیینه می گوید:

۱ - اذکار نووی، ص ۳۳۱. احادیث ضعیفه و موضوعه البانی، ج ۲، ص ۱۰۹.

۲ - احادیث ضعیفه و موضوعه البانی، ج ۲، ص ۱۰۹.

۳ - همان.

۴ - تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۲۷۴، شرح حال ۲۶۰.

با نگاه به اعمال و رفتار صحابه دلیلی برای برتری آنها بر عبدالله بن مبارک ندیدم؛ به جز هم‌کلامی با رسول خدا ﷺ و شرکت در جنگ‌ها به همراه آن حضرت. سفیان می‌گوید: عبدالله، فقیه، عالم، عابد، زاهد، شیخ، شجاع و شاعر بود.^۱

احمد بن حنبل و دیگران گفته‌اند:

کسی مثل عبدالله، طالب علم نبود. این روایت نیز بر درستی حدیث یادشده صحّح می‌گذارد؛ زیرا کسی که توسط البانی ضعیف خوانده شده، یا هم‌عصر ابن مبارک بوده و یا بعد از او می‌زیسته است. به هر حال از شخصی مانند ابن مبارک - با توجه به توصیف‌هایی که از او آوردیم - محال است که حدیث را از راوی ضعیفی شنیده، بپذیرد و به آن عمل کند. از سویی، وقتی ابن حجر، سند این حدیث را حسن دانسته است، نظر امثال البانی فاقد ارزش و بیهوده خواهد بود. البانی در جایی از کتاب خود، عمل احمد به حدیثی را نشان حسن بودن حدیث، نزد احمد می‌خواند؛ لذا می‌توان عمل ابن مبارک به این حدیث را نشان صحت حدیث از نظر او دانست.

۲- عن عتبة بن غزوان عن نبي الله ﷺ قال: إذا أضل أحدكم شيئاً أو أراد أحدكم عوناً و هو بأرض ليس بها أنيس فليقل: يا عباد الله! أعينوني! أغثوني! فإن لله عبادا لا نراهم. و قد جرب ذلك.

«رسول خدا ﷺ فرمودند: هرگاه کسی از شما چیزی را گم کرد، و یا در جایی است که یآوری با خود ندارد، و نیاز به کمک داشت، بگوید: «ای بندگان خدا! کمک کنید! و به فریادم برسید! همانا، خداوند بندگان را در زمین دارد که ما آنها را نمی‌بینیم»

۱ - تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۳۳۶، شرح ۶۵۷.

طبرانی می‌گوید: این حدیث به تجربه ثابت شده است.^۱
ابان بن عثمان و عتبه بن غزوان این حدیث را روایت کرده و هیشمی
سند آن را صحیح دانسته است. طبرانی که از بزرگان سلف صالح محسوب
می‌شود، بعد از نقل حدیث می‌گوید: «این حدیث به تجربه ثابت شده
است.»

این به آن معنا است که خود طبرانی نیز صحت این حدیث را تجربه
کرده، و به شخص غایب استغاثه نموده است. و البانی ضمن اشاره به
تجربه‌ی طبرانی سعی نموده است که سند این حدیث را تضعیف کند.^۲
۳- عن ابن عباس قال:

أن رسول الله ﷺ قال: إن لله ملائكة في الأرض سوى الحفظة
يكتبون ما يسقط من ورق الشجر، فإذا أصاب أحدكم عرجة
بأرض فلاة فليناد أعينوا عباد الله.^۳

رسول خدا ﷺ فرمودند: خداوند غیر از حافظان، فرشتگانی در زمین دارد
که حتی ریزش هر برگ درخت را می‌نویسند؛ پس هرگاه و در هر جا به پای
هر کسی از شما آسیبی رسید و بی‌حس شد؛ فریاد بزنند! و بگویند: ای بندگان
خدا! کمک کنید!

هیشمی سند این حدیث را صحیح گفته است. و البانی بر حسن گفتن
حفاظ اعتراف کرده است، ولی در نهایت می‌گوید: از نظر من این حدیث

۱- المعجم الكبير، ج ۱۷، ص ۱۱۷، ح ۲۹۰؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۱۰، ص ۴۲۴، ح ۲۹۸۱۹؛ اذکار نووی،
ص ۲۲۴؛ مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۱۳۲.

۲- احادیث ضعیفه البانی، ج ۲، ص ۲۱۰.

۳- مصنف ابن ابی شیبه ج ۶، ص ۹۱، ح ۲۰۷۲۱؛ مسند بزار ج ۴، ص ۳۳؛ شعب الایمان بیهقی، ج ۱،
ص ۱۸۳ و ج ۶، ص ۱۲۸؛ مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۱۳۲؛ الکلم الطیب، ص ۹۳؛ احادیث ضعیفه البانی،
ج ۲، ص ۱۱۱.

معلول و مضطرب است. و باز در حاشیه کتاب «کلم الطیب» ابن تیمیه، آن را ضعیف دانسته است. این نیز از تناقضات دیگر البانی می‌باشد.

البانی بعد از نقل حدیث فوق، می‌گوید: احمد بن حنبل این حدیث را حسن دانسته است؛ لذا به آن عمل کرده است. روایت فرزندش، عبدالله، گواه خوبی بر این سخن است:

قال عبدالله بن الإمام أحمد سمعت أبي يقول: «حججت خمس حجج منها ثنتين راكبا، وثلاثة ماشيا، أو ثنتين ماشيا وثلاثة راكبا، فضلت الطريق في حجة و كنت ماشيا فجعلت أقول: يا عباد الله! دلونا على الطريق، فلم أزل أقول ذلك حتى وقعت على الطريق.^۱

عبدالله بن احمد بن حنبل به نقل از پدرش می‌گوید: پدرم می‌گفت: پنج مرتبه حج نمودم. دو مرتبه‌ی آن سواره و سه مرتبه‌ی آن پیاده بود. در یکی از این سفرها که پیاده به حج می‌رفتم، راه را گم کرده و شروع به گفتن: ای بندگان خدا! مرا به راه هدایت کنید، کردم. با مداومت بر تکرار آن راه را پیدا کردم.

همچنین البانی در «احادیث الضعیفه» به ابن عباس تهمت می‌زند و می‌گوید: «شاید ابن عباس این سخنان را از اهل کتاب آموخته است.»
آیا معرفت «حبر امت اسلام» به اندازه‌ی البانی نیست که شرک را از اهل کتاب فراگرفته و به دروغ به رسول خدا ﷺ نسبت دهد؟!

۱ - المسائل عبدالله بن احمد شماره ، ص ۲۱۷؛ شعب الایمان، ج ۶، ص ۱۲۸، ح ۷۶۹۷؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۵، ص ۲۹۸؛ البداية و النهاية، ج ۱۰، ص ۳۶۰؛ احادیث ضعیفه البانی، ج ۲، ص ۱۱۱ و خود البانی سند این خبر را صحیح گفته است.

از تناقض‌های البانی در مورد این سه حدیث، این است که در مورد عمل و تجربه‌ی طبرانی و نووی می‌گوید: «عبادت، برداشت تجربی نیست... و جایز نیست که حدیثی را مبتنی بر تجربه صحیح بدانیم.» ولی در مورد عمل احمد بن حنبل می‌گوید: احمد بن حنبل این حدیث را حسن دانسته است؛ زیرا که به آن عمل نموده است. و بعد به عنوان شاهد، قضیه را می‌نویسد. چرا عمل طبرانی و نووی که هر دو محدث و رجال شناس هستند، دلیل بر حسن بودن حدیث نزد آنها نمی‌شود؛ در حالی که عمل احمد گواه حسن بودن حدیث نزد او محسوب می‌شود؟

این سه حدیث که محدثان سند آنها را صحیح و حسن معرفی کرده‌اند، بر جواز استغاثه (که همان طلب کمک است) دلالت می‌کند؛ اما وهابیان و البانی آن را شرک می‌دانند. محدثان هر سه حدیث را صحیح دانسته‌اند؛ و سلف صالح مانند ابن منکدر، عبدالله بن مبارک، احمد بن حنبل، طبرانی، نووی و استادان او و دیگران به آن عمل کرده و درستی آن را تجربه نموده‌اند. بنا بر عقیده‌ی وهابیان و تأکید آنها بر شرک بودن این عمل، همه مشرک شده‌اند و از درجه‌ی علمی و معرفتی تفکیکِ شرک از توحید، تنزل کرده‌اند. جالب اینجاست که ابن تیمیه همین حدیث را در کتاب «الکلم الطیب» خود - که به عقیده‌ی خود او این کتاب دربرگیرنده‌ی کلمات طیب و برگزیده است - آورده و بنابراین طبق سخنان و عقاید او و پیروانش، این عمل را در زمره‌ی چیزهای طیب آورده است.

عجب! تکبر و خودخواهی، اینها را به جایی رسانده که حاضر نیستند در برابر رسول خدا ﷺ بعد از مرگ آن حضرت، تواضع کنند! پیروی از هوای نفس، آنقدر آنها را جسور کرده که به جز خود، تمامی امت اسلامی

را مشرک می‌نامند؛ و به راحتی می‌گویند: این شرک خالص است و با علم به عمل بزرگان علمای خود، چنین حکمی صادر می‌کنند. اما وهابیان عملاً خود را تکذیب می‌کنند. مگر می‌توان در مسائل دینی از یک مشرک پیروی نمود؟ وهابیان در اغلب مسائلی مانند توسل، استغاثه و طلب باران به وسیله‌ی مرده و... انجام دهنده و معتقدان به آن را مشرک می‌شمارند و در تمام این مسائل، این حکم و فتوای آنها شامل امامشان، احمد بن حنبل می‌شود. ولی چون در این عقیده و گفتار خود دروغگو و پیرو نفس شیطانی خود هستند، باز خود را پیرو احمد بن حنبل می‌خوانند؛ او را از امامان بزرگ به حساب آورده و مدح و ستایش می‌کنند. اگر وهابیان حقیقتاً معتقد به شرک بودن توسل، استغاثه و طلب باران کردن به وسیله‌ی مرده و... هستند، پس چرا هنوز خود را پیرو احمد دانسته و به کتاب‌ها و آرا و فتوای او عمل می‌کنند؟ چرا به مردم و سایر مسلمانان جهان نمی‌گویند که احمد بن حنبل نیز مشرک بوده است؟! این چراها و صدها چرای دیگر ثابت می‌کند که اینها پیرو هوای نفس هستند و تکبر و خودخواهی، آنها را وادار به طی این طریق کرده است.

نکته‌ی جالب دیگر اینکه ابن تیمیه در کتاب «توسل» خود می‌گوید: «خطاب و خواندن ملائکه و انبیا و صالحین بعد از مرگ و در حال غیبت آنها از بزرگ‌ترین انواع شرک به خداوند است.»^۱ اما البانی خواسته است تا بین استغاثه و طلب یاری از انسان‌ها، با استغاثه به جن و ملائکه، تفاوت قائل شده و استغاثه بر ملائکه و جن را جایز بداند؛ لذا بعد از نقل و تضعیف دو حدیث اول - که نووی و طبرانی آن را تجربه کرده‌اند - می‌گوید: به فرض صحت این احادیث، باز هم نمی‌توان از آنها به

۱ - قاعدة جلیة فی التوسل و الوسيلة ابن تیمیه، شماره ۵۰.

عنوان جواز استغاثه بر انسان استفاده کرد؛ زیرا طبق مفهوم حدیث که می‌گوید: «شما آنها را نمی‌بینید» دیده نشدن، از صفات اختصاصی جن و ملائکه است. در حدیث دیگر نیز به این مطلب اشاره شده و آنجا به روشنی گفته شده که منظور ملائکه هستند؛ زیرا که رسول خدا ﷺ فرمودند: خداوند غیر از حافظان، فرشتگانی در زمین دارد که حتی ریزش هر برگ درخت را می‌نویسند؛ پس هرگاه و در هر جا به پای هر کسی از شما آسیبی رسید و بی‌حس شد؛ فریاد بزند و بگوید: ای بندگان خدا، کمک کنید!

روشن شد که ابن تیمیه کمک خواستن از ملائکه را نیز از بزرگ‌ترین انواع شرک به خدا معرفی کرد؛ ولی البانی که حتماً همین عقیده را دارد برای فریب و سردرگمی اذهان، بین استغاثه به انسان و استغاثه به جن و ملائکه تفاوت قائل شده و حالت دوم را جایز می‌شمارد. در حالی که هم البانی و هم همه‌ی وهابیان مطلقاً استغاثه به مرده و غایب را به طور مطلق شرک و حرام دانسته‌اند و این از دیگر حرف‌های متناقض این آقایان است. رسول خدا ﷺ داستان مادر اسماعیل، همسر حضرت ابراهیم، را زمانی که ابراهیم علیه السلام او را همراه اسماعیل در مکه تنها گذاشته و رفت، برای اصحاب خود بازگو فرمودند که ضمن داستان، مادر اسماعیل به شخص غایب استغاثه نمود؛ زمانی که او به دنبال آب می‌گشت از سوی اسماعیل صدایی شنید؛ پس گفت:

إِنْ كُنْتَ ذَا غُوْثٍ فَأَغْثِ فَاسْتَغَاثَتْ فَاِذَا بِجَبْرِیْلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعَمَزَ

الارض بعقبه فخرجت زمزم.^۱

۱ - سنن کبری نسائی، ج ۵، ص ۱۰۰، ص ۱۰۱، ح ۸۳۷۹، ح ۸۳۸۰؛ فضائل الصحابه، ص ۸۲، ص ۸۴؛ ارغام المبتدع الغیبی، ص ۷، به نقل از بخاری.

اگر فریادرس و یاری دهنده‌ای، یاریم کن! و استغاثه نمود. ناگهان جبرئیل (بود) که به زمین اشاره نمود پس آب زمزم از آنجا خارج شد. اگر استغاثه به غایب و ... شرک بود. رسول خدا ﷺ قطعاً متذکر آن می‌شدند؛ سکوت پیامبر در برابر این عمل، نشانه‌ی این است که وهابیان چیزی را شرک می‌دانند که حتی از نظر شارع اسلامی، احتمال شرک در آن وجود ندارد.

اجماع صحابه بر جواز طلب یاری از پیامبر بعد از حیات حضرت

ابن کثیر می‌گوید:

کان شعارهم یومئذ یا محمداه!

شعار مسلمانان در جنگ با مسیلمه کذاب «یا محمداه» بوده است. وقتی در جنگ با مسیلمه کذاب که با حضور جمع کثیری از اصحاب صورت گرفت، شعار جنگ مبتنی بر استغاثه به پیامبر اکرم ﷺ بوده است، وهابیان در این مورد چه می‌خواهند بگویند؟ در خبر صحیحی آمده است:

عن مالك دار و كان خازن عمر على الطعام قال: أصاب الناس قحط في زمن عمر، فجاء رجل إلى قبر النبي ﷺ فقال: يا رسول الله! استسق لأمتك فإنهم قد هلكوا، فأتى النبي ﷺ في المنام فقال: ائت عمر فاقرئه السلام و أخبره انكم مستقيمون و قل له:

عليك الكيس عليك الكيس، فأتى عمر فأخبره فبکی عمر ثم قال:
يا رب! لا ألوأ إلا ما عجزت عنه.^۱

در زمان عمر بن خطاب، قحطی پیش آمد. مردی کنار قبر رسول خدا ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا، برای امت خود طلب باران کن که آنها نزدیک است بمیرند! پس در عالم خواب، رسول خدا ﷺ به او فرمودند: «نزد عمر برو، به او سلام برسان و بگو که شما سیراب خواهید شد. و بگو که لازم است هشیار باشی!» مرد خبر را به عمر رسانید؛ عمر گریست و گفت: پروردگارم! من کوتاهی نکردم مگر در چیزی که از انجام آن ناتوان شدم. در این خبر صحیح، توجه و توسل آشکار به رسول خدا ﷺ بعد از حیات آن حضرت دیده می‌شود. در مورد این خبر باید به چند مطلب اشاره کنیم:

۱. محدثان اسلامی سند این خبر را صحیح گفته‌اند.
۲. ابن حجر می‌گوید: شخص متوسل شده، حارث، صحابی رسول خدا ﷺ است.
۳. این خبر، بهترین شاهد بر باطل بودن دستاویز وهابیان در این مورد - توسل عمر (صحابی) به عباس (مخلوق زنده)، نه به پیامبر (مخلوق مرده) - است. این خبر باطل بودن این پندار را ثابت می‌کند؛ زیرا شخصی که به رسول خدا ﷺ متوسل شد

۱ - مصنف ابن ابی شیبہ ج ۶، ص ۳۵۶، ح ۳۲۰۰۲؛ تاریخ کبیر بخاری ج ۷، ص ۳۰۴، ر ۱۲۹۵؛ الاستیعاب ج ۱ ص ۱۱۴۹؛ فتح الباری ج ۲، ص ۴۹۵؛ الاصابة ج ۶، ص ۲۷۴، ر ۸۳۶۲، ر ۸۳۷۵؛ دلائل النبوة بیهقی، ج ۷، ص ۴۷؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۳۴۵، ص ۵۶، ص ۴۹۲؛ البداية و النهایة، ج ۷، ص ۱۰۱؛ جامع المسانید ابن کثیر، ج ۱، ص ۲۲۳؛ شرح سنن ابن ماجه سیوطی، ج ۱، ص ۹۹. ح ۱۳۸۵؛ ابن کثیر در هر دو کتاب خود و ابن حجر و سیوطی سند این خبر را صحیح گفته‌اند.

ماجرا را به اطلاع عمر بن خطاب و دیگر اصحاب رسانید؛ اما کسی به سرزنش مرد و یا انکار خبر نپرداخت.

۴. خلیفه، عمر بن خطاب، خبر اعرابی را تصدیق کرده و مطابق آن عمل نمود.

با وجود اینکه ابن حجر، بزرگ ترین محدث و رجال شناس اهل سنت، ابن کثیر (شاگرد ابن تیمیه) و سیوطی سند این حدیث را صحیح گفته اند و خود ابن تیمیه نیز آن را پذیرفته است، وهابیان می کوشند تا آن را تضعیف نمایند. آری، وهابیان هر جا حدیث و خبری مخالف اعتقاد خود دیدند، در رد و تضعیف و یا انکار آن می کوشند. البانی در کتاب «توسل» به تصحیح ابن کثیر و سیوطی اشاره ای نکرده است؛ زیرا گمان می کرده که می تواند در مورد تصحیح ابن حجر خدعه ای به کارگیرد و دیگران را بفریبد؛ لذا می گوید: بعضی گمان کرده اند که ابن حجر این خبر را صحیح دانسته است در حالی که او فقط گفته است که (سلسله سند) تا ابوصالح صحیح است، نه اینکه کل حدیث «مالک دار» را صحیح دانسته باشد.

سخن ابن حجر چنین است:

و روی ابن ابی شیبیه باسناد صحیح من روایه ابی صالح عن مالک

دار و کان خازن عمر.

ابن ابی شیبیه با سند صحیح از روایت ابو صالح، از مالک دار که خزانة دار عمر بوده، روایت کرده است.

اکنون شما خود داوری کنید که ابن حجر چه می گوید و منظور او چیست؟ آری، تمام سعی این آقایان در این است که هر خبر مغایر و مخالف عقیده و نظر خود را به نوعی نادرست جلوه دهند. باز مدعی

هستند که پیرو آثار و سلف هستند و این نیز نوعی عوام‌فریبی است؛ زیرا مردم با ریشه و اصول اعتقاد و اهداف آنها آشنایی ندارند.

البانی، مالک‌دار (راوی اصلی این خبر) را شخصی مجهول و ناشناس معرفی و لذا خبر را ضعیف دانسته است. او در مورد مالک می‌گوید:

ابن ابی حاتم، با وجود وسعت علمش در این موضوع، در کتاب «الجرح التعديل» تنها از ابو صالح که از مالک‌دار حدیث روایت کرده، نام برده است. منذری و هیشمی گفته‌اند که او را نمی‌شناسیم، پس راوی حدیث از مالک همین یک نفر است! البانی در ادامه‌ی نظر محدثان را می‌آورد که: روایتگری که تنها یک نفر حدیث او را روایت کند، مجهول است (صادق و کاذب بودن او در نقل خبر نامعلوم باقی می‌ماند). و بعد می‌گوید: ابن حجر گفته است سند حدیث تا ابوصالح صحیح است. او نگفته است که حدیث مالک‌دار صحیح است. شاید او با این سخن خود به مجهول بودن مالک اشاره کرده باشد.

البانی با گفتن این دروغ بزرگ و خیانت آشکار، گمان کرده است که همگان، بدون رجوع به اصل سخن ابن حجر درباره‌ی حدیث و درباره‌ی مالک، کلام او را بدیده کفایت و حجت می‌نگرند و ضعف حدیث را می‌پذیرند. وی در آخر می‌گوید: «این علم (علم حدیث و رجال) دقیق است، و تنها با تمرین و ممارست می‌توان به آن دست یافت.»^۱

۱ - التوسل انواعه و احکامه البانی، ص ۱۲۱، ص ۱۱۹.

گویا با تمرین بسیار زیاد توانسته این طور عوام‌فریبی را بیاموزد و مردم را در صحت اخبار صحیحی که با هوای نفس او مخالف است به شک بیندازد.

بیاید تا با هم با دروغ و خیانت البانی نسبت به این خبر و مالک‌دار، آشنا شویم. توجه داشته باشید که البانی حتی سعی کرده تا مالک را از نظر ابن حجر مجهول معرفی کند. ابن حجر در شرح حال مالک‌دار می‌گوید:

مالک بن عیاض، خادم عمر (خلیفه‌ی دوم) بود. او همان کسی است که به او مالک‌دار گفته می‌شود و زمان رسول خدا ﷺ را درک کرده است. (پس او از صحابه محسوب می‌شود). او از ابوبکر، عمر، معاذ و ابو عبیده حدیث روایت کرده است. ابو صالح و دو فرزندش: عون و عبدالله، احادیث او را روایت کرده‌اند. ابن حجر همین داستان را از بخاری و ابوخیثمه روایت می‌کند... . بعد به روایت عبدالرحمن بن سعید از مالک، آن حدیث را روایت کرده و می‌گوید: ابن سعد او را از طبقه اول تابعین نام برده، و گفته است که او از ابوبکر و عمر حدیث روایت کرده و شخص معروفی بوده است. سپس به نقل از ابو عبیده می‌گوید که عمر بن خطاب و عثمان او را خزانه‌دار قرار دادند. و باز از علی بن مدینی نقل کرده که مالک خزانه‌دار عمر بود.^۱

ابن ابی حاتم^۲ و بخاری گفته‌اند که مالک از ابوبکر و عمر حدیث روایت کرده، و بعد بخاری به داستان مورد بحث ما اشاره کرده است. در علم حدیث، معروف است که هر جا ابن ابی حاتم و بخاری کسی را ذکر کرده و جرحی درباره‌ی او نکردند، به

۱- الاصابة ابن حجر، ج ۶. شرح حال ۸۳۶۲ (در بعضی چاپ‌ها ۸۳۷۵)؛ او این کتاب را در معرفی صحابه نوشته است.

۲- الجرح و التعديل، ج ۸، ص ۲۱۳، شرح ۹۴۴.

این معناست که آن شخص نزد آنها ثقه است.^۱ ابن حبان نام مالک را در کتاب «الثقات» خود آورده است^۲ و ابن حجر و دیگران نیز به آن اشاره کرده‌اند. ابن عساکر در شرح حال مالک، چهار نفر را که از مالک حدیث روایت کرده‌اند، نام می‌برد و می‌گوید:

مالک‌دار همراه عمر بن خطاب به شام آمد و در فتح بیت‌المقدس همراه او حضور داشت. ابن عساکر از هر کدام از این چهارتن چندین حدیث از مالک آورده و سپس به سخنان محدثینی مثل ابن مدینی، بخاری، ابن سعد و دیگران اشاره کرده که همه به شهرت مالک گواهی داده‌اند. تا جایی که گفته‌اند: مالک غلام عمر بوده است.^۳

علاوه بر این، ابن شُبّه در «تاریخ مدینه» (ج ۲، ص ۷۷۸) حدیثی از مالک‌دار به روایت عبدالله بن مرط آورده است و پس تاکنون پنج نفر از مالک حدیث روایت کرده‌اند.

البانی در کتاب خود به هیچ‌یک از سخنان ابن سعد، ابن حبان، ابن حجر، ابن عساکر و حتی به اینکه ابن مدینی، ابن ابی حاتم و بخاری مالک‌دار را خزانة دار عمر معرفی کرده‌اند، اشاره نکرده است و تأکید کرده که راوی از مالک تنها یک نفر است. آری، پس این شخص تمرین کرده در علم حدیث و رجال را که این‌گونه به آثار اسلامی خیانت می‌کند را باید خوب شناخت و از خیانت‌های دیگر او نسبت به آثار اسلامی نیز نباید غافل ماند.

۱ - الرفع و التکمل لکنوی حنفی. القوائد فی علم الحدیث ظفر احمد تهانوی.

۲ - الثقات، ج ۵، ص ۳۸۴.

۳ - تاریخ ابن عساکر، ج ۵۶، ص ۴۸۹، شرح حال ۷۱۸۰.

بی‌مناسبت نیست که با کتاب «التناقضات البانی الواضحات» آشنا شوید. عالم شافعی به نام حسن بن علی سقاف کتابی در سه جلد به نام «التناقضات البانی الواضحات» نوشته است. او در این کتاب بسیاری موارد از خیانت‌های البانی را نسبت به احادیث و راویان آنان ذکر کرده است. به طور مثال البانی یک راوی ثقه را در حدیثی که با عقیده‌ی او مخالف است، غیر ثقه معرفی می‌کند؛ و در حدیث دیگری که موافق عقیده‌ی اوست همان راوی را ثقه و یا حدیثش را صحیح معرفی می‌کند. ما حدیث ام المؤمنین، عایشه، که مردم را به پناه بردن به قبر پیامبر ترغیب می‌کرد را به عنوان نمونه ذکر کردیم. پس هر که می‌خواهد با خیانت‌های آشکار او آشنا شود، می‌تواند به این کتاب مراجعه نماید. سقاف کتاب‌های زیاد دیگری در جهت نمایاندن تناقض‌ها و کجروی‌های ابن تیمیه و وهابیان نوشته است که بسیار سودمند و خواندنی است.

باز البانی می‌گوید: در این خبر و داستان، توسلی به پیامبر وجود ندارد؛ بلکه تنها از ایشان طلب دعا شده است که این مسأله‌ی دیگری است؛ و کسی از علمای سلف صالح طلب دعا از مرده را نگفته است (جایز ندانسته است). متذکر می‌شویم که این نسبت (تهمت) یکی از دروغ‌های آشکار البانی است که در بحث طلب باران به وسیله‌ی مرده، با دروغ بودن آن آشنا خواهیم شد.

ابن تیمیه در مورد داستان مالک‌دار می‌گوید:

و كذلك أيضا ما يروي أن رجلا جاء إلى قبر النبي ﷺ فشكا إليه الجذب عام الرمادة فراه و هو يأمره أن يأتي عمر فيأمره أن

یخرج فیستسقی الناس. فإن هذا ليس من هذا الباب و مثل هذا يقع كثيرا لمن هو دون النبي ﷺ و أعرف من هذه الوقائع كثيرا. روایت شده که مردی نزد قبر رسول خدا ﷺ آمد. به آن حضرت از خشکسالی شکایت نمود. در عالم خواب، پیامبر به او امر کردند که به نزد عمر برود و او را امر کند تا برای مردم طلب باران کند. البته این مسأله، خارج از موضوع بحث ماست. موارد مشابه حتی نسبت به غیر از پیامبر نیز زیاد اتفاق افتاده است. من اتفاقات بسیار دیگر مشابه این را دیده و شنیده‌ام.

ابن تیمیه و اعتقاد بر امداد غیبی

و كذلك سؤال بعضهم للنبي ﷺ أو لغيره من أمتة حاجته فتقضي له فإن هذا قد وقع كثيرا و ليس هو مما نحن فيه و عليك أن تعلم أن إجابة النبي ﷺ أو غيره لهؤلاء السائلين ليس مما يدل على استحباب السؤال... و فيهم من أجيب وأمر بالخروج من المدينة فهذا القدر إذا وقع يكون كرامة لصاحب القبر... وكذلك ما يذكر من الكرامات و خوارق العادات التي توجد عند قبور الأنبياء و الصالحين مثل نزول الأنوار و الملائكة عندها و توقي الشياطين و البهائم لها و اندفاع النار عنها و عمن جاورها و شفاعة بعضهم في جيرانه من الموتى و استحباب الاندفاع عند بعضهم و حصول الأُنس و السكينة عندها و نزول العذاب بمن استهان بها فجنس هذا حق ليس مما نحن فيه و ما في قبور

الأنبياء والصالحين من كرامة الله ورحمته وما لها عند الله من الحرمة والكرامة فوق ما يتوهمه أكثر الخلق.^۱

همچنین توسل بعضی افراد به پیامبر و غیر از آن حضرت که در نتیجه‌ی آن حاجتش برآورده شده، خارج از بحث ماست. هرچند که این‌گونه اتفاقات بسیار پیش آمده است؛ بر تو لازم است که بدانی: برآوردن حاجت، توسط پیامبر و یا غیر آن حضرت، دلالت بر استحباب طلب و توسل به آنها نمی‌کند. از این میان کسانی بودند که بعد از توسل به پیامبر حاجتشان برآورده شد و (از جانب پیامبر به وسیله‌ی خواب یا...) امر شد تا از مدینه خارج شود. اگر تا این اندازه واقع شود، به خاطر کرامت صاحب قبر است... . همچنین آنچه کارهای خارق‌العاده که در کنار قبور انبیا و صالحین، مانند نازل شدن نور و فرشته بر قبور آنان، ترسیدن و دوری جستن شیاطین و حیوانات از آن قبور، دفع آتش از قبور و از کسانی که همسایه‌ی آنها هستند، شفاعت کسانی که در قبر همسایه‌ی آنها هستند، به وجود آمدن احساس انس و الفت و آرامش برای کسانی که مجاور هستند؛ نازل شدن عذاب بر کسی که به آنها اهانت و جسارت کرده است و مانند اینها، همه حق و حقیقت هستند که به خاطر کرامت و مقام صاحبان قبور رخ داده‌اند. اما بررسی این رخدادها خارج از بحث ماست؛ و کرامت، رحمت الهی و احترامی که صاحبان قبور نزد خداوند دارند، بالاتر از آن است که اکثر مردم فکر می‌کنند.

ابن تیمیه در مورد داستان مالک‌دار می‌گوید:

۱ - اقتضاء الصراط، ج ۱، ص ۳۷۴؛ الرد علی البکری، ج ۱، ص ۴۵۴، قریب به همین معنی.

و كذلك أيضا ما يروي أن رجلا جاء إلى قبر النبي ﷺ فشكا إليه الجذب عام الرمادة فرآه و هو يأمره أن يأتي عمر فيأمره أن يخرج فيستسقي الناس فإن هذا ليس من هذا الباب و مثل هذا يقع كثيرا لمن هو دون النبي ﷺ و أعرف من هذه الوقائع كثيرا.^۱

روایت شده که مردی نزد قبر رسول خدا ﷺ آمد. به آن حضرت از خشکسالی شکایت نمود. در عالم خواب، پیامبر به او امر کردند که به نزد عمر برود و او را امر کند تا برای مردم طلب باران کند. البته این مسأله، از موضوع بحث ماست. موارد مشابه حتی نسبت به غیر او پیامبر نیز زیاد اتفاق افتاده است. من اتفاقات بسیار دیگر مشابه این را دیده و شنیده‌ام.

چنان‌که ملاحظه می‌کنید خود ابن تیمیه که راه دشمنی با توسل و استغاثه را باز کرده است، بیش از همه اعتراف بر حقیقت و مطلوبیت توسل و استغاثه می‌کند و امداد و کمک غیبی را بیش از همه قبول کرده است. و همچنین از اعترافات و سخنان ابن تیمیه می‌توان نتیجه گرفت که او با پیروی از هوای نفس با توسل و استغاثه مخالفت کرده است. صدآفرین بر ابن تیمیه که نیک بر دروغگو بودن خود گواهی می‌دهد. در گذشته دیدیم که او فراوان تأکید می‌کرد که کسی از صحابه و سلف بر رسول خدا ﷺ در سر قبرش شکایت نبرده است؛ ولی اینجا به شکایت سلف که در حضور صحابه واقع شده، اشاره می‌کند؛ اما می‌گوید: این از موضوع بحث ما خارج است. او گواهی می‌دهد که از وقایع مشابه فراوانی که حتی به غیرپیامبر مربوط بوده، مطلع است. گویا که او با این سخنان خود، حجت را بر پیروانش تمام کرده است؛ زیرا که با صدایی رسا می‌-

۱- همان، ج ۱، ص ۳۷۳.

گوید: مردم! من خودم را به شما معرفی می‌کنم. مبادا! فردا بگویند که ما فریب خوردیم؛ چون من با این‌گونه سخنان خود از دروغ‌گویی و پیرویم از هوای نفس خود به شما خبر می‌دهم!

چه بسیار تلخ و ناگوار است! که می‌بینیم وهابیان با علم به وجود اخبار و روایات فراوان در باب توسل و طلب یاری از رسول خدا ﷺ باز به نیرنگ و جدال با آن برمی‌خیزند. هرکدام نوعی نیرنگ، فریب و دروغ‌گویی را درباره‌ی آن اخبار در پیش گرفته‌اند. ابن تیمیه یک شیوه و پیروانش شیوه‌ای دیگر، و تا چه حد اسلام و اخبار اسلامی بازیچه دست اینها شده است!! در مورد همین خبر می‌بینیم وقتی ابن تیمیه می‌فهمد که خبر کاملاً صحیح است و صحابه نیز از آن مطلع شده و با عمل و سکوت خود، خبر را تأیید کرده‌اند. او برای فرار از مخمصه می‌گوید: این مطلب از موضوع بحث ما خارج است. اما پیروانش که بیش از خودش اخبار اسلامی را در این موضوع به بازی گرفته‌اند و به راحتی خبر را تضعیف می‌کنند.

عزیزان خواننده باید خوب دقت داشته باشند و بدانند که همه‌ی سخنان وهابیان حول این محور است که صحابه و تابعین بعد از مرگ رسول خدا ﷺ به او متوسل نشدند؛ لذا ارتکاب آن نامشروع است. اما این خبر مالک‌دار سخن آنها را کاملاً تکذیب می‌کند؛ زیرا صحابه و در رأس آنها خلیفه‌ی دوم، از این عمل اعرابی باخبر شده و طبق خبر او و به دستور پیامبر عمل کردند. حتی جناب خلیفه گریست. عمر یا هیچ شخص دیگری از صحابه نگفت که این مرد افسانه می‌گوید و یا عمل زشتی انجام داده است. و یا اینکه چرا به پیامبر که مرده است و نمی‌شنود و از اعمال و احوال ما خبری ندارد شکایت کرده و ... تا چه رسد به قبول شرک بودن آن عمل. این خود دلیل قاطع و محکمی است بر اینکه شکایت بردن به

پیامبر اکرم بعد از حیات آن حضرت در آن زمان و از نظر صحابه هیچ مانعی نداشته است. و این امثال مروان و حجاج بوده‌اند که به دلیل کینه و دشمنی با رسول گرامی اسلام با این اعمال و رفتارها دشمنی و مخالفت می‌کردند؛ لذا ابن تیمیه و پیروان او در این موضوع به پیروی از مروان و حجاج پرداخته‌اند.

عقبه بن عامر و یاری خواستن از پیامبر

نووی در «تهذیب الاسماء» در شرح حال عقبه بن عامر می‌گوید:
 ...شهد فتوح الشام، و كان البرید إلى عمر بن الخطاب بفتح دمشق، و وصل إلى المدینة فی سبعة أيام، و رجع منها إلى الشام فی یومین و نصف، بدعائه عند قبر النبی ﷺ و تشفعه به فی تقریب طریقہ.^۱

عقبه در فتح شام حضور داشت؛ او پیام آور عمر بن خطاب در فتح دمشق بود. او مسیر دمشق تا مدینه را در هفت روز طی کرد و در بازگشت به شام به قبر رسول اکرم ﷺ متوسل شد، تا راه برایش آسان شود. این دفعه راه هفت روزه را- به خاطر دعای کنار قبر پیامبر و طلب شفاعت از او برای کوتاه شدن راه - در دو روز و نیم طی کرد.

در شرح حال عقبه آمده است: الامام المقرئ... صحاب النبی ﷺ و كان عالما مقرئاً فصيحاً فقیها مقرئاً فصيحاً فقیها فرضياً شاعراً كبير الشان. و هو كان البرید إلى عمر بفتح دمشق.^۲

۱- تهذیب الاسماء و اللغات نووی، ج ۱، ص ۴۶۲ شرح حال ۴۱۴؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۲، ص ۴۰۷، ص ۴۰۸.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۲، رقم ۹۰.

استغاثه‌ی ابن عمر به پیامبر اکرم

ابن عمر به این طریق استغاثه نمود:

ان ابن عمر خدرت رجله فقيل له: اذكر احب الناس اليك يزل
عنك فصاح يا محمداه! فانتشرت.^۱

پای ابن عمر بی‌حس شد و از حرکت ماند. به او گفته شد که محبوب‌ترین
شخص برای خود را یاد کن، خوب می‌شوی! ابن عمر فریاد کشید: یا
محمدا! و سلامتی خود را بازیافت.

قال ابراهيم ابن اسحاق حربى:

حدثنا أحمد بن يونس حدثنا زهير عن أبي إسحاق عن
عبدالرحمن بن سعد: جئت ابن عمر فخدرت رجله. فقلت: ما
لرجلك؟ قال: اجتمع عصبها قلت: ادع أحب الناس إليك. قال: يا
محمدا! فبسطها.

این سند که آن را حربی در «غریب الحدیث» روایت کرده است کاملاً صحیح است و روایت
این حدیث اکثراً با همین معنا صورت گرفته است. و مزی نیز می‌گوید: این خبر که بخاری آن را
روایت کرده، با سند عالی به ما رسیده است. و بعد با سندی که در آن علی بن جعد از زهیر بن
معاویه روایت می‌کند، این خبر را روایت کرده است.

۱ - تاریخ ابن معین ج ۲، شماره ۲۹۵۳ اشاره کرده است؛ الأدب المفرد ج ۱، ص ۳۵ رقم ۹۶۴؛ عمل
اليوم و الليله، ص ۷۲؛ غریب الحدیث ابن اسحاق ج ۲، ص ۶۷۳ ص ۶۷۴؛ مسند ابن جعد ج ۱ ص ۶۹،
ح ۲۵۳۹؛ الطبقات الكبرى، ج ۴، ص ۱۵۴؛ الکلم الطیب ابن تیمیه ص ۷۳؛ تهذیب الکمال ج ۱۷،
ص ۱۴۲؛ اذکار نووی، ص ۳۰۵. ح ۹۱۶؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۳۱، ص ۱۷۷؛ الشفا عیاض، ج ۲،
ص ۲۳.

البانی در سند این خبر، هیثم بن حنش یا حنیش را مجهول معرفی کرده است. او با استدلال به سخن خطیب در «کفایه» - می گوید: تنها ابو اسحاق از او (هیثم بن حنش) حدیث روایت کرده و هیثم را مجهول خوانده است؛ در حالی که بخاری، ابن ابی حاتم و ابن حبان دو نفر را به عنوان راویان حدیث هیثم معرفی کرده‌اند که از آنها به نام‌های ابو اسحاق و سلمه بن کهیل یاد می‌کند.^۱

ارشد سلفی در مورد خیانت البانی می‌گوید:

و من شواهد جنفه و جروه عن العدل و الحق، تعامیه عنه انه لما حاول ان يضعف حدیث الهیثم بن حنش فی قول ابن عمر یا محمدا، حین خدرت رجله، حکي عن الخطیب البغدادي انه قال: الهیثم هذا مجهول، واقتصر علی هذه الحکایة، فموه بذلك ان الهیثم لم یذکره إلا الخطیب، و لا یعلم عنه شیء سوی هذا، و الواقع ان الهیثم ذکره البخاری فی تاریخه، و ابن ابی حاتم فی الجرح و التعدیل، و کلاهما صرح ان سلمة بن کهیل أيضا روی عنه فزالته جهالة الهیثم، و تحقق جهل الخطیب بذلك، و کلا المرجعین بمرای من الالبانی لانه لم یعرف ما قاله الخطیب إلا بدلالة الشیخ المعلمی الذی نقل قول الخطیب فی تعلیقه علی تاریخ البخاری، فلم یقم هذا الکفور بواجب شکره، لانه لو فعل

۱ - تاریخ کبیر بخاری، ج ۸ شرح ۲۷۵۷؛ الجرح و التعدیل ابن ابی حاتم، ج ۹، شرح ۳۲۰؛ التقات، ج ۵،

هذا لظهر ما هو بصدد اخفائه من ذكر البخاري الهيثم و ارتفاع
جهالته، فان كان هذا الصنيع هو الذى يدعو إليه الالبانى من اتباع
السنة الصحيحة فعلى هذا الاتباع السلام.^۱

علاوه بر این، خبر مورد نظر را سه نفر: هیثم بن حنش، عبدالرحمن بن سعد و ابو شعبه روایت کرده‌اند. بخاری در «ادب المفرد» این خبر را از شخصی غیر هیثم روایت کرده است. همچنین سه نفر: سفیان ثوری، شعبه و زهیر بن معاویه این خبر را از ابو اسحاق روایت کرده‌اند. ما برای برملا شدن عمل نادرست البانی تنها به ذکر راویان سند بخاری اکتفا می‌کنیم:

۱. بخاری که جایگاهش نزد اهل سنت روشن است.
۲. أبو نعیم: نام او فضل بن دیکن است. ذهبی می‌گوید: «حافظ کبیر و شیخ الاسلام بود. صحاح سته احادیث فراوانی از او روایت کرده‌اند؛ و بر ثقه بودن آن اتفاق نظر دارند.»^۲
۳. سفیان: او سفیان بن سعید ثوری است. ذهبی می‌گوید: «شیخ الاسلام، امام، حافظ، و سید علمای زمان خود بود. ابن عیینه، شعبه، یحیی بن معین و ابو عاصم و... گفته‌اند: سفیان ثوری امیر مؤمنین در حدیث است.»^۳
۴. ابو اسحاق: او عمرو بن عبدالله سبعی است. ذهبی می‌گوید: «حافظ، عالم، محدث کوفه، از علمای عاملین و از اجلاء تابعین بود.»^۴

۱ - البانی شذوذه و أخطاؤه ارشد السلفی، ص ۱۷، ح ۱۲.

۲ - سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، شماره ۲۱؛ تهذیب التهذیب، ج ۸، شماره ۵۰۵.

۳ - سیر اعلام النبلاء، ج ۷، شرح، شماره ۸۲؛ تهذیب التهذیب، ج ۴، شرح ۱۹۹.

۴ - سیر اعلام النبلاء، ج ۵، شرح ۱۸۰؛ تهذیب التهذیب، ج ۸۴، شرح ۱۰۰.

۵. عبدالرحمن بن سعد: ابن حجر می‌گوید: ابن حبان نام او را در جمله ثقه‌ها آورده است و نسائی او را ثقه دانسته است. او در «تقریب» نیز می‌گوید: «و ثقه النسائی».^۱

بنابر این، سند این خبر بدون هیچ اختلافی صحیح است. راویان دیگر این خبر از محدثان بزرگ اهل سنت به شرح ذیل هستند:

۶. شعبه بن حجاج: ذهبی می‌گوید: «امام، حافظ، امیرمؤمنین در حدیث ... کان من اوعیه العلم ما یتقدمه احد فی الحدیث فی زمانه. متولد ۸۰ یا ۸۲ و متوفای ۱۶۰ بوده است.»

۷. زهیر بن معاویه: حافظ، امام، مجود، کان من اوعیه العلم، صاحب حفظ و اتقان. متولد ۹۵ و متوفای ۱۷۳ است.^۲

۸. عفان بن مسلم: امام و حافظ بوده است. ابو حاتم می‌گوید: ثقه، امام، متقن و متین بوده است. متولد سال ۱۳۴ و متوفای ۲۱۹ است.^۳

۹. احمد بن یونس: امام، حجت و حافظ بوده است. احمد بن حنبل می‌گوید: او شیخ الاسلام بود. متولد سال ۱۳۲ و متوفای سال ۲۲۷ است.^۴

۱۰. یحیی بن معین: امام، حافظ و استاد محدثان. او متولد سال ۱۵۸ و متوفای سال ۲۳۳ است. یحیی استاد حقیقی حدیث و علم رجال نزد اهل سنت است. برای امثال احمد و ابن مدینی، او حدیث را مشخص می‌کرد و کسی بر او پیشی نمی‌گرفت.^۵

۱ - تهذیب التهذیب، ج ۶، شرح ۳۷۶؛ تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۵۷۱.

۲ - سیر اعلام النبلاء، ج ۸، شرح ۲۶.

۳ - همان، ج ۱۰، شرح ۱۵۱.

۴ - همان، ج ۱۰، ج ۱، شرح ۶۵.

۵ - تهذیب التهذیب، ج ۱۱، شرح ۴۶۲.

۱۱. علی بن جعد: امام، حافظ، حجت، مسند بغداد ... فعلی امام

کبیر حجه. او متولد سال ۱۳۴ و متوفای سال ۲۳۰ است.^۱

۱۲. محمد بن سعد: حافظ، علامه و حجت بوده است. او متوفای

سال ۲۳۰ است.^۲

۱۳. ابراهیم بن اسحاق حربی: امام، حافظ، علامه، شیخ الاسلام و صاحب

تصانیف بوده است. او متولد سال ۱۹۸ و متوفای سال ۲۸۵ است. ابوبکر

خطیب می گوید: امام علم، بزرگ زاهدان، عارف به فقه، بصیر به احکام،

حافظ حدیث، ممیزا لعلله، قیما بالادب، صنف «غریب الحدیث» و

کتاب های بسیار دیگر.^۳

۱۴. عبدالله بن محمد بغوی: حافظ، امام و حجت است. الدار قطنی می گوید:

ثقه، جبل، امام، من الائمه ثبت. متولد سال ۲۱۴ و متوفای ۳۱۷ هجری

است.

۱۵. ابن سنی: امام، حافظ، ثقه و رجال شناس بوده است. او متولد سال

۲۸۰ هجری است.^۴

ملاحظه می فرمایید که این محدثان بزرگ سه قرن اول اهل سنت، استغاثه ابن

عمر را روایت کرده و اشکالی در آن ندیده اند؛ تا چه رسد به شرک خواندن آن. این

خبر مانند اخبار دیگر ثابت می کند که وهابیان به دروغ مدعی پیروی از سلف

هستند؛ آنها این شعار را تنها برای عوام فریبی دستاویز خود قرار داده اند. در نتیجه بنا

به عقیده وهابیان ابن عمر، ابن تیمیه و همه ی محدثان مشرک بوده اند؛ زیرا که آنها

۱ - سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، شرح ۱۵۲.

۲ - همان، ج ۱۰، شرح ۲۴۲.

۳ - همان، ج ۱۳، شرح ۱۷۳.

۴ - همان، ج ۱۶، شرح ۱۷۸.

این خبر را به عنوان یک امر مطلوب اسلامی روایت کرده‌اند؛ یا سکوت کرده و آن را رد نکرده‌اند. به خصوص ابن تیمیه که بعداً بیشتر درباره‌ی او خواهیم نوشت.

در حدیث دیگری چنین وارد شده است که:

ان رجلا خدرت رجله عند ابن عباس فقال له: اذکر احب الناس اليك فقال: يا محمد! فكأنما نشط من عقال.^۱

پای مردی در حضور ابن عباس بی‌حس شد؛ ابن عباس به او گفت: محبوب‌ترین شخص نزد خود را صدا بزن. او گفت: یا محمد! راوی می‌گوید: گویا به حال نشاط آمد و خوب شد.

مؤلف کتاب «مقالات السنیه فی کشف ضلالات احمد بن تیمیه» در

مورد این عمل ابن عمر می‌گوید:

عمل ابن عمر استغاثه به رسول خدا ﷺ است؛ با لفظ «یا محمداه!» و این نزد وهابیان بعد رحلت حضرت کفر است؛ وهابیان چه خواهند کرد؟ آیا از تکفیر کسی که «یا محمداه» گفته است برمی‌گردند؟ و یا در این مورد از ابن تیمیه که در بین وهابیان ملقب به شیخ الاسلام است، بیزاری می‌جویند؟ وای بر آنها از این افتضاح و شرمندگی! ابن تیمیه امامشان است و ابن عبدالوهاب تمام افکارش را که به وسیله‌ی آن با مسلمین مخالفت می‌ورزد، از او گرفته است. بنا به عقیده‌ی آنها ابن تیمیه کافر است؛ چون چیزی را که شرک است پاک و طیب معرفی کرده است؛ (چون استغاثه‌ی ابن عمر و ابن عباس را در کتاب «الکلم الطیب» خود آورده است).

حقیقت این است که ابن تیمیه با این عمل، هم خود را مشرک دانسته و هم به پیروی کورکورانه خود از هوای نفسانی گواهی داده است. چگونه

۱ - عمل الیوم و اللیلة، ص ۷۲؛ اذکار نووی، ص ۳۰۵، ح ۹۱۷؛ فیض القدیر، ج ۱، ص ۴۱۲؛ الکلم الطیب

ممکن است که انسان قاطعانه استغاثه را به غیر خدا شرک بداند، ولی آن را در زمره‌ی کلمات طیب ثبت و ضبط کند! این نشانه‌ی همان سخنی است که ابن حجر عسقلانی می‌گوید:

« ... وقتی مردم مهارت ابن تیمیه و آگاهی او از علوم را دیدند، در مورد او غلو نمودند؛ این سبب غرور و خودخواهی ابن تیمیه شد؛ تا جایی که به (عقاید و نظرات) دیگر علما حمله می‌کرد! او گمان می‌کرد که مجتهد است؛ و شروع به رد سخنان کوچک و بزرگ علما (علمای درگذشته و یا در قید حیات) کرد... »^۱

محمد بن سیرین این چنین گفته است:

إذا خدرت رجلی تذکرت من لها فنادیت لبني باسمها و دعوت

دعوت التي لو أن نفسي تطيعني لألقیت نفسي نحوها و قضيت.^۲

... إذا خدرت له رجل دعاك كانت العرب تقول: إن الإنسان إذا خدرت قدمه دعا باسم أحب الناس إليه فسكنت في الخبر أن رجل عبدالله بن عمر خدرت فقیل له: ادع باسم أحب الناس إليك فقال: يا رسول الله!^۳ و روينا فيه عن إبراهيم بن المنذر الحزامي أحد شيوخ البخاري الذين روى عنهم في «صحيحه» قال: أهل المدينة يعجبون من حسن بيت أبي العتاهية:

۱ - المقالات السنیه فی کشف ضلالات احمد ابن تیمیه، ص ۲۷۹.

۲ - روضة المحیین، ج ۱، ص ۱۷۲.

۳ - الاغانی، ج ۷، ص ۴۷، صاحب اغانی از دیگر شعراء نیز چنین استغاثه هایی را ذکر کرده است، ج ۸، ص ۱۳۴ و همچنین صاحب صبح الاعشی، ج ۱، ص ۴۶۴.

و تخدر فی بعض الأحابین رجله فإن لم یقل یا عتب لم یدهب الخدر.^۱
این حدیث نیز رواج این گونه استغاثه را تأیید می کند.

استغاثه‌ی ابوبکر به پیامبر

ان أبابکر لما رأى رسول الله ﷺ قال: إنا لله و إنا إليه راجعون،
مات رسول الله ﷺ ثم تحول من قبل رأسه؛ فقال: وا نبیاه! ثم
حدر فمه و قبل وجهه ثم قال: وا صفیاه! ثم رفع رأسه و حدر
فمه و قبل جبهته و قال: وا خلیلاه! مات رسول الله ﷺ.^۲

هنگامی که ابوبکر رسول الله ﷺ را دید، گفت: إنا لله و انا الیه راجعون؛
پیامبر مرده است. به سمت سر آن حضرت رفت و گفت: وا نبیاه! صورت آن
حضرت را بوسید و گفت: وا صفیاه! بعد سر حضرت را بلند کرد و پیشانی
ایشان را بوسید و گفت: وا خلیلاه! پیامبر مرده است.

البانی دو سند این حدیث و هیشمی نیز سند آن را صحیح دانسته‌اند.
تأیید و تکرار سخن ابوبکر بر مرگ پیامبر اکرم، به این جهت است که
وقتی او از خارج مدینه رسید، مطلع شد که عمر، رحلت رسول اکرم را
انکار می کند و می گوید: هر که بگوید پیامبر ﷺ مرده است، او را می -
کشم. بنابر این ابوبکر بر این مطلب تأکید نموده است. سؤال این است که
آیا جناب خلیفه‌ی اول، با این عمل و خطاب خود بر مرده، مشرک گشته
است؟ آیا او از اصحابی که وهابیان پیوسته شعار پیروی از آنها را سر می -
دهند، نیست؟ چگونه وهابیان می گویند که صحابه این اعمال را انجام
نداده‌اند؟

۱ - اذکار نووی، ص ۳۰۵، ح ۹۱۸، به نقل از کتاب الیوم و اللیله ابن سنی.

۲ - مسند احمد، ج ۶، ص ۲۲۰. مسند ابن راحویه، ج ۳، ص ۷۲۸. مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۴۸، ص ۲۶۵؛
الطبقات الکبری، ج ۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۳۲. ارواء الغلیل، ج ۳، ص ۱۵۷. ح ۶۹۲.

استغاثه‌ی عمر و عثمان به شخص غایب

ابن کثیر و دیگران چنین نقل کرده‌اند:

أنه لما كان عام الرمذات و أجدبت ببلاد الأرض كتب عمر بن الخطاب إلى عمرو بن العاص: من عبدالله عمر أمير المؤمنين إلى عمرو بن العاص لعمري ما تنالي إذا سمتت و من قبلك أن أعجف أنا و من قبلي و يا غوثاه! فكتب عمرو: سلام أما بعد؛ لبيك لبيك أبتك غير أولها عندك و آخرها عندي.^۱

سال رمادات بود؛ قحطی به شهرها رو آورد. عمر بن خطاب به عمرو بن عاص (بنا به نقل ابن کثیر به ابو موسی اشعری نیز) نامه نوشت و گفت: از بنده‌ی خدا عمر، امیرالمؤمنین، به عمرو بن عاص. به جانم سوگند! به کمک بشتاب! پس عمرو نوشت: سلام، لیبک! لیبک! کاروان کمکی به سوی تو آمد که اولش نزد تو و آخرش نزد من است.

ابن شبه و ابن کثیر نوشته‌اند که خلیفه با همین لفظ به ابو موسی اشعری نیز نامه نوشت؛ به او نیز استغاثه نمود. سند این خبر را حاکم، ذهبی و ابن کثیر صحیح دانسته‌اند؛ همچنین این خبر از دو نفر، یعنی اسلم و ابن عمر روایت شده است. باید دقت داشت که در این خبر، قسم به غیر خدا نیز از خلیفه‌ی دوم صادر شده، که وهابیان به خاطر کج‌فهمی آن را نیز شرک می‌دانند.

۱ - صحیح ابن خزیمه، ج ۴، ص ۶۸، ح ۲۳۶۷. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۳۰. مدونة الکبری، ج ۱، ص ۲۸۷، ص ۳۰۴ ج ۲، ص ۲۹. تاریخ ابن شبه، ج ۲، ص ۷۴۲. مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۵۶۷، ح ۱۴۷۱. تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۱۰۳.

و کتب عثمان إلى أهل الشام عامة و إلى معاوية و أهل دمشق خاصة: أما بعد؛ فإني في قوم طال فيهم مقامي، و استعجلوا القدر في، و قد خيروني بين أن يحملوني علي شارف من الإبل الدحيل، و بين أن أنزع لهم رداء الله الذي كساني، و بين أن اقيدهم ممن قتلت، و من كان على السلطان يخطئ و يصيب، فيا غوثاه يا غوثاه، ولا أمير عليكم دوني، فالعجل العجل يا معاوية! وأدرك ثم أدرك و ما أراك تدرك.^۱

زمانی که عثمان را محاصره کرده بودند، او به اهل شام، کلاً و به معاویه و اهل دمشق، خصوصاً نامه نوشت؛ از جمله چیزهایی که نوشت و از آنها خواست، طلب یاری با لفظ «یا غوثاه!» بود؛ و گفت: ... ای معاویه! پس برای یاری بشتاب! برای یاری بشتاب! باز مرا دریاب! و من تو را نمی بینم که مرا دریابی.

ملاحظه کردید که هر دو خلیفه از کسانی که غایب بودند استغاثه جستند. ولی ابن تیمیه و پیروان او می گویند: استغاثه به شخص غایب شرک است.^۲

استغاثه ی زینب کبری (سلام الله علیها)

قره بن قیس می گوید:

لا أنسی قول زینب (سلام الله علیها) ابنة فاطمه (سلام الله علیها)
 حين مرت بأخيها الحسين عليه السلام صريعا و هي تقول: يا محمداه!
 يا محمداه! صلي عليك ملائكة السماء هذا الحسين العراء مرملة

۱ - الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۵۵؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۳۹، ص ۴۲۸؛ در تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۵۲،

ص ۴۸۳؛ استغاثه به غیر خدا از تابعین نیز نقل شده است.

۲ - قاعدة جلية فی التوسل و الوسيلة شماره ۹۰۱ و ۹۰۲.

بالدماء مقطع الأعضاء يا حمداه! وبناتك سبايا و ذريتك قتلة
تسفي عليها الصبا قال فأبكت والله كل عدو و صديق.^۱

سخن زینب، دختر فاطمه، را در واقعه‌ی کربلا فراموش نمی‌کنم؛ هنگامی که او را از مقابل جسد برادرش، حسین علیه السلام عبور می‌دادند، پیوسته می‌گفت: یا محمداه! یا محمداه! درود فرشتگان آسمان بر تو باد! این حسین است آغشته به خون، و اعضای بدنش قطعه قطعه گشته! یا محمداه! دخترانت اسیر هستند! ... راوی می‌گوید: به خدا سوگند! هر دوست و دشمنی را به گریه آورد.

ابن اُبی دنیا می‌گوید:

و حدثني مسلمة بن شبيب عن الحميدي عن سفيان سمعت سالم
بن أبي حفصة قال: قال الحسن: لما جئ برأس الحسين جعل
يزيد يطعن بالقضيب، قال سفيان: و أخبرت أن الحصين كان
ينشد على إثر هذا:

سمية أمسي نسلها عدد الحصي * و بنت رسول الله ليس لها
نسل

و اما بقية أهله و نسائه فإن عمر بن سعد وكل بهم من يحرسهم
ويكلؤهم، ثم أركبهم علي الرواحل في الهوادج، فلما مروا
بمكان المعركة و رأوا الحسين و أصحابه مطرحين هنالك بكته
النساء، و صرخن، و ندبت زینب أخاها الحسين و أهلها، فقالت و
هي تبكي: يا محمداه، يا محمداه! صلي عليك الله و ملك السماء!

۱ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۳۶، ج ۴، ص ۳۴۸؛ ترجمه امام حسین بن عساکر، ص ۳۳۶؛ البداية و
النهاية، ج ۸، ص ۲۱۰.

هذا حسين بالعراه، مرمل بالدماء، مقطع الاعضاء! يا محمداه! و
بناتك سبايا، و ذريتك مقتلة، تسفي عليها الصباو! قال: فأبكت
والله كل عدو و صديق.^۱

این خبر چنان که ملاحظه می‌کنید با دوسند روایت شده و استغاثه واضح زینب
کبری، تربیت یافته‌ی خانه‌ی وحی، به رسول گرامی اسلام است.

وذكر ضمرة بن ربيعة عن عبدالله بن شوذب أن عمال الحجاج
كتبوا إليه إن الخراج قد انكسر و إن أهل الذمة قد أسلموا و
لحقوا بالامصار فكتب إلى البصرة و غيرها أن من كان له أصل
في قرية فليخرج إليها فخرج الناس فعسكرو فجعلوا يبكون
وينادون يا محمداه! يا محمداه! و جعلوا لا يدرون أين يذهبون
فجعل قراء أهل البصرة يخرجون إليهم متقنعين فيكون لما
يسمعون منهم و يرون قال: فقدم ابن الأشعث على تفيئة ذلك
واستبصر قراء أهل البصرة في قتال الحجاج مع عبد الرحمن بن
محمد بن الأشعث.^۲

این روایت سندش صحیح است و می‌رساند که در همان قرن اول
استغاثه به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) رواج داشته است.

۱ - البداية و النهاية، ج ۸، ص ۲۰۹.

۲ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۸۲.

استغاثه‌ی محمد بن منکدر

ابو خیشمه، زهیر بن حرب که شخص ثقه و متوفای سال ۲۳۴ هجری است، می‌گوید: مصعب بن عبدالله و اسماعیل بن یعقوب تیمی برای ما نقل کرد:

محمد بن منکدر با یاران خود در جایی نشسته بود؛ ناگاه زبان او بند آمد (نتوانست حرف بزند)؛ به کنار قبر رسول خدا رفت و صورتش را روی قبر گذاشت و برگشت. حاضران از این کار او تعجب کردند؛ او به آنها گفت: حالتی به من دست داده بود که احساس خطر می‌کردم؛ لذا به قبر پیامبر اکرم پناه برده، طلب شفا کردم. او گاهی به جای مخصوصی از مسجد می‌رفت و خود را به زمین می‌انداخت. از او راز این عمل را پرسیدند؛ گفت: (در عالم خواب) پیامبر را در این جا دیدم.^۱

خبر زیر و دو خبر دیگری که بعد از این خواهد آمد، از جمله اخباری هستند که ابن نعمان نیز در کتاب «مصباح الظلام...» - که ابن تیمیه در مورد آن گفته: از عالمی که مورد رضایت باشد نیز نقل نکرده - آنها را نقل کرده است:

منکدر بن محمد (پسر ابن منکدر) می‌گوید: مردی ۸۰ دینار نزد پدرم به امانت گذاشت و خود به جهاد رفت؛ به پدرم گفته بود: اگر به این پول نیاز پیدا کردی استفاده کن. اتفاقاً گرانی پیش آمد و پدرم پول را خرج کرد؛ سرانجام صاحب پول آمد و مال خود را طلب نمود؛ پدرم به او گفت: فردا

۱ - تاریخ ابن عساکر، ۵۶، ص ۵۱؛ البدایة و النهایة، ج ۱۰، ص ۳۳۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۳۵۹؛ و دیگران سند این خبر را صحیح گفته‌اند؛ بعضی اسماعیل را ضعیف گفته ولی ابن حبان او را ثقه گفته است، ص ۹۳.

بیا! خود شبانه به مسجد آمد و در حالی که با دست‌هایش به قبر و منبر پیامبر اکرم اشاره می‌کرد، تا نزدیک شب استغاثه نمود، در همان حال بود که در تاریکی مسجد مردی پیدا شد و گفت: ای ابا محمد! بگیر! و کیسه‌ای به پدرم داد که در آن ۸۰ دینار بود.^۱

تأکید می‌کنیم که تمام راویان این حدیث ثقه و سند این خبر کاملاً صحیح است.

در شرح حال منکدر آمده است، منکدر بن محمد از راویان ثقه و متوفای سال ۱۸۰ هجری است. احمد بن حنبل، یحیی و ابوداود او را ثقه دانسته‌اند. مطرف بن عبدالله راوی این خبر از ابو مصعب است.^۲

این دو داستان از محمد بن منکدر، از بزرگان تابعین است؛ به کمک این داستان‌ها می‌توان دریافت که او همیشه در گرفتاری‌ها به رسول خدا ﷺ متوسل شده و استغاثه می‌کرده است؛ از این راه حاجات خود را از پیامبر می‌گرفته است. پس اکنون با شخصیت او آشنا می‌شویم.

ابن منکدر، امام، حافظ، قدوه، شیخ الاسلام و از سادات قراء بود. او از معادن صدق بود و صالحان پیرامون او جمع می‌شدند. مالک گفته: هر وقت کسی از او حدیث می‌پرسید، گریه می‌کرد. او از بزرگان تابعین مدینه بوده و در سال ۱۳۰ هجری درگذشته است. گاهی صورتش را به زمین می‌گذاشت! و به مادرش می‌گفت: بلند شو! و پاهایت را روی صورتم بگذار! او در غایت اتقان و زهد و حفظ بود و حجت می‌باشد...^۳ و مدح و ستایش فراوان دیگر از او کرده‌اند.

۱ - تاریخ ابن عساکر، ۵۶، ص ۶۰؛ وفاء الوفا، ج ۲، ص ۱۳۸۰؛ و سمهودی تا ص ۱۳۸۵ نمونه‌هایی دیگر از این استغاثه‌ها را نقل کرده است.

۲ - مجمع الزوائد، ج ۲، ص ۲۰۶؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۲۹۱، شرح ۵۵۴.

۳ - سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۳۵۳، شرح ۱۶۳؛ تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۴۱۷، شرح ۶۶۹.

سمهودی از کتاب ابن نعمان نقل می کند: ابا اسحاق، ابراهیم بن سعید، می گوید: در مدینه‌ی رسول خدا ﷺ بودم؛ سه نفر از فقرا همراه من بودند؛ چیزی برای خوردن نداشتیم؛ من به نزد پیامبر ﷺ رفتم و عرض کردم: ای رسول خدا! ما چیزی برای خوردن نداریم؛ سه مُد (سه ربع کیلو) از هر چیزی که باشد برای ما کفایت می کند. بعد از آن به مردی برخوردیم که همان مقدار خرمای تازه به من داد.^۱ ابراهیم بن سعید که در این داستان حضور دارد، یکی از این دو نفر است:

۱. ابو اسحاق، ابراهیم بن سعید جوهری. ذهبی در وصف او می -

گوید: امام، ثقه، حافظ، مُجَوِّد، صاحب مسند و متوفای سال ۲۴۷ هجری است.^۲

۲. ابو اسحاق، ابراهیم بن سعید. ذهبی می گوید: امام، حافظ، متقن، عالم، ثقه، ثبت و محدث مصر و متوفای سال ۴۸۲ هجری است.^۳

تواضع و تضرع ابن خزیمه در بارگاه امام رضا (علیه السلام)

و سمعت أبا بكر، محمد بن المؤمل بن الحسن بن عيسى يقول: خرجنا مع امام أهل الحديث أبي بكر بن خزيمة و عدليه أبي علي الثقفي مع جماعة من مشائخنا و هم إذ ذاك متوافرون إلى زيارة قبر علي بن موسى الرضا عليه السلام بطوس. قال: فرأيت من تعظيمه يعنينا بن خزيمة لتلك البقعة و تواضعه لها و تضرعه عندها ما تحيرنا.^۴

۱ - وفاء الوفا، ج ۴، ص ۱۳۸۲.

۲ - سير اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۱۴۹، شرح ۵۳.

۳ - همان، ج ۱۸، ص ۴۹۵، شرح ۲۵۹.

۴ - تهذيب التهذيب، ج ۷، ص ۳۳۹، ذیل شرح حال ۶۲۸.

محمد بن المومل می‌گوید: با امام اهل حدیث، ابوبکر بن خزیمه و ابو علی ثقفی و عده‌ی زیادی از استادان ما به نیت زیارت قبر علی بن موسی الرضا علیه السلام واقع در طوس، رفتیم. از تعظیم و تواضعی که ابن خزیمه نسبت به این قبر انجام داد؛ و تضرعی که کنار آن می‌کرد، همه ما متعجب و متحیر شدیم.

تواضع و تضرعی که ابن خزیمه به صاحب قبر انجام داده است، بدون شک نزد وهابیان از بزرگ‌ترین انواع شرک است؛ همچنین این عمل نوعی استغاثه و طلب یاری به همراه دارد. در این داستان گروهی از بزرگان و استادان عمل ابن خزیمه را با سکوت خود (عدم اعتراض و یا انکار) تأیید نموده‌اند؛ خود برای زیارت قبر، بار سفر بستند؛ و می‌دانید که وهابیان این سفر را سفر معصیت می‌دانند.

با توجه به این داستان، بزرگان و گروهی از دانشمندانی که همراه هم به نیت زیارت قبر، سفر کرده‌اند هم توسل را جایز می‌دانسته‌اند و هم سفر برای زیارت را پذیرفته‌اند. وهابیان معتقدند که هر شکل از تواضع و تضرع عبادت است؛ لذا تواضع و تضرع به شخص مرده را به خاطر این فهم غلط، شرک محسوب می‌کنند؛ ولی ابن خزیمه و ابو علی ثقفی و این همه استادان مکتب اهل حدیث، منکر بودن یا شرک بودن این اعمال را قبول نداشته‌اند. به عبارت بهتر هرگز به ذهن آنها خطور نمی‌کرده که به این اعمال نسبت و اتهام منکر بودن و یا شرک بودن بدهند. چگونه با وجود این همه اعمال سلف و اهل حدیث در این موضوع، وهابیان خود را پیروان آثار سلف می‌نامند؟ مسأله این است که آیا وهابیان پیرو آثار هستند؟ یا این همه صحابی و تابعین و سلف و دانشمند اهل حدیث و

علما که هیچ ذهنیتی درباره‌ی سخنان و اکاذیب وهابیان ندارند؟ شرح حال سه نفر از کسانی که در داستان حضور داشته‌اند را می‌آوریم. علاوه بر اینها افراد بسیار دیگری نیز در سفر همراه بوده‌اند.

در شرح حال ابن خزیمه آمده است: او صاحب کتاب صحیح ابن خزیمه و کتاب‌های دیگری است. ذهبی در وصف او می‌گوید: حافظ، حجت، فقیه، شیخ الاسلام و امام امامان بوده است. او در سال ۲۲۳ به دنیا آمده است.^۱

در شرح حال ابو علی ثقفی آمده است: ذهبی می‌گوید: امام، محدث، فقیه، علامه، زاهد و عابد، شیخ خراسان بوده است. ابوعلی محمد بن عبدالوهاب، متولد سال ۲۴۴ هجری است و ابوالعباس زاهد درباره‌ی او می‌گوید: ابو علی در زمان خود حجت خدا بر خلقش بود.^۲

در شرح حال محمد بن مومل آمده است: ذهبی در وصف او می‌گوید: امام، رئیس نیشابور و یکی از بلیغان و فصیحان زمان خود بود.^۳

سه عالم بزرگ اهل سنت و استغاثه به پیامبر

عن أبي بكر بن أبي علي قال: كان بن المقرئ يقول: كنت انا والطبراني وأبو الشيخ بالمدينة فضاقت بنا الوقت فواصلنا ذلك اليوم فلما كان وقت العشاء حضرت القبر وقلت: يا رسول الله! الجوع الجوع! فقال لي الطبراني: اجلس فاما ان يكون الرزق أو

۱ - سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۳۶، شرح ۲۱۴.

۲ - همان، ج ۱۵، ص ۲۸۰، شرح ۱۲۶.

۳ - همان، ج ۱۶، ص ۲۳، شرح ۱۰.

الموت. فقامت انا وأبو الشيخ فحضر الباب علوي ففتحنا له فإذا معه غلامان بقتين فيهما شيء كثير وقال: شكوتوني الى النبي صلي الله عليه و(آله) و سلم، رأيت في النوم فأمرني بحمل شيء اليكم.^۱

ابن مقرئ می گوید: من، طبرانی و ابو شیخ در مدینه بودیم؛ وقت تنگ بود و تمام وقت خود را مشغول کار بودیم. هنگام عشاء به قبر پیامبر ﷺ نزدیک شدم و گفتم: گرسنگی! گرسنگی! ای رسول خدا! طبرانی به من گفت: بنشین، یا رزق می آید و یا مرگ؛ من و شیخ برخاستیم که برویم ناگاه فردی علوی (از سادات) به در مسجد آمد. در را گشودیم؛ او به همراه دو جوان که هر کدام ظرفی پر از غذا در دست داشتند داخل شد. پرسید: آیا به پیامبر ﷺ شکایت کردید؟ زیرا من در عالم خواب، از جانب ایشان مأمور شدم که برای شما غذا بیاورم.

شرح حال این سه بزرگوار:

۱. ابوبکر محمد بن ابراهیم بن المقرئ: ذهبی می گوید: محدث اصفهان، امام، رجال شناس، حافظ، ثقه و متولد سال ۲۸۵ هجری است.^۲
۲. ابوشیخ عبدالله بن محمد: امام، حافظ صادق، محدث اصفهان بوده است. او از محدثان ثقه و متولد سال ۲۵۴ هجری است.^۳
۳. طبرانی: سلیمان بن احمد: امام، حافظ، ثقه و محدث اسلام بوده است. او متولد سال ۲۶۰ هجری است.^۴

۱ - طبقات المحدثین باصبهان، ج ۱، ص ۷۰؛ تذکره الحفاظ، ج ۳، ص ۹۷۴، شرح ۹۱۳؛ الوفا باحوال المصطفی، ص ۸۱۸، ح ۱۵۳۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۴۰۱، شرح ۲۸۸.

۲ - تذکره الحفاظ، ج ۳، ص ۹۷۴، شرح ۹۱۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۳۹۸، شرح ۲۸۸.

۳ - سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۲۷۶، شرح ۱۹۶.

۴ - همان، ج ۱۶، ص ۱۱۹، شرح ۸۶.

این سه نفر از عالمان و بزرگان مکتب اهل سنت به رسول خدا ﷺ استغاثه نمودند؛ هیچ‌کدام از این عالمان استغاثه را عمل بد و منکری ندانستند؛ اما طبق عقیده‌ی وهابیان این علما مشرک هستند! محقق «سیر اعلام النبلاء»، اکرم بوشی، در این مورد می‌گوید: «اگر این خبر صحیح باشد، گوینده‌ی آن در مظانّ اتهام قرار می‌گیرد؛ زیرا اهل علم در این مورد که به غیر خدا نمی‌توان استغاثه و یا طلب یاری کرد، اختلاف نظری ندارند.» آری، این بیچاره سخنی می‌گوید که خود همین خبر، دروغگویی او را ثابت می‌کند، او می‌گوید: اختلافی بین علما در اینکه نمی‌توان به غیر خدا استغاثه نمود وجود ندارد. عجب! او متوجه مفهوم سخن خود نیست! می‌گوید: اختلافی بین علما نیست؛ در حالی که انجام دهنده‌ی این عمل، عالمی بزرگ است و علمای بزرگ دیگر نیز همراه او هستند و هیچ‌کدام از همراهان، او را از انجام آن اعمال منع ننمودند. با این وجود، علم و دانش ابن تیمیه تا حدی او را مغرور کرده که همانند ابن تیمیه، سخن می‌گوید. گویا یقین دارد که هر کسی که مثل او و ابن تیمیه با اصطلاحات علمی آشنا باشد، می‌تواند در جهت خواسته‌های خود به دروغ و فریب متوسل شود؟ و این اعمال برای او گناه کبیره و نفاق محسوب نمی‌شود؟

قاضی مکه و شیخ حرم، محمد بن احمد فاسی مالکی، متوفای ۸۲۳ هجری است. او در کتاب خود می‌نویسد: این حکایتی است که جد شریفم، ابو عبدالله، در یادداشت‌های خود بیان کرده است. وی می‌گوید: از امام محب الدین طبری شنیدم که گفت: به قصد زیارت همراه جماعتی به طرف مدینه حرکت کردیم. در بین راه من قصیده‌ای در مدح پیامبر گرامی اسلام ﷺ آماده کردم؛ هنگام ورود به مدینه آن را خواندم و به پیامبر

عرض کردم: ای رسول خدا! هدیه من، برداشتن لقب محی الدین از روی من باشد؛ زیرا آن را دوست ندارم... بعد از این درخواست ملقب به محب الدین شدم و لقب محی الدین از من برداشته شد، گویا که اصلاً چنین لقبی نداشته‌ام.

ذهبی در وصف محب الدین طبری می‌گوید: امام، محدث، مفتی، فقیه حرم، محب الدین احمد بن عبدالله طبری، شیخ شافعی و محدث حجاز بود. امام، صالح، زاهد و بزرگ شأن بود. او متوفای سال ۶۷۴ هجری است.^۱

سمهودی چنان که قبلاً در مورد کتاب «مصباح الظلام» گفتیم، بعد از ذکر چهارده مورد از استغاثه‌هایی از آن کتاب که درباره‌ی قبر پیامبر اکرم ﷺ آورده است، می‌گوید:

حکایات در این باب فراوان است؛ بلکه برای من نیز چنین وقایعی رخ داده است؛ به طور مثال: هنگام ورود حجاج مصری به زیارت قبر پیامبر، در مسجد بودم. کلید اتاکی که به عنوان خلوتگاه و محل نگهداری کتاب‌هایم در مسجد داشتم در دستم بود. یکی از علمای مصر که شاگرد استاد من بود از کنارم گذشت؛ به او سلام کردم و او از من خواست تا کنار روضه شریف (محل قبر) او را همراهی کنم و در کنار او بایستم. وقتی برگشتم کلید را نیافتم؛ همه جا را جست و جو کردم، ولی اثری از آن نبود؛ وقت کم بود و من نیاز مبرمی به کلید داشتم؛ به حضور پیامبر ﷺ استغاثه نمودم و گفتم: سرورم! ای رسول خدا! کلید خلوتگاه را گم کردم و به آن نیاز دارم؛ از شما کمک می‌خواهم. برگشتم و دیدم که شخصی به سمت اتاکی می‌رود؛ گمان کردم که یکی از دوستان است و به سویش رفتم؛ اما او را ندیدم. فرد

۱ - العقد الثمین فاسی، ج ۳، ص ۶۸.

کوچکی را نزدیک خلوتگاه پیدا کردم در حالی که کلید در دستش بود و گفت این را از کنار وجه شریف پیدا کردم. من کلید را گرفتم.^۱

بعد می‌گوید: در زمان سکونت در آن محل، در ابتدای کار و بعد آن، قضایای مشابه این بسیار دیدم که ذکر آن به طول می‌انجامد. بعد از خاتمه - ی داستان ضمن شعری استغاثه می‌کند. خود او در مورد استغاثه‌اش می‌گوید: در عالم خواب به من بشارت نصرت و یاری داده شده است و الحمدلله در بیداری نیز آن یاری را دیده‌ام.

محقق کتاب وفاء الوفا، سمهودی را این طور معرفی می‌کند: شیخ، علامه، علی بن احمد سمهودی، امام، پیشوای حجت و نزیل مدینه منوره، عالم، مفتی، مدرس، مورخ مدینه و شافعی مذهب بوده است. او متوفای سال ۹۱۱ هجری است.

قسطلانی در «مواهب الدینیة» می‌گوید:

سزاوار است که زائر قبر پیامبر دعا، تضرع، استغاثه و طلب شفاعت و توسل به آن حضرت را زیاد انجام دهد. توسل و توجه و طلب شفاعت از رسول خدا ﷺ همان طور که در کتاب «تحقیق النصره»^۲ و «مصباح الظلام»^۳ گفته‌اند در هر حال چه قبل از خلقت و چه بعد از آن در دوران حیات و ممات و برزخ و ... جایز و صحیح است.^۴

این شخصیت بزرگ علمی اهل سنت نمونه‌هایی از این توسلات را ذکر می‌کند. می‌گوید:

۱ - وفاء الوفا، ج ۴، ص ۱۳۸۵.

۲ - تحقیق النصره، ص ۱۱۳.

۳ - مصباح الظلام، ج ۲، ص ۳۵۲.

۴ - المواهب اللدنیة، ج ۴، ص ۵۹۳؛ به نقل از الغدیر، ج ۵.

دچار یک بیماری بودم که پزشکان از درمان آن عاجز بودند؛ مدت دو سال با آن درگیر بودم. در شب ۲۸ جمادی الاول سال ۸۹۳ در مکه - که خداوند شرف این سرزمین را زیاد کند! - به پیامبر ﷺ استغاثه نمودم و از آن حضرت سلامتی دوباره‌ی خود را خواستم. در عالم خواب، مردی که کاغذی همراه داشت را دیدم. روی کاغذ نوشته شده بود: این داروی احمد قسطلانی است...؛ از خواب بیدار شدم و به خدا سوگند! هیچ اثری از بیماری در وجود خود نیافتم؛ و به برکت پیامبر ﷺ شفا یافتم.^۱

عمر کحاله در شرح حال قسطلانی می‌گوید: «احمد بن محمد محدث، مورخ و فقیه شافعی است. او متوفای سال ۹۲۳ و از علمای بزرگ و مؤلف «ارشاد الساری فی شرح صحیح بخاری» است.»^۲

زرکلی می‌گوید: «قسطلانی از علمای حدیث و مؤلف کتاب «ارشاد الساری فی شرح صحیح بخاری» در ده جزء است.»^۳

دانستیم که وهابیان استغاثه را بدتر از توسل معرفی کرده‌اند؛ و هر کسی را که به غیر از خدا استغاثه کند، مشرک محض می‌دانند. آیا تمام اصحاب حاضر در جنگ با مسیلمه کذاب با انجام استغاثه به مرده در شعار خود، مشرک شدند؟ آیا شما از این عقیده دست برمی‌دارید؟ یا اینکه بر مشرک شدن این همه صحابی فتوا می‌دهید؟

دلایل قرآنی وهابیان بر تحریم توسل و استغاثه و پاسخ به آن

۱- خداوند کریم می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِّثْلَ فَاسْتَمَعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذَبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذَّبَابُ شَيْئًا لَا

۱ - همان، ج ۳، ص ۴۰۵.

۲ - معجم المؤلفین، ج ۲، ص ۸۵؛ الاعلام، ج ۱، ص ۲۳۲.

۳ - الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۲۳۲.

یستتذوه منه ضعف الطالب والمطلوب ما قدروا الله حق قدره إن
الله لقوی عزیز. ^۱

ای مردم! مثلی زده شده است، به آن گوش فرادهید: کسانی را که غیر از خدا می‌خوانید، هرگز نمی‌توانند مگسی بیافرینند، هر چند برای این کار دست به دست هم دهند؛ و هرگاه مگس چیزی از آنها برباید، نمی‌توانند آن را باز پس بگیرند. هم این طلب‌کنندگان ناتوانند، و هم آن مطلوبان (هم این عابدان، و هم آن معبودان)! خدا را آن گونه که باید بشناسند نشناختند؛ خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است!

۲- خداوند کریم می‌فرماید:

﴿و الذین تدعون من دونه ما یملکون من قطمیر إن تدعوهم
لایسمعوا دعاؤکم ولو سمعوا ما استجابوا لکم و یوم القیامه یکفرون
بشرکم و لاینبتک مثل خبیر. ^۲

کسانی را که جز او می‌خوانید (و می‌پرستید) حتی به اندازه‌ی پوست نازک هسته‌ی خرما مالک نیستند! اگر آنها را بخوانید صدای شما را نمی‌شنوند، و اگر بشنوند به شما پاسخ نمی‌گویند؛ و روز قیامت، شرک (و پرستش) شما را منکر می‌شوند، و هیچ‌کس مانند (خداوند آگاه و) خبیر تو را (از حقایق) باخبر نمی‌سازد!

قبلاً مفهوم این آیات را آوردیم و گفتیم که مخاطب این آیات مشرکان هستند. با مراجعه به تفاسیر خواهیم دید که مفسران نیز منظور از این آیات و آیات دیگری را که وهابیان به آن استدلال می‌کنند، بت پرستان دانسته‌اند.

۳- خداوند کریم می‌فرماید:

۱- حج / ۷۴ و ۷۳.

۲- فاطر / ۱۴ و ۱۳.

﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينَ الْخَالِصَ وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ﴾^۱

آگاه باشد که دین خالص از آن خداست؛ و آنها که غیر خدا را اولیای خود قرار دادند، (دلیلشان این بود که) اینها را به خاطر اینکه ما را به خداوند نزدیک کنند می‌پرستیم. خداوند (در روز قیامت) میان آنان در آنچه اختلاف داشتند داوری می‌کند؛ خداوند آن کس را که دروغگو و کفران‌کننده است هرگز هدایت نمی‌کند.

در این آیه خود قرآن به روشنی می‌فرماید: اینها غیرخدا را پرستش می‌کردند. خداوند کردار و گفتار مشرکان را که گفتند: ما این بت‌ها (یا هر چیز دیگر) را به خاطر تقرب به خدا می‌پرستیم، را تکذیب فرموده است؛ زیرا آنها برای بهانه‌جویی در مقابل رسول خدا ﷺ به دروغ این سخن را می‌گفتند؛ لذا خداوند آنها را در گفتارشان، دروغگو و کافر اعلام کرده که در کتاب‌های تفسیر نیز به این حقیقت اشاره شده است.^۲

همچنین ابن جوزی در شأن نزول این آیه این چنین روایت کرده است:
ان النبي ﷺ وقف على قریش وقد نصبوا أصنامهم يسجدون لها فقال: يا معشر قریش، لقد خالفتم ملة أبيکم ابراهیم! فقالوا: يا محمد! إنما نعبد هذه حبا لله ليقربونا إلى الله زلفی. فنزلت هذه الآیه.

همانا رسول خدا ﷺ بالای سر قریش که در حال عبادت و سجود بت‌ها بودند، ایستاد و فرمود: ای گروه قریش! همانا با ملت پدران ابراهیم مخالفت

۱- زمر/ ۳.

۲- مثل تفسیر طبری، ج ۱۷، ص ۲۰۳ و دیگران.

نمودید. آنها گفتند: ای محمد ﷺ! ما این بت‌ها را به خاطر محبت به خدا می‌پرستیم؛ تا ما را به سوی خدا نزدیک کنند. آن گاه این آیه نازل شد.
ضحاک از ابن عباس و او از رسول خدا ﷺ این طور روایت کرده است.^۱ در بعضی تفاسیر گفته‌اند:

مشرکان بت را می‌پرستیدند و می‌گفتند: فرشتگان دختران خدا هستند؛ ما این بت‌ها را تنها برای تقرّب به خدا می‌پرستیم.^۲

در هر صورت، چنان‌که ملاحظه می‌شود این آیه و آیات قبلی هیچ ربطی به توسل و استغاثه ندارند. وهابیان خود به جواز بعضی انواع توسل و استغاثه اقرار دارند. اگر این آیه و آیات دیگر بر شرک بودن توسل دلالت کند، یقیناً شامل توسل و استغاثه به زنده نیز خواهد شد؛ حال آنکه وهابیان خودشان این را قبول ندارند و هم‌چنین هرگز در اسلام هیچ نوعی از شرک و پرستش غیرخدا اجازه داده نشده است؛ تا اکنون توسل و استغاثه با آن مشتبه شود. چگونه ممکن است یک عمل یکبار نشان از ایمان و بار دیگر نشان شرک گردد؟!

این آقایان به آیات استدلال کرده‌اند که خداوند می‌فرماید:

﴿وَقَالَ رَبِّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾^۳

مرا بخوانید تا (دعای) شما را بپذیرم.

و می‌فرماید:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ اجِيبْ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾

فلیستجیبوا لی ولیؤمنوا بی لعلهم یرشدون.^۴

۱- زاد المسیر ابن جوزی، ج ۱، ص ۳۱۸؛ اسباب النزول، ص ۶۶.

۲- الدر المنثور، ذیل آیه.

۳- غافر / ۶۰.

۴- بقره / ۱۸۶.

و هنگامی که بندگان من، از تو درباره‌ی من سؤال کنند، (بگو): من نزدیکم! دعای دعاکننده را، به هنگامی که مرا می‌خواند، پاسخ می‌گویم! پس باید دعوت مرا بپذیرند، و به من ایمان بیاورند، تا راه یابند و به مقصد برسند.

چنان‌که در مقدمه‌ی کتاب بیان کردیم، اگر این آیات با کمک خواستن از غیرخدا منافات داشته باشند، مواردی در قرآن می‌بینیم که انبیا از غیرخدا کمک خواسته‌اند:

۱. مثلاً، حضرت سلیمان علیه السلام از اطرافیان خود خواست تا کسی از آنها قصر بلقیس را از یمن به فلسطین بیاورد. چیزی که حضرت سلیمان از آنها خواست، اگر همه‌ی مردم دنیا با تمام دستگاه‌های پیشرفته امروزی بخواهند انجام دهند، نمی‌توانند. سلیمان انجام عملی خارق‌العاده را از غیرخدا خواست؛ و خداوند متعال نیز نفرمود که سلیمان چرا از من نخواستی و از غیر من خواستی...! که در مقدمه به مناسبت ذکر شد.
۲. برادران حضرت یوسف علیه السلام این طور از او کمک خواستند:

﴿يا أيها العزيز مسنا وأهلنا الضر وجئنا ببضاعة مزجاة
فأوف لنا الكيل وتصدق علينا إن الله يجزي المتصدقين﴾^۱

ای عزیز! ما و خاندان ما را نارحتی فرا گرفته؛ متاع کمی (برای خرید مواد غذایی) با خود آورده‌ایم؛ پیمان‌ه را برای ما کامل کن؛ و بر ما تصدق و بخشش نما، که خداوند بخشنندگان را پاداش می‌دهد! حضرت یعقوب علیه السلام یا یوسف علیه السلام به آنها نگفتند که از خدا کمک بخواهید؛ او دعای شما را می‌شنود؛ و به شما پاسخ می‌دهد.

۳. فرزندان حضرت یعقوب بعد از آشکار شدن خیانت خود در مورد یوسف علیه السلام به پدر گفتند:

﴿قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِر لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ قَالَ

سَوْفَ أَسْتَغْفِر لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ.﴾^۱

گفتند: پدر! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه! که ما خطاکار بودیم، گفت: به زودی برای شما از پروردگارم آمرزش می‌طلبم، که او آمرزنده و مهربان است!

در این آیه‌ی شریفه هم توسل وجود دارد و هم طلب دعا؛ پس چرا خداوند آنها را از این عمل نهی نفرمود؟ چرا یعقوب علیه السلام نگفت که خودتان بروید از خدا طلب بخشش کنید؟ چرا که خداوند هم به شما نزدیک است و هم اجابت‌کننده‌ی دعای بندگان است.

اگر سخن وهابیان در استدلال به این آیات درست باشد، حکم مسئله نه تنها توسل، بلکه طلب هر نوع کمک از زنده و یا مرده را شامل خواهد شد. اگر این آیات با کمک خواستن از غیرخدا منافات داشته باشد، چگونه است که خداوند متعال در آیه‌ی ۶۴ سوره‌ی نساء، معصیت‌کنندگان را امر می‌فرماید که حال که به خود ستم کرده‌اند، به نزد پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله بروند؛ تا آن حضرت از خدا برای آنها طلب آمرزش بنماید؟ چرا وقتی صحابه از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای رفع حاجات و بارش باران و... طلب دعا کردند نفرمود: بروید خودتان دعا کنید؛ زیرا خداوند در قرآن فرموده است که من به شما نزدیکم؛ و دعای دعاکننده را اجابت می‌کنم.

از این نمونه‌ها فراوان است، ولی چه باید کرد که وهابیان با استدلال به این آیات و سخنان جذاب و ظاهر فریب خود، مردم را جذب عقاید باطل خود می‌کنند. به خصوص جوانانی که از قوانین اسلام و حقانیت آن آگاهی کافی ندارند؛ با شنیدن استدلال‌ات مثل این به آسانی فریب می‌خورند و گمان می‌کنند که به چه حقیقت جالب و جذابی دست یافته‌اند! به هر حال، این آیات هیچ نوع منافاتی با توسل و کمک خواستن از بندگان صالح خدا ندارد. با کمی دقت می‌توان دریافت که اگر این آیات مخالف یاری خواستن از مخلوق باشند، دیگر زنده یا مرده بودن این مخلوق تأثیری در حکم نخواهد داشت. آنچه گفتیم حقیقتی آشکار است، اما ظاهر استدلال‌ات وهابیان آنقدر فریبنده است که به راحتی افکار عمومی که کم‌اطلاع و سطحی‌نگر هستند را جذب خود می‌کند؛ لذا وهابیان به این نوع بیان و استدلال تمسک جسته‌اند و می‌جویند.

فصل چهارم

طلب باران به وسیلهی اموات

طلب باران به وسیله‌ی اموات

ابن سعد و دیگران در مورد ابو ایوب انصاری چنین نقل کرده‌اند:
و قبره باصل حصن القسطنطنية بأرض الروم فيما ذكر يتعاهدون
قبره و يزورونه و يستسقون به إذا قحطوا.^۱

قبر او در قلعه‌ی قسطنطنیه در سرزمین روم است؛ مردم قبر او را زیارت کرده و در خشکسالی‌ها به وسیله‌ی او از خدا طلب باران می‌کنند.

توجه کنید که این‌همه بزرگان اهل سنت مثل ابن سعد، طبری، ابن عبدالبر، ابن اثیر، حاکم، ذهبی و ابن حجر این مطلب را نقل کرده‌اند، ولی هیچ‌یک، این عمل را عمل نادرستی نخوانده‌اند؛ و یا حتی آن عمل را مکروه ندانسته‌اند. در حالی‌که طلب باران به وسیله‌ی مرده، به مراتب بالاتر از توسل است.

باز نقل می‌کنند:

فقبرها (أي أم حرام) هناك يستسقون به و يقولون قبر المرأة
الصالحة.^۲

قبر امّ حرام، آنجاست (در قبرس)؛ مردم به وسیله‌ی او طلب باران می‌کنند و می‌گویند: این قبر زن صالحه‌ای است.

و نیز آورده‌اند:

۱ - الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۴۵۸؛ المنتخب من ذیر المذیل، ج ۳ ص ۲۰؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۵۱۸، ح ۵۹۳۰؛ الاستعاب، ج ۱۶، ص ۶۱؛ فتح الباری، ج ۶، ص ۱۰۳؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۸۲؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۶، ص ۶۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۳۰۵؛ الدول الاسلامی ذهبی، ج ۱، ص ۲۲.

۲ - فتح الباری، ج ۱۱، ص ۷۶؛ البداية و النهاية، ج ۷، ص ۷۲.

و دفن عبدالرحمن (سلمان) بن ربیعة فی بلاد التمرک فهم یتستقون به إلی الآن.^۱

عبد الرحمن بن ربیعه (از اصحاب رسول خدا) در سرزمین ترک‌ها دفن شده است؛ مردم آنجا تا به حال نیز به وسیله‌ی او طلب باران می‌کنند. حموی (در ذکر همین حدیث) به جای عبدالرحمن، برادرش سلمان را نام برده است. نیز آورده‌اند:

ذکر صفوان بن سلیم عند أحمد فقال: «هذا رجل یتستقی بحدیثه و ینزل المطر من السماء بذكره».^۲

در نزد احمد بن حنبل از صفوان بن سلیم یاد شد؛ احمد گفت: او مردی است که به وسیله‌ی حدیثش طلب باران می‌شود؛ باران به ذکر و یاد او از آسمان نازل می‌شود.

مالک بن دینار در مورد میمون می‌گوید:

غلام الأسود فقبره یتستقی به و تطلب الحوائج إلی یومنا هذا.^۳

مردم به وسیله‌ی قبر او طلب باران می‌کنند؛ تا به امروز حاجات آنها به وسیله‌ی او طلب و برآورده می‌شود.

این خبر داستان مفصلی دارد که خلاصه‌ی آن چنین است: مالک بن دینار و عطاء سلیمی همراه با گروهی نماز باران خواندند؛ اما اثری از استجابت دعای خود ندیدند؛ همه برگشتند، ولی مالک بن دینار و ثابت

۱ - تاریخ طبری، ج ۱، ص ۳۱۹ و ج ۲، ص ۶۲۷، ص ۵۴۲؛ معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۹۰؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۲۱، ص ۴۷۴؛ الاصابة، ج ۴، ص ۳۰۴، شرح ۵۱۲۲.

۲ - بحر الدم احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۱۳، شرح ۴۶۲؛ تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۳۷۳، ح ۷۴۴؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۲۴، ص ۱۳۴، با سه سند؛ تهذیب الکمال، ج ۱۳، ص ۱۸۶.

۳ - حلیة الاولیا، ج ۱۰، ص ۱۷۴.

بنانی تا شب همان جا ماندند. شب هنگام، مردی سیاه‌چهره آمد؛ بعد از نماز در محراب عبادت، دست به آسمان برداشته و گفت: خدایا! تا کی بندگان را از در خانه‌ات برمی‌گردانی؟! خدایا! به آن محبتی که به من داری، سوگندت می‌دهم که همین الآن بر ما باران نازل فرمایی! سخنش تمام نشده بود که باران شروع به باریدن کرد. آن مرد، غلامی بود و چون متوجه شد که آنها از جایگاه او نزد خداوند آگاه شده‌اند، از خدا طلب مرگ نمود؛ و مستجاب شد و او از دنیا رفت. برای مشروح این داستان به اصل کتاب رجوع کنید.

ابن ابی‌الدمنه می‌گوید:

کمران جزیره و هی حصن لمن ملک یمانی تهامة سکن بها الفقیه محمد بن عبدویة تلمیذ الشیخ اَبی إسحاق الشیرازی و بها قبره یتسقی به و له تصانیف فی أصول الفقه منها کتاب الإرشاد و یزعمون أن البحر إذا هاج مراکبه ألقوا فیه من تراب قبره فیسکن بإذن الله.^۱

یاقوت حموی در مورد محمد بن عبدویه، شاگرد ابو اسحاق شیرازی، گفته است: قبرش در جزیره «کمران» است؛ و مردم به وسیله‌ی قبر او طلب باران می‌کنند.

در شرح حال مالک آمده است: مالک از تابعین و محدثین مورد اعتماد بوده و ذهبی در وصف او می‌گوید: پرچم عالمان نیکوکار، از ثقات تابعین و از بزرگترین نویسندگان قرآن است. او متوفای سال ۱۲۷ هجری است.^۲ ملاحظه می‌کنید که مالک بن دینار، هم طلب باران به وسیله‌ی مرده را جایز دانسته و هم دعا کردن بر سرقبور را عملی مطلوب معرفی

۱ - معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۳۹.

۲ - سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۳۶۲، شرح حال ۱۶۴.

کرده است. بسیاری دیگر از تابعین و امامان مذاهب، چنین نظری دارند. همان

در شرح حال سفیان آمده است: امام، بزرگ، حافظ عصر خود و شیخ الاسلام بوده است. او متولد سال ۱۰۷ هجری است. امام شافعی درباره‌ی او می‌گوید: اگر مالک و سفیان نبودند، علم حجاز از بین رفته بود! او در جای دیگر می‌گوید: به جز شش حدیث، همه‌ی احادیث احکام را از سفیان آموختم. سفیان به یقین حجت است!^۱

این خبر مؤید رواج این اعمال در همان قرن اول و دوم است. سفیان بسیار مدح و ستایش شده است؛ شافعی، حمیدی، احمد و دیگران از اصحاب نزدیک او هستند. دقت داشته باشیم که وقتی امثال مالک بن دینار، سفیان، احمد بن حنبل و دیگران، که از جایگاه والایی در مکتب اهل سنت دارند، طلب باران (که به وسیله‌ی بعضی از تابعین صورت گرفته است) را امری جایز و پسندیده می‌دانسته‌اند؛ لذا به طریق اولی،^۱ توسل را عملی پسندیده می‌دانسته‌اند؛ همان طور که از احمد بن حنبل ثابت شده است.

ذهبی در شرح حال بخاری می‌نویسد:

در سمرقند قحطی شدیدی رخ داد؛ مردم هر چه نماز باران می‌خواندند، سودی نمی‌بخشید؛ تا اینکه شخصی به قاضی سمرقند، پیشنهاد توسل به محمد بن اسماعیل بخاری را داد؛ و قاضی پذیرفت. قاضی همراه مردم طلب باران کرد؛ مردم کنار قبر بخاری گریستند؛ و صاحب قبر را شفیع قرار دادند؛ به موجب آن خداوند باران زیادی بر آنها نازل فرمود. به جهت زیادی باران؛ تافت روز مردم نتوانستند خود را از «خرتنوک» (محل قبر بخاری) به سمرقند که حدود سه میل با آنجا فاصله داشت برسانند. ذهبی در ابتدای شرح حال بخاری می‌نویسد: وقتی بخاری از دنیا رفت و او را دفن کردند، مردم به قدری خاک قبر او را (برای تبرک) برداشتند که لحد آشکار شد؛ ناچار برای ممانعت مردم، روی قبر آن چوب‌های مشبکی گذاشتند تا کسی به قبر دسترسی نداشته باشد.^۲

۱ - سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۴۵۸، شرح ۱۲۰.

۲ - همان، ج ۱۲، ص ۴۶۷؛ طبقات الشافعیه سبکی، ج ۲، ص ۲۳۴.

فصل پنجم

احمد بن حنبل
و جواز مسح قبر

از مسائل دیگری که وهابیان شرک می‌دانند، مسح و دست گذاشتن روی قبر، برای تبرک است. اکنون با نظرات امت اسلامی در این مورد آشنا خواهیم شد:

عن عبدالله قال: سألت ابي عن الرجل يمس منبر النبي ﷺ و يتبرك بمسه و يقبله و يفعل بالقبر مثل ذلك أو نحو هذا يريد بذلك التقرب إلى الله جل و عز فقال لا بأس بذلك.^۱

عبدالله فرزند احمد بن حنبل می‌گوید: از پدرم سؤال کردم: مردی که منبر رسول خدا ﷺ را مسح می‌کند، و به آن تبرک جسته و آن را می‌بوسد؛ و با قبر نیز همین کار را انجام می‌دهد؛ و از این عمل، امید صواب از خدا دارد، آیا عمل او درست است؟ پدرم (احمد بن حنبل) گفت: اشکالی ندارد.

ذهبی رأی ابن تیمیه را همانند رأی خوارج معرفی می‌کند

ذهبی بعد از نقل طلب شفا کردن احمد بن حنبل با آب متبرک به موی پیامبر ﷺ ابن تیمیه را این طور مذمت می‌کند:

أين المتنطع المنكر على أحمد و قد ثبت ان عبدالله سأل أباه عمن يلمس رمانة منبر النبي ﷺ و يمس الحجرة النبوية، فقال: «لا ارى بأس». اعاذنا الله و اياك من رأي الخوارج و من البدع.^۲

کجاست آن منکر زبان‌دراز کننده بر احمد (بر صحیح بودن این خبر). همانا روایت صحیحی از عبدالله آمده است که او از پدرش، احمد، درباره‌ی کسی

۱ - علل و معرفت الرجال احمد، ج ۲، ص ۳۹۲، شرح ۳۲۴۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۲۱۱.

۲ - سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۲۱۱، ص ۲۱۲، در شرح حال احمد بن حنبل.

که دسته‌ی منبر و حجره‌ی (قبر) حضرت را (برای تبرک) مسح می‌کند، سؤال کرد؛ احمد گفت: من هیچ اشکالی در آن نمی‌بینم. سپس ذهبی می‌گوید: خدا ما و شما را از رأی خوارج و بدعت‌گذاران پناه دهد!

ذهبی با این سخنان، آرا و نظرات ابن تیمیه را موافق آرا و نظرات خوارج معرفی کرده است؛ و تحریم توسل و استغاثه و امثال آن را از بدعت‌های او دانسته است.

حافظ، ابو سعید بن علی می‌گوید:

در گفتار احمد، در جزوه‌ی قدیمی به خط محمد بن ناصر^۱ و حفاظ دیگر، دیدم که از احمد بن حنبل در مورد بوسیدن منبر و قبر رسول خدا ﷺ سؤال شده است. احمد پاسخ داده است: اشکالی ندارد. او می‌گوید: این سخن احمد را به ابن تیمیه نشان دادیم؛ وی بسیار تعجب کرد و گفت: تعجب می‌کنم! احمد نزد من مرد بزرگی است! اما نمی‌دانم که این گفتار اوست و یا معنای گفتار او؟! او می‌گوید: این شگفتی و تعجب برای چیست؟ چرا که در روایات آمده است که احمد لباس امام شافعی را شسته و آب آن را (جهت تبرک) خورده است.^۲

حافظ ابن حجر می‌گوید:

بعضی از عالمان، از مشروعیت بوسیدن حجرالاسود چنین استنباط کرده‌اند که بوسیدن هر چیزی که شایستگی تعظیم را دارد، خواه آدم باشد یا غیر آدم، جایز است ... از احمد بن حنبل در مورد بوسیدن منبر و قبر شریف رسول

۱ - متوفای ۵۵۰ هجری است و ابن جوزی در المنتظم، ج ۱۰، ص ۱۶۳، او را ثقه معرفی کرده.

۲ - فتح المتعال احمد مالکی، ص ۳۲۹؛ عمدة القاری، ج ۹، ص ۲۴۱؛ داستان نوشیدن آب لباس شافعی در کتاب‌های زیر آمده است: مناقب احمد بن جوزی ص ۴۵۵؛ البدایة و النهایة، ج ۱۰، ص ۳۳۱؛ نیز عمدة القاری، ج ۹، ص ۱۴۱.

خدا ﷺ سؤال شد؛ احمد گفت: اشکالی ندارد. اما بعضی از پیروان او (منظور ابن تیمیه است) صحیح بودن این گفتار را از احمد بعید دانسته‌اند.^۱

دروغگویی و انکار مسلمات، توسط ابن تیمیه اینجا نیز مشاهده می‌شود. او حقایق مسلم را انکار و تکذیب می‌کند؛ همان طور که ملاحظه کردید ما این سخن احمد را، که ابن تیمیه آن را انکار کرده، از کتاب خود احمد بن حنبل و از فرزندش نقل کردیم. ثابت می‌شود که منظور ذهبی از فرد بدعتگذار و هم‌رأی خوارج، ابن تیمیه بوده است.

ابن عساکر در «التحفة» از طاهر بن یحیی حسینی نقل می‌کند که پدرم از جدم، و او از جعفر بن محمد، و او از پدرش، و او از امام علی علیه السلام چنین نقل کرده است:

زمانی که رسول خدا ﷺ را دفن کردند، فاطمه (س) کنار قبر پدر ایستاد؛ مقداری از خاک قبر آن حضرت را برداشت و روی چشمان خود گذاشت؛ گریست و این شعر را زمزمه کرد:

ماذا علي من شمم تربة أحمد أن لا يشمّ مدى الزمان غواليا

صبت علي مصائب لو أنّها صبت علي الأيام صرن لياليا.^۲

کسی که خاک قبر پیامبر صلی الله علیه و آله را بوییده، چه باکی دارد از اینکه در تمام عمر خود، چیز دیگری را نبوید.

بلاها و مصائبی بر من فرود آمد که اگر بر روز و شب فرود می‌آمد، تبدیل به شب می‌شد.»

۱ - فتح الباری، ج ۳، ص ۳۷۵، ح ۱۵۳۲؛ نیل الاوطار، ج ۵، ص ۱۱۵.

۲ - الوفاء بأحوال المصطفى، ص ۸۱۹، ح ۱۵۳۸؛ السیرة النبویة ابن سید الناس، ج ۲، ص ۳۴۰؛ تاریخ کبیر بکری، ج ۲، ص ۲۷۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۲۵؛ وفاء الوفا، ج ۲، ص ۴۴۳؛ ارشاد الساری، ج ۲، ص ۳۹۰؛ و دیگران.

محمد بن اسماعیل بن ابی صیف یمانی، فقیه شافعی مکی است. او متوفای سال ۶۰۹ هجری است. او می‌گوید: «بوسیدن قرآن، اجزای حدیث و قبور صالحین جایز است.»^۱

احمد بن حسین رلمی، فقیه شافعی و متوفای سال ۸۸۴ هجری است. او می‌گوید: «اگر به قبر نبی یا ولی و یا عالمی به قصد تبرک دست بکشد و یا آن را ببوسد، اشکالی ندارد.»^۲

احمد بن محمد خفاجی، قاضی القضاة حنفی و متوفای سال ۱۰۶۹ هجری است. او در مورد اینکه قاضی عیاض بوسیدن قبر و ... را مکروه می‌داند، می‌گوید: «این کراهت به اجماع نیست؛ به همین دلیل، احمد و طبری گفته‌اند: بوسیدن و چسبیدن به قبر اشکالی ندارد.»^۳

محمد بن عبدالباقی زرقانی، مالکی، بزرگ محدثین در مصر بوده است. او متوفای سال ۱۱۲۱ هجری است. او می‌گوید: «بوسیدن قبر شریف پیامبر ﷺ مکروه است؛ مگر به قصد تبرک، که در این صورت مکروه نیست.»^۴

محب الدین طبری، داستان عمر بن خطاب را در هنگامی که با گروهی به مکه می‌رفت، و در «ابواء» شیخی از او کمک خواست، چنین نقل می‌کند:

«هنگامی که عمر (از مکه) برگشت. از احوال آن مرد جو یا شد، و فهمید که او مرده است؛ عمر دوید و با عجله خود را به قبر او رساند؛ بر سر مزار او

۱ - فتح الباری، ج ۳، ص ۳۷۵؛ نیل الاوطار، ج ۵، ص ۱۱۵.

۲ - المواهب اللدنیة، کنز المطالب حمزوي، ج ۳، ص ۲۱۹.

۳ - نسیم الرياض شرح قاضي عیاض، ج ۳، ص ۱۷۱؛ وفاء الوفا، ج ۴، ص ۱۴۰۴.

۴ - شرح المواهب اللدنیة، ج ۸، ص ۳۱۵.

ایستاد؛ بر او درود فرستاد و نماز خواند؛ بعد قبر او را در آغوش گرفته، گریست.^۱

وقتی برای شخصی مثل عمر، ایستادن بر سر قبر مرد عامی، در آغوش گرفتن قبر و گریستن بر سر آن جایز باشد، چه چیزی امت اسلامی را از ایستادن در کنار قبور ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام و قبور دیگر صالحین باز می‌دارد؟!^۲ ابن کثیر می‌گوید: قبر نور الدین محمد بن زکی را مردم زیارت می‌کنند؛ ضریح را در آغوش می‌گیرند؛ هر کسی که از آنجا می‌گذرد، به آن تبرک می‌جوید.^۳

ابن جبیر، متوفای سال ۶۱۴ هجری، در کتاب «رحلت» خود در مورد قبر و حریمی در مصر، که به قولی سر مبارک امام حسین علیه‌السلام در آنجاست سخن می‌گوید و بعد از وصف کرامات و شگفتی‌های فراوانی که در آنجا دیده است، و اقرار به قصور زبان از توصیف این مکان، می‌گوید:

ما از نزدیک دیدیم که مردم، این قبر مبارک را می‌بوسیدند؛ اطراف آن طواف می‌کردند؛ و آن قبر را در آغوش می‌گرفتند؛ پارچه‌ای را که روی قبر بود، مسح می‌کردند؛ دعا می‌خواندند و طوری گریه و زاری می‌کردند که دلها را منقلب می‌کرد. کرامت این مکان بالاتر از حد توصیف است، خدا به برکت این قبر شریف، ما را بهرمنند گرداند! باز می‌گوید: هدف ما از توصیف این روضه و قبر مبارک، این بود که خواننده‌ی محترم بتواند دورنمایی از این مرکز زیارتی در ذهن خود مجسم کند؛ هرچند ارائه‌ی توصیفی بایسته از این

۱ - ریاض النضرة، ج ۲ ص ۵۴، ص ۳۳۰؛ الغدير، ج ۵، ص ۲۲۸.

۲ - الغدير، ج ۵، ص ۲۲۸.

۳ - البداية و النهاية، ج ۱۲، ص ۲۸۴.

مکان، برای هیچ خردمندی میسر نیست. خلاصه‌ی کلام اینکه گمان نمی‌کنم در روی زمین، ساختمانی زیباتر و شگفت‌انگیزتر از آن وجود داشته باشد! خداوند به لطف و کرم خود، عضوی را که در آن قرار دارد مقدس بگرداند!^۱ ذهبی در شرح حال ابن جبیر می‌گوید: علامه، ابوالحسن محمد بن احمد بن جبیری کنانی، کاتب و بلیغ بود و در ادب به نهایت درجه رسید. او متوفای سال ۶۱۴ هجری است.^۲

۱ - الرحلة ابن جبیر، ص ۱۲.

۲ - سیر اعلام النبلاء، ۲۲، ص ۲۸۴.

فصل ششم

مطلوبیت دعا نزد قبور صالحان

مطلوبیت دعا نزد قبور صالحان

علی بن میمون می گوید:

سمعت الشافعي يقول: إني لأتبرك بأبي حنيفة و أجيئ إلى قبره في كل يوم زائراً فإذا عرضت لي حاجة صليت ركعتين و جئت إلى قبره و سألت الله تعالى الحاجة عنده فما تبعد حتى تقضى^١.

از امام شافعی شنیدم که می گفت: من به ابوحنیفه تبرک می جویم؛ هر روز جهت زیارت، بر سر مزارش می آیم؛ و وقتی حاجتی داشته باشم، دو رکعت نماز بر سر قبر او خوانده، حاجتم را از خدا می خواهم؛ دیری نمی گذرد که حاجت من برآورده می شود.

عبید الله می گوید:

قبر معروف الكرخي مجرب لقضاء الحوائج و يقال: «إنه من قرأ عنده مائه مره (قل هو الله أحد) و سأل الله ما يريد قضى الله حاجته»^٢.

به تجربه ثابت شده است، که قبر «معروف کرخی» حاجات را برآورده می کند. گفته می شود: هر کسی کنار قبر او صد مرتبه (قل هو الله احد) را بخواند، خداوند، هرچه را بخواهد، به او می دهد.

عبیدالله بن عبدالرحمن زهری، متولد سال ۲۹۰ هجری است؛ ذهبی در مورد او می گوید: یگانه‌ی زمان خود بود.^٣

عن أحمد بن فتح قال:

١ - تاریخ بغداد، ج ١، ص ١٣٥؛ مناقب ابوحنیفه خوارزمی، ج ٢، ص ١٩٩.

٢ - همان، ج ١، ص ١٣٤.

٣ - سیر اعلام النبلاء، ج ١٦، ص ٣٩٢، شرح ٢٨٢.

سألت بشرا عن معروف الكرخي فقال: هيهات! حالت بيننا و بينه الحجب. إلي أن قال: فمن كانت له إلي الله حاجة فليأت قبره و ليدع فإنه يستجاب له إن شاء الله تعالى. و قال: قبره ظاهر يتبرك به في بغداد.^۱

احمد بن فتح می گوید: از بُشر، درباره‌ی معروف کرخی سؤال کردم؛ او گفت: هرگز، حجابی بین ما و او وجود دارد! و... تا اینکه گفت: هر کس حاجتی از خدا می‌خواهد، کنار قبر او بیاید و دعا کند؛ - إن شاء الله - دعایش قبول خواهد شد. او گفت: قبرش در بغداد معلوم است؛ و مردم به او تبرک می‌جویند.

ابو عبدالله محاملی می گوید:

أعرف قبر معروف الكرخي منذ سبعين سنة ما قصده مهموم إلا فرج الله همه.^۲

مدت ۷۰ سال است که می‌دانم هر بنده‌ی گرفتاری که به وسیله‌ی قبر معروف کرخی از خدا حاجت بخواهد، خداوند حاجت او را برآورده می‌فرماید.

ابراهیم حربی می گوید:

قبر معروف، الترياق المجرب يريده إجابة دعاء المضطر عنده. لأن البقاع المباركة يستجاب عندها الدعاء.^۳

قبر معروف کرخی، داروی آزموده است؛ در آن دعای مضطر پذیرفته می‌شود. بعد ذهبی می گوید: زیرا در بارگاه‌های مبارکه، دعا مستجاب است.

۱ - صفوة الصفوة، ج ۲، ص ۱۸۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۰، ص ۲۲۳.

۲ - تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۳۴.

۳ - سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۳۳۹، ص ۳۳۴.

در شرح حال بُشر آمده است: او متولد سال ۱۵۲ هجری است. ذهبی در وصف او می‌گوید: امام، عالم، محدث، زاهد، ربانی، قدوه و شیخ الاسلام بوده است. او در ورع و اخلاص در رأس همگان بود. وقتی خبر مرگ او را به احمد بن حنبل دادند، گفت: به خدا سوگند! در حالی مرد که غیر از عامر نظیری نداشت.^۱

ذهبی در شرح حال محاملی می‌گوید: امام، علامه، محدث، ثقه، و مسند وقت بوده است. ابوعبدالله حسین بن اسماعیل المحاملی، مصنف «سنن» است؛ ده هزار نفر در پای درس او حاضر می‌شدند. همیشه اهل علم و نظر به محضر او حضور می‌یافتند. او ۶۰ سال قاضی بوده است. محمد بن اسکاف می‌گوید: گویا، در خواب دیدم که کسی می‌گفت: خداوند بلا را به وسیله‌ی محاملی از اهل بغداد دفع نمود. او متولد سال ۲۳۵ است.^۲

ذهبی در شرح حال ابراهیم می‌گوید: امام، حافظ، علامه، شیخ الاسلام و صاحب تصانیف متعدد است. او متولد سال ۱۹۸ هجری است. او در زمان خود همانندی نداشت. ابوبکر خطیب و حاکم، مدح‌های دیگری درباره‌ی او نقل کرده‌اند. دارقطنی گفته است که او در زهد و علم و ورع با احمد بن حنبل قابل قیاس است. او امام برجسته در تمام علوم و عالم بر همه چیز بود.^۳

معروف کرخی، که امامان اهل سنت، این چنین او را مدح و ستایش می‌کنند، از دربانان و اصحاب امام رضا علیه السلام بوده است. اولاً ذهبی در وصف او می‌گوید: پرچم زاهدان و برکت زمان و ... که برای کسب اطلاع

۱ - الثقات، ج ۸، ص ۱۴۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۴۷۴، شرح ۱۵۳.

۲ - سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۲۵۷، شرح ۱۱۰؛ هدیه العارفین، ج ۱، ص ۳۰۵.

۳ - همان، ج ۱۳، ص ۳۵۶، شرح ۱۷۳.

بیشتر بهتر است به کتاب وی مراجعه شود.^۱ ذهبی می گوید: ابو عبدالرحمن سلمی مطلب نادرستی در مورد او نقل کرده است؛ او گفته است که معروف کرخی دربان علی بن موسی الرضا علیه السلام بوده است. بعد ذهبی می گوید: شاید (امام) رضا علیه السلام دربانی داشته است که (اتفاقاً) اسمش معروف و همنام کرخی بوده است!^۲ باید گفت که معروف کرخی به دست امام رضا علیه السلام مسلمان شده، و غلام آن حضرت بوده است. اما ذهبی در مورد اهل بیت علیهم السلام هر حقیقتی که به ضرر او باشد را منکر می شود. ذهبی اعتراف می کند که سلمی به این واقعیت اشاره کرده است. زرکلی نیز در شرح حال معروف، او را از غلامان امام رضا علیه السلام معرفی کرده است.^۳ دیگران نیز به آن اشاره کرده اند.

ذهبی در شرح حال «نفیسه» می گوید:

کانت من الصالحات العواید و الدعاء مستجاب عند قبرها بل و

عند قبور الانبياء و الصالحين.^۴

او از زنان صالحه بود؛ و دعا نزد قبر او مستجاب است. بلکه دعا نزد قبور همه ی انبیا و صالحین مستجاب است.

و او در مورد صالح بن احمد نیز می گوید: «صالح بن احمد، پایه ای از

پایه های حدیث بود؛ و دعا نزد قبر او مستجاب است.»^۱

ذهبی در جای دیگری می گوید:

۱ - همان، ج ۹، ص ۳۳۹، شرح ۱۱۱.

۲ - همان، ج ۹، ص ۳۴۳، شرح ۱۱۱.

۳ - الاعلام زرکلی، ج ۷، ص ۲۶۹.

۴ - سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۱۰، ص ۱۰۷.

۱ - همان، ج ۱۶، ص ۵۱۹.

والدعاء مستجاب عند قبور الانبياء والاولياء، وفي سائر البقاع، لكن سبب الاجابة حضور الداعي، وخشوعه وابتهاله، وبلا ريب في البقعة المباركة، وفي المسجد، وفي السحر، ونحو ذلك، يتحصل ذلك للداعي كثيرا، وكل مضطر فدعاؤه مجاب.^۱

دعا کنار قبور انبیا و اولیاء و دیگر بقعه‌ها مستجاب است. شرط قبولی دعا این است که شخص دعاکننده به کنار آن قبور برود؛ و خشوع و ابتهال داشته باشد. بدون شک در بقعه‌های مبارکه، در مسجد، در سحرها، و اوقات و اماکنی مانند آنها بسیار اتفاق می‌افتد که دعا مستجاب گردد؛ و هر مضطری دعایش مستجاب است.

ابن جبیر می‌گوید:

بلال بن حمامه الحبشي مؤذن رسول الله ﷺ متوفى سال ۲۰ هجری است و قبر او در دمشق قرار دارد. «و في رأس القبر المبارك تاريخ باسمه خويلده عنه ، والدعاء في هذا الموضع المبارك مستجاب، قد جرب ذلك كثير من الأولياء وأهل الخير المتبركين بزيارتهم».^۲

بلال حبشی، مؤذن پیامبر ﷺ و متوفای سال ۲۰ هجری است. روی قبر تاریخ زندگی او نوشته شده است؛ دعا در آن جایگاه شریف مستجاب است. همانا استجابت دعا کنار قبر او توسط بسیاری از اولیای خدا، تجربه شده است؛ اهل خیر به وسیله‌ی زیارت قبر او به او تبرک می‌جویند.

قبلا گفتیم که ابن جبیر از علمای بزرگ و مشهور اهل سنت است.

ابن تیمیه می‌گوید:

۱ - همان، ج ۱۷، ص ۷۷.

۲ - الرحلة ابن جبیر، ص ۲۲۹.

به یاد ندارم که کسی از صحابه یا تابعین یا امامی برجسته، قصد زیارت قبور، جهت استجاب دعا را مستحب دانسته باشد! و کسی در این مورد روایتی از پیامبر ﷺ و یا امامان معروف (اهل سنت) نیاورده است. آری، در حدود قرن سوم در سخن بعضی از مردم شنیده شده که گفته‌اند: در نزد قبر فلانی امید استجاب دعا هست. اما تا به حال درباره‌ی اجازه‌ی سلف به این عمل، چیزی به ما نرسیده است.^۱

چنان که در بحث توسل ذکر شد، ابن تیمیه جواز توسل را از زبان دو عالم نقل کرده است و از آنها به عنوان «بعضی مردم عادی» نام برده است؛ اینجا نیز همان روش را تکرار کرده و همه‌ی این بزرگان مانند بشر (قرن ۲)، شافعی، ابراهیمی حربی، محاملی و... (قرن ۲ و ۳) را به «بعض الناس» تعبیر کرده است. آری، این شیوه‌ی معمول آنها برای عوام فریبی است!...

باز ابن تیمیه می‌گوید:

قال ابن أبي فديك: و سمعت بعض من أدركت يقول: بلغنا أنه من وقف عند قبر النبي ﷺ فتلا هذه الآية: (إن الله و ملائكته يصلون على النبي...) فقال: صلى الله عليك يا محمد حتى يقولها سبعين مرة ناداه ملك صلى الله عليه يا فلان و لم تسقط له حاجة.^۲

ابن ابی فدیك گفته: یکی از کسانی که من او را می‌شناسم، می‌گفت: هر که سر قبر رسول خدا ﷺ بایستد و آیه‌ی ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ...﴾ را بخواند، و ۷۰ مرتبه بگوید: ای محمد! صلوات خدا

۱ - اقتضاء الصراط، ابن تیمیه، ج ۱، ص ۳۶۸، ص ۳۶۹.

۲ - همان؛ تاریخ جرجان، ص ۲۲۱؛ الدر المثور، ج ۱، ص ۲۳۸؛ از ابن ابی بیهقی.

بر تو باد! فرشته‌ای ندا خواهد داد: ای فلانی! خدا بر وی (پیامبر) صلوات فرستاد؛ و هیچ حاجتی از او (برآورده نشده) باقی نخواهد ماند.
ابن تیمیه می‌گوید:

این حدیث دلالت می‌کند که رفتن بر سر قبور، با نیت دعا، مستحب است. و بعد می‌گوید: این حدیث به خاطر اینکه روایت ابی فدیک از شخصی مجهول است، نمی‌تواند حجت باشد؛ ابن ابی فدیک از متأخرین حدود سال ۲۰۰ است؛ بنابراین، او نه از تابعین است و نه از تابعین مشهور تابعین، تا بتوان گفت که این عمل در سه قرن اول رایج بوده است. و اینکه اهل مدینه در این موضوع چیزی نقل نکرده‌اند؛ و همین خود به عنوان دلیل کفایت کند.^۱

ذهبی در شرح حال ابن ابی فدیک می‌گوید: او محمد بن اسماعیل، امام، محدث، ثقه، صدوق و صاحب معرفت و طلب مولا هم مدنی. او متوفای سال ۲۰۰ است.^۲

اما درباره‌ی اینکه می‌گوید: اهل مدینه چیزی در این باره نقل نکرده‌اند؛ اولاً: ابن ابی فدیک خود اهل مدینه است.
ثانیاً: و افرادی که او از آنها حدیث روایت می‌کرده است، نیز اهل مدینه بوده‌اند؛ چنان که ذهبی نیز اشاره کرده است.

همچنین اینکه می‌گوید: تا بتوان گفت که این عمل در سه قرن هجری رایج بوده است، برای پاسخ به این سخن او ما قبلاً سخنان بزرگان قرون دو و سه هجری را در مورد قبر معروف کرخی آورده‌ایم؛ همچنین سخنان ابن عیینه و احمد بن حنبل در مورد طلب باران و عمل شافعی را نیز قبلاً

۱ - همان.

۲ - سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۴۸۶، ح ۱۸۰.

آورده‌ایم؛ همه‌ی اینها دلالت بر این می‌کند که این اعمال در سه قرن اول، رایج و مشهور بوده‌اند؛ پس آیا ابن تیمیه که حاضر نیست احادیث متواتر مخالف میل خود را قبول کند، رواج این عمل را در سه قرن اول، قبول خواهد کرد؟! این، چیزی جز بهانه‌جویی و مردم‌فریبی نیست.

بحث‌ها و بررسی‌هایی که تاکنون انجام دادیم و اخباری که ذکر کردیم، به نوعی با توسل و استغاثه مرتبط بوده‌اند؛ و اتفاق نظر داشتن امت اسلامی بر جواز توسل و استغاثه را ثابت کرده‌اند. در ادامه به دو حدیث مسلم دیگر اشاره می‌کنیم؛ تا کسانی که رسول گرامی اسلام را به خوبی نشناخته‌اند؛ و فریفته‌ی افکار و شعارهای وهابیان شده‌اند؛ بدانند که خداوند متعال به پیامبر عزیز اسلام، چه قدرت عظیم عطا کرده است! و عنایت فوق‌العاده‌ای به بنده‌ی برگزیده خود دارد، چه در حیات و چه در ممات و چه قبل و بعد از اینها! این احادیث عبارتند از:

۱. رسول خدا ﷺ فرمودند:

هل ترون قبلتي ههنا فوالله ما يخفى عليّ خشوعكم و لا ركوعكم
إني لأراكم من وراء ظهري.^۱

آیا شما توجه مرا درک می‌کنید؟! به خدا سوگند! خشوع و رکوع شما بر من

پنهان نیست! همانا من شما را از پشت سر نیز می‌بینم!

این حدیث را انس، ابو سعید و ابوهریره از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند.

۲. عن أبي هريره قال:

۱ - صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۶۶، ح ۴۰۸، ح ۶۸۷، ح ۶۹۲، ح ۷۰۸؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۱۹، ح ۴۲۴، ح ۴۲۵؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۳، ص ۲۳، ح ۱۵۴۸؛ صحیح ابن حبان، ج ۵، ص ۵۴۷، ح ۲۱۷۳، ص ۱۴، ح ۲۶، ح ۶۳۳۷؛ سنن کبری نسائی، ج ۱، ص ۲۸۸، ح ۸۸۸؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۳۰۳، ح ۸۰۱۱، ح ۸۸۶۴، ص ۳، ح ۱۰۳، ح ۱۱۰۰۷، ح ۱۲۰۳۰، ح ۱۲۲۷۷، ح ۱۳۴۲۰، ح ۱۳۸۰۳، ح ۱۳۸۰۴؛ فتح الباری، ج ۱، ص ۵۱۴؛ دیگران.

صلی بنا رسول الله ﷺ یوما ثم انصرف. فقال: یا فلان ألا تحسن صلاتک ألا ينظر المصلي إذا صلی كيف یصلي فإنما یصلي لنفسه إني والله لأبصر من ورائي كما أبصر من بين يدي.^۱

رسول خدا روزی با ما نماز می‌خواند، و بعد برگشت و فرمود: فلانی! چرا نمازت را درست نمی‌خوانی؟ آیا نمازگذار توجه نمی‌کند که چگونه نماز می‌خواند؟! نماز او تنها به نفع خود اوست نه دیگران! به خدا سوگند! من کسی را که در پشت سرم هست، همانند کسی که در مقابلم هست، می‌بینم. این حدیث از انس و ابوهریره روایت شده است.

وقتی خداوند در این دنیا، چنین قدرتی را به رسول خود عنایت کرده است؛ چگونه ممکن است در آن دنیا و عالم برزخ بیش از آن را نداده باشد؟! و آن حضرت از اخبار دیگران ناآگاه باشند؟! و... .

تناقضات وهابیان

در خلال بحث‌ها به تناقض‌های وهابیان اشاره کردیم؛ اکنون به تکمیل بحث خود می‌پردازیم.

ابن تیمیه می‌گوید:

و بذلك يتبين أنه من استسقى بشخص و استفتح به لا يجب أن يكون أفضل فإن النبي ﷺ أفضل من صعاليك المهاجرين و كذلك عمر و من معه من السابقين الأولين من المهاجرين و الأنصار أفضل من العباس لكن يقتضي أن يكون للمستنصر به و

۱ - صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۶۲، ح ۴۰۹؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۱۹، ح ۴۲۳؛ سنن کبری نسائی، ج ۱، ص ۳۰۳، ح ۹۴۴؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۲۸۸۳، ح ۱۳۲۰۶؛ فتح الباری، ج ۱، ص ۵۱۵؛ مجمع الزوائد، ج ۲، ص ۸۹؛ دیگران.

المسترزق مزية على غيره من الناس كقرابته بالرسول أو فضل ديانتته على غيره من الناس في الجملة.

به این طریق روشن می‌شود که اگر کسی به وسیله‌ی شخصی طلب باران یا پیروزی و گشایش کند؛ لازمه‌اش این نیست که آن شخص (وسیله‌ی) برتر از طلب‌کننده (متوسل) باشد؛ به یقین پیامبر برتر از فقرای مهاجر بود، و همچنین عمر و همراهان او برتر از سابقین مهاجرین و انصار بهتر از عباس بودند؛ ولی لازم است وسیله، خصوصیتی مثل قرابت با پیامبر ﷺ و یا فضل و دیانت اضافه بر دیگران داشته باشد.^۱

و این در حالی است که خود او در مورد توسل حضرت آدم ﷺ به اهل بیت ﷺ می‌گوید:

ان هذا لو كان مشروعا فآدم نبي كريم كيف يقسم على الله بمن هو اكرم عليه منه و لا ريب أن نبينا ﷺ أفضل من آدم لكن آدم افضل من علي و فاطمة و حسن و حسين ﷺ.^۲

اگر این عمل مشروع باشد، پس آدم ﷺ که نبی کریم است، چگونه خدا را به وسیله‌ی کسی که نزد خداوند از خود وی رتبه پایین‌تری دارد، سوگند می‌دهد؟ شکی نیست که پیامبر اسلام ﷺ برتر از آدم است؛ ولی آدم برتر از علی و فاطمه و حسن و حسین ﷺ است.

این تناقض‌گویی آشکار ابن تیمیه، به خاطر پیروی او از هوای نفس است. هرچند ما در این کتاب به دنبال افشای خصومت ابن تیمیه با اهل بیت ﷺ نیستیم، ولی این سخن و موضع‌گیری مبین خصومت آشکار او با اهل بیت ﷺ است. تناقض‌های دیگر او و البانی را در خلال بحث‌های گذشته آورده‌ایم؛ لذا به تکرار آن نمی‌پردازیم.

۱ - الرد علی البکری، ج ۱، ص ۲۶۲.

۲ - منهاج السنة، ج ۷، ص ۱۳۲.

فصل هفتم

جواز

خواندن قرآن بر سر قبور

جواز خواندن قرآن بر سر قبور

رسول خدا ﷺ می فرمایند: «اقرؤوها (یس) علی موتاکم؛ برای اموات خود، سوره یس را تلاوت کنید.»^۱

ابن حبان، حاکم و ذهبی سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند؛ هیشمی می‌گوید: «رواه احمد و فیه راو لم یسم و بقیه رجاله رجال صحیح.»

ولی با این وجود، البانی در «ارواء الغلیل»، سند این حدیث را تضعیف کرده است.

عبدالله بن عمر می‌گوید:

سمعت النبی ﷺ یقول: «إذا مات أحدکم فلا تحبسوه وأسرعوا به إلى قبره ولیقرأ عند رأسه فاتحة الكتاب وعند رجلیه بخاتمة البقرة.»^۲

رسول خدا ﷺ فرمودند: هرگاه کسی از شما بمیرد، او را نگه ندارید! او را با شتاب به سوی قبر برده و در بالای سرش سوره‌ی فاتحه و در پایین پایش، آخر سوره‌ی بقره را بخوانید!

۱ - الکنی بخاری، ص ۵۸؛ از ابن کثیر از ابن مبارک نیز این حدیث را روایت کرده است؛ سنن کبری نسائی، ج ۶، ص ۲۶۵، ح ۱۰۹۱۳، ح ۱۰۹۱۴؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۲۶، ص ۲۷، با سه سند؛ سنن ابو داوود، ج ۲، ص ۶۳، ح ۳۱۲۱؛ صحیح ابن حبان، ج ۷، ص ۲۶۹؛ الجرح و التعديل، ج ۹، ص ۴۰۸، رقم ۱۹۷۱؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۳، ص ۱۳۴؛ مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۵۶۵؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۳۱۱؛ تلخیص الحیبر، ج ۵، ص ۱۱۰.

۲ - المعجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۴۴۴، ح ۱۳۶۱۳؛ شعب الایمان، ج ۷، ص ۱۶، ح ۹۲۹۴؛ فتح الباری، ج ۳، ص ۱۸۴؛ مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۴۴؛ سبل السلام صنعانی، ج ۲، ص ۱۰۶؛ نیل الاوطار، ج ۴، ص ۱۱۵؛ شرح زرقانی، ج ۲، ص ۱۲۷؛ ابن حجر، صنعانی، شوکانی و زرقانی سند این حدیث را حسن گفته‌اند.

«عن جابر بن زید أنه كان يقرأ عند الميت سورة الرعد؛» جابر بن

زید(شاگرد ابن عباس) پیوسته بالای سر میت سوره‌ی رعد را می‌خواند.^۱

عن عبدالرحمن بن العلاء بن اللجلاج عن أبيه قال: قال أبي: إذا أنا

مت فضعني في اللحد و قل: بسم الله و على سنة رسول الله « و سن

على التراب سنا و اقرأ عند رأسى بفاتحة البقرة و خاتمها فإنى

سمعت رسول الله يقول ذلك.

عبدالرحمن از پدرش روایت می‌کند که او گفت: وقتی من مُردم، مرا در قبر

بگذار و بگو: «به نام خدا و به سنت رسول خدا»؛ روی من خاک بریز! در

بالای سرم اول سوره‌ی بقره و آخرش را قرائت کن! و من از رسول خدا ﷺ

شنیدم که چنین فرمود.

هیثمی سند این حدیث را صحیح گفته است.

ابن قیم می‌گوید:

و قد ذكر عن جماعة من السلف أنهم أوصوا أن يقرأ عند

قبورهم وقت الدفن قال عبدالحق يروي أن عبدالله بن عمر أمر

أن يقرأ عند قبره سورة البقرة.

«جماعتی از سلف وصیت کرده‌اند که هنگام تدفین، بر سر قبر آنها قرآن

بخوانند. عبدالحق گفته است که روایت شده که ابن عمر به خواندن سوره

بقره بر سر قبر خویش امر کرده است!^۲

شعبی (از بزرگان تابعین نزد اهل سنت) می‌گوید:

۱ - مصنف ابن ابی شیبه ج ۳ ص ۱۲۴ حاشیه اذکار طبرانی ج ۱۹، ص ۲۲۱ مجمع الزوائد ج ۳، ص ۴۴.

۲ - الروح، ج ۱، ص ۱۱.

«انصار تلاوت سوره بقره را نزد مرده مستحب می دانستند؛ و هرگاه کسی از آنها می مُرد، به زیارت قبر او و قرآن خواندن برای او مداومت می کردند.»^۱

علی بن موسی حداد می گوید:

كنت مع أحمد بن حنبل و محمد بن قدامة الجوهري في جنازة فلما دفن الميت جلس رجل ضرير يقرأ عند القبر. فقال له: أحمد يا هذا إن القراءة عند القبر بدعة فلما خرجنا من المقابر قال محمد بن قدامة لأحمد بن حنبل يا أبا عبدالله ما تقول في مبشر الحلبي قال: ثقة. قال: كتبت عنه شيئاً قال نعم فأخبرني مبشر عن عبدالرحمن بن العلاء اللجلاج عن أبيه أنه أوصى إذا دفن أن يقرأ عند رأسه بفاتحة البقرة وخاتمتها وقال: سمعت ابن عمر يوصي بذلك فقال له أحمد: فارجع وقل للرجل يقرأ.^۲

همراه احمد بن حنبل و محمد بن قدامه، در [تشیع] جنازه‌ای [شرکت کرده] بودم؛ وقتی مرده دفن شد، مردی نابینا شروع به تلاوت قرآن کرد. احمد به آن مرد گفت: ای مرد! قرآن خواندن بر سر قبر، بدعت است. وقتی از قبرستان خارج شدیم، محمد بن قدامه به احمد بن حنبل گفت: در مورد مبشر حلبی چه می‌گویی؟ گفت: او از راویان ثقه است. آیا مطلبی از او نوشته‌ای؟ گفت: آری، مبشر از عبدالرحمن و او از پدرش، که پدرش (پدر بزرگ عبدالرحمن) وصیت کرده است که بعد از دفن او، سوره‌ی بقره را

۱ - مصنف ابن ابی شیبه ج ۳، ص ۱۲۳؛ الروح ج ۱، ص ۱۱؛ سبل السلام ج ۲ ص ۹۱.

۲ - المغنی، ج ۲، ص ۴۲۴؛ الروح ج ۱، ص ۱۰، شرح الکبیر ج ۲، ص ۴۲۴.

برایش بخواند؛ او گفته است که از ابن عمر شنیدم که به این کار سفارش می‌کرد. پس احمد بن حنبل به او گفت: برگرد! به آن مرد بگو که قرائت کند! ابن قدامه حنبلی - قبلاً شرح حال او را آوردیم - می‌گوید:

«قرائت قرآن بر سر قبر، اشکالی ندارد.»

و بعد می‌گوید:

وقد روي عن أحمد أنه قال: إذا دخلتم المقابر اقرؤوا آية الكرسي وثلاث مرات قل هو الله أحد الإخلاص و المعوذتين فاجعلوا ثواب ذلك لأهل المقابر.^۱

همانا از احمد بن حنبل آورده‌اند که: هر وقت داخل قبرستان شدید، آیه الکرسی و سه مرتبه سوره اخلاص و معوذتین را قرائت کنید؛ و بعد ثواب آن را به اهل قبور هدیه کنید.

ابن قدامه و دیگران نقل کرده‌اند که:

روي عن رسول الله قال: من دخل المقابر فقرأ سورة يس خفف عنهم يومئذ و كان له بعدد من فيها حسنات.^۲

از رسول خدا ﷺ روایت شده است که فرمودند: هرکسی که داخل قبرستان شود و سوره‌ی یس را بخواند، آن روز از عذاب اهل قبور کاسته می‌شود؛ و برای آن شخص به تعداد اهل قبور، حسنات عطا می‌گردد.

ابن قدامه و ابن قیم گفته‌اند که احمد بن حنبل، قرائت قرآن بر سر قبور را بدعت می‌دانسته است و بعداً از آن عقیده خود برگشته و آن را جایز دانسته است.

ابوذر و ابو دردا از پیامبر روایت کردند:

۱ - المغنی، ج ۲، ص ۴۲۴؛ شرح الکبیر، ج ۲، ص ۴۲۴؛ المواهب الجلیل رعینی، ج ۳، ص ۵۱؛ اعانة الطالبین دمیاطی، ج ۲، ص ۱۶۲.

۲ - المغنی، ج ۲، ص ۴۲۴؛ شرح الکبیر، ج ۲، ص ۴۲۴؛ حاشیة رد المحتار ابن عابدین، ج ۲، ص ۲۶۳.

قال رسول الله ﷺ: ما من ميت يموت فيقرأ عنده يس الا هون الله عليه.^۱

رسول خدا ﷺ فرمودند: بر سر هیچ مرده‌ای یس خوانده نمی‌شود، مگر اینکه خداوند کار را بر آن مرده آسان می‌کند.

و عن علي عليه السلام قال:

إن النبي ﷺ قال: من مر على المقابر فقرأ قل هو الله أحد إحدى عشر مرة ثم وهب أجرها للأموات أعطى من الأجر بعدد الأموات.

رسول خدا ﷺ فرمودند: هر کسی که بر سر قبور عبور کند و یازده مرتبه سوره‌ی اخلاص را بخواند، و بعد ثوابش را به اموات هدیه کند، به تعداد اموات به او اجر داده می‌شود.

ابن تیمیه می‌گوید:

و ذكروا فيه آثارا أن الميت يتألم بما يفعل عنده من المعاصي فقد يقال أيضا إنه يتنعم بما يسمعه من القراءة و ذكر الله و هذا لو صح لم يوجب استحباب القراءة عنده فإن ذلك لو كان مشروعاً لبينه رسول الله ﷺ لأمته.^۲

احادیثی آورده‌اند که وقتی کسی کنار قبری گناهی انجام دهد، میت به خاطر آن رنج می‌برد و آزرده می‌شود؛ و همچنین گفته شده است که میت از شنیدن قرائت قرآن و ذکر خدا بهرمند می‌شود. صحت این اخبار سبب استحباب قرائت قرآن نزد مرده نمی‌شود؛ و اگر قرائت مشروع بود، پیامبر آن را برای امت خود بیان می‌فرمود.

۱ - مسند احمد، ج ۴، ص ۱۰۵، تلخیص الحبیر، ج ۵، ص ۱۱۱؛ سبیل السلام، ج ۲، ص ۹۱.

۲ - اقتضاء الصراط، ج ۱، ص ۳۷۹، ص ۳۸۰.

در گفتار ابن تیمیه، باید به دو مطلب اشاره کرد:

اول اینکه: اینجا نیز ابن تیمیه بر شنوایی و آگاهی اموات بر اعمال و رفتار اهل دنیا اعتراف می کند؛ در حالی که پیروان او آن را انکار می کنند.

دوم اینکه: ابن تیمیه قرائت قرآن برای مرده را نامشروع دانسته است؛ در حالی که خود او آن را قبول دارد، برای او ثابت شده که ابن عمر و بعضی دیگر از مهاجرین، هنگام مرگ به اهل بیت خود وصیت کرده اند که بعد از دفن، بر سر قبر آنها سوره ی بقره را بخوانند.^۱ این نیز از تناقض های ابن تیمیه است؛ زیرا او معتقد است، صحابه عمل نامشروع انجام نمی دهند. پس وقتی خودش اعتراف می کند، که صحابه وصیت کرده اند که بر سر قبر آنها سوره ی بقره تلاوت شود، چگونه بازهم می گوید که قرائت قرآن بر سر قبر، نامشروع است! این نیز سخن متناقض دیگری از اوست.

عن ابن عباس قال:

انّ النبي قرأ على الجنّاة بفاتحة الكتاب.^۲

رسول خدا ﷺ بر سر جنازه ای سوره ی فاتحه را تلاوت کردند.

ما را امر فرمودند که بر سر جنازه سوره ی فاتحه را بخوانیم.^۳ ابو امامه می گوید:

السنة ان يقرأ على الجنّاة بفاتحة الكتاب.

«خواندن سوره ی فاتحه بر سر جنازه، سنت است.»^۴

۱ - همان، ص ۳۸۰.

۲ - سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۷۹، ح ۱۴۹۵؛ سنن ترمذی، ج ۲، ص ۲۴۵، ح ۱۰۳۱.

۳ - سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۷۹، ح ۱۴۹۶؛ الاصابة، ج ۸، ص ۴۱۶، شرح ۱۲۱۰۱.

۴ - الامام شافعی، ج ۱، ص ۳۰۹؛ مسند شافعی، ص ۳۵۹؛ سنن ترمذی، ج ۲، ص ۲۴۵، ح ۱۰۳۲؛ از ابن عباس و سندش را صحیح گفته است.

احمد بن حنبل و گروهی از علما و اصحاب شافعی، گفته‌اند که ثواب قرائت قرآن، به مرده می‌رسد و گفته‌اند: بعد از قرائت آیات قرآن، ثوابش را با ذکر نام میت، به او اهدا کن.^۱ حسن بن صباح زعفرانی می‌گوید: «از شافعی در مورد خواندن قرآن بر سر قبر، سؤال کردم؛ او در جواب گفت: اشکالی ندارد.»^۲ جابر بن زید (از اصحاب ابن عباس) بر سر میت (برای مرده) سوره‌ی یس را می‌خواند.^۳

ابن قیم داستان‌هایی درباره‌ی کسانی که بر سر قبور اموات، قرآن تلاوت کرده‌اند، نقل کرده است؛ و در مورد بهرمنندی آنها (اموات) از قرائت قرآن، سخن گفته است.^۴

عن عبدالله بن عباس قال:

قال رسول الله ﷺ: ما الميت في القبر إلا كالغريق المتغوث. ينتظر دعوة تلحقه من أب أو أم أو أخ أو صديق فإذا لحقته كان أحب إليه من الدنيا و ما فيها و إن الله عز وجل ليدخل على اهل القبور من دعاء أهل الأرض أمثال الجبال و إن هدية الأحياء إلى الأموات الاستغفار لهم.^۵

۱ - مجموع نووی، ج ۱۵، ص ۵۲۲؛ اذکار نووی ص ۱۶۵؛ حاشیة رد المحتار، ج ۲، ص ۶۵۶؛ دیگران.

۲ - الروح ابن قیم، ج ۱، ص ۱۱.

۳ - مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۳، ص ۱۲۴؛ سبل الاسلام، ج ۲، ص ۹۱؛ اذکار نووی، ص ۱۴۵؛ و سندش را صحیح گفته و البانی نیز در ارواء الغلیل بر صحت سند اعتراف کرده است.

۴ - الروح ابن قیم، ج ۱، ص ۱۱.

۵ - شعب الایمان، ج ۱۶، ص ۴۲۳؛ ح ۷۶۶۶ و ج ۱۹، ص ۲۸۸؛ ح ۸۹۸۷؛ کنز العمال ح ۴۲۹۷۱؛ از ابن عباس با دو سند روایت شده است. تفسیر ثعالبی ۴۶۹/۳.

رسول خدا ﷺ فرمودند: مرده در قبر، مانند غریقی است که کمک می‌خواهد. او منتظر دعایی است که از پدر یا مادر یا برادر و یا دوستش به او برسد. وقتی دعایی از آنها به او برسد، برای او از دنیا و هرچه در آن است، بهتر است. همانا، خداوند به سبب دعای اهل زمین، به اندازه کوه‌ها به اهل قبور ثواب می‌بخشد. همانا، تحفه و هدیه زندگان برای اموات، طلب آمرزش گناهان آنهاست.

عمرو بن جریر می‌گوید:

إِذَا دَعَا الْعَبْدُ لِأَخِيهِ الْمَيِّتِ أَتَى بِهَا الْمَلِكِ قَبْرَهُ فَقَالَ لَهُ: يَا صَاحِبَ الْقَبْرِ الْغَرِيبِ هَدِيَّةٌ مِنْ أَخٍ عَلَيْكَ شَفِيقٌ.^۱

هرگاه بنده‌ای در حق برادر مرده‌ی خود دعا کند، فرشته‌ای آن دعا را بر سر قبر او می‌برد؛ و به او می‌گوید: ای صاحب قبر ناشناس، هدیه‌ای از جانب برادر دلسوزت ارزانی تو!

با کمک این اخبار صحیح که فراوان نیز هستند، ثابت می‌شود که اسلام، تلاوت قرآن برای مرده را مشروع قرار داده است؛ ولی ابن تیمیه، مثل همیشه آن را نیز انکار کرده است. وهابیان در این مورد به حدیثی استدلال کرده‌اند که رسول خدا ﷺ فرمودند:

هرگاه انسان بمیرد، عملش قطع می‌شود؛ به جز از سه چیز: صدقه‌ی جاریه، علمی که از آن نفع برده شود و فرزند صالحی که برای او دعا کند.^۲

۱ - شعب الایمان، ج ۷، ص ۱۶، ح ۹۲۹۷.

۲ - سنن ترمذی، ج ۲، ص ۴۱۸، ح ۱۳۹۰؛ الأدب المفرد، ص ۲۰، ح ۳۸؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۴، ص ۱۲۲؛ صحیح ابن حبان؛ دیگران.

این حدیث ظاهراً تنها از ابوهریره روایت شده است. اینجا نیز اخبار فراوان دیگری بر فهم باطل و ناصحیح وهابیان از این حدیث، گواهی می‌دهد.
ام المؤمنین عایشه روایت کرده است:

رسول خدا ﷺ فرمودند: هر کس بمیرد و روزه به گردن داشته باشد (روزه قضا یا روزه نذر)، ولی او از جانب وی، روزه بگیرد.^۱

مسلم و ابن ماجه از ابن عباس، و بریده از ابن عمر، به همین معنا حدیث روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ به دیگران نیز سفارش کرده‌اند که از طرف اموات، روزه‌ی قضایی وی را بگیرند.^۲ مسلم در صحیح خود، سه حدیث با همین مفهوم از ابن عباس روایت کرده است. باز مسلم چنین روایت می‌کند:

زنی به حضور رسول خدا ﷺ آمد و گفت: مادرم حج نکرده، و از دنیا رفته است؛ آیا می‌توانم از جانب او حج انجام دهم؟ حضرت فرمودند: آری، از جانب او حج انجام بده.^۳

البانی و دیگر علمای وهابی، سعی کرده‌اند تا بعضی از این روایات را تضعیف کنند، ولی به مابقی آن اشاره‌ای نکرده و گذشته‌اند.

احادیث فراوان دیگری وجود دارد که دربرگیرنده‌ی مضامینی چون صدقه دادن برای میت، ادای نذر میت و ... است. روایت شده است که

۱ - صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۴۰؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۶۹؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۵۵؛ سنن ابو داوود، ج ۱، ص ۵۳۷؛ دیگران.

۲ - صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۵۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۵۸، ص ۵۵۹.

۳ - صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۵۶، با دو سند؛ دیگران.

فردی از پیامبر اکرم سؤال کرد: آیا این عمل برای مرده فایده‌ای دارد؟ حضرت فرمودند: آری، نفع دارد. خواننده‌ی گرامی برای آشنایی بیشتر می‌توانید به کنز العمال^۱ مراجعه نمایید؛ امید است که نادرستی دریافت وهابیان از احادیث مورد نظر، برای شما اثبات گردد.

۱ - کنز العمال، ج ۶، ح ۱۷۰۷۲ و ح ۱۷۰۵۰.

فصل هشتم

زیارت قبر پیامبر ﷺ

زیارت قبر پیامبر در روایات

۱- عن ابن عمر:

قال رسول الله ﷺ: من زار قبري وجبت له شفاعتي.^۱

رسول گرامی اسلام می‌فرماید: هر کس قبر مرا زیارت کند، شفاعت او بر من واجب می‌گردد.

محمد بن شربینی بعد از نقل این حدیث می‌گوید: «ابن خزیمه آن را در صحیح خود روایت کرده است.»^۲

این حدیث را نووی از ابن عباس نیز روایت کرده است؛ و زیارت قبر رسول خدا ﷺ را مستحب دانسته است.^۳

البانی و دیگران گفته‌اند: حافظ، عبدالحق این حدیث را در دو کتاب خود: «مختصر احکام الشریعه» معروف به احکام الکبری و کتاب «احکام الصغری» آورده است. او می‌گوید: تنها احادیث صحیح را در این دو کتاب خود وارد کرده است.^۴

۱ - الکنی و الاسماء دولابی، ج ۲، ص ۶۴؛ سنن دارقطنی، ج ۲، ص ۲۷۸، ح ۹۴؛ سنن بیهقی، ج ۵، ص ۲۴۵؛ شعب الایمان، ج ۳، ص ۴۹۰، ح ۱۵۳، ح ۱۵۹؛ الشفا عیاض، ج ۱، ص ۱۶۹؛ المغنی، ج ۳، ص ۵۸۸؛ مجموع نووی، ج ۸، ص ۲۷۲؛ تلخیص الحبیر، ج ۷، ص ۴۱۷؛ مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲؛ جامع الصغیر سیوطی، ح ۸۷۱۷؛ عبدالحق، ابن موطأ، سبکی، سیوطی و دیگر متأخرین، سند این حدیث را صحیح گفته‌اند.

۲ - مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۵۱۲؛ نیل الاوطار، ج ۵، ص ۱۷۹.

۳ - مجموع نووی، ج ۸، ص ۲۷۲.

۴ - وفاء الوفا، ج ۴، ص ۱۳۳۸؛ ارواء الغلیل، ج ۴، ص ۳۳۹، ح ۱۱۲۸.

ذهبی در شرح حال عبدالحق می گوید: امام، حافظ، علامه، فقیه، عالم به حدیث و علل آن، عارف به رجال، موصوف به خیر و صلاح و زهد و ورع است.^۱

۲- عن عبدالله بن عمر قال:

قال النبي ﷺ: من جاءني زائراً لا تحمله حاجة إلا زيارتي كان حقاً عليّ أن أكون له شفيعاً يوم القيامة.^۲

رسول خدا ﷺ فرمودند: هر کس برای زیارت من بیاید، و تنها به نیت زیارت من سفر کرده باشد؛ بر من واجب است که در روز قیامت شفیع او باشم.

سمهودی و زین الدین عراقی گفته‌اند که حافظ، ابن السکن این حدیث را در کتاب «السنن الصحاح المأثوره عن النبي» روایت کرده و سند آن را صحیح گفته است.^۳

ذهبی در شرح حال ابن السکن می گوید: امام، حافظ، مجود کبیر است. او متولد سال ۲۹۴ هجری بوده است. ابن حزم، همواره کتاب او را ستایش می کرد.^۴

۳- عن عبدالله بن عمر قال:

۱ - سیر اعلام النبلاء، ج ۲۱، ص ۱۹۸، شرح ۹۹.

۲ - المعجم الاوسط، ج ۵، ص ۱۶؛ المعجم الكبير، ج ۱۲، ص ۲۲۵؛ احیاء العلوم غزالی، ج ۱، ص ۳۰۶؛ تلخیص الحبیر، ج ۷، ص ۴۱۷؛ مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲؛ تحفة المحتاج، ج ۲، ص ۱۹۰؛ دیگران.

۳ - وفاء الوفا، ج ۴، ص ۱۳۴۰.

۴ - فصیح، بلیغ، زبان آور، دهخدا.

۵ - سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۱۱۷، شرح ۸۵.

قال رسول الله ﷺ: من حجّ فزار قبري بعد وفاتي، فكأنما زارني في حياتي.

رسول خدا ﷺ فرمودند: هر کسی حج کند، و بعد از وفاتم، قبرم را زیارت کند؛ مانند کسی است که مرا در زمان حیاتم، زیارت کرده است.

۴- عن ابن عمر قال:

قال رسول الله ﷺ: من زارني بعد موتي، فكأنما زارني في حياتي، و من جاورني بعد موتي، فكأنما جاورني في حياتي.^۱

رسول خدا ﷺ فرمودند: هر کس بعد از حیاتم مرا زیارت کند، گویا که در حال حیاتم مرا زیارت کرده است. و هر کس که بعد از مرگ، همسایه‌ی من شود، گویا که در حال حیات، همسایه‌ی من بوده است.

۵- قال رسول الله ﷺ:

من زارني بعد موتي، فكأنما زارني في حياتي، و من مات بأحد الحرمين بُعث من الامنين يوم القيامة.

هر کسی بعد از وفات، قبرم را زیارت کند، مثل کسی است که مرا در زمان حیاتم، زیارت کرده باشد؛ و هر کسی که در یکی از دو حرم (مکه و مدینه) بمیرد، در روز قیامت در زمره‌ی امینان مبعوث می‌گردد.^۲

این حدیث را ابن عمر، حاطب و غالب بن عبدالله از رسول خدا ﷺ روایت کرده‌اند. عبدالرزاق که این حدیث را از غالب روایت کرده است، می‌گوید: یحیی بن علاء بجلی و دیگران، این حدیث را از غالب روایت کرده‌اند؛ بنابراین، بیش از یک نفر، این حدیث را از غالب روایت کرده

۱ - اخبار مکه ابن اسحاق، ج ۳، ص ۱۶۰، ح ۱۹۱۸.

۲ - مسند طیالوسی، ج ۱، ص ۱۲، ح ۶۵؛ مصنف عبدالرزاق ج ۹، ص ۲۶۷، ح ۱۷۱۶۶؛ سنن دارقطنی ج ۲، ص ۲۷۸، ح ۱۹۳؛ سنن بیهقی ج ۵، ص ۲۴۶، ح ۱۰۰۵۳؛ شعب الایمان ج ۳، ص ۴۸۸، ح ۴۱۵۱، ح ۴۱۵۲، ح ۴۱۵۳؛ المغنی، ج ۳، ص ۵۸۸؛ کنز العمال، ح ۱۲۳۷۲؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۳۷؛ دیگران.

است؛ در نتیجه، سند آن صحیح خواهد بود. غیرتقه دانستن یحیی توسط بسیاری از محدثان، به خاطر اختلاف عقیدتی و مذهبی است؛ لذا غیرتقه گفته نمی شود.

۶- روی ابن عمر قال: قال رسول الله ﷺ: من زار قبري (أو من زارني) كنت له شفيحاً (أو شهيداً).

رسول خدا ﷺ فرمودند: هر کسی که قبر من را زیارت کند، من شفیع او خواهم بود.^۱

۷- عن عبدالله بن عمر قال:

قال رسول الله ﷺ: من حج البيت، ولم يزرنی؛ فقد جفانی.

رسول خدا ﷺ فرمودند: هر کسی که حج کند، ولی مرا زیارت نکند همانا به من جفا کرده است.^۲

۸- عن أنس قال: أت رسول الله ﷺ قال: من زارني بالمدينة محتسباً، كنت له شفيحاً و شهيداً.^۳

رسول خدا ﷺ فرمودند: هر کس در حالی که عمل خود را محاسبه کرده، در مدینه مرا زیارت کند؛ شفیع و شاهد او خواهم بود.

۹- قال النبي ﷺ:

من زارني متعمداً، كان في جواربي يوم القيامة.^۴

۱ - سنن کبری بیهقی، ج ۵، ص ۲۴۵؛ شفاء السقام سبکی، ص ۲۳۳؛ وفاء الوفا، ج ۴، ص ۱۴۴.

۲ - کامل ابن عدی ج ۴، ص ۷۸؛ شفاء السقام، ص ۲۷؛ تلخیص الحییر، ج ۷، ص ۴۱۷؛ وفاء الوفا، ج ۴، ص ۱۳۴؛ نیل الاوطار، ج ۱، ص ۲۳۷؛ کنز العمال، ح ۱۲۳۶۹.

۳ - تاریخ جرجان، ص ۲۲۰؛ تلخیص الحییر، ج ۷، ص ۴۱۷؛ الشفاء عیاض، ج ۲، ص ۸۴؛ نیل الاوطار، ج ۵، ص ۱۷۸؛ شفاء السقام، ص ۳۵؛ وفاء الوفا، ج ۴، ص ۱۳۴؛ جامع الصغیر، ح ۸۷۱۶؛ کنز العمال، ح ۴۲۸۴؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۳۷.

۴ - شعب الایمان، ج ۳، ص ۴۸۹؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۳۷؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۱۳۶، ح ۱۲۳۷۳.

رسول خدا ﷺ فرمودند: هر که مرا با آگاهی (آگاهی به حق) زیارت کند، در قیامت همسایه‌ی من خواهد بود.

۱۰- عن أنس قال:

قال رسول الله ﷺ: من زارني ميتاً فكأنما زارني حياً، و من زار قبري وجبت له شفاعتي يوم القيامة، و ما من أحد من أمّتي له سعة ثم لم يزرنني، فليس له عذر.^۱

رسول خدا ﷺ فرمودند: هر کس بعد از مرگ، مرا زیارت کند، گویا که در حال حیاتم مرا زیارت کرده است؛ و هر کس قبرم را زیارت کند، شفاعت او در روز قیامت بر من واجب می‌شود. هر کس از امت من، وُسع کافی جهت زیارت من، داشته باشد، ولی مرا زیارت نکند، عذری نخواهد داشت.

۱۱- ابن تیمیه نقل می‌کند:

ولم يبلغنا إلى الساعة عن أحد من السلف رخصة في ذلك إلا ما روى ابن أبي الدنيا في كتاب القبور بإسناده عن محمد بن اسماعيل بن أبي فديك قال: أخبرني سليمان بن يزيد الكعبي عن أنس بن مالك أن رسول الله ﷺ قال: من زارني بالمدينة محتسباً كنت له شفيحاً وشهيداً يوم القيامة.^۲

تاکنون از هیچ یک از اسلاف خبری درباره‌ی رخصت انجام این عمل، به ما نرسیده است؛ به جز مطلبی که ابن ابی دنیا از انس روایت کرده است: رسول خدا ﷺ فرمودند: هر کس در حالی که عمل خود را محاسبه کرده، (قبر) مرا در مدینه زیارت کند، من شاهد و شفیح او در روز قیامت خواهم بود.

۱ - فتح العزیز رافعی، ج ۷، ص ۴۱۷؛ تلخیص الحبیر ج ۷، ص ۴۱۷؛ شفاء السقام، ص ۳۷؛ وفاء الوفا، ج ۴، ص ۱۲۴.

۲ - اقتضاء الصراط، ج ۱، ص ۳۶۹.

توجه داشته باشیم که محمد بن اسماعیل، از راویان مشهور و ثقه بوده است. قبلاً شرح حال او را آوردیم. سلیمان بن یزید نیز از راویان سنن ترمذی و ابن ماجه است.

ابن حجر می گوید: «ترمذی حدیث او را حسن گفته است؛ ابن حبان او را ثقه معرفی کرده است.»^۱ لذا می توان در زیارت قبر رسول خدا ﷺ همین حدیث را حجت آورد.

۱۲- عن ابن عمر قال: قال رسول الله ﷺ: من حجّ حجّة الاسلام و زار قبري و غزا غزوة و صلّى عليّ في بيت المقدس لم يسأله الله عزّوجلّ فيما افترض عليه.^۲

رسول خدا ﷺ فرمودند: هر که حج به جا آورد، و قبر مرا زیارت کند، و در جهاد شرکت نماید، و در بیت المقدس بر من درود فرستد، خداوند در مورد واجبات از او سؤالی نخواهد کرد.

۱۳- عن ابن عباس قال: قال رسول الله ﷺ: من حجّ إلى مكة ثم قصدني في مسجدي كُتبت له حجّتان مبرورتان.^۳

رسول خدا ﷺ فرمودند: هر که حج کند، سپس نیت کند که مرا در مسجدم زیارت کند، دو حج مقبول برای او نوشته خواهد شد.

۱۴- عن ابن عباس قال: قال رسول الله ﷺ: من زارني حتى ينتهي إلى قبري كنت له يوم القيامة شهيداً أو شفيحاً.^۴

۱ - لسان الميزان، ج ۷، ص ۴۸۱، ح ۵۶۴۷.

۲ - شفاء السقام، ص ۲۰۳؛ وفاء الوفا، ج ۴، ص ۱۳۴؛ نیل الاوطار، ج ۵، ص ۱۷۹.

۳ - نیل الاوطار، ج ۴، ص ۳۲۴؛ وفاء الوفا، ج ۴، ص ۱۳۴؛ کنز العمال، ح ۱۲۳۷۰.

۴ - الضعفاء عقيلي ج ۳، ص ۴۵۷، شرح ۱۵۱۳ با دو سند؛ شفاء السقام، ص ۲۱؛ وفاء الوفا ج ۲، ص ۴۰۱؛

نیل الاوطار، ج ۴، ص ۳۲۵؛ سبیل الهدی و الرشاد، ج ۱۲، ص ۳۷۶.

رسول خدا ﷺ فرمودند: هر که مرا زیارت کند، تا بر سر قبرم منتهی شود، در روز قیامت برای او شاهد و شفیع خواهم بود.

۱۵- عن علی علیه السلام قال: قال رسول الله ﷺ: من زار قبري بعد موتي فكأنما زارني في حياتي و من لم يزرنی فقد جفانی.^۱

رسول خدا ﷺ فرمودند: هر کس حج کند، و بعد از مرگ، قبر مرا زیارت کند، مثل کسی است که در حال حیاتم، مرا زیارت کرده است؛ و هر که مرا زیارت نکند، به من جفا کرده است.

۱۶- عن علی (علیه السلام):

من زار قبر رسول الله ﷺ كان في جواره.^۲

امیرالمؤمنین، علی علیه السلام فرمودند: هر که قبر رسول خدا ﷺ را زیارت کند در قیامت در جوار آن حضرت خواهد بود.

۱۷- عن بكر بن عبدالله عن النبي ﷺ قال:

من أتى المدينة زائراً لي؛ وجبت له شفاعتي يوم القيامة، و من مات في أحد الحرمين بعث آمناً.

رسول خدا ﷺ فرمودند: هر که به خاطر زیارت من به مدینه بیاید، شفاعت او در روز قیامت بر من واجب می‌گردد؛ و هر که در یکی از دو حرم بمیرد، امین مبعوث خواهد شد.^۳

۱ - دفع الشبه عن الرسول و الرساله حصني، ص ۱۷۰؛ به نقل از شرف المصطفى عبدالملك شابوري و ابن عساكر.

۲ - نيل الاوطار، ج ۵، ص ۱۸۰؛ به نقل از ابن عساكر.

۳ - شفاء السقام، ص ۳۰؛ وفاء الوفا، ج ۲، ص ۴۰۲؛ به نقل از اخبار مدینه يحيى بن حسن حسني.

یادآور می‌شویم که با وجود این همه روایات، ابن تیمیه می‌گوید: هر که به نیت زیارت قبر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سفر کند، سفرش، سفر معصیت است؛ او باید نمازش را تمام بخواند. او در مورد این احادیث می‌گوید:

و الأحاديث المأثورة عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ في زيارة قبره، كلها ضعيفة بل موضوعة.^۱

احادیث رسیده از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مورد زیارت قبر خود، همه ضعیف و ساختگی هستند!

ملاحظه نمودید که این حدیث را هفت نفر از صحابه، با سندهای گوناگونی از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت کرده‌اند؛ همان طور که اشاره کردیم، بسیاری از اسناد، صحیح هستند. انگیزه‌ی ابن تیمیه از این سخنان و تشکیک در صحت حدیث چیست؟ حال آنکه بنا بر عقیده‌ی او در شناخت احادیث متواتر، این حدیث را نیز می‌توان از جمله احادیث متواتر محسوب کرد. سعید ممدوح می‌گوید:

ذهبی در مورد احادیث زیارت (احادیثی که ذکر کردیم) می‌گوید: شیوه‌ی بیان این احادیث، به طور کل، به همین شکل است. نهایت اینکه، بعضی از آنها بعضی دیگر را تقویت می‌کنند؛ زیرا در سلسله راویان آن، کسی که متهم به کذب‌گویی باشد، وجود ندارد. سخاوی این سخن را از ذهبی نقل کرده و خود نیز در «مقاصد الحسنه»، ص ۴۱۲، به آن اقرار کرده است.^۲ این سخن ذهبی را، شوکانی و دیگران نیز نقل کرده‌اند.^۳ ابن حجر در مورد این سخن ابن تیمیه می‌گوید:

۱ - منهاج السنة، ج ۲، ص ۴۴۱.

۲ - رفع المنارة، ص ۸.

۳ - نیل الاوطار، ج ۶، ص ۱۸۱؛ كشف الخفاء، ج ۲، ص ۲۵۱.

و الحاصل أنهم ألزموا ابن تيمية بتحريم شد الرحل إلى زيارة قبر سيدنا رسول الله ﷺ ثم قال: وهي من أبشع المسائل المنقولة عن ابن تيمية.^۱

خلاصه اینکه، آنها ابن تیمیه را به تحریم سفر زیارت قبر سرورمان، رسول خدا ﷺ وادار کردند. سپس می گوید: این از زشت ترین مسائلی است که از ابن تیمیه نقل شده است.

و بعد ابن حجر می گوید: از جمله دلایل او برای ردّ مورد اجماع بودن زیارت قبر پیامبر ﷺ این است که گفته اند مالک از بیان جمله ی «قبر پیامبر را زیارت کردم» اکراه داشت. محققان [و] اصحاب مالک، در برابر این اتهام، گفته اند: مالک نه به خاطر مکروه بودن عمل زیارت، بلکه به خاطر رعایت ادب، این لفظ را نمی گفته است. پس، زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ از بهترین اعمال و از اسباب تقرب به سوی خداوند متعال است. مشروعیت آن بدون هیچ اختلاف نظری، مورد اجماع است.^۲

ابن هبیره می گوید: مالک، ابو حنیفه، شافعی و احمد اتفاق نظر دارند که زیارت قبر رسول خدا ﷺ مستحب است.^۳

ذهبی در شرح حال ابن هبیره می گوید: امام، عالم، عادل، وزیر، کامل، حنبلی و صاحب تصانیف است؛ او متوفای سال ۵۶۰ هجری بوده است.^۴

قاضی عیاض می گوید:

زيارة قبره ﷺ سنة من سنن المسلمين مجمع عليها و فضيلة مرغب فيها.^۵

۱ - فتح الباری، ج ۲، ص ۶۶ و ج ۳، ص ۵۴.

۲ - فتح الباری، ج ۳، ص ۵۴.

۳ - المدخل ابن الحاج، ج ۱، ص ۲۵۶.

۴ - سیر اعلام النبلاء، ج ۲۰، ص ۴۲۶، شرح ۲۸۲.

۵ - الشفا بتعريف حقوق المصطفى قاضي عياض، ج ۲، ص ۸۳.

زیارت قبر رسول خدا ﷺ سنت است؛ و آن از سنت‌های مورد اجماع تمام مسلمین است؛ و فضیلتی است که مردم را به انجام آن تشویق کرده‌اند. ذهبی در شرح حال قاضی عیاض می‌گوید: امام، علامه، حافظ، یگانه و شیخ الاسلام و مالکی مذهب بوده است. او متوفای سال ۵۴۴ هجری است.^۱

جالب اینجاست که ابن عبدالبر، عبدالحق و ابو عمران زیارت قبر رسول خدا ﷺ را واجب دانسته‌اند؛ ابن قدامه، حنبلی، نووی و هر که در این مورد سخن گفته، آن را مستحب دانسته و بهترین اعمال معرفی نموده است.^۲ احادیث وارده در مورد زیارت قبر آن حضرت، خود گواه برتری آن عمل، بر تمامی اعمال است.

ابن تیمیه به خاطر حدیث «منع شد الرحال مگر به سوی سه مسجد» (تحریم سفر به قصد زیارت به جز قصد زیارت سه مسجد)، چنین سخنانی گفته است؛ هم اکنون به نادرستی این استدلال، خواهیم پرداخت.

حدیث منع سفر به غیر از سه مسجد و معنای آن

حدیثی در کتب روایی اهل سنت روایت شده است که گویا، سفر به قصد زیارت، به جز قصد زیارت سه مسجد: مسجد پیامبر ﷺ مسجد الاقصی و مسجد الحرام منع شده است. امروزه وهابیان با پیروی از ابن تیمیه و استدلال به این حدیث، به قصد زیارت به جز زیارت این سه مسجد را حرام می‌دانند؛ به همین دلیل، ابن تیمیه سفر برای زیارت قبر رسول خدا ﷺ را سفر معصیت می‌نامد. اکنون می‌خواهیم ببینیم که آیا استنباط وهابیان از این حدیث، درست است؟ یا خیر؟

۱ - سیر اعلام النبلاء، ج ۲۰، ص ۲۱۳، شرح ۱۳۶.

۲ - الشفا قاضی عیاض، ج ۲، ص ۸۳؛ دفع الشبه عن الرسول و الرسالة حصنی، ص ۱۸۷.

عن ابی هریره :

**عن النبي ﷺ: لا تشد الرحال الا إلى ثلاثة مساجد: مسجدي هذا
و مسجد الحرام و مسجد الاقصى.^۱**

رسول خدا ﷺ فرمودند: بار سفر جز به سوی سه مسجد: مسجد من، مسجد الحرام و مسجد الاقصى بسته نمی شود.

این حدیث با همین لفظ در بسیاری از کتاب های حدیثی اهل سنت، آمده است. به نظر می رسد که ممکن است اصل متن این حدیث، تحریف شده و یا نقل به معنا شده و اشتباهاتی در نقل آن صورت گرفته باشد؛ زیرا:

الف- این حدیث با الفاظ دیگری نیز روایت شده است؛ مثلاً، عن ابی هریره، عن رسول الله ﷺ قال:

**إنما يسافر إلى ثلاثة مساجد: مسجد الكعبة، و مسجدي و مسجد
إيلياء.^۲**

رسول خدا ﷺ فرمودند: همانا، بار سفر به سوی سه مسجد: مسجد من، مسجد کعبه و مسجد ایلیا بسته می شود.

ابو هریره و ابو سعید خدری این حدیث را با این لفظ روایت کرده اند؛ قابل توجه اینکه حدیث اول نیز بیشتر توسط همین دو نفر، روایت شده است.

لفظ دیگر این حدیث:

تشد الرحال إلى ثلاثة مساجد.^۳

رسول خدا ﷺ فرمودند: می توان به سوی سه مسجد بار سفر بست.

۱ - صحیح مسلم ، ج ۴ ، ص ۱۲۶ .

۲ - همان ، ج ۴ ، ص ۱۲۶ ؛ مسند احمد ، ج ۳ ، ص ۴۵ ؛ صحیح ابن حبان ، ج ۴ ، ص ۴۹۸ .

۳ - صحیح مسلم ، ج ۴ ، ص ۱۲۶ ؛ مصنف عبدالرزاق ، ج ۵ ، ص ۱۳۲ ، ح ۹۱۶۱ ، ح ۹۱۵۸ .

این حدیث نیز توسط ابوهریره، ابو سعید[خدری]، ابن عمر و طاووس روایت شده است. این حدیث غالباً با همین لفظ روایت شده است؛ بخاری و مسلم با این لفظ آن را روایت کرده‌اند.^۱

در لفظی دیگر، عایشه چنین روایت کرده است:

قال رسول الله ﷺ: أنا خاتم الأنبياء و مسجدي خاتم مساجد الانبياء أحق المساجد أن يزار و تشد إليه الرواحل المسجد الحرام و مسجدي صلاة في مسجدي أفضل من ألف صلاة فيما سواه من المساجد إلا المسجد الحرام.^۲

رسول خدا ﷺ فرمودند:.... سزاوارترین مساجد برای زیارت و بار سفر بستن (به قصد زیارت آن)، مسجد الحرام و مسجد من است...

احمد بن حنبل در «مسند»، این حدیث را با سندی صحیح از جابر و با همین معنا، روایت کرده است. با دقت در این احادیث، می‌توان دریافت که شارع مقدس، با بیان این احادیث، بر سفر به سوی این مساجد، تأکید فرموده‌اند؛ تا مردم اهمیت آنها را درک کرده، تشویق شوند. و به خاطر آنها سفر کنند. از این احادیث هیچ نوع منعی احساس نمی‌شود؛ و صحابه نیز چنین برداشت کرده‌اند. هرچند بعضی افراد، تحریم را برداشت کرده‌اند؛ اما سخن و نظر آنها مورد پذیرش و توجه کسی واقع نشده است.

ب- بعضی اصحاب راوی این حدیث، به سوی اماکنی غیر از این سه مسجد سفر کرده‌اند؛ مثلاً، خلیفه‌ی دوم، عمر بن خطاب، می‌گوید:

۱ - سنن کبری بیهقی، ج ۱۰، ص ۸۲

۲ - مسند احمد، ج ۳، ص ۳۳۶؛ مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۳، ص ۴؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۵۴، از یزار؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۲۷۰، ح ۳۴۹۹۹.

همانا، اگر مسجد قبا در افقی از آفاق، قرار داشت، چهار دست و پا (با

اشتیاق و جدّ تمام) به (زیارت) آن می‌رفتیم.^۱

سند این خبر صحیح است؛ پس اگر عمر از حدیث «لا تشد الرحال»، منع و یا تحریم سفر به مقصدی جز این سه مسجد را می‌فهمید! امکان نداشت که چنین سخنی بگوید! به روایت احمد بن حنبل و دیگران، ابوهریره نیز برای نماز به مسجد طور سفر کرده است.^۲

ج- علاوه بر آنچه که ذکر شد، احادیث قطعی فراوانی در مورد نماز خواندن در مسجد قبا، از رسول خدا ﷺ رسیده است؛ و خود آن حضرت و اصحاب، به آن عمل می‌کردند. همچنین آنها برای زیارت قبر شهیدان نیز، با هم سفر می‌کردند. از این احادیث استفاده می‌شود که، برداشت ابن تیمیه از این احادیث، با سیره‌ی عملی پیامبر اکرم و اصحاب آن حضرت مخالف است.

۱. عن ابن عمر قال:

كان رسول الله ﷺ يأتي مسجد قبا راكباً و ماشياً فيصلي فيه

ركعتين.^۳

رسول خدا ﷺ پیوسته، سواره و پیاده به مسجد قبا می‌آمد؛ و در آن دو رکعت نماز می‌خواند.

۱ - مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۲، ص ۳۷۳؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۵، ص ۱۳۳، ح ۹۱۶۳؛ اخبار مدینه عمر ابن شیبہ، ج ۱، ص ۴۹.

۲ - مسند احمد، ج ۶، ص ۳۹۷؛ المعجم الکبیر، ج ۲، ص ۳۱۰؛ دیگران.

۳ - مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۶، ص ۵۶۵؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۵، ص ۵۷، ص ۵۸، ص ۸۰، ص ۱۵۵، ج ۳، ص ۴۸۷؛ مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۵۳۲، ح ۱۳۹۲.

این حدیث با همین لفظ از ابوامامه نیز روایت شده است.

۲. انّ النبی ﷺ کان یأتي مسجد قبا راكباً و ماشياً فیصلي فيه.^۱

رسول خدا ﷺ همواره به صورت سواره و پیاده به مسجد قبا می‌آمد؛ و در آن نماز می‌خواند.

بخاری و دیگران روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ روزهای شنبه سواره و یا پیاده به مسجد قبا می‌آمد، ابن عمر نیز همین کار را انجام می‌داده است.^۲

۳. قال رسول الله ﷺ:

من خرج حتی یأتي هذا المسجد یعنی مسجد قباء فیصلي فيه
کان کعدل عمرة.

هر که به این مسجد بیاید؛ یعنی به مسجد قبا بیاید و در آن نماز بخواند، ثواب عمره را خواهد داشت.^۳

حاکم و ذهبی سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند؛ علاوه بر این، این حدیث از اسید بن ظهیر (زهیر) نیز روایت شده و ترمذی و ابن ماجه آن را از او نقل کرده‌اند.^۴

۴. قال رسول الله ﷺ:

من توضأ فأحسن الدفع ثم دخل مسجد قباء فرکع فيه أربع
رکعات کان ذلك عدل رقبة.

۱- صحیح بخاری، ج ۲، ص ۵۷؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۲۷؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۵۶۵؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۵، ص ۳۰، ص ۵۷، ص ۵۸، ص ۶۵، ص ۷۲، ص ۸۰، ص ۱۰۱، ص ۱۵۵؛ سنن کبری نسائی، ج ۱، ص ۲۵۷، ح ۷۷۷.

۲- صحیح بخاری، ج ۲، ص ۵۷؛ مسند حمیدی، ج ۲، ص ۲۹۱.

۳- صحیح ابن حبان، ج ۴، ص ۵۰۷؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۴۷۸؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲؛ تاریخ مدینه ابن شیبہ، ج ۱، ص ۴۰؛ دیگران.

۴- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۵۳؛ سنن ترمذی، ج ۱، ص ۲۰۴، ح ۳۲۳.

رسول خدا ﷺ فرمودند: هر که وضو بگیرد و خوب به آن توجه کند، سپس داخل مسجد قبا شده و چهار رکعت نماز بخواند، ثواب او به اندازه‌ی ثواب بنده آزادکردن است.^۱

عن عائشه، بنت سعد بن ابی وقاص، قالت:

سمعت أبي يقول لأن أصلي في مسجد قباء ركعتين أحب إليّ
من أن أتي بيت المقدس مرتين، لو يعلمون ما في قباء لضربوا
إليه أكباد الإبل.^۲

سعد بن ابی وقاص می‌گوید: اگر دو رکعت نماز در مسجد قبا بخوانم، برای من از دوبار زیارت بیت المقدس محبوب‌تر است. اگر (مردم) می‌دانستند که مسجد قبا چه (عظمت و جایگاهی) دارد، به یقین به سوی آن مسافرت می‌کردند.

ابن حجر سند این خبر را صحیح دانسته است. همه‌ی این احادیث صحیح و مسلم و با برداشت وهابیان از حدیث شدالرحال مخالف است.
عن طلحه قال:

خرجنا مع رسول الله ﷺ يريد قبور الشهداء حتى إذا أشرفنا على
حرّة واقم فلما تدلّينا منها و إذا بقبور بمحنية قال: قلنا: يا رسول
الله ﷺ! أقبور اخواننا هذه؟ قال: قبور أصحابنا، فلما جئنا قبور
الشهداء، قال: هذه قبور إخواننا.^۳

۱ - مجمع الزوائد ، ج ۴، ص ۱۱؛ از دو صحابه، با دو سند.

۲ - تاریخ مدینه، ج ۱، ص ۴۲؛ فتح الباری، ج ۳، ص ۵۶.

۳ - سنن ابو داوود ، ج ۱، ص ۴۵۳؛ ح ۲۰۴۳؛ مسند احمد ، ج ۱، ص ۱۶۱؛ تاریخ مدینه، ج ۱، ص ۱۳۳؛ سنن کبری بیهقی ، ج ۵، ص ۲۴۹.

طلحه می‌گوید: همراه رسول خدا ﷺ به قصد سفر برای زیارت قبور شهدا، خارج شدیم؛ تا اینکه به سرزمینی پر از سنگریزه رسیدیم. وقتی از آن گذشتیم به یک وادی که قبرهایی در آن بود، رسیدیم. به رسول خدا ﷺ عرض کردیم: آیا اینها قبور برادران ماست؟ حضرت فرمودند: قبور اصحاب ماست. وقتی بر مزار شهدا رسیدیم، فرمودند: اینها قبور برادران ماست!

عن ابن مسعود قال:

خرج رسول الله ﷺ يوماً فخرجنا معه حتى انتهينا إلى المقابر فأمرنا فجلسنا ثم تخطينا القبور حتى انتهينا إلى قبر منها والحاصل إليه فناجاه طويلاً ثم ارتفع نحيب رسول الله ﷺ باكياً فبكينا لبكائه. ثم إن النبي ﷺ أقبل فلقبه عمر بن الخطاب فقال: ما الذي أبكاك يا رسول الله ﷺ قال: لقد أبكنا وأزعنا فأخذ بيد عمر ثم أوماً إلينا فأتيناه فقال: أفزعكم بكائي؟ فقلنا: نعم يا رسول الله ﷺ! قال: فإن القبر الذي رايتموني عنده قبر أمي آمنة بنت وهب و إنني استأذنت ربي في زيارتها فأذن لي ثم استأذنته ثم الإستغفار لها فلم يأذن لي و أنزل ما كان للنبي^١.

عبدالله بن مسعود می‌گوید: روزی همراه رسول خدا ﷺ از شهر خارج شدیم؛ تا اینکه به قبرستان رسیدیم. پس ما را امر فرمود تا بنشینیم و ما نشستیم؛ از آنجا حرکت کردیم تا به قبری رسیدیم که حضرت در آنجا زیاد مناجات کردند و صدای گریستن آن حضرت بلند شد؛ ما نیز از صدای گریه‌ی ایشان، گریستیم؛ ... بعد فرمودند که این قبر مادرم بود.

۱ - مصنف عبد الرزاق، ج ۳، ص ۵۷۲، ح ۶۷۱۴؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۶۱؛ تاریخ مدینه، ج ۱، ص ۱۳۳؛ سنن کبری بیهقی، ج ۶، ص ۲۴۹.

ابن عباس، بریده، زید بن خطاب و ابو هریره این حدیث را از رسول خدا ﷺ روایت کرده‌اند. هرکدام لفظ خارج شدن برای زیارت قبور را ذکر کرده‌اند، ولی بسیاری از محدثان، مثل بخاری، مسلم، احمد، نسائی و ... این حدیث را مختصر کرده و قسمت اول آن را حذف کرده‌اند؛ لذا ما در پایان بحث از آنها نام بردیم. در این دو حدیث مسلم و صحیح، می‌بینیم که رسول خدا ﷺ همراه اصحاب به قصد زیارت قبور خارج شدند؛ چگونه ممکن است که رسول گرامی اسلام سفر به سوی غیر از آن سه مسجد را حرام کرده باشند؟!

داستان جالبی از ولی الدین عراقی نقل شده است که ما با ذکر آن، این بحث را به پایان می‌بریم.

قال الحافظ أبو زرعه العراقي:

و كان والدي (أبي الحافظ الكبير ولي الدين العراقي) رحمه الله تعالى يحكي أنه كان معادلاً للشيخ عبد الرحيم بن رجب الحنبلي في التوجه إلى بلد الخليل عليه السلام فلما دنا من البلد، قال: نويت الصلاة في مسجد الخليل ليحترز عن شد الرحل لزيارته على طريقة شيخ الحنابلة ابن تيميه. قال: فقلت: نويت زيارة قبر الخليل عليه السلام؛ ثم قلت له: أما أنت فقد خالفت النبي صلى الله عليه وآله لأنه قال: لا تشد الرحال إلا إلى ثلاثة مساجد و قد شددت الرحل الي مسجد رابع، و أما أنا فاتبعت النبي صلى الله عليه وآله لأنه قال: «زوروا القبور!». أفعال إلا قبور الانبياء؟ قال: فبهت! ^۱

۱ - رفع المنارة ص ۶۸؛ طرح الشريب عراقی، ج ۶، ص ۴۳؛ به نقل از رفع المنارة.

ابوزرعه عراقی می‌گوید: پدرم (ولی الدین عراقی) که خدا رحمتش کند! حکایت نمود که همراه عبدالرحیم ابن رجب حنبلی به سوی شهر حضرت ابراهیم علیه السلام رفتیم؛ هنگامی که به شهر رسیدیم، ابن رجب گفت: برای عمل به فتوای ابن تیمیه، و رهایی از حکم تحریم سفر به قصد زیارت حضرت ابراهیم علیه السلام نیت کردم که در مسجد حضرت ابراهیم علیه السلام نماز بخوانم (و با این نیت، بار سفر بسته‌ام)! به او گفتم: من قصد کردم که قبر ابراهیم علیه السلام را زیارت کنم. و گفتم: تو! (ابن رجب) با رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت کردی! چون آن حضرت فرمودند: بار سفر بسته نمی‌شود مگر برای سه مسجد، و تو به سوی مسجد چهارم، بار سفر بستستی! ولی من رسول خدا صلی الله علیه و آله را اطاعت کردم؛ چون آن حضرت فرمودند: قبور را زیارت کنید. آیا قبوری غیر از قبر پیامبران را فرموده است؟ ابن رجب ساکت ماند و نتوانست چیزی بگوید!

ولی الدین و ابوزرعه عراقی، پدر و پسر، از علمای بزرگ اهل سنت و از مذهب شافعی بوده‌اند. چنان که ولی الدین عراقی اشاره کرده است، احادیث متواتر فراوانی در باب زیارت قبور روایت شده است که بر زیارت قبور تأکید دارند. آیا اگر کسی برای ادای این فریضه‌ی الهی و زیارت قبور سفر کند، فعل حرام مرتکب شده است؟ چگونه ممکن است کسی به اوامر رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل کند، و آن فعل و امر، حرام باشد؟! اکنون به بعضی از روایات، در باب زیارت قبور برادران مسلمان اشاره می‌کنیم. دقت داشته باشیم که این روایات فراوان و متواتر، کج‌فهمی وهابیان را از حدیث «لا تشد الرحال الا الی ثلاثه مساجد» بیش از پیش ثابت می‌کنند.

اخبار زیارت قبور

عن أبي بكر قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: من زار قبر والديه في كل جمعة أو أحدهما فقرأ عندهما أو عنده يس، غفر له بعدد ذلك آية أو حرفاً.^۱

ابوبکر می گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: هر کس قبر پدر و مادر خود را و یا قبر یکی از آنها را در هر جمعه زیارت کند، و بر سر قبور آنها، سوره یس را تلاوت کند، به عدد آیات آن سوره و یا به تعداد حروف آن، گناهانش بخشیده می شود.

بدیهی است که تردید در مورد تعداد آیات و یا حروف، مربوط به خود راوی است و نه اصل حدیث.

عن أبي هريره قال: قال رسول الله ﷺ: من زار قبر أبويه أو أحدهما في كل جمعة، غفر له و كتب برا.^۲

رسول خدا ﷺ فرمودند: هر کس قبر پدر و مادر خود و یا قبر یکی از آنها را در هر جمعه زیارت کند، گناهانش بخشیده می شود، و ثواب در نامه عمل او نوشته می شود.

ابن عمر می گوید:

قال رسول الله ﷺ: من زار قبر والديه أو أحدهما احتساباً كان كعدل حجة مبرورة، ومن كان زواراً لهما زارت الملائكة قبره.^۳

-
- ۱ - طبقات المحدثين باصبهان ج ۳، ص ۳۳۱، شرح ۳۹۰؛ التدوين في اخبار قزوين ج ۳، ص ۳۷.
 - ۲ - المعجم الصغير، ج ۲، ص ۱۶۰، ح ۹۵۵؛ المعجم الاوسط، ج ۶، ص ۱۷۵؛ مكارم اخلاق ابن ابي دنيا، ج ۳، ص ۸۳، ح ۲۴۹؛ مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۵۹؛ التدوين في اخبار قزوين، ج ۱، ص ۳۰۳ و ج ۴، ص ۲۱۲؛ كنز العمال، ج ۱۶، ح ۴۵۴۸۷؛ جامع الصغير، ج ۲، ص ۶۰۶، ح ۸۷۱۸؛ الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۷۴؛ از ابن ابي دنيا و بيهقي از محمد بن نعمان.
 - ۳ - ذكر اخبار اصفهان، ج ۱، ص ۲۵۰؛ كنز العمال، ج ۱۶، ص ۴۷۹، ح ۴۵۵۴۴، از حاكم؛ فيض القدير، ج ۶، ص ۱۸۳.

رسول خدا ﷺ فرمودند: هر کس قبر پدر و مادر خود را و یا قبر یکی از آنها را زیارت کند، ثواب حج مقبول را خواهد داشت؛ و هر که زیاده، قبر آنها را زیارت کند، ملائکه زائر قبر او خواهند بود.

انس بن مالک می گوید:

قال رسول الله ﷺ: إني كنت نهيتكم عن زيارة القبور فمن شاء أن يزور قبراً فليزره فإنه يرق القلب و يدمع العين و يذكر الآخرة.^۱

رسول خدا ﷺ فرمودند: من شما را از زیارت قبور، منع کرده بودم؛ [اما از هم اکنون] هر کس می خواهد قبری را زیارت کند، این کار را انجام دهد. همانا، زیارت قبر، قلب را رقیق می کند؛ و چشم را اشک ریزان می کند؛ و آخرت را به یاد می آورد.

در لفظ دیگری رسول خدا ﷺ فرمودند:

كنت نهيتكم عن زيارة القبور، ألا فزوروها فإنما ترقّ القلوب، و تدمع العين و تذكر الآخرة، ولا تقولوا هجراً.^۲

من شما را از زیارت قبور، منع کرده بودم؛ [اما از هم اکنون] هر کس می خواهد قبری را زیارت کند، این کار را انجام دهد. همانا، زیارت قبر، قلب را رقیق می کند؛ و چشم را اشک ریزان می کند؛ و آخرت را به یاد می آورد؛ سخن بیهوده نگویند!

۱ - مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۵۳۲، ح ۱۳۹۳، ح ۱۳۹۴؛ تلخیص الحییر، ج ۲، ص ۱۳۷، ج ۵، ص ۱۴۷؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۲۳۴، ح ۱۲۷۲۸ از ابن نجار.

۲ - مسند احمد، ج ۳، ص ۲۳۷ و ۲۵۰؛ مسند ابو یعلی، ج ۶، ص ۳۷۲، ح ۳۷۰۷، ح ۳۷۰۵؛ المعجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۴۷؛ مستدرک، ج ۱، ص ۳۷۷، ص ۳۷۶؛ سنن بیهقی، ج ۴، ص ۷۷؛ مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲۷ و ج ۵، ص ۶۵.

این حدیث را انس، ابن عمر و سالم از پدرش از رسول خدا ﷺ روایت کرده است.

رسول خدا ﷺ بعد از زیارت قبر مادرشان، فرمودند:

... كنت نهيتكم عن زيارة القبور، فزوروها؛ فليزدكم زيارتها، خيرا
(فإنها تزهد في الدنيا وتذكر الآخرة).

من شما را از زیارت قبور، منع کرده بودم؛ آن را زیارت کنید! زیارت قبور عامل فزونی خیر در شما می‌گردد.

در لفظ «مصنف»، آمده است: همانا زیارت قبور شما را نسبت به دنیا، زاهد می‌کند؛ و آخرت را به یاد شما می‌آورد.^۱ این حدیث از ابن مسعود و بریده روایت شده است. حاکم و ذهبی، سند آن را صحیح دانسته‌اند.

رسول خدا ﷺ فرمودند:

كنت نهيتكم عن زيارة القبور، فزوروا القبور فإنها تزهد في الدنيا
و تذكر الآخرة.^۲

من شما را از زیارت قبور، منع کرده بودم؛ پس قبور را زیارت کنید! همانا زیارت قبور شما را نسبت به دنیا، زاهد می‌کند؛ و آخرت را به یاد شما می‌آورد.

وهابیان می‌گویند: زیارت قبور، تنها برای یادآوری آخرت است. حال آنکه این روایات می‌گویند: علاوه بر یادآوری آخرت، زیارت قبور باعث زهد و اشک چشم و رقت قلب می‌شود. احادیث مشابه فراوان است؛ ولی ما تنها به این احادیث اشاره کردیم؛ زیرا در مقابل سخن وهابیان یاری‌گر ماست.

۱ - صحیح ابن حبان، ج ۳ ص ۲۶۱ و ج ۱۲، ص ۲۱۲، ح ۵۳۸۸؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۳، ص ۵۷۳، ح ۶۷۱۴؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۳۵۵؛ سنن کبری نسائی، ج ۳، ص ۶۹، ح ۵۱۶۳، ح ۴۵۱۹؛ مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۳۷۶.

۲ - سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۱، ح ۱۵۷۱؛ مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۳۷۵.

در حدیث ثابت و مسلم، که به آن اشاره کردیم، رسول خدا ﷺ قبر مادر خود را زیارت کردند، با صدای بلند گریستند، و همه‌ی اصحاب نیز با گریه‌ی آن حضرت گریه کردند:

زار النبي ﷺ قبر امه فبکی و ابکی من حوله...^۱

رسول خدا ﷺ قبر مادر خود را زیارت کردند، با صدای بلند گریه کردند، و همه همراهان را به گریه آوردند.

در حدیث دیگری چنین وارد شده است:

زار النبي ﷺ قبر امه في الف مقنع فلم ير باکيا اکثر من یومئذ.^۲

رسول خدا ﷺ در جمعی هزار نفری که سر و صورت خود را پوشانده بودند (یعنی فرشتگان)، قبر مادر خود را زیارت کردند؛ هیچ روزی مانند آن روز، حضرت را گریان ندیدیم.

حاکم و ذهبی، سند این حدیث را صحیح گفته‌اند.

اکنون می‌توان گفت که فلسفه‌ی زیارت قبور، تنها ذکر آخرت نیست؛ بلکه فواید زیاد دیگری نیز با خود همراه دارد. این اخبار صحیح و مورد اتفاق مسلمانان، دریافت نادرست و باطل وهابیان را از حدیث «بار سفر بسته نمی‌شود، مگر به سوی سه مسجد» نشان می‌دهد؛ زیرا مبنی بر فهم غلط و فتوای وهابیان، اگر زائر حتی چند قدم به قصد زیارت بردارد، مرتکب حرام شده است. حال آنکه این احادیث به صراحت، رفتن به سوی قبرستان، تنها به قصد زیارت قبور را، عملی مستحب و کاملاً پسندیده معرفی می‌کنند. اکنون باید پرسید که عقاید و فتاوای وهابیان،

۱ - صحیح بخاری، ج ۳، ص ۶۵؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۶۵؛ صحیح ابن حبان، ج ۷، ص ۴۴۰؛ سنن کبری نسائی، ج ۱، ص ۵۰۱؛ ح ۱۵۷۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۷۸؛ ح ۳۲۳۴؛ سنن ابو داوود، ج ۱، ص ۶۵۴؛ ح ۲۱۶۱؛ دیگران.

۲ - مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۳۷۵؛ کامل ابن عدی، ج ۷، ص ۲۳۷.

چگونه با این قبیل اخبار متواتر، همخوانی خواهد داشت؟ آیا اسلام و شارع مقدس، تناقض‌گویی کرده‌اند؟! یا اینکه وهابیان، اهلیت فهم صحیح و استفاده درست از اخبار اسلامی را ندارند؟ بنا به حدیث فوق، ملائکه به زیارت قبر مادر رسول خدا ﷺ آمدند؛ همچنین قبور دیگران را نیز زیارت می‌کنند؛ آیا آنها عملی لغو و بیهوده انجام می‌دهند؟

جواز زیارت قبور، برای زنان و ادای نماز در جوار قبور

عن أنس بن مالك قال:

مر النبي ﷺ بامرأة تبكي عند قبر فقال: اتقي الله واصبري. قالت: إليك عني فإنك لم تصب بمصیبتی ولم تعرفه فقيل لها: أنه النبي ﷺ فأنت باب النبي ﷺ فلم تجد عنده بوابین فقالت: لم أعرفك. فقال: إنما الصبر عند الصدمة الأولى.^۱

رسول خدا ﷺ از کنار زنی عبور کردند، که بر سر قبری گریه می‌کرد. فرمودند: تقوا داشته باش و صبر کن! زن چون پیامبر ﷺ را نشناخته بود، گفت: از من دور شو! مصیبت من به تو نرسیده است! [بعداً به او] گفته شد که او پیامبر بود؛ لذا زن به در خانه‌ی رسول خدا ﷺ آمد، در حالی که دربان‌ی [کس دیگری هم] نبود؛ پس گفت: من شما را نشناختم. حضرت فرمودند: همانا به هنگام مصیبت صبر بهتر است.

در شرح این حدیث، ابن حجر، عینی و دیگران گفته‌اند که سکوت رسول خدا ﷺ در برابر زیارت این زن، دلالت بر جواز زیارت قبور برای زنان می‌کند.^۲

عن عبدالله بن أبي مليكة:

۱ - صحیح بخاری، ج ۲، ص ۷۹؛ فتح الباری، ج ۳، ص ۱۱۸؛ دیگران.

۲ - فتح الباری ج ۳، ص ۱۱۸؛ عمدة القاری ج ۳، ص ۷۶؛ به نقل از احکام الجنائز البانی، ص ۱۸۴.

ثم أن عائشة أقبلت ذات يوم من المقابر فقلت لها يا أم المؤمنين من أين أقبلت؟ قالت: من قبر أخي عبدالرحمن بن أبي بكر. فقلت لها: أليس كان رسول الله ﷺ نهى عن زيارة القبور؟ قالت: نعم، كان قد نهى ثم أمر بزيارتها.^۱

عبدالله می‌گوید: روزی عایشه از زیارت قبور بازمی‌گشت؛ به او گفتم: ام المؤمنین! از کجا می‌آیی؟ گفت: از زیارت قبر برادرم عبدالرحمن. به او گفتم: مگر رسول خدا ﷺ از زیارت قبور منع نکرده‌اند؟ گفت: آری، همانا منع کرده بود، و بعد به زیارت قبور امر فرمود.

و عن عائشة:

في حديث طويل أن النبي ﷺ قال لها أتاني جبرئيل فقال: إن ربك يأمرك أن تأتي أهل البقيع فتستغفر لهم قالت: قلت: كيف أقول لهم يا رسول الله؟ قال: قل: «السلام على أهل الديار من المؤمنين والمسلمين، ورحم الله المستقدمين منا والمستأخرين وإنا إن شاء الله بكم لاحقون».^۲

در حدیثی طولانی، رسول خدا ﷺ به عایشه فرمودند: جبرئیل نزد من آمد و گفت: همانا پروردگارت تو را امر می‌کند که بقیع رفته، برای اهل آن طلب آمرزش کنی. عایشه گفت: (وقتی به زیارت آنها رفتم) به آنها باید چه

۱ - مصنف عبدالرزاق ج ۳، ص ۵۷۰، ح ۶۷۱۰؛ مسند ابویعلی، ج ۸، ص ۲۸۴، ح ۴۸۷۱؛ مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۳۷۶؛ سنن کبری بیهقی ج ۴، ص ۷۸، ح ۶۹۹۹؛ فتح الباری، ج ۳، ص ۱۱۸؛ الاصابة، ج ۵، ص ۵۶۷، شرح ۷۷۳۳؛ ارواء الغلیل البانی ج ۳، ص ۲۳۳، ح ۷۷۵؛ البانی می‌گوید: سندش صحیح است. نسای و بصیری و حافظ عراقی نیز سند آن را صحیح گفته‌اند.

۲ - صحیح مسلم، ج ۳، ص ۶۴؛ سنن نسائی، ج ۱، ص ۶۵۶، ح ۲۱۶۴؛ مصنف عبد الرزاق، ج ۳، ص ۵۷۱، ح ۶۷۱۲، دیگران.

بگویم؟ حضرت فرمودند: بگو: «سلام بر مؤمنین و مسلمین اهل این دیار! خداوند کسانی را که قبل از ما رفتند، و هم کسانی را که بعد از ما خواهند رفت، رحمت کند! ما نیز - إن شاء الله - به شما خواهیم پیوست! عن أبي جعفر قال: كانت فاطمة تأتي قبر حمزة ترمه و تصلحه.^۱ امام باقر عليه السلام فرمودند: فاطمه(س) پیوسته برای زیارت قبر حمزه عليه السلام می- رفت، و آن را اصلاح و تعمیر می نمود.

نیز آورده اند:

أن فاطمة، بنت رسول الله صلى الله عليه وآله كانت تأتي قبر حمزة وكانت قد وضعت عليه علما لتعرفه.^۲

همانا فاطمه، دختر رسول خدا صلى الله عليه وآله همواره بر سر قبر حمزه می آمد؛ جهت شناختن قبر، نشانه ای نیز بر آن گذاشته بود.

عن جعفر بن محمد عن أبيه قال:

كانت فاطمة، بنت رسول الله، تزور قبر حمزه كل جمعة.^۳

امام صادق عليه السلام از قول امام باقر عليه السلام فرمودند: فاطمه، دختر رسول خدا صلى الله عليه وآله همواره در روزهای جمعه قبر حمزه را زیارت می کرد.

علي بن الحسين حدثه عن أبيه:

أن فاطمه، بنت النبي صلى الله عليه وآله كانت تزور قبر عمها حمزة بن عبد المطلب في الأيام فتصلي وتبكي عنده.^۴

۱ - الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۱۹؛ تاریخ مدینه، ج ۱، ص ۱۳۲.

۲ - مصنف عبدالرزاق، ج ۳، ص ۵۷۴، ح ۶۷۱۷.

۳ - مصنف عبدالرزاق، ج ۳، ص ۵۷۲، ح ۶۷۱۳؛ التمهيد ابن عبد البر، ج ۳، ص ۲۳۴، و سند آن را در اوج صحت می دانند.

۴ - مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۵۳۳، ح ۱۳۹۶ و ج ۳، ص ۳۰، ح ۴۳۱۹؛ سنن کبری بیهقی، ج ۴، ص ۷۸، ح ۷۰۰۰؛ تلخیص الحیبر، ج ۲، ص ۱۳۷، سند این خبر صحیح می باشد.

امام حسین علیه السلام فرمودند: همانا فاطمه سلام الله علیها، همواره روزها قبر عمویش، حمزه، را زیارت می‌کرد؛ در کنار قبر او نماز می‌خواند و می‌گریست.

ابوبکر می‌گوید:

سمعت ابا عبدالله یعنی أحمد بن حنبل یسئل عن المرأة تزور القبر. فقال: أرجو ان شاء الله أن لا يكون به بأس. عائشة زارت قبر أخيها. قال: و لكن حديث ابن عباس ان النبي لعن زوارات القبور. ثم قال هذا أبو صالح ماذا؟ كأنه يضعفه ثم قال: أرجو ان شاء الله عائشة زارت قبر أخيها.^۱

شنیدم که از احمد بن حنبل در مورد زنی که قبور را زیارت می‌کند، سؤال شد. احمد گفت: امیدوارم که به خواست خداوند، این عمل هیچ اشکالی نداشته باشد، عایشه قبر برادرش را زیارت می‌کرد. سائل گفت: اما در حدیث ابن عباس، رسول خدا صلی الله علیه و آله زنانی که زیاد به زیارت قبور می‌روند را لعن کرده‌اند. احمد گفت: این ابو صالح (راوی این حدیث) گویا آن را تضعیف می‌کرده است. امیدوارم، - ان شاء الله - (یعنی اشکالی ندارد). عایشه [هم] قبر برادرش را زیارت نمود.

عن عبید الله بن عبد الله، قال:

رأيت اسامة بن زيد يصلي عند قبر رسول الله صلی الله علیه و آله فخرج مروان بن الحكم فقال: تصلي الى قبره؟ فقال: اني احبه. فقال له قولا قبيحا ثم ادبر وانصرف اسامة: يا مروان انك أذيتني و اني سمعت

۱ - التمهيد ابن عبد البر، ج ۳، ص ۲۳۴.

رسول الله ﷺ يقول: ان الله يبغض الفاحش والمتفحش و انك

فاحش متفحش.^۱

اسامه بن زید در جوار قبر پیامبر ﷺ نماز می خواند؛ پس مروان بن حکم آمد و گفت: به سمت قبر رسول الله ﷺ نماز می خوانی؟! اسامه گفت: من او را دوست دارم؛ مروان سخن زشتی به او گفت (مروان، اسامه را دشنام داد)؛ اسامه از مروان روی برتافت و رفت، در حالی که می گفت: ای مروان! مرا اذیت کردی؛ همانا از رسول الله ﷺ شنیدم که می فرمودند: خدا، به یقین شخص بددهان و دشنام دهنده را دشمن می دارد! و تو دشنام دهنده و بدزبان هستی.

یعنی، اگر در حال نماز، رو به قبله در نزد قبر، نماز خوانده شود، و قبر نیز در مقابل قرار گیرد، هیچ اشکالی نخواهد داشت.

از این اخبار استفاده می شود که بی تردید زیارت قبر برای زنان نیز جایز است. اینکه حدیثی در منع زیارت قبور توسط زنان وارد شده باشد، حتی مورد قبول احمد بن حنبل قرار نگرفته است؛ بنا بر تحقیق محققان، سند آن نیز ضعیف است. همچنین شخص البانی نیز به ضعیف بودن سند حدیث ابن عباس، تأکید کرده و زیارت قبور را برای زنان نیز مستحب دانسته است.^۲ ابن حجر عسقلانی نیز بعد از نقل تمام احادیث منع زیارت برای زنان، به ضعف سند آن اشاره کرده و بعد می گوید:

فائده: از خبرهایی که دلالت بر جواز زیارت قبور توسط زنان می کند، حدیثی است که مسلم از عایشه روایت کرده است. (بعد حدیث فوق را نقل کرده است) و حدیثی که حاکم از علی بن ابی

۱ - صحیح ابن حبان، ج ۱۲، ص ۵۰۶، ح ۵۶۹۲؛ ارواء الغلیل، ج ۷، ص ۲۰۹، ح ۲۱۳۳؛ البانی همه راویان این حدیث را ثقة گفته است؛ او سه سند برای این حدیث ذکر کرده است، دیگران.

۲ - احکام الجنائز البانی، ص ۱۸۶، ح ۱۲۰.

طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده است این است: «فاطمه(سلام الله علیها) هر جمعه، قبر عموی خود، حمزه، را زیارت می‌کرد؛ نزد قبر او نماز می‌خواند و می‌گریست.»^۱

البانی، بعد از نقل حدیث «پیامبر، زنان زیارت کننده قبور را لعن می‌کرد» وهابیان را اینطور نصیحت می‌کند:

در میان احادیث، حدیثی که این روایت را تأیید کند، نیافتیم؛ و از احادیث دیگر شاهدی بر آن وجود ندارد. این حدیث جزئی از حدیث «لعن الله المتخذین علیها السرج» است که ضعیف می‌باشد! هرچند، بعضی از برادران سلفی ما، علاقمند بودند که به این حدیث استدلال کنند، چون حدیث صحیح نیست، من به آنها نصیحت می‌کنم که این حدیث را به پیامبر نسبت ندهند!^۲

همچنین، البانی حدیث منع زنان از زیارت قبور را که در تمام کتاب‌های سنن: ترمذی، ابن ماجه و ... آمده است را ضعیف دانسته است. اگر زیارت برای زنان جایز نبود، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به آن زن تذکر می‌دادند؛ و سرور زنان عالم، فاطمه زهرا(س)، به زیارت قبر در زمان پیامبر، مداومت نمی‌ورزیدند. همچنین عایشه از اجازه‌ی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برای امت، این طور فهمیده است که زنان نیز شامل این اجازه می‌شوند. وقتی عایشه از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سؤال کرد که هنگام زیارت، به اهل قبور چه باید گفت؟ پیامبر به او تعلیم دادند اما نگفتند که تو زن هستی، زیارت قبور برای زنان جایز نیست! با این دلایل و بیان، جواز زیارت قبور برای زنان کاملاً روشن و ثابت خواهد شد. در اینجا نیز تناقض‌گویی وهابیان آشکار

۱ - تلخیص الحبیر، ج ۵، ص ۲۴۸.

۲ - احادیث ضعیفه البانی، ج ۱، ص ۳۹۳، ح ۲۲۵.

است؛ چنانکه اشاره کردیم، البانی در «احکام الجنائز» بر جواز آن تأکید کرده است، ولی امروز، وهابیان زیارت قبور را برای زنان حرام می‌دانند. عالمان مذاهب مختلف، با استدلال به این اخبار، زیارت قبور برای زنان را مجاز و در بعضی موارد، مستحب دانسته‌اند. ترمذی بعد از نقل حدیثی که در آن گویا حضرت پیامبر ﷺ زانی که زیاد به زیارت قبور می‌روند را لعن کرده‌اند، می‌گوید: «نظر بعضی از علما این است که این لعن، قبل از رخصت بوده است، و بعد از رخصت، مردان و زنان همه مجاز شده‌اند.»^۱

البانی در تلخیص الجنائز، بعد از نقل حدیث از قرطبی که سند حدیث را صحیح گفته است، از قول قرطبی می‌گوید:

این منع به سبب ضایع شدن حق شوهر در خروج زن از منزل، بی‌صبری و فریاد زدن برای زانی است که زیاد به زیارت قبور می‌روند؛ و اگر اینها نباشد (این مسائل پیش نیاید). زیارت قبور برای زنان مانعی ندارد؛ زیرا مردان و زنان، هر دو به یادآوری آخرت نیاز دارند. بعد از آن البانی سخن شوکانی را نیز آورده است که او می‌گوید: در تعارض ظاهری احادیث در این موضوع، سخن قرطبی، سخنی است که لازم است [به آن] اعتماد شود.^۲

قسم به غیر خدا

ابن تیمیه و صنعانی گفته‌اند: «قسم به غیر خدا، شرک و عبادت غیر خدا محسوب می‌شود.»^۳

در حالی که ابو هریره می‌گوید:

۱ - سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۷۱، ح ۱۰۵۶.

۲ - تلخیص احکام الجنائز البانی، ج ۱، ص ۸۰؛ فتح الباری، ج ۳، ص ۱۴۹.

۳ - رسائل هدیه، ص ۲۵؛ تطهیر الاعتقاد صنعانی.

طلحه می گوید:

... رسول خدا ﷺ مبانی اسلام را برای یک سائل (فقیر، نیازمند) برشمردند؛ سائل هنگام ترک پیامبر ﷺ گفت: به خدا قسم! نه به این اضافه می‌کنم و نه از آن کم می‌کنم. پیامبر ﷺ فرمودند: به پدرش سوگند! اگر راست بگوید (به قول خود عمل کند) رستگار می‌شود. و یا داخل بهشت می‌شود.^۱

فیقول ابوبکر:

و ابیک! و لیلک بلیل سارق ...^۲

ابوبکر درباره دزدی گفت: قسم به پدرت! چنین عابدی دزد شب نیست! اسید بن حضیر صحابی، در حضور عایشه به جان خود قسم یاد کرد.^۳ رسول خدا ﷺ فرمودند: ... بخور! به جانم قسم! هر که ... باطلی بخورد، گویا ... حقی خورده است.^۴

عن خارجه بن الصلت عن عمه قال:

أقبلنا من عند النبي ﷺ فأتينا على حي من العرب فقالوا: أنبئنا انكم جئتم من عند هذا الرجل بخير فهل عندكم دواء أو رقية فان عندنا معتوها في القيود. قال: فقلنا ثم قال: فجاءوا بالمعتوه في القيود. قال: فقرأت بفاتحة الكتاب ثلاثة أيام غدوة و عشية أجمع بزاقني ثم أتفل قال فكانما نشط من عقال فاعطوني جعلا فقلت لا حتى أسأل النبي ﷺ فسألته فقال: كل لعمرى من أكل برقية باطل لقد اكلت برقية حق.

۱ - صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۲.

۲ - موطا مالك، ج ۲، ص ۸۳۵، ح ۳۰؛ كنز العمال، ج ۵، ص ۵۴۰، ح ۱۳۸۶۸؛ مالك و شافعی.

۳ - مسند احمد، ج ۴، ص ۳۵۲.

۴ - همان، ج ۵، ص ۲۱۱.

عمر بن خطاب، در ذوحلیفه بوی خوشی استشمام کرد و گفت: این بو از کیست؟ معاویه گفت: از من است. عمر گفت: به جانم سوگند! از توست...^۱.

عروه می گوید:

همراه ابن عمر، کنار حجره‌ی عایشه بودم؛ از او سؤال کردم که آیا پیامبر ﷺ در ماه رجب نیز عمره انجام دادند؟ ابن عمر گفت: آری. به عایشه گفتم: مادر! نمی‌شنوی که ابن عمر چه می‌گوید؟ گفت: چه می‌گوید؟ گفتم: می‌گوید: پیامبر در ماه رجب عمره انجام دادند. گفت: خدا ابن عمر را ببخشد! به جانم سوگند! پیامبر در هیچ رجبی، عمره به جا نیاوردند! ...^۲.
عایشه ضمن سخنانی گفت: آری، به جانم قسم!^۳
عبدالرزاق عن ابن جریج قال:

أخبرني عمرو بن دينار أن طاووسا أخبره أن ابن الزبير قام في ركعتين من المغرب أو أراد القيام قال: ما رأيت طاووسا إلا شك أيهما فعل؟ نهض أو أراد النهوض ثم سجد سجدتين و هو جالس قال: فذكرت ذلك لابن عباس قال: فقال: أصاب لعمرى قلت: وأخبرك أنه سجدها قبل التسليم أو بعد؟ قال: لا أدري.^۱

عن ابن جریج عن عطاء قال قلت له:

۱ - همان، ج ۶، ص ۳۲۵.

۲ - صحیح مسلم، ج ۴، ص ۶۰.

۳ - صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۱۸.

۱ - مصنف عبدالرزاق، ج ۲، ص ۳۱۱، ح ۳۴۹۰.

أَيُّحَقُّ عَلَى النِّسَاءِ إِذَا سَمِعْنَ الْإِذَانَ أَنْ يَجْبِنَ كَمَا هُوَ حَقُّ عَلَى
الرِّجَالِ؟ قَالَ: لَا لِعُمْرِي.^۱

ابن جریر به عطاء گفت: آیا بر زنان لازم است که هنگام شنیدن اذان، مانند مردان، آن را اجابت کنند؟ گفت: نه، به جانم قسم!

از این نمونه سوگندها، از ابن ابی رباح در مصنف عبدالرزاق زیاد روایت شده است. ابن تیمیه می‌گوید: «احمد در یکی از دو روایت، قسم به پیامبر را جایز دانسته است؛ لذا توسل به آن حضرت را نیز جایز دانسته است.»^۲

علی‌رغم این همه روایات، باز وهابیان به اینکه قسم به غیر خدا شرک است، معتقدند؛ زیرا یکی دو روایت از رسول خدا ﷺ آمده است که در آنها حضرت از قسم خوردن به پدران نهی فرموده‌اند. در این مورد علما می‌گویند: این نهی به این دلیل است که در آن زمان، غالباً پدران، مشرک بوده‌اند؛ و شخص مشرک، مقام و مرتبه‌ای ندارد تا بتوان به او قسم یاد کرد؛ به این دلیل از قسم به پدران، نهی فرمودند. ولی وهابیان، چون از راه اهل بیت علیهم‌السلام دور هستند، نتوانستند در این موضوع نیز بین این دو دسته اخبار هماهنگی ایجاد کنند؛ لذا این همه صحابه و حتی خود رسول خدا ﷺ را به شرک متهم می‌کنند!

۱ - همان، ج ۳، ص ۱۴۷، ح ۵۱۰۶.

۲ - مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۱۴۰؛ الفتاوی الکبری، ج ۱، ص ۳۵۱.

نوعی دیگر از شرک و هابیان

وهابیان قرار گرفتن قبور در مساجد را شرک و حرام می‌دانند؛ ویران کردن آن قبر و خارج کردن آن را از مسجد، لازم می‌دانند. مفتی بزرگ آنها، ابن باز، در این مورد چنین فتوا داده است.

سؤال: هل تصح الصلاة فی مسجد فیه قبر؟

جواب: المساجد التي فيها قبور لا یصلی فیها، و یجب ان تنبش القبور و ينقل رفاتها إلى المقابر العامة، كل قبر فی حفرة خاصة كسائر القبور و لا یجوز أن یبقی فیها قبور. لاقبر ولی و لا غیره، لأن الرسول نهی و حذر من ذلك و لعن اليهود و النصارى علی عملهم ذلك.^۱

از ابن باز سؤال شد: آیا نماز خواندن در مسجدی که در آن قبر وجود دارد صحیح است؟

گفت: در مسجدی که در آن قبور وجود دارد نمی‌توان نماز خواند؛ واجب است که آن قبور شکافته شده و به قبرستان عامه منتقل گردد. جایز نیست که قبری در مسجد باقی بماند، نه قبر ولی و نه قبر غیراو؛ چون رسول خدا ﷺ از آن منع کرده و برحذر داشته‌اند؛ و یهود و نصارا را به خاطر این عمل آنها، لعنت نمود. ابن باز در فتوای دیگر خود می‌گوید: «ساختن بنا روی قبور، چه مسجد باشد و چه غیر آن، جایز نیست. همانا این عمل از حرام‌های بزرگ و از اسباب شرک است. ... اگر چنین اتفاقی افتاده باشد، بر والیان واجب است که آن را خراب کنند تا بالای قبر مسجدی باقی نماند.»^۱

۱ - فتاویٰ ابن باز، ج ۵، ص ۳۸۸.

۱ - همان، پاسخ سؤال ۱۱۶.

سید یوسف رفاعی می گوید: «... در کتاب احکام الجنائز البانی خوانده- ام که او گفته است: من در حرم رسول خدا ﷺ نماز نمی خوانم؛ زیرا که قبر ایشان، داخل آن است؛ و خارج کردن قبر او از حرم، واجب است.»^۱

مسائلی که مطرح نمودیم به این خاطر این مسأله است که وهابیان، به خاطر نفهمیدن پیام اخبار و احادیث اسلامی، به راحتی با خدا و پیامبر ﷺ مخالفت می کنند؛ و آن چیزی را که خدا و پیامبر او در طول تاریخ تأیید کرده اند، شرک می نامند. وهابیان حرم قبرستان بقیع را به خاطر این گونه اعتقادات و برداشت های غلط، خراب کردند و می خواستند، قبر مطهر رسول خدا ﷺ را نیز خراب کنند؛ ولی مسلمانان نگذاشتند. با کمی دقت، روشن می شود، وهابیان که در همه ی سخنان خود، شیوه و رفتار صحابه و تابعین را دستاویز قرار می دهند؛ در اینجا نیز همه را به شرک متهم می کنند. آری، اینکه قبر رسول خدا ﷺ از همان زمان صحابه، داخل مسجد پیامبر ﷺ قرار گرفته است و خود صحابه اینکار را انجام داده اند، و این کاملاً بدیهی است. مساجد فراوانی در جهان اسلام وجود دارد که بزرگان دین در داخل آن دفن شده اند. ما تنها به وجود قبور انبیا درون خانه خدا، کعبه مکرمه، اشاره می کنیم؛ تا حق جویان، بیشتر و بهتر با وهابیان و این اصلاح گران به اصطلاح فهمیده، آشنا شویم.

قرطبی از رسول خدا ﷺ روایت کرده است که فرمودند: «... نوح و هود و صالح، در مکه مرده اند، و قبر آنها بین زمزم و رکن قرار دارد.»^۱

ابن جریر از کعب روایت کرده است که: اسماعیل بین زمزم و رکن و مقام مدفون است.^۲ ابن سعد با سه سند از زید بن اسلم و ابی جهم بن

۱ - نصیحتی الة علماء نجد، رفاعی به نقل از الف سؤال و اشکال، ص ۷۳.

۱ - تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۱۳۰؛ معجم البلدان حموی، ج ۲، ص ۲۲۱.

۲ - مصنف عبدالرزاق، ج ۵، ص ۱۲۰، ح ۹۱۲۸؛ جامع الصغیر سیوطی، ج ۱، ص ۳۵۶.

حذیفه و اسحاق بن عبدالله روایت کرده است که: اسماعیل (در یکی از آنها) همراه مادرش در حجر مدفون هستند.^۱ ابی جهم بن حذیفه از صحابه بوده است.^۲

در شرح حال زید بن اسلم آمده است: زید بن اسلم از تابعین بوده است. ذهبی می‌گوید: امام، حجت، قدوه، مدنی، فقیه و متوفای سال ۱۳۶ بوده است.^۳ اسحاق بن حذیفه نیز از تابعین بوده است؛ ولی در حدیث تضعیف شده است.

ابن حبان از ابن زبیر، قرطبی از ابن عباس و مناوی از عایشه روایت کرده است که قبر اسماعیل در کعبه است.^۴

ابن عساکر با دو سند از ابن عباس روایت کرده است که قبر اسماعیل و شعیب، در مسجد الحرام است.^۵

طبری می‌گوید: اسماعیل ۱۳۷ سال عمر کرده است. او در نزد حجر، کنار مادرش دفن شده است.^۶

عبدالله بن ضمیره و ابن اسباط گفته‌اند: بین رکن و مقام تا زمزم، قبر ۷۰ تا ۹۰ نفر از انبیا واقع شده است ...^۱

۱ - الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۵۲، ص ۵۳.

۲ - سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۵۵۶، شرح ۱۱۷؛ الاصابة، ج ۷، ص ۶۲، شرح ۹۷۰۳.

۳ - سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۳۱۵، شرح ۱۵۳.

۴ - الثقات، ج ۴، ص ۲۸۴؛ تفسیر قرطبی ج ۲ ص ۱۳۰؛ فیض القدیر، ج ۲ ص ۶۰۱ ر ۲۳۳۸.

۵ - تاریخ ابن عساکر، ج ۲۳، ص ۷۹؛ تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۱۳۰.

۶ - تفسیر طبری ج ۱، ص ۲۲۱؛ حاشیه رد المحتار ابن عاردين، ج ۲، ص ۵۴۶.

۱ - مصنف عبدالرزاق ج ۵ ص ۱۲۰ ح ۹۱۲۹؛ تفسیر قرطبی ج ۲ ص ۱۳۰؛ مغنی المحتاج ج ۱، ص ۴۸۴.

وهابیان تا چه هنگام می‌خواهند این اشتباه خدا و پیامبران الهی را جبران کنند. از طرفی بنا بر عقیده‌ی وهابیان تکلیف این همه نماز و طواف امت اسلامی از زمان رسول خدا ﷺ تاکنون چه خواهد شد؟! چه هنگام وهابیان این قبور انبیا و هاجر را از داخل مسجد، خارج می‌کنند تا نماز مسلمین درست شود؟! و مسلمانان به کمک وهابیان از این شرک و مشرکی که خدا و انبیا نیز از شرک بودن آن بی‌خبر مانده‌اند نجات پیدا کنند! گروهی از صحابه که در آن زمان حضور داشتند و کل تابعین شاهد قرار گرفتن قبر رسول خدا ﷺ در داخل مسجد بودند؛ و سکوت اختیار کرده و مخالفتی نکردند بنا بر عقیده‌ی وهابیان همه‌ی آنها باید مشرک شده باشند! وهابیان در این مورد چه خواهند گفت؟!

سخن آخر در مورد توسل

در آخر به سخن جامع ذهبی اشاره می‌کنیم؛ قبلاً نیز اشاره شد که ذهبی رأی و نظر ابن تیمیه را مانند رأی خوارج معرفی نمود. در اینجا نیز مخالفت خود را با ابن تیمیه و کجروی‌های او اینگونه بیان می‌کند:

فمن وقف عند الحجرة المقدسة ذليلاً مسلماً، مصلياً على نبيه،
 فيا طوبى له، فقد أحسن الزيارة، وأجمل في التذلل والحب، وقد
 أتى بعبادة زائدة على من صلى عليه في أرضه أو في صلواته، إذ
 الزائر له أجر الزيارة وأجر الصلاة عليه، والمصلي عليه في سائر
 البلاد له أجر الصلاة فقط. فمن صلى عليه واحدة صلى الله عليه
 عشراً، ولكن من زاره صلوات الله عليه وأساء أدب الزيارة، أو
 سجد للقبر أو فعل ما لا يشرع، فهذا فعل حسنا و سيئاً فيعمل

برفق، والله غفور رحيم، فوالله ما يحصل الانزعاج لمسلم،
والصياح وتقبيل الجدران، وكثرة البكاء، إلا وهو محب لله و
لرسوله، فحبه المعيار و الفارق بين أهل الجنة و أهل النار، فزيارة
قبره من أفضل القرب، و شد الرحال إلى قبور الانبياء و
الاولياء، لئن سلمنا أنه غير مأذون فيه لعموم قوله صلوات الله
عليه: «لا تشدوا الرحال إلا الى ثلاثة مساجد» فشد الرحال إلى
نبينا ﷺ مستلزم لشد الرحل إلى مسجده، و ذلك مشروع بلا
نزاع، إذ لا وصول إلى حجرته إلا بعد الدخول إلى مسجده،
فليبدأ بتحية المسجد، ثم بتحية صاحب المسجد، رزقنا الله و
إياكم ذلك آمين.^۱

هر کسی که با فروتنی و تسلیم، نزد حجره‌ی مقدس (نزد قبر رسول خدا) بایستد،
و بر او صلوات بفرستد، پس خوشا به حال او! حتما زیارت را بخوبی انجام داده و
محبت و فروتنی را به زیبایی ابراز کرده است. نسبت به کسی که در سرزمین خود
و یا در نماز خود بر آن حضرت درود می‌فرستد، عبادت بیشتری به جا آورده
است؛ زیرا زائر هم اجر زیارت را دارد و هم اجر صلوات را؛ اما برای کسی که از
دور به ایشان صلوات می‌فرستد، تنها اجر صلوات خواهد بود. پس هر کس یک
بار بر آن حضرت صلوات بفرستد، خداوند ده مرتبه بر او صلوات خواهد
فرستاد. (حدیث مشهوری است) و هر کس آن حضرت پیامبر ﷺ را زیارت کند،
و بی‌ادبی نیز نکند، یا به قبر سجده کند و یا عمل نامشروع دیگری انجام دهد،
چون او عمل خوب و بد را با هم انجام داده، با او مدارا می‌شود؛ خداوند بخشنده

۱ - سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۸۴.

و مهربان است. برای مسلمان، بوسیدن دیوارهای (حجره) و گریه زیاد جز به خاطر محبت به خدا و رسول او درست نیست. حبّ خدا و رسول، جداکننده‌ی اهل بهشت و دوزخ است. پس زیارت قبر رسول خدا ﷺ بهترین وسیله‌ی تقرب به اوست. بنا به فرض، اگر هم سفر کردن برای زیارت قبور انبیا و اولیاء که به خاطر عقیده‌ی به این حدیث پیامبر که بار سفر بسته نمی‌شود... مجاز نباشد، ولی قصد برای زیارت پیامبر گرامی ما ﷺ مستلزم سفر کردن به سوی مسجد آن حضرت است که بدون هیچ اختلاف نظری، سفری مشروع است؛ زیرا نمی‌توان بدون دخول به مسجد، به حجره (قبر) آن حضرت رسید. پس با تحیت مسجد شروع می‌کند سپس به تحیت صاحب مسجد. خدا آن را به من و شما روزی نماید! آمین!

محقق کتاب که وهابی است، می‌گوید: «ذهبی این سخنان را در ردّ شیخ خود، ابن تیمیه، گفته است.»

ما در این کتاب ملاحظه کردیم که ذهبی اخبار فراوانی درباره‌ی توسل، استغاثه و طلب باران به وسیله‌ی اهل قبور نقل کرده است. خود او و ابن حجر نیز از آنها حمایت کرده‌اند. لذا بدون شک، این دو عالم بزرگ اهل سنت، توسل و استغاثه را جایز دانسته‌اند. روایات و اخباری که اینها در کتاب‌های خود آورده‌اند، گویای این مطلب است. این دو عالم، در مکتب اهل سنت از درجه‌ی والایی از علم و معرفت برخوردارند؛ به طوری که وهابیان هرگز نمی‌توانند آنها را به حسد، کینه ورزی و یا جهل و نادانی متهم کنند. چنان که شیوه‌ی وهابیان امروزی در برابر مخالفان سنی مذهب خود، چنین است. پس اینها که مورد احترام و ستایش وهابیان نیز هستند، توسل و استغاثه و هر چیزی را که وهابیان در آن مورد با دیگر مسلمین

اختلاف نظر دارند را مشروع می‌دانند. پس اگر وهابیان در عقیده و گفتار خود صادق هستند، چرا به صراحت این دو و امثال آنها را مشرک معرفی نمی‌کنند؟! و چرا از کتاب‌های آنها استفاده کرده و آنها را مدح و ستایش می‌کنند؟! این گونه سؤال‌ها بسیار است، که همه دلالت بر این می‌کند که وهابیان نیز به باطل بودن عقیده‌ی خود، علم و باور دارند؛ ولی خودخواهی و تمایلات نفسانی مانع کنارگذاشتن آنها می‌شود.

در آخر کلام به این مطلب اشاره می‌کنیم که به فرض اینکه ما سخن وهابیان را در مورد ناتوانی اموات در برآورده کردن حاجات بپذیریم؛ باز هم کمک خواستن از آنها هیچ ارتباطی با شرک نخواهد داشت، نهایت اینکه فرد مُتَوَسِّل کار لغو و بیهوده‌ای انجام داده است. باید خواننده‌ی عزیز در این مورد نیز دقت داشته باشند. انسان‌ها در طول حیات خود، کارهای لغو بسیاری انجام می‌دهند؛ تا به حال کسی به خاطر انجام کار لغو و بیهوده، دیگری را به شرک متهم نکرده است. اگر فرض شود که این کار بیهوده است (که هرگز چنین نیست)، مانند ده‌ها کار بیهوده‌ای خواهد بود که هر کدام از وهابیان در طول شبانه روز و حتی در نماز خود انجام می‌- دهند؛ زیرا همان طور که گفتیم، وهابیان معتقدند که مرده نمی‌شنود، اما خود آنها مانند دیگر پیروان مذاهب اسلامی، در نمازهای خود با صیغه‌ی خطاب، به رسول خدا ﷺ سلام می‌دهند، وقتی طبق عقیده‌ی خود وهابیان پیامبر سلام را نشنود، سلام دادن آنها کار لغو و بیهوده است که در هر روز چندین مرتبه آن را تکرار می‌کنند....

نکته‌ی مهم در آشنایی با وهابیت

دانستیم:

اولاً: به اعتراف خود رهبران وهابی، بحث توسل، بحثی فقهی است. ثانیاً: تنها وهابیان هستند که در جواز توسل، با همه‌ی امت اسلامی مخالفت کرده‌اند. امت اسلامی در جایز بودن آن اتفاق نظر داشته و دارند. علی‌رغم اینکه توسل مسأله‌ای فقهی است، وهابیان، امت اسلامی را به خاطر انجام توسل، مشرک می‌دانند. اگر واقعاً منصفانه داوری شود، هر انسان حقیقین و حقیقت‌جو، بعد از آشنایی با این همه آیات و روایات دالّ بر جواز توسل و استغاثه، و عمل اسلاف و بزرگان دین به آن، به راحتی به این نتیجه می‌رسد که وهابیان اهلیت فهم اخبار و درک صحیح پیام واقعی آن را ندارند!

برای اثبات این حقیقت، می‌خواهیم به این نکته مهم اشاره کنیم که رهبران وهابیان در مسائل مهم اعتقادی، حتی بین خودشان اختلاف نظر دارند. خواننده‌ی محترم با آشنایی بیشتر با آنها می‌تواند به تابعیت این آقایان از هوای نفس پی ببرد. وقتی امت اسلامی را به خاطر یک مسأله فقهی، متهم به کفر و شرک می‌کنند، پس باید به طریق اولی، خود را که حتی در مسائل اعتقادی با هم اختلاف نظر دارند، تکفیر کنند. حسن بن علی سقاف شافعی، که قبلاً بعضی از کتاب‌های او را معرفی کردیم، کتابی به نام «البشاره و الاتحاف» نوشته است و در آن مخالفت‌های البانی با ابن تیمیه و ابن قیم را در بسیاری از مسائل مهم اعتقادی و ... جمع‌آوری نموده، و به تفصیل بیان کرده است. ما فقط به برخی از آنها اشاره می‌کنیم؛ تا افرادی که با این مکتب و حقایق آنها آشنایی ندارند بیشتر آشنا گردند.

اختلاف در مسائل اعتقادی

۱. ابن تیمیه، عالم را قدیم دانسته است (یعنی عالم را خداوند خلق نکرده و به خودی خود از ازل وجود داشته است).^۱ ابن تیمیه برای ثابت کردن این عقیده‌ی باطل خود، سعی در تضعیف حدیث صحیحی کرده است که در آن، رسول خدا ﷺ فرمودند: ... کان الله و لم یکن شیء غیره...^۲. البانی در دو کتاب خود: «احادیث ضعیفه» و «شرح عقائد طحاویه»^۳، ردی بر ابن تیمیه نوشته و آرزو کرده است ای کاش ابن تیمیه وارد این بحث نشده بود و این سخن را نمی‌گفت.

۲. فناپذیری جهنم: ابن تیمیه می‌گوید: آتش جهنم فناپذیر است. (یعنی جهنم به آخر می‌رسد، و جهنمیان از آن خارج می‌شوند). البانی می‌گوید: «امام صنعانی در این مسأله ردیه خیلی خوبی بر ابن تیمیه و ابن قیم نوشته است. من نیز در کتاب «سلسله احادیث ضعیفه»^۴، ردی بر آنها نوشته‌ام.»

جالب اینجاست که حسن سقاف می‌گوید:

از چیزهای عجیب و غریب، این است که شخصی به نام عبدالکریم صالح حمید، از علمای وهابی معاصر، ردی بر البانی در دفاع از ابن تیمیه و ابن قیم

۱ - سقاف این مطلب را از چندین کتاب ابن تیمیه نقل کرده است. ابن حجر نیز به آن اشاره کرده و بعد گفته است: این از زشت‌ترین مسائلی است که ابن تیمیه به آن پرداخته است. فتح الباری، ج ۱۳، ص ۳۴۶.

۲ - صحیح بخاری، ج ۴، ص ۳۷ و ج ۸، ص ۱۷۵؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۱۱؛ سنن نسائی، ج ۶، ص ۳۶۳، ح ۱۱۲۴۰؛ مستدرک، ج ۲، ص ۳۴۱؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۳۴۶، از بریده و عمران.

۳ - احادیث ضعیفه، ج ۱، ص ۲۰۸؛ شرح عقاید طحاوی، ص ۳۵.

۴ - احادیث ضعیفه، ج ۲، ص ۷۱، ص ۷۵.

نوشته است، به نام «القول المختار لبیان فناء النار» که در ریاض چاپ شده است. در این کتاب گفته شده است که البانی سخنی در مورد ابن تیمیه و ابن قیم گفته است که نمی‌توان صبر کرد، او آنها را تابع هوای نفس و بدعت-گذار خوانده و ... و این نویسنده گفته است که سخن ابن تیمیه و ابن قیم، صحیح است؛ و آنها با این سخن و اعمال خود از اسلام دفاع کرده‌اند! و ...

بعد از او یک عالم وهابی دیگر، استاد ام القراء مکه آمده و کتابی به نام «کشف الاستار لابطال ادعاء فناء النار» را بر رد او و اثبات نظر البانی نوشته است. او سعی کرده تا با عوام‌فریبی، ابن تیمیه را از اتهام گفتن این سخن، مبرا کند؛ در حالی که در کتاب‌های ابن تیمیه، این اعتقاد او ثابت شده است، همان طور که البانی نیز اعتراف کرده است.

خواننده‌ی عزیز توجه داشته باشند که قرآن کریم، فراوان به کفار و منافقین و مشرکین، وعده‌ی جاودانگی در جهنم را داده است؛ برای آشنایی به سوره‌های زیر مراجعه فرمایید: بقره-۶۰، آل عمران-۸۸، نساء-۱۴ و ۹۳ و ۱۶۹، انعام-۱۲۸، توبه-۶۳ و ۶۸، هود-۱۰۷، نحل-۲۹، احزاب-۶۵، زمر-۷۲، غافر-۷۶، حشر-۱۷، تغابن-۱۰، تین-۲۳، بینه-۶. با وجود مخالفت ابن تیمیه با این همه آیه، باز وهابیان حتی در این موضوع، برای دفاع از او کتاب می‌نویسند! و در موضوع‌های توسل و استغاثه، بیشتر از این عمل می‌کنند!

۳. ابن تیمیه می‌گوید: اگر خداوند بخواهد، می‌تواند حتی در پشت یک

مورچه نیز مستقر شود، تا چه رسد به استقرار در عرش!^۱

۱ - بیان تلیس جهمیة، ابن تیمیه، ج ۱، ص ۵۶۸.

البانی در مقدمه‌ی «مختصر العلو» می‌گوید: «لازمه‌ی این سخن این است که بگوییم خدا در عرش خود نشسته است (وهابیان امروزه همین اعتقاد را دارند) که چنین اعتقاد و نسبت دادن آن به خدا، جایز نیست.»
 ۴. ابن تیمیه می‌گوید: وجود خدا در بالا حقیقی است. البانی می‌گوید: این عقیده‌ی معطله است، بلکه بعضی ثابت کرده‌اند که خداوند ذاتاً در همه جا حاضر است.

۵. ابن تیمیه می‌گوید: خداوند جسم است، نه مانند جسم دیگران.^۱ و سخنان مشابه این. البانی در ضمن سخنان طولانی می‌گوید: چقدر خوب گفته شده است که: معطله هیچ و نیستی را می‌پرستند؛ و مجسمه بت را می‌پرستند. پس بنا بر عقیده‌ی البانی، ابن تیمیه بت پرست بوده است.^۲
 ۶. ابن تیمیه می‌گوید: مذهب امامان اهل سنت و اهل حدیث، از متقدمین و متأخرین این است که خداوند حرکت می‌کند.^۳

البانی در «مختصر العلو»^۴، سخن کوفری را با اقرار به آن، نقل می‌کند که گفته است: در مورد خداوند، چیزهایی می‌گویند که نه اسلام گفته است و نه عقل؛ مثلاً: اثبات حرکت، منتقل شدن، حد، جهت، دربالا بودن و نشستن.

۷. ابن تیمیه می‌گوید: همه این و آنچه مثل آنهاست، شواهد و دلایلی بر دارای «حد» بودن خداست؛ هر که به آن اعتراف نکند، به خدا کفر ورزیده و با آیات قرآن مخالفت کرده است.^۱

۱ - همان؛ نقض اساس التقدیس ابن تیمیه، ج ۱، ص ۱۰۰، ص ۱۰۱، ص ۱۰۹.

۲ - شرح عقیده طحاوی، ص ۲۸.

۳ - موافقات صحیح المنقول لصریح المعقول ابن تیمیه، حاشیه منهاج السنة، ج ۲، ص ۴.

۴ - مختصر العلو، ص ۱۶.

۱ - همان؛ حاشیه منهاج السنة، ج ۲، ص ۲۹.

ذهبی می گوید:

خدا برتر از این است که او را دارای حد بدانیم و به چیزی وصف شود؛ مگر چیزی که خودش وصف کرده و پیامبر معنای آن را تعلیم داده است؛ بدون کیفیت و همانند است. خداوند خود می فرماید: (لیس کمثله شیء).^۱ حسن سقاف می گوید: آنچه از شاگردان البانی به ما رسیده، این است که او نیز مثل ذهبی، منکر «حد» داشتن خداوند بوده است.

اختلاف در فروع

- ۱- ابن تیمیه می گوید: شمردن تسبیحات با انگشتان، سنت است؛ ... و شمردن آن با سنگریزه و امثال آن (با تسبیح، در زمان ما) خوب است. همسران پیامبر ﷺ چنین می کردند؛ و رسول خدا ﷺ نیز تصریح نمودند. بعضی از صحابه نیز با سنگریزه تسبیح را می شمردند.^۲ ولی البانی تسبیح گفتن با سنگریزه را (و بالتبع با تسبیحات در زمان ما را) بدعتی زشت و ناپسند، و پیروی از هوای نفس دانسته است.^۳ البانی در مورد همسران پیامبر ﷺ می گوید: «همانا همسران رسول خدا ﷺ و انبیا، غیر محفوظ از زنا هستند (یعنی امکان سر زدن زنا از ایشان وجود دارد).»^۱

۱ - سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۹۷.

۲ - الفتاوی الکبری ابن تیمیه، ج ۲۲، ص ۵۰۶.

۳ - احادیث ضعیفه البانی، ج ۱، ص ۱۱۰، ص ۱۱۷، ص ۱۸۴، ص ۱۹۳.

۱ - البشارة و الاتحاف، سقاف، ص ۶۷، شماره ۱۷.

و محمد نسیب رافعی که ابتدا شاگرد البانی بوده است در این موضوع ردیه‌ای در کتابی مستقل به نام «موال المنی فی اثبات عصمه امهات و زوجات الانبیاء من الزنا» بر البانی نوشته است.

حسن سقاف کتابی از یک عالم وهابی نام برده است که او در آن کتاب اثبات می‌کند که غذا خوردن با قاشق حرام است. این کتاب سقاف و کتاب‌های دیگر او جالب و خواندنی است. او در آخر این کتاب داستان-هایی را ذکر می‌کند که در آنها البانی و بعضی دیگر از علمای وهابی، یکدیگر را به دنیاطلبی و نسبت کذب‌دادن به خداوند و ... متهم کرده‌اند؛ به دلیل چاپ بعضی از کتاب‌های یکدیگر، بدون جلب رضایت مؤلف، یکدیگر را به جهل و نادانی متهم کرده‌اند. و همه‌ی اینها حکایت از میزان فهم، معرفت و ایمان آنها دارد. ما این نمونه‌ها را تنها برای آشنایی بیشتر خوانندگان محترم با این مکتب و پیروان آن ذکر کردیم.

آری، هرکدام از این اعتقادات و گفتار وهابیان و مخالفت‌های آنها با قرآن و احادیث و اتفاق نظر امت اسلامی، قابل تأمل و تفکر و پندگیری برای انسان‌های خردمند است. خودخواهی، عدم پیروی از الگوهای اسلامی، ادعای رهبری و روگردانی از رهبران حقیقی که اسلام معرفی کرده، به بهانه‌های الهام شده از جانب شیطان، سبب این مخالفت‌ها با آثار اسلامی و به بازی گرفتن مسلمات اسلام می‌شود. اینها نمونه‌های اندکی از عجایب و شگفتی‌های عقاید وهابیان بود که ما به آن اشاره کردیم. بعضی از اعتقادات آنها را امت اسلامی به اتفاق نظر شرک می‌دانند.

به کسانی که فریب دروغ‌های وهابیان را می‌خورند، می‌گوییم که در حدیثی متواتر چنین روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمودند:

لا يزال طائفة من امتي ظاهرين علي الحق لا يضرهم من خذلهم حتى يأتي امر الله وهم كذلك.^۱

طایفه‌ای از امت من پیوسته در راه حق خواهند بود و خوارشدن و تحقیر توسط دیگران هیچ ضرری به آنها نخواهد رساند، تا اینکه امر خدا (ظهور امام زمان و یا قیامت) فرارسد.

این حدیث از عمر، جابر، ابو امامه، عمران، ثوبان، زید بن ارقم، سعد، مطرف، ابو سعید خدری، ابو هریره، قره بن ایاس، عقبه، مغیره، معاویه و بسیاری دیگر روایت شده است. این حدیث بسیار جالب است و بسی جای تفکر و اندیشیدن دارد. ما نمی‌خواهیم در مورد اینکه این طایفه چه گروهی هستند صحبت کرده، نظر بدهیم؛ اما اگر منصفانه و دور از تعصب داوری کنیم، برای ما روشن خواهد شد که وهابیان بزرگوار، به هیچ وجه نمی‌توانند جزء این دسته و گروه باشند؛ زیرا این گروه باید از زمان رسول خدا ﷺ وجود داشته باشد؛ اما وهابیان با هیچ یک از گروه‌های اسلامی، در اعتقادات خود موافق و هم‌نوا نیستند، هرچند به دروغ، خود را تابع آثار و سلف می‌دانند، ولی می‌بینید که چگونه به خاطر ناهماهنگی آثار با اعتقاداتشان، اخبار فراوانی را که محدثان صحیح معرفی کرده‌اند، تضعیف و تکذیب کرده‌اند و توسل و استغاثه و قسم به غیر خدا و خیلی چیزهای دیگر را شرک می‌دانند. حال آنکه درستی همه‌ی اینها، توسط صحابه و سلف، ثابت شده است؛ و قرآن و سنت رسول خدا ﷺ آنها را امضا و

۱ - صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۴۹؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۶۰۹، ص ۵۲، ص ۵۳؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۳۴۵-۳۸۴-۴۳۶ و ج ۴، ص ۹۷، ص ۱۰۱، ص ۳۶۹-۴۲۹، ص ۴۳۷ و ج ۵، ص ۳۴، ص ۲۶۹، ص ۲۷۸، ص ۲۷۹؛ صحیح ابن حبان، ج ۱، ص ۲۶۱ و ج ۱۵، ص ۱۱، ص ۲۳۱ و ج ۱۶، ص ۲۲۱ و ...

تشریح کرده‌اند. پس کدام طایفه از قبل در امت اسلامی وجود داشته و دارد، که وهابیان در اعتقاداتشان همراه و هماهنگ با آنها باشند؟

خلاصه

خلاصه

همان طور که ثابت شد، رسول خدا ﷺ در عالم برزخ نیز از احوال ما آگاه هستند و سخن ما را می‌شنوند و می‌توانند جواب ما را بدهند؛ لذا چنان که خواستن چیزی از آن حضرت در حال حیاتشان اشکالی ندارد، بعد از حیات دنیوی نیز هیچ اشکالی نخواهد داشت. در روایتی از انس آمده است:

سألت النبي ﷺ أن يشفع لي يوم القيامة، فقال: أنا فاعل. قال: قلت: يا رسول الله، فأين أطلبك؟ فقال: اطلبني أول ما تطلبني على الصراط. قال: قلت: فإن لم ألقاك على الصراط؟ قال: فاطلبي ثم الميزان. قلت: فإن لم ألقك ثم الميزان؟ قال: فاطلبي ثم الحوض فإني لا أخطئ هذه الثلاث.^۱

انس می‌گوید: از رسول خدا ﷺ خواستم که مرا در قیامت شفاعت کنند. حضرت فرمودند: من شفاعت خواهم کرد. انس گفت: من شما را چگونه پیدا کنم؟ فرمودند: در صراط. انس گفت: اگر در صراط شما را ملاقات نکردم؟ فرمودند: در کنار میزان سراغ مرا بگیر. انس گفت: اگر در آنجا نیز شما را ملاقات نکردم؟ فرمودند: کنار حوض کوثر سراغ مرا بگیر. و من در یکی از این سه مکان خواهم بود.

ولی شما می‌بینید وهابیان با استفاده از ظاهر بعضی آیات، می‌گویند: باید شفاعت، تنها از خدا خواسته شود، نه از پیامبر. اگر فهم وهابیان از این

۱ - مسند احمد، ج ۳، ص ۱۷۸، ح ۱۲۸۴۸؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۶۲۱، ح ۲۴۳۳؛ تاریخ بخاری، ج ۸، ص ۴۵۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۹، ص ۳۶۰، احادیث مختاره، ج ۷، ص ۲۴۶، ص ۲۴۷، ح ۲۱۹۴، ح ۲۶۹۱؛ فتح الباری، ج ۱۱، ص ۴۶۶؛ مقدسی هر چهار سند این حدیث را صحیح گفته است.

آیات قرآن صحیح باشد، پس (نعوذ بالله) رسول خدا ﷺ نتوانسته‌اند معانی و منظور آیات قرآن را درست بفهمند! از این احادیث نیز می‌توان استفاده کرد که خواستن از رسول خدا ﷺ هیچ اشکالی نخواهد داشت؛ چون آیاتی که وهابیان به آن استدلال می‌کنند بین زنده و مرده فرقی نگذاشته است. اگر این فرموده خداوند که کسی نمی‌تواند احدی را جز با اذن خدا شفاعت کند دلیل بر نخواستن شفاعت از شفیع باشد، روشن است که آیه در برگیرنده‌ی زنده و مرده خواهد شد، اما اگر این آیات را برای وهابیان ذکر کنی می‌گویی: از زنده اشکال ندارد. از کجای این آیات چنین مطلبی استنباط می‌شود؟

خلاصه کلام این است که وهابیان می‌گویند: چون رسول خدا ﷺ مرده‌اند نمی‌شنوند و نمی‌توانند جواب بدهند، پس توسل و استغاثه بر آن حضرت جایز نیست. ولی از اخبار فراوان قرآنی و روایی ثابت شد که رسول خدا ﷺ هم می‌شنوند و هم می‌بینند. بیش از همگان، خود ابن تیمیه به این واقعیت اعتراف کرده و گفته است که آن حضرت، حاجات بسیاری از مردم را برآورده کرده‌اند. و مقام و برکات قبر آن حضرت بالاتر از این است که بسیاری از مردم فکر می‌کنند. وهابیان یکصدا می‌گویند: برای جواز توسل و استغاثه، نه حدیث داریم و نه صحابه و تابعین و امامان مذاهب و نه اینکه دیگر علمای بزرگ، آن را انجام داده‌اند.

اما ملاحظه کردید که واقعیت چیز دیگری است؛ وهابیان کاملاً دروغ گفته و خواسته‌اند مردم را فریب بدهند؛ زیرا هم آیات قرآن داریم و هم احادیث و اخباری که بزرگ‌ترین علمای حدیث‌شناس اهل سنت، سند آنها را صحیح دانسته‌اند و بسیاری از صحابه و تابعین و علما، توسل و

استغاثه کرده‌اند، و در مواردی هم با سکوت خود، کمک خواستن از رسول خدا ﷺ را تأیید کرده‌اند. ثابت شد که توسل و استغاثه، تا زمان ابن تیمیه، مورد اتفاق امت اسلامی بوده است و به تعبیر ذهبی و سبکی، او این بدعت و دیدگاه خوارجی را به وجود آورده است. و دانستیم که وهابیان، برای این عقیده خود، هیچ دلیلی نداشته و تا امروز، حتی یک حدیث صحیح، برداشت آنها را تأیید نکرده است؛ جز اینکه، آنها مثل خوارج به بعضی از آیاتی متمسک شده‌اند که کسی آن آیات را مانند آنها تفسیر و معنا نکرده است. همچنین آن آیات، آشکارا، در مورد مشرکان و بت پرستان سخن گفته و هیچ رابطه‌ای با توسل و استغاثه ندارد، ولی متأسفانه آن آقایان رسول گرامی اسلام ﷺ را در این موضوع با بت مقایسه کرده‌اند.

همچنین ثابت شد که افراد بی‌ایمان و فاسد، مانند مروان و حجاج از متوسل شدن به رسول گرامی اسلام ﷺ ناراحت می‌شدند، و می‌خواستند که از آن جلوگیری کنند، پس منع توسل و استغاثه و رو آوردن به آن حضرت، تبعیت از مروان و حجاج است. نام هیچ شخصیت برجسته دیگری که از این عمل جلوگیری کرده باشد، در تاریخ ثبت نشده است مگر آنچه ذکر شد.

در آخر اشاره می‌کنیم که وهابیان، امت اسلامی را به خاطر توسل و استغاثه مشرک می‌دانند. و امروز به راحتی و با افتخار در بعضی از کشورها، مسلمانان را حتی در ماه رمضان و در مسجد، خانه‌ی خدا، در حال نماز و روزه می‌کشند و به این عمل خود نیز مانند خوارج، افتخار می‌کنند. در حالی که قرآن می‌فرماید:

﴿و من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فيها و غضب الله علیه و لعنه و أعد له عذابا عظیما﴾^۱

و هرکس، فرد باایمانی را از روی عمد به قتل برساند، مجازات او دوزخ است؛ در حالی که جاودانه در آن می‌ماند؛ خداوند بر او غضب می‌کند؛ و او را از رحمتش دور می‌سازد؛ و عذاب عظیمی برای او آماده ساخته است. با این وجود، باز وهابیان مانند خوارج، دیگر مسلمانان را مشرک دانسته و می‌کشند. گویا، وقتی اینها اسم مسلمانان را عوض کرده و برچسب دلخواه خود را روی آنها می‌گذارند، قرآن نیز از آنها تبعیت می‌کند، و دیگر این آیات شامل وهابیان نخواهد شد! مطلب دیگر اینکه، البانی در کتاب توسل خود، می‌گوید: «ابن بوطی، ما را (وهابیان را به خاطر انکار توسل) تکفیر کرده است.» او می‌گوید:

افتری علینا الدکتور البوطی فی کتابه «فقه السیرة» فقال ما نصه:
فقد ضل أقوام لم تشعر أفئدتهم بمحبة رسول الله ﷺ و راحوا
یستنکرون التوسل بذاته ﷺ بعد وفاته.

بعد با ذکر دو حدیث زیر:

- ۱- ایما رجل مسلم کفر رجلا مسلما فان کان کافرا و الا هو الکافر.^۲
هر مسلمانی که مسلمان دیگر را تکفیر کند، اگر در واقع کافر باشد (اشکالی ندارد). و اگر کافر نباشد، پس خود تکفیر کننده، کافر خواهد شد.
- ۲- عن أبي هريرة ان رسول الله ﷺ قال: إذا قال الرجل لاخيه یا کافر فقد باء به احدهما.^۳

۱ - نساء / ۹۳.

۲ - مسند احمد، ج ۲، ص ۲۳، ص ۶۰؛ سنن ابو داوود، ج ۲، ص ۴۰۹، ح ۶۸۷.

۳ - صحیح بخاری، ج ۷، ص ۹۷.

این حدیث همان مفهوم حدیث قبلی را دارد. خطاب به بوطی می گوید که تو ما را تکفیر نمودی و ما کافر نیستیم، پس بنابر این حدیث خود کافر گشتی. آری، سخن ما نیز با البانی و دیگر وهابیان همان است. آیا این حدیث و مانند آن، شامل شما نمی شود؟ پس چرا شما وقتی دیگران را تکفیر می کنید و حتی به قتل مؤمنان اقدام می کنید به این اخبار و آیات توجه نمی کنید؟ اما وقتی کسی در حق شما آن را به کار برد به فکر می افتید؟! یا اینکه وقتی نوبت به شما می رسد، به راحتی این اخبار را نسخ و باطل می کنید؟! پاسخ شما برای این حدیث چیست؟ و چگونه مسلمین را به خاطر فهم غلط خود مشرک می- شمارید؟

البانی می گوید:

تری هل دریت یا هذا بأنك حينما تقول ذاك الكلام فإنك ترد على سلف هذه الأمة الصالح و تكفر أئمتها المجتهدين ممن لا يجوز التوسل بالنبي ﷺ و غيره بعد وفاتهم كالإمام أبي حنيفة و أصحابه رحمهم الله تعالى و قد قال أبو حنيفة: (أكره أن يتوسل إلى الله إلا بالله) كما تقدم.^۱

البانی به جز ابو حنیفه، شخص دیگری را معرفی نکرده است؛ لذا به بوطی می گوید: امامان مجتهد این امت مثل: ابو حنیفه و اصحاب او را، که توسل به پیامبر ﷺ بعد از حیات آن حضرت را جایز ندانسته اند؛ تکفیر کردی.

اما باید دو مطلب را متذکر شویم:

اولاً، چنان که اشاره شد، خود البانی تصریح کرده است که حنفی ها این نسبت را به شدت رد کرده و نپذیرفته اند.

۱ - التوسل انواعه و احكامه البانی، ص ۷۷.

ثانیاً، البانی برای دکتر بوطی دلسوزی کرده و گفته است که تو با این سخن خود، امامانی مثل ابو حنیفه را تکفیر کردی.

البانی بخاطر ندارد که خود او حتی خدا و رسول خدا ﷺ و اصحاب و... را به شرک متهم کرده است!!! این واقعیت از آنچه در این کتاب ذکر کردیم، به روشنی بدست می آید.

همین جا این نوشتار را خاتمه داده، خدای بزرگ و مهربان را به خاطر این توفیق شکر می گوئیم. خواهان لطف و رحمت روزافزون او هستیم ، و توفیق خداوند متعال را برای همگان خواهانیم! خدایا، به حقّ مقربان درگاهت، روز به روز بر معرفت و عشق ما نسبت به خود و محمد ﷺ و آل محمد بیفزا! ما را از پیروان حقیقی قرآن و عترت قراربده! و در آخرت با رحمتت با ما برخورد بفرما! و ما را با محمد ﷺ و آل او، محشور بفرما! آمین یا رب العالمین.

فهرست مصادر

- ١- اثبات عذاب القبر، احمد بن حسين بيهقي، وفات ٤٥٨هـ، دار الفرقان، عمان، سال انتشار ١٤٠٥هـ.
- ٢- الآحاد و المثنائي، احمد بن عمرو ابوبكر شيباني، وفات ٢٨٧هـ، دار الراية، رياض، سال انتشار ١٤١١هـ - ١٩٩١م.
- ٣- الاحاديث المختارة، محمد بن عبدالواحد مقدسي، وفات ٦٤٣هـ، دار النشر مكتبة النهضة الحديثة مدينة مكة المكرمة، سال انتشار ١٤١٠هـ، چاپ اول.
- ٤- احكام الجنائز، ناصر الدين الباني، معاصر، دار المكتبة الاسلامي، بيروت، سال انتشار ١٤٠٦هـ.
- ٥- اخبار مكة في قديم الدهر و حديثه، محمد بن اسحاق فاكهي، وفات ٢٧٥هـ، دار خضر، بيروت، سال انتشار ١٤١٤هـ.
- ٦- اختلاف الحديث ، محمد بن ادريس شافعي، متوفاي ٢٠٤هـ.
- ٧- الادب المفرد، محمد بن اسماعيل ابو عبدالله بخاري جعفي، وفات ٢٥٦هـ، دار البشائر الاسلاميه و مؤسسة الكتب الثقافيه، بيروت، سال انتشار ١٤٠٩هـ - ١٩٨٩م.
- ٨- الانكار النوويه، يحيي بن شرف نووي، وفات ٦٧٦هـ، دار الفكر، بيروت.
- ٩- ارغام المبتدع الغبي بجواز توسل بالنبي، عبدالله بن محمد بن صديق الغماري، معاصر، با تحقيق سفاف، دار الامام نووي، سال انتشار ١٤١٢هـ.
- ١٠- ارواء الغليل، ناصرالدين الباني، المكتبة الاسلامي، سال انتشار ١٤٠٥هـ.

- ١١- اسباب النزول آيات، علي بن احمد واحدي، وفات ٤٦٨هـ، مؤسسة حلبي و شركاه، قاهره، سال انتشار ١٣٨٨هـ.
- ١٢- الاستذكار، ابن عبدالبر.
- ١٣- الاستيعاب في معرفة الاصحاب، يوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر، وفات ٤٦٣هـ، دار الجيل، بيروت، سال انتشار ١٤١٢هـ.
- ١٤- اسد الغابة، ابن اثير، وفات ٦٣٠هـ، انتشارات اسماعيليان تهران.
- ١٥- اقتضاء الصراط المستقيم مخالفة أصحاب الجحيم، احمد بن عبدالحليم ابن تيميه، وفات ٧٢٨هـ، طبعة السنة المحمدية - القاهرة، الطبعة الثانية، ١٣٦٩ هـ.
- ١٦- انساب الاشراف، احمد بن يحيى بلاذري، وفات قرن ٣، مؤسسه الاعلمي، بيروت، سال انتشار ١٣٩٤هـ.
- ١٧- الاصابة في تمييز الصحابة، احمد بن علي بن حجر ابوالفضل عسقلاني شافعي، وفات ٨٥٢ هـ، دار الجيل، بيروت، سال انتشار ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م.
- ١٨- اعانة الطالبين، دمياطي، وفات ١٣١١هـ، دار الفكر، بيروت، سال ١٤١٨هـ.
- ١٩- الإغاثة بادللة الاستغاثة، حسن بن علي سقاف، معاصر، مكتبه الامام نووي، عمان، سال انتشار ١٤١٠هـ.
- ٢٠- اكرام الضيف، ابراهيم بن اسحاق حربي، وفات ٢٨٥هـ.
- ٢١- الايضاح، فضل بن شاذان، وفات ٢٦٠هـ.
- ٢٢- الام، محمد بن ادريس شافعي، متوفاي ٢٠٤هـ، دار الفكر، بيروت، چاپ اول.
- ٢٣- الامامة و السياسة، عبد الله بن مسلم بن قتيبه، وفات ٢٧٦هـ، انتشارات شريف رضي، قم، سال انتشار ١٤١٣هـ.
- ٢٤- بحر الدم في من مدحه أحمد أو ذمه، يوسف بن مبرد.

- ٢٥- **بدائع الفوائد**، حمد بن أبي بكر أيوب الزرعي ابن قيم، كتبة نزار مصطفى الباز - مكة المكرمة، الطبعة الأولى، ١٤١٦ هـ.
- ٢٦- **البداية و النهاية**، اسماعيل بن كثير دمشقي، وفات ٧٤٤ هـ، دار احياء التراث العربي، بيروت، سال انتشار ١٤٠٨ هـ.
- ٢٧- **البشارة و الاتحاف**، سقاف، دار الامام نووي، عمان، سال انتشار ١٤١٣ هـ.
- ٢٨- **بلاغات النساء**، ابو الفضل بن ابوطاهر، وفات ٢٨٠ هـ، مكتبه بصيرتي.
- ٢٩- **بيان تلبيس الجهمية في تأسيس بدعهم الكلامية**، مؤلف: أحمد عبد الحليم بن تيميه الحراني، ناشر: مطبعة الحكومة - مكة المكرمة، الطبعة الأولى، ١٣٩٢
- ٣٠- **تاج العروس من جواهر القاموس**، وفات ١٢٠٥ هـ، مكتبة الحياة، بيروت.
- ٣١- **تاريخ الاسلام**، محمد بن احمد ذهبي، وفات ٧٤٨ هـ، دار الكتب العربي، بيروت، سال انتشار ١٤١٩ هـ - ١٩٩٨ م.
- ٣٢- **تاريخ الامم و الملوك**، محمد بن جرير طبري ابوجعفر، وفات ٣١٠ هـ، دار الكتب العلمية، بيروت، سال انتشار ١٤٠٧ هـ.
- ٣٣- **تاريخ بغداد**، احمد بن علي خطيب بغدادي، وفات ٤٦٣ هـ، دار الكتب العلمية، بيروت.
- ٣٤- **تاريخ جرجان**، حمزة بن يوسف ابو القاسم جرجاني، وفات ٣٤٥ هـ، عالم الكتب، بيروت، سال انتشار ١٤٠١ هـ - ١٩٨١ م.
- ٣٥- **تاريخ الخميس**، حسين بن محمد بكري، نشر و توضيح، بيروت.
- ٣٦- **تاريخ صغير**، محمد بن اسماعيل بخاري، وفات ٢٥٦ هـ، دار المعرفه، بيروت، سال انتشار ١٤٠٦ هـ.
- ٣٧- **تاريخ الكبير**، محمد بن اسماعيل بن ابراهيم ابو عبدالله بخاري جعفي، وفات ٢٥٦ هـ، دار الفكر.
- ٣٨- **تاريخ مدينة دمشق**، ابن عساكر، وفات ٥٧١ هـ، دار الفكر، بيروت، سال انتشار ١٤١٥ هـ.

- ٣٩- تاريخ المدينة منورة، عمر بن شيه، وفات ٢٦٢هـ، دار الفكر، بيروت.
- ٤٠- تاريخ يحيى بن معين، بروايت عثمان بن سعيد، وفات ٢٨٠هـ، دار المأمون للتراث دمشق.
- ٤١- تأويل مختلف الحديث، عبدالله بن مسلم بن قتيبه دينوري، وفات ٢٧٦هـ، دار الجيل، بيروت، سال انتشار ١٣٩٣هـ - ١٩٧٢م.
- ٤٢- تحفة الاحوذى بشرح جامع الترمذى، محمد بن عبدالرحمن مبارك فوري، ولادت ١٢٨٣هـ، وفات ١٣٥٣هـ، دار الكتب العلميه، بيروت.
- ٤٣- تحفة الذاكرين.
- ٤٤- تخريج الانكار، ابن حجر.
- ٤٥- التدوين في اخبار قزوين، عبدالكريم بن محمد رافعي قزويني، دارالكتب العلميه، بيروت، سال انتشار ١٩٨٧م.
- ٤٦- تذكرة الحفاظ ذهبى، وفات ٧٤٨هـ، مكتبة الحرم المكي، رياض، سال ١٤١٥هـ.
- ٤٧- تذكرة الموضوعات، محمد طاهر بن الهندي الفتتي، وفات ٩٨٦هـ.
- ٤٨- الترغيب و الترهيب من الحديث الشريف، عبد العظيم بن قوى منذري ابو محمد، وفات ٦٥٦هـ، دار الكتب العلميه، بيروت، سال انتشار ١٤١٧هـ.
- ٤٩- تعجل المنفعة، ابن حجر، وفات ٨٥٢هـ، دار الكتب العربي، بيروت.
- ٥٠- تفسير طبرى، محمد بن جرير طبرى، وفات ٣١٠هـ، دار الفكر، بيروت، سال انتشار ١٤١٥هـ.
- ٥١- تفسير قرطبي، محمد بن احمد قرطبي، وفات ٦٧١هـ، دار احياء التراث العربي، بيروت، سال انتشار ١٤٠٥هـ.
- ٥٢- تفسير ثعلبي شافعي، وفات ٤٢٧هـ، دار احياء التراث العربي، بيروت، سال انتشار ١٤٢٢هـ.

- ٥٣- تفسير جلالين، جلال الدين محلي و سيوطي، وفات ٩١١هـ، دار المعرفة، بيروت.
- ٥٤- تفسير ابن كثير، اسماعيل بن كثير، وفات ٧٧٤هـ، دار المعرفة بيروت، سال انتشار ١٤١٢هـ.
- ٥٥- تفسير ثعالبي، عبدالرحمن بن محمد ثعالبي، وفات ٨٧٥ هـ، دار احياء التراث العربي، بيروت، سال انتشار ١٤١٨هـ.
- ٥٦- تلخيص الحبير في احاديث الرافي الكبير، احمد بن علي بن حجر ابو الفضل عسقلاني شافعي، وفات ٨٥٢ هـ، مدينه منوره، سال انتشار ١٣٨٤هـ - ١٩٦٤م.
- ٥٧- التمهيد لما في الموطأ من المعاني والأسانيد، ابو عمر يوسف بن عبدالله بن عبدالبر نمري، وفات ٤٦٣هـ، وزارت عموم الاوقاف و الشؤون الاسلاميه، مغرب، سال انتشار ١٣٨٧هـ.
- ٥٨- تهذيب التهذيب، احمد بن علي بن حجر ابو الفضل عسقلاني شافعي، وفات ٨٥٢ هـ ، دار الفكر، بيروت، سال انتشار ١٤٠٤هـ - ١٩٨٤م.
- ٥٩- تهذيب الكمال، يوسف بن زكي عبدالرحمن ابو حجاج مزي، وفات ٧٤٢هـ ، دار النشر، دار الفكر، بيروت، سال انتشار ١٤٠٠هـ - ١٩٨٠م.
- ٦٠- كتاب التوابين، عبدالله بن احمد بن قدامه، وفات ٦٢٠هـ، دار المکتب العلميه، بيروت، سال انتشار ١٤٠٣هـ.
- ٦١- التوسل انواعه و احكامه، حمد ناصر الدين الألباني، المکتب الإسلامي - بيروت.
- ٦٢- التوسل بالنبي و جهلة الوهابية، ابو حامد بن مرزوق استانبولي حنفي.
- ٦٣- التوفيق الرباني، جماعتي از علما، معاصر.
- ٦٤- الثقات، محمد بن حبان بن احمد ابو حاتم تميمي بستي، وفات ٣٥٤هـ، دار الفكر، بيروت، سال انتشار ١٣٩٥هـ - ١٩٧٥م.

- ٦٥- جامع صحيح سنن ترمذي، محمد بن عيسى ابو عيسى ترمذي سلمى، وفات مؤلف ٢٧٩هـ، دار الاحياء التراث العربي ودار الفكر، بيروت، سال انتشار ١٤٠٣هـ.
- ٦٦- الجرح و التعديل، عبد الرحمن بن ابي حاتم محمد بن ادريس ابو محمد رازي تميمي، وفات ٣٢٧هـ، دار الإحياء التراث العربي، بيروت، سال انتشار ١٢٧١هـ - ١٩٥٢م.
- ٦٧- جلاء العينين، سيد نعمان خير الدين، معروف به ابن آلوسي بغدادى.
- ٦٨- الجهاد، عبدالله بن مبارك، وفات ١٨١هـ، دار المطبوعات الحديث، جدّه.
- ٦٩- حاشية رد المختار ابن عابدين حنفي، وفات ١٢٣٢هـ، دار الفكر، بيروت. سال انتشار ١٤١٥هـ.
- ٧٠- حاشية الايضاح علي المناسك.
- ٧١- حلية الأولياء و طبقات الأصفياء، ابو نعيم احمد بن عبدالله اصبهاني، وفات ٤٣٠هـ، دار الكتب العربي، بيروت، سال انتشار ١٤٠٥هـ.
- ٧٢- الخصائص الكبرى، عبدالرحمن بن ابي بكر سيوطي، وفات ٩١١هـ، دار الكتب العلمي، بيروت، سال انتشار ١٤١٧هـ.
- ٧٣- خلاصة بحر المنير، عمر بن علي انصاري.
- ٧٤- الدر المنثور، جلال الدين سيوطي، وفات ٩١١هـ، فتح الجده و دار المعرفه، بيروت، سال انتشار ١٣٦٥هـ.
- ٧٥- الدرر السنية في الرد على الوهابية، دحلان.
- ٧٦- الدرر الكامنة، ابن حجر عسقلاني.
- ٧٧- كتاب الدعاء، سليمان بن احمد طبراني، وفات ٣٦٠هـ، دار الكتب العلمي، بيروت، سال انتشار ١٤١٣هـ.
- ٧٨- دعوات الكبير، بيهقي.

- ٧٩- دفع الشبه التشبيه، ابن جوزي، وفات ٥٩٣هـ، با تحقيق حسن سقاف، دار الامام نووي، عمان، سال انتشار ١٤١٣هـ.
- ٨٠- ذخائر العقبي، احمد بن عبدالله طبرى، وفات ٦٩٤هـ، دار الكتب مصرية، سال انتشار ١٣٥٦هـ.
- ٨١- الذرية الطاهرة النبوية، امام حافظ ابو بشر محمد بن احمد بن حماد دولابي، وفات ٣١٠هـ، دار السلفيه، كويت، سال انتشار ١٤٠٧هـ.
- ٨٢- ذيل تاريخ بغداد، ابن نجار، وفات ٦٣٧هـ، دار المكتب العلميه، بيروت، سال انتشار ١٤١٧هـ.
- ٨٣- الرحلة، ابن جبير.
- ٨٤- الرد على البكري، احمد بن عبدالحليم ابن تيميه، وفات ٧٢٨هـ، مكتبة الغرباء الأثرية - المدينة المنورة، الطبعة الأولى، ١٤١٧هـ.
- ٨٥- الرد على كتاب حكم الاسلام في التوسل بالانبياء و الاولياء، حراس.
- ٨٦- رفع المنارة في تخريج احاديث التوسل و الزيارة، سعيد ممدوح شافعي، معاصر، دار الامام نووي، عمان، سال انتشار ١٤١٦هـ.
- ٨٧- الروح في الكلام على أرواح الأموات والأحياء بالدلائل من الكتاب والسنة، مؤلف: محمد بن أبي بكر بن قيم، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، ١٣٩٥.
- ٨٨- الرياض النضرة في مناقب العشرة، احمد بن عبدالله بن محمد طبرى ابو جعفر، وفات ٦٩٤هـ، دار الغرب الاسلامي، بيروت، سال انتشار ١٩٩٦م.
- ٨٩- زاد المسير في علم التفسير، ابن جوزي، وفات ٥٩٧هـ، دار الفكر، بيروت، سال انتشار ١٤٠٧هـ.
- ٩٠- زيارة القبور والاستنجاد بالمقبور، أحمد بن عبد الحليم بن تيمية الحراني، الإدارة العامة للطبع والترجمة - الرياض، الطبعة الأولى، ١٤١٠هـ.

- ٩١- سبيل السلام، صنعاني، متوفي ١١٨٢ هـ، طبع الرابع مصر ١٣٧٩.
- ٩٢- سبيل الهدى و الرشاد، صالح شامي، وفات ٩٤١ هـ، دار المكتبة العلمية، بيروت، سال انتشار ١٤١٤ هـ.
- ٩٣- السلسلة احاديث الضعيفة، ناصر الدين الألباني، كتبة المعارف - الرياض.
- ٩٤- سنن دارمي، عبدالله بن عبدالرحمن ابومحمد دارمي، وفات ٢٥٥ هـ، دار الكتاب العربي بيروت، سال انتشار ١٤٠٧ هـ.
- ٩٥- سنن بيهقي الكبرى، احمد بن حسين بيهقي، وفات ٤٥٨ هـ، مكتبة دار الباز، مكة مكرمه، سال انتشار ١٤١٤ هـ، ١٩٩٤ م، دار الفكر، بيروت.
- ٩٦- سنن دارقطني، علي بن عمر ابو الحسن دار قطني بغدادي، وفات ٣٨٥ هـ، دار المعرفة، بيروت، سال ١٩٦٦م - ١٣٨٦ هـ.
- ٩٧- سنن ابي داوود، سليمان بن اشعث ابو داوود سجستاني ازدي، وفات ٢٧٥ هـ، دار الفكر، بيروت، چاپ اول، سال ١٤١٠ هـ.
- ٩٨- سنن كبرى، احمد بن شعيب ابو عبدالرحمن نسائي، وفات ٣٠٣ هـ، دار الكتب العلمية، بيروت، سال انتشار ١٤١١ هـ - ١٩٩١ م.
- ٩٩- سنن ابن ماجه، محمد بن يزيد ابو عبدالله قزويني، وفات ٢٧٥ هـ، دار الفكر، بيروت.
- ١٠٠- السنة، عمرو بن ابي عاصم، وفات ٢٨٧ هـ، المكتب الاسلامي، بيروت، سال انتشار ١٤٠٠ هـ.
- ١٠١- السنة، الخلال، ناشر: دار الراية - الرياض الطبعة الأولى، ١٤١٠.
- ١٠٢- سير اعلام النبلاء، محمد بن احمد ذهبي، وفات ٧٤٨، مؤسسة الرسالة، بيروت، سال انتشار ١٤١٣ هـ.
- ١٠٣- السيرة الحلبية، علي بن برهان الدين، وفات ١٠٤٤ هـ، المكتبة الاسلاميه، بيروت.
- ١٠٤- السيرة النبوية، ابن كثير، وفات ٧٧٤ هـ، دار المعرفة، بيروت، سال انتشار ١٣٩٦ هـ.

- ١٠٥- السيرة النبوية، ابن هشام، وفات ٢١٣هـ، دار الجيل، بيروت، سال ١٤١١هـ.
- ١٠٦- السيف الصقيل، تقي الدين سبكي، وفات ٧٥٦هـ، مكتبة الزهران.
- ١٠٧- شرح مسند ابو حنيفة، علي قاري، وفات ١٠١٤هـ، دار المكتب العلمي، بيروت.
- ١٠٨- شرح معاني الآثار، ابو جعفر طحاوي، وفات ٣٢١هـ، دار الكتب العلمية، بيروت، سال انتشار ١٣٩٩هـ.
- ١٠٩- شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحديد، وفات ٦٥٦هـ، دار احياء كتب العربية.
- ١١٠- شعب الايمان، احمد بن حسين بيهقي، وفات ٤٥٨هـ .
- ١١١- الشفا بتعريف حقوق المصطفى، قاضي عياض، وفات ٥٤٤هـ، دار الفكر، بيروت، سال انتشار ١٤٠٩هـ.
- ١١٢- الشمائل الشريفة (جامع صغير سيوطي)، عبدالرحمن بن ابوبكر، وفات ٩١١هـ، دار طائر العلم، جده.
- ١١٣- شواهد التنزيل، الحسكاني، وفات قرن ٥هـ، مجمع احياء ثقافة الاسلاميه، سال انتشار ١٤١١هـ.
- ١١٤- صحيح مسلم، مسلم بن حجاج، ولادت ٢٠٦هـ، دار الاحياء التراث العربي، بيروت.
- ١١٥- صحيح مسلم بشرح نووي، يحيى بن شرف نووي، وفات ٦٧٦هـ، دار إحياء التراث العربي، بيروت، سال انتشار ١٣٩٢هـ، دوم.
- ١١٦- الصواعق المحرقة، ابن حجر هيتمي، مؤسسة الرسالة، بيروت، سال انتشار ١٤١٧هـ - ١٩٩٧م.
- ١١٧- الجامع الصحيح المختصر، محمد بن اسماعيل بخاري، ولادت ١٩٤هـ دار ابن كثير، اليمامة المدينة النشر، بيروت، سال نشر ١٤٠٧هـ، ١٩٨٧م، چاپ سوم، دار الفكر، بيروت، سال ١٤٠١هـ.
- ١١٨- صحيح ابن خزيمة، ولادت ٢٢٣هـ، مكتب اسلامي، بيروت، سال ١٤١٢هـ.

- ١١٩- صحیح ابن حبان ابو حاتم بستي، وفات ٣٥٤هـ، مؤسسة رسالة بيروت، سال انتشار ١٤١٤هـ، چاپ دوم.
- ١٢٠- صفوة الصفوة، ابو الفرج، وفات ٥٩٧هـ، دار المعرفة، بيروت، سال انتشار ١٣٩٩هـ - ١٩٧٩م.
- ١٢١- الضعفاء الكبير، عقيلي، وفات ٣٢٢هـ، دار الكتب العلمية، بيروت.
- ١٢٢- طبقات الحنابلة، ابو يعلي حنبلي، وفات ٥٢٦هـ، مؤسسة سنة محمدية، سال انتشار سال انتشار ١٣٧١هـ.
- ١٢٣- طبقات كبرى، محمد بن سعد، وفات ٢٣٠هـ، مكتبة العلوم و الحكم، مدينه منوره، سال انتشار ١٤٠٨هـ .
- ١٢٤- طبقات المحدثين باصبهان، بن حبان، وفات ٣٦٩هـ، مؤسسة الرسالة ، بيروت، سال انتشار ١٤١٢هـ.
- ١٢٥- كتاب العرش، محمد بن عثمان بن ابي شيبه، وفات ٢٩٧هـ ، مكتبة المعلا، كويت، سال انتشار ١٤٠٦هـ.
- ١٢٦- العظمة، عبدالله بن محمد بن جعفر بن حبان.
- ١٢٧- علل ابي حاتم.
- ١٢٨- العلل الواردة في الاحاديث النبوية، علي بن عمر دارقطني، وفات ٣٨٥هـ، دار طيبه، رياض، سال انتشار ١٤٠٥هـ - ١٩٨٥م.
- ١٢٩- عمدة القاري، عيني.
- ١٣٠- عمل اليوم و الليلة، ابن سني.
- ١٣١- عيون الاثر، ابن سيد الناس، وفات ٧٣٤هـ، مؤسسه عز الدين.
- ١٣٢- غريب الحديث، ابراهيم بن اسحاق حربي، متوفي ٢٨٥هـ طبع اول ١٤٠٥هـ دار المدنة للطباعة و النشر و التوزيع، جده.

- ١٣٣- غريب الحديث، عبدالله بن مسلم بن قتيبه، وفات ٢٧٦هـ، دار الكتب العلمية، بيروت، سال انتشار ١٤٠٨هـ.
- ١٣٤- الفايق زمخشر، وفات ٥٣٩هـ، دار الكتب العلمية، بيروت، سال انتشار ١٤١٧هـ.
- ١٣٥- الفتاوى الكبرى، احمد بن عبدالحليم، ابن تيميه، وفات ٧٢٨هـ، دار المعرفة - بيروت، الطبعة الأولى، ١٣٨٦.
- ١٣٦- فتح الباري شرح صحيح بخاري، احمد بن علي بن حجر عسقلاني، وفات ٨٥٢هـ، دار المعرفة، بيروت، سال انتشار ١٣٧٩هـ.
- ١٣٧- فتح العزيز، عبدالكريم بن محمد رافعي، وفات ٦٢٣هـ، دار الفكر.
- ١٣٨- فتح القدير، محمد بن علي شوكاني، وفات ١٢٥٠هـ، عالم الكتب.
- ١٣٩- فتح المتعال في وصف النعال، احمد بن محمد مالكي.
- ١٤٠- فرائد السمطين، ابراهيم بن محمد حموي، وفات ٧٣٠هـ، مؤسسه محمدي، سال انتشار ١٣٩٨هـ.
- ١٤١- الفردوس بمأثور الخطاب، شيروية بن شهردار ديلمي، وفات ٥٠٩هـ، دار الكتب العلمية، بيروت، سال انتشار ١٩٨٦هـ.
- ١٤٢- فضائل الصحابة، احمد بن حنبل، وفات ٢٤١هـ، مؤسسة الرسالة، بيروت، سال انتشار ١٤٠٣هـ - ١٩٨٣م.
- ١٤٣- فيض القدير شرح جامع صغير، عبد الرؤوف مناوي، المكتبة التجارية الكبرى، مصر، سال انتشار ١٣٥٦هـ.
- ١٤٤- قاعدة جلية في التوسل و الوسيلة، ابن تيميه.
- ١٤٥- القول المسدد في الذب عن المسند امام احمد، احمد بن علي عسقلاني، وفات ٨٥٢هـ، مكتبه ابن تيميه، قاهره، سال انتشار ١٤٠١هـ.

- ١٤٦- **الكامل في ضعفاء الرجال**، عبدالله بن عدي، وفات ٣٦٥هـ، دار الفكر، بيروت، سال انتشار ١٤٠٩هـ - ١٩٨٨م.
- ١٤٧- **كشف القناع**، منصور بن يونس بهوتي حنبلي، وفات ١٠٥١هـ، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤١٨هـ،
- ١٤٨- **كشف الخفاء**، ابراهيم بن محمد عجلوني، وفات ١١٦٢هـ، دار الكتب العلمية، بيروت، سال انتشار ١٤٠٨هـ .
- ١٤٩- **كنز العمال**، متقي هندي، وفات ٩٧٥هـ ، مؤسسة الرسالة ، بيروت.
- ١٥٠- **الكنى**، محمد بن اسماعيل بخاري، وفات ٢٥٦هـ، دار الفكر، بيروت.
- ١٥١- **لباب النقول**، جلال الدين سيوطي، وفات ٩١١هـ، دار الكتب العلمي، بيروت.
- ١٥٢- **لسان العرب**، ابن منظور، وفات ٧١١هـ، دار احياء التراث العربي، بيروت، سال انتشار ١٤٠٥هـ.
- ١٥٣- **لسان الميزان**، احمد بن علي بن حجر عسقلاني ، وفات ٨٥٢هـ ، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، بيروت، سال انتشار ١٤٠٦هـ - ١٩٨٦م.
- ١٥٤- **المجروحين**، ابو حاتم محمد بن حبان بستي، وفات ٣٥٤هـ ، دار الوعي، حلب.
- ١٥٥- **المجموع**، محيي دين بن نووي، وفات ٦٧٦هـ، دار الفكر، بيروت.
- ١٥٦- **مجموع الفتاوى**، احمد بن عبدالحليم ابن تيميه، وفات ٧٢٨هـ.
- ١٥٧- **مختصر تاريخ**، ابن ديبني شمس الدين ذهبي ، ٦٣٧هـ، دار الكتب العلمية، بيروت.
- ١٥٨- **مدخل الشرع الشريف**، محمد بن محمد مالكي.
- ١٥٩- **المدوة الكبرى** ، مالك بن انس، وفات ١٦٩هـ ، چاپ السعادة، مصر.
- ١٦٠- **المسائل**، عبدالله بن احمد بن حنبل.
- ١٦١- **المستدرک على الصحيحين**، ابو عبدالله حاكم، وفات ٤٠٥هـ، دار الكتب العلمية، بيروت، سال انتشار ١٤١١هـ، چاپ اول، دار المعرفة، بيروت، سال ١٤٠٦هـ.

- ١٦٢- مسند عبدالله بن مبارك، وفات ١٨١هـ، مكتبة المعارف، رياض، سال انتشار ١٤٠٧هـ.
- ١٦٣- مسند محمد بن ادريس شافعي، متوفاي ٢٠٤هـ، دار الكتب العلمية، لبنان.
- ١٦٤- مسند ابو عوانه، وفات ٣١٦هـ، دار المعرفة مدينة النشر، بيروت، سال ١٩٩٨م.
- ١٦٥- مسند اسحاق بن راهويه، وفات ٢٣٨هـ، مكتبة الايمان، مدينة منوره، سال انتشار ١٩٩٥م.
- ١٦٦- مسند بزار، وفات ٢٩٢هـ، مؤسسة علوم القرآن و مكتبة العلوم و الحكم، بيروت، مدينة، سال انتشار ١٤٠٩هـ.
- ١٦٧- مسند امام احمد بن حنبل، وفات ٢٤١هـ، مؤسسة قرطبة ، مصر، نشر دار، صادر، بيروت.
- ١٦٨- مسند الروياني، وفات ٣٠٧هـ، مؤسسة قرطبة ، قاهره، سال ١٤١٦هـ.
- ١٦٩- مسند حميدي، وفات ٢١٩هـ، دارالكتب العلمية مكتبة المنتبي، بيروت، قاهره، سال انتشار ١٤٠٩هـ.
- ١٧٠- مسند الشاميين، سليمان بن احمد طبراني، وفات ٣٦٠هـ، مؤسسة الرساله، بيروت، سال انتشار ١٤٠٥هـ- ١٩٨٤م.
- ١٧١- مسند ابي داود طيالسي، وفات ٢٠٤هـ، دارالمعرفة و دارالحديث، بيروت.
- ١٧٢- مسند امام ابو حنيفه، ابو نعيم، وفات ٤٣٠ هـ ، مكتبة الكوثر، رياض، سال انتشار ١٤١٥ هـ .
- ١٧٣- مسند ابي يعلى، وفات ٣٠٧هـ، دار المأمون للتراث، دمشق، سال انتشار ١٤٠٤هـ - ١٩٨٤م.
- ١٧٤- مسند ابن جعد، وفات ٢٣٠هـ، دار الكتب العلمية، بيروت.
- ١٧٥- مسند شهاب، محمد بن سلامت وفات ٤٥٤هـ، مؤسسة الرسالة، بيروت، سال انتشار ١٤٠٧هـ - ١٩٨٦م.

- ١٧٦- مسند، حارث بن اسامه.
- ١٧٧- مصنف في الاحاديث و الآثار، عبدالله بن محمد بن ابي شيبه، وفات ٢٣٥ هـ، مكتبة الرشد و دار الفكر، رياض، بيروت، سال ١٤٠٩ هـ.
- ١٧٨- مصنف، عبدالرزاق بن همام، وفات ٢١١ هـ، المكتب الاسلامي و المجلس العلمي، بيروت، سال انتشار ١٤٠٣ هـ.
- ١٧٩- معانى القرآن، ابو جعفر نحاس، وفات ٣٣٧ هـ، جامعة ام القري، سعودي، سال انتشار ١٤٠٩ هـ.
- ١٨٠- المعجم الاوسط، سليمان بن احمد طبراني، وفات ٣٦٠ هـ، دار الحرمين، قاهره، سال انتشار ١٤١٥ هـ.
- ١٨١- معجم البلدان، ياقوت حموي، وفات ٦٢٦ هـ، دار احياء التراث العربي، بيروت.
- ١٨٢- معجم الشيوخ، ذهبي .
- ١٨٣- الروض الداني (المعجم الصغير)، سليمان بن احمد طبراني، وفات ٣٦٠ هـ، المكتب الاسلامي، دار عمار، بيروت، عمان، سال انتشار ١٤٠٥ هـ - ١٩٨٥ م.
- ١٨٤- المعجم الكبير، سليمان بن احمد طبراني، وفات ٣٦٠ هـ، مكتبة العلوم و الحكم، موصل، سال انتشار ١٤٠٤ هـ - ١٩٨٣ م.
- ١٨٥- معجم المؤلفين، عمر رضا كحاله، معاصر، دار احياء التراث العربي، بيروت.
- ١٨٦- المغني، عبدالله بن قدامه، وفات ٦٢٠ هـ، دار الكتاب العربي، بيروت.
- ١٨٧- مغني الحجاج، محمد شرييني، وفات ٩٧٧ هـ، دار احياء التراث العربي، بيروت، سال انتشار ١٣٧٧ هـ.
- ١٨٨- مفتاح السعادة، تاش اكبرزاده.
- ١٨٩- المقالان السنية في كشف ضلالات احمد بن تيميه.

- ١٩٠- المقصد الارشد في ذكر اصحاب الامام احمد، برهان الدين ابراهيم بن محمد بن عبدالله بن محمد بن مفلح، وفات ٨٨٤ هـ، مكتبه الرشد للنشر و التوزيع، رياض، سال انتشار ١٩٩٠م.
- ١٩١- مكارم الاخلاق، عبدالله بن عبيد بن ابي دنيا، وفات ٢٨١ هـ، مكتبة القرآن.
- ١٩٢- مناقب علي بن ابيطالب، علي بن محمد شافعي غزالي، وفات ٤٨٣ هـ، المكتبه الاسلاميه، تهران، سال انتشار ١٣٩٤ هـ.
- ١٩٣- المناقب، محمد بن احمد مكي خوارزمي، وفات ٥٦٨ هـ، سال انتشار ١٤١١ هـ.
- ١٩٤- من حديث خيثمة بن سليمان، وفات ٣٤٣ هـ، دار الكتاب العربي، بيروت، سال انتشار ١٤٠٠ هـ - ١٩٨٠م.
- ١٩٥- علل الحديث و معرفة الرجال، احمد بن حنبل، مكتبه المعارف، رياض، سال انتشار ١٤٠٩ هـ.
- ١٩٦- من عاش بعد الموت، عبد الله بن محمد بن أبي الدنيا ناشر: مؤسسة الكتب الثقافية - بيروت، الطبعة الأولى، ١٤١٣ هـ.
- ١٩٧- منهاج السنة النبوية، احمد بن عبدالحليم ابن تيميه، وفات ٧٢٨ هـ، مؤسسة قرطبة ، سال انتشار ١٤٠٦ هـ.
- ١٩٨- مواهب الجليل الحطاب، رعييني، وفات ٩٥٤ هـ، دار الكتب العلميه، بيروت، سال انتشار ١٤١٦ هـ.
- ١٩٩- كتاب الموطأ، مالك بن انس، وفات ١٧٩ هـ ، دارالاحياء التراث العربي، بيروت ، چاپ اول سال ١٤٠٩ هـ .
- ٢٠٠- ميزان الاعتدال في نقد الرجال، محمد بن احمد ذهبي ، وفات ٧٤٨ هـ، دار الكتب العلميه، بيروت، سال انتشار ١٩٩٥م.
- ٢٠١- نصيحتي الى علماء نجد، رفاعي، به نقل از الف سؤال و اشكال.

- ٢٠٢- نظم درر السمطين، محمد بن جمال الدين زرندي حنفي، وفات ٧٥٠هـ، مكتبة اميرالمؤمنين، سال انتشار ١٣٧٧هـ .
- ٢٠٣- النهاية في غريب حديث، ابن اثير، وفات ٦٣٠هـ، مؤسسة اسماعيليان، قم، سال انتشار ١٣٦٤هـ.
- ٢٠٤- نيل الاوطار من احاديث سيد الاخيار شرح منتقى الاخبار، محمد بن علي شوكاني، وفات ١٢٥٥هـ، دار الحيل، بيروت، سال انتشار ١٩٧٣م.
- ٢٠٥- وفاء الوفا، سمهودي.
- ٢٠٦- وفيات الاعيان، ابن خلكان.
- ٢٠٧- هدية العارفين، اسماعيل باشا بغدادي، وفات ١٣٣٩هـ، دار احياء التراث العربي، بيروت.

فهرست کتاب

مقدمه..... ۵

فصل اول: شنوایی و بینایی اموات

- ۲۰ دلیل وهابیان بر ناشنوایی اموات
- ۲۲ جواب به استدلال وهابیان بر آیات یادشده
- ۲۸ استدلال وهابیان با تمسک به آیاتی دیگر
- ۳۵ گواهی قرآن به شنوایی گذشتگان
- ۳۷ تأیید شنوایی اموات از منظر احادیث
- ۳۷ خطاب در نماز
- ۳۹ اعتراف ابن تیمیه و دو شاگردش به شنوایی اموات
- ۴۳ کیفیت سلام به مردگان در تعلیم پیامبر
- ۴۳ پیامبر و حضرت موسی با اموات سخن می گویند
- ۴۶ تصریح پیامبر، به دیدن اعمال امت خویش پس از رحلت
- ۴۷ سخن گفتن ابوبکر با پیامبر ﷺ
- ۴۸ اعتقاد عایشه به اینکه عمر در قبرش او را می بیند
- ۴۹ اموات اعمال اهل دنیا را میبینند
- ۵۴ پیامبر صلوات امت را میشوند
- ۵۷ نماز پیامبران در قبور
- ۵۹ نماز پیامبران به امامت پیامبر اسلام، در مسجد الاقصی
- ۶۰ اهل قبور زندهها را میشناسند و جواب سلام آنها را میدهند
- ۶۲ پاسخ شهداء به سلام اهل دنیا
- ۶۵ سلام دادن حضرت عیسی به پیامبر ﷺ در قبر

- ۷۰ سخن اموات با کسانی که دنبال جنازه میروند
- ۷۰ انس مرده با زائر خود
- ۷۷ پاسخگویی پیامبر به سلام بعضی از سلام کنندگان
- ۸۳ سلام بر پیامبر ﷺ و دیگران، در کنار قبر ایشان
- ۸۶ ملاقات ارواح اهل دنیا با ارواح مردگان
- ۱۰۰ تلقین بر اموات
- ۱۰۵ قبر، باغی از باغهای بهشت

فصل دوم: توسل از نظر منکران و مخالفان

- ۱۰۹ نظرات وهابیان در مورد توسل
- ۱۲۳ اخبار و احادیث در باب مطلوبیت توسل به اموات
- ۱۲۵ دلایل قرآنی بر جواز توسل
- ۱۴۷ توسل در سنت و احادیث نبوی
- ۱۵۵ صحابی، به توسل به پیامبر بعد از رحلت ایشان امر می کند
- ۱۵۹ امام علی علیه السلام نزدیکترین شخص و بهترین وسیله به سوی خداوند
- ۱۶۱ دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله به یاد کردن ایشان در هنگام مشکلات
- ۱۶۲ توسل موسی علیه السلام به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله
- ۱۶۳ اقرار ابن تیمیه بر توسل سلف
- ۱۶۶ پناه بردن ابویوب انصاری به قبر پیامبر
- ۱۶۸ رواج توسل و دشمنان آن
- ۱۷۰ ام المؤمنین، عایشه، مردم را به پناه بردن به قبر پیامبر فرا میخواند
- ۱۷۲ پناه بردن اهل مدینه به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله

۱۷۲	مسعودی می نوسد:
۱۷۳	پیامبر ﷺ و دعوت بلال برای زیارت خود
۱۷۵	توسل رسول خدا ﷺ به پیامبران
۱۸۰	توسل بزرگان اهل سنت و جواز توسل از زبان آنها
۱۸۰	توسل مالک و شافعی و احمد
۲۰۴	ابن تیمیه و ترک عقیده‌ی باطل
۲۰۶	معجزات فراوان قبر پیامبر و اتفاقنظر مسلمانان در جواز توسل
۲۱۱	اعتراف ابن تیمیه به فراوانی معجزات قبر پیامبر
۲۱۵	دلایل بدیهی توسل به شخص و ذات مبارک پیامبر
۲۳۴	وجود مبارک پیامبر دارای تأثیر است
۲۳۷	اسلام و منع اعمال ناصحیح
۲۳۹	توسل، مسأله‌های فقهی

فصل سوم: استغاثه و حقیقت آن

۲۴۶	دلیل وهابیان بر تحریم استغاثه
۲۴۷	استغاثه و دلایل جواز آن
۲۵۰	احادیث پیامبر در جواز استغاثه
۲۵۸	اجماع صحابه بر جواز طلب یاری از پیامبر بعد از حیات حضرت
۲۶۵	ابن تیمیه و اعتقاد بر امداد غیبی
۲۶۹	عقبه بن عامر و یاری خواستن از پیامبر
۲۷۰	استغاثه‌ی ابن عمر به پیامبر اکرم
۲۷۷	استغاثه‌ی ابوبکر به پیامبر

- ۲۷۸ استغاثه‌ی عمر و عثمان به شخص غایب
- ۲۷۹ استغاثه‌ی زینب کبری (سلام الله علیها)
- ۲۸۲ استغاثه‌ی محمد بن منکدر
- ۲۸۴ تواضع و تضرع ابن خزیمه در بارگاه امام رضا (علیه السلام)
- ۲۸۶ سه عالم بزرگ اهل سنت و استغاثه به پیامبر
- ۲۹۱ دلایل قرآنی و هابیان بر تحریم توسل و استغاثه و پاسخ به آن
- فصل چهارم: طلب باران به وسیله‌ی اموات
- ۳۰۰ طلب باران به وسیله‌ی اموات
- فصل پنجم: احمد بن حنبل و جواز مسح قبر
- ۳۰۶ ذهبی رأی ابن تیمیه را همانند رأی خوارج معرفی می‌کند
- فصل ششم: مطلوبیت دعا نزد قبور صالحان
- ۳۱۴ مطلوبیت دعا نزد قبور صالحان
- ۳۲۲ تناقضات و هابیان
- فصل هفتم: خواندن قرآن بر سر قبور
- ۳۲۶ جواز خواندن قرآن بر سر قبور
- فصل هشتم: زیارت قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله)
- ۳۳۸ زیارت قبر پیامبر در روایات
- ۳۴۷ حدیث منع سفر به غیر از سه مسجد و معنای آن
- ۳۵۶ اخبار زیارت قبور
- ۳۶۰ جواز زیارت قبور، برای زنان و ادای نماز در جوار قبور
- ۳۶۶ قسم به غیر خدا

۳۷۱	نوعی دیگر از شرک و هابیان
۳۷۴	سخن آخر در مورد توسل
۳۷۸	نکته‌ی مهم در آشنایی با وهابیت
۳۷۹	اختلاف در مسائل اعتقادی
۳۸۲	اختلاف در فروع
۳۸۸	خلاصه
۳۹۴	فهرست مصادر